میکرو فیلم تهیه شد

۱و۲ شرح ال صواب میرزای قمی و مولانا احمد نراقی
۳ منهاج الکرامة علامه حلی
۴ رساله ناسخ و منسوخ
۵ ۳ رساله در ...
۶ اربعین شیخ بهائی

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب مجموعه عربی فارسی
مصنف
مؤلف ملا احمد ... وغیره
خطی نسخ و نستعلیق مختلف الخط
چاپی
سال چاپ یا تحریر ـــ عدد اوراق ۱۴۶
جزء کتب متفرقه شماره خصوصی
شماره عمومی ۱۰۹۷۰ شماره قبض
واقف حاج آقا محمد ایرانی تاریخ وقف بهمن ۵۰
طول ۲۰/۵ عرض ۱۷ شماره صفحات

باز بین شد
خ ۱۳۵۳

[illegible]

تسعة كلمات عن الأمير ع

الثلاثة في الموعظة امنن على من شئت تكن اميره واستغن عمن شئت تكن نظيره واحتج الى من شئت تكن اسيره

والثلاثة في الحكمة المرء مخبوء تحت لسانه قيمة المرء ما يحسنه رحم الله امرأ عرف قدره ولم يتعد طوره

والثلاثة في المناجات الهي كفى بي عزا ان اكون لك عبدا وكفى بي فخرا ان تكون لي ربا انت كما احب فاجعلني كما تحب

[illegible]

بازبینی شد
61353

سوال آخوند ملا علی نوری از میرزا ابو القاسم قمی رحمه الله

اهدائی مرحوم حاج اسد الله محمد ایرانی
بکتابخانه آستان قدس رضوی
۱۳۵۰

بسم الله الرحمن الرحیم سوال حقیر کنیز زاده را جهه مزد رت گذارشات خانه بجهة بنا زاده صغیر غیر بالغ بود سلمه صیغه خواندم [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه

محمد واله الطاهرین ولعنة علی اعدائهم اجمعین

ورضی الله عن العلماء العاملین وعن المقتفین

آثارهم الی یوم الدین مخفی نماند که جمعی فارسی زبانان

که در پی تحصیل مسائل دینیه و معارف یقینیه بودند استدعا

نمودند از جناب مقدس القاب فضائل مآب علامی فهامی مجتهد

العصر والزمان علامة العلامة العلماء استادنا الاقدام وعلی

[illegible]

لانه لا نفقة لها علیه قبل الدخول ولکن اظهر اعتبار بر اعتبار رکنیره است بجهة آنکه کافی است مصلحتی در ضمن طلاق باشد کما تمغیر که علامه علیه الرحمه ذکر کرده
در ضمن آن مصلحت باشد و کسی فرقی در افراد طلاق نکند استثنایی بجز بالذات قابل نیابت باشد و دلیل بر عدم جواز تصرف ولی بر آن قائم نباشد
در تحت عموم جواز تصرف خواهد بود و هرگاه این دانسته شد پس باید دانست که مقتضای ادله آنست که هر تصرفی که ولی میکند در امر مولی علیه باید که در آن
افساد نباشد بجهة آنکه او نصب شده از برای رفع افساد چون طفل در نفس و مال خود و مجنون افساد میکند پس چگونه تواند تصرفی که مفسده [illegible]
باید بکند اما اشتراط مصلحت زائده بر حفظ مال از تلف و از تضییع بجای بر حقیر دلیلی قائم نشد که ضرور باشد همان قدر ثابت است که باید مال مولی
علیه [illegible] حفظ کند و هر قدر هم که احتیاج بآن بهم رسد بجهة انفاق در معیشة او صرف او کنند بنحوی که ضرری بآن نرسد اما وجوب ملاحظه مصلحت زائده
مثل پول یتیم را بدهد و گندم بخرد و آرد کند و در خانه طبخ کند که انفع باشد و در بازار نان نخرد بر حقیر معلوم نیست و بعضی حاشیه نشینها بر دلیل وجوب
مثبت و آیه شریفه و لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن مطلق دلالتی بر آن ندارد چنانکه در بعضی فواید خود تحقیق آن کرده ام بلی علامه
در قواعد میلی کرده است بآن باز اشکال کرده است چنانچه فرموده است و یجب حفظ مال الیتیم و استنمائه قدر ما لا تاکله النفقة علی اشکال و محقق ثانی کرکی
نیز اشکال کرده اند پس از مجموع آنچه مذکور شد دو مطلب حاصل شد یکی آنکه اصل جواز تصرفات ولی است در ما یقبل النیابة بالذات هرگاه
مولی علیه محتاج به تصرفات باشد از برای نفقه و کسوه و امثال آن گو که مصلحت زائده در آن حاصل نباشد دوم آنکه هر سببی که مصلحت زائده او را داعی باشد [illegible]
نفع باشد هر چند محتاج بآن نباشد و اما تصرف در غیر این دو صورت پس آن جایز نیست الا در بعض صور که نص خاص وارد شده مثل قرض برداشتن
ولی از مال صغیر که دایره رخصت در آن اوسع است و خلافی نیز در کلام فقها در مواد خاصه است مثل نکاح بدون مهر المثل و امثال آن [illegible]
بر لزوم فساد با اشتراط مصلحت زائده و عدم حصول مصلحت بآن عقد گو فساد هم نباشد و اما سوال از حکایت ابراء مدت و جواز آن از برای ولی
پس ذکر این مسئله در کتب فقهاء تصریحاً نفیاً و اثباتاً هیچ کدام در نظر حقیر نیست و آنچه فرموده اند که عالیجناب علامی شیخ المشایخ العظام و قدوة الفضلا
الکرام شیخ محمد جعفر سلمه الله فرموده که جمهور فقهای ما ابراء را قیاس بطلاق کرده اند و تجویز کرده اند و لکن رای ایشان جواز است حقیر تا حال باین قیاسی
بر نخورده ام و تکذیب ایشان نمیکنم و نسبتم ذکر نخواهم نمود بدانم زیرا که حقیر در همه چیز قلیل البضاعه هستم و بلیه دست تنگی حفظ و بطی الانتقال و قلیل
الاسباب و الکتب و لکنی اظهر در نظر احقر جواز است بشرط مصلحت و بدون مصلحت دلیلی بر آن نمیدانم پس هرگاه بخشیدن مدت منقطعه مصلحت
باشد بجای صغیر هر چند باین نحو باشد که مالی بضعیفه داده شود که او آن مال را اصلاح کند در عوض این مدت و صلاح صغیر هم در آن باشد جایز
خواهد بود و شما ولایت را بجا بیاورید و صلح بکنید خصوص از قرار تقریر [illegible] معلوم نیست که صلاح در عقد که شده بیش از این صلاحی باشد
که در هبه مدت باشد بلکه در این هم مصلحت باید منظور باشد پس هر قدر که آن مصلحت کارگر است این مصلحت اکثر را میتواند بردارد و قیاس بطلاق هم وجهی
ندارد و اگر در طلاق نصوص و احادیث نبود در طلاق هم میگفتیم که هرگاه مصلحت باشد جایز است و مؤید این است جواز طلاق ولی از جانب
مجنون و همچنین جواز خلع ولی هرگاه خلع را طلاق ندانیم و فسخ دانیم بالمعنی نبود که صیغه طلاق عقب آن نداریم چنانکه تصریح بآن در قواعد و غیره شده

و ازین

و ازین کلام نیز مستفاد میشود حصر عدم جواز در طلاق و همچنین مؤید مطلب است احادیث بسیاری که در آنها [illegible] جایز است و مالک لابیک
مخصوص بعض از آنها که در نکاح وارد شد که از عموم و علی منصوص حکم ما نحن فیه هم ثابت میشود از جمله حدیثی است که کلینی به سند قوی روایت کرده است
از حضرت صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده کانت لی ذات یوم عند زیاد بن عبید الله الحارثی اذ جاء رجل یستعدی علی ابیه فقال اصلح الله الامیر ان
ابی زوج ابنتی بغیر اذنی فقال زیاد لجلسائه الذین عنده ما تقولون فیما یقول هذا الرجل قالوا نکاحه باطل قال ثم اقبل علی فقال ما تقول
یا ابا عبد الله فلما سألنی اقبلت علی الذین اجابوه فقلت لهم الیس فیما تروون انتم عن رسول الله ص ان رجلا جاء یستعدیه علی ابیه فی مثل هذا فقال
له رسول الله ص انت ومالک لابیک قالوا بلی فقلت لهم فکیف یکون هذا وهو وماله لابیه ولا یجوز نکاحه علیه فقال اخذ بقولهم وترک قولی
و نیز مؤید جواز است در ما نحن فیه قول بجواز فسخ ولی عقد نکاح را بسبب عیب با مصلحت قال العلامه فی القواعد وهل یثبت للاولیاء الخیار
الوجه ذلک مع مصلحة المولی علیه زوجا کان او زوجة ولو اختار الامضاء لم یسقط خیار المولی علیه بعد کماله فی الفسخ وقال ولده فی الشرح الکلام
هنا فی مسئلتین الاولی هل للاولیاء الخیار فی العیب المتقدم علی العقد ام لا الاقرب ذلک مع مصلحة المولی علیه لان الاولیاء یعملون بکل المصالح
غیر الطلاق لان النص اخرجه ویحتمل عدمه لان النکاح یتعلق بالشهوة وهی مختصة بالزوجین والاصح الاول الثانیة فی العیب اذا کانت
بعد العقد الوجه ذلک ایضا لما تقدم ویحتمل عدمه الی آخر ما ذکره و بعد از همه اظهر در نزد حقیر جواز ابراء مدت است با ملاحظه غبطه و مصلحت
صغیر مخدوما این مسئله نیز از آن بابت است که احتیاط در آن نهایت عسر است که اگر ضعیفه فقیره با کمال شوق نکاح و خوف وقوع
در زنا التزام کند بر نشستن با وجود که اصل صحت نکاح او نظر باعتبار ملاحظه غبطه صغیر راه اشکال دارد که معقوده را هم خدمت
[illegible] نکند باستمتاع صغیر از آن کار صعوبت بهم میرسد و در این طرف هم حکایت اقتحام در امر فرج است و نص صریح بر جواز نیست
و عمومات ولایت باین درست یا ساخته میشود که ملاحظه که میشود و اگر کسی خواهد در هر مسئله بنحو بحث نیک بگذارد کی با تمام میرسد
و گاه است خلاف احتیاط میشود از راه دیگر عجل الله فرجنا بظهور مولانا [illegible]

[illegible] محمد جعفر [illegible]

[illegible]

من العيون

حدثنا علي بن عبد الله الوراق رضه عن سهل [illegible] قال حدثنا محمد بن ابي عبد الله الكوفي عن محمد بن [illegible] عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني عن محمد بن علي الرضا عن ابيه الرضا عن ابيه موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه الحسين بن علي عن ابيه امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهم السلام قال دخلت انا وفاطمة على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فوجدته يبكي بكاء شديدا فقلت فداك ابي وامي يا رسول الله ما الذي ابكاك فقال يا علي ليلة اسري بي الى السماء رأيت نساء من امتي في عذاب شديد فانكرت شأنهن فبكيت لما رأيت من شدة عذابهن رأيت امرأة معلقة بشعرها يغلي دماغ رأسها ورأيت امرأة معلقة بلسانها والحميم يصب في حلقها ورأيت امرأة معلقة بثدييها ورأيت امرأة تأكل لحم جسدها والنار توقد من تحتها ورأيت امرأة قد شد رجلاها الى يديها وقد سلط عليها الحيات والعقارب ورأيت امرأة صماء عمياء خرساء في تابوت من نار يخرج دماغ رأسها من منخرها وبدنها متقطع من الجذام والبرص ورأيت امرأة معلقة برجليها في تنور من نار ورأيت امرأة تقطع لحم جسدها من مقدمها ومؤخرها بمقاريض من نار ورأيت امرأة يحرق وجهها ويداها وهي تأكل امعاءها ورأيت امرأة رأسها رأس خنزير وبدنها بدن الحمار وعليها الف الف لون من العذاب ورأيت امرأة على صورة الكلب والنار تدخل في دبرها وتخرج من فيها والملائكة يضربون رأسها وبدنها بمقامع من نار فقالت فاطمة عليها السلام حبيبي وقرة عيني اخبرني ما كان عملهن وسيرتهن حتى وضع الله عليهن هذا العذاب فقال يا بنتي اما المعلقة بشعرها فانها كانت لا تغطي شعرها من الرجال واما المعلقة بلسانها فانها كانت تؤذي زوجها واما المعلقة بثدييها فانها كانت تمتنع من فراش زوجها واما المعلقة برجليها فانها كانت تخرج من بيتها بغير اذن زوجها واما التي كانت تأكل لحم جسدها فانها كانت تزين بدنها للناس واما التي شد يداها الى رجليها وسلط عليها الحيات والعقارب فانها كانت قذرة الوضوء قذرة الثياب وكانت لا تغتسل من الجنابة والحيض وكانت لا تتنظف وكانت تستهين بالصلوة واما العمياء الصماء الخرساء فانها كانت تلد من الزنا فتعلقه في عنق زوجها واما التي كانت تقرض لحمها بالمقاريض فانها كانت تعرض نفسها على الرجال واما التي كانت يحرق وجهها وبدنها وهي تأكل امعاءها فانها كانت قوادة واما التي كان رأسها رأس خنزير وبدنها بدن الحمار فانها كانت نمامة كذابة واما التي كانت على صورة الكلب والنار تدخل في دبرها وتخرج من فيها فانها كانت قينة نواحة حاسدة ثم قال عليه السلام ويل لامرأة اغضبت زوجها وطوبى لامرأة رضي عنها زوجها انتهى الحديث

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلوة على رسول الله ثم على اهل بيته اما بعد چند کلمه بر سبیل استعجال و اختصار در بیان حکم این مسئله شرعیه مرقوم خامه شکسته بنده خاطی عاصی محمد ابن محمد مهدی نراقی عفی الله عنهما و عفو الله لهما [illegible] میگردد مسئله اینکه هرگاه شخصی زنی را بعقد متعه بجهت ولد صغیر خود بیرون آورد و بعد از انقضای بعضی از زمان مدت صلاح صغیر خود نبود در بقای آن عقد و بعقد هبه خارج هم نمیشود [illegible] صغیر [illegible] شرط اینکه ولی مدت باقیه متعه ولد صغیر خود را ابراء نماید ولی هم بملاحظه مراتب معروضه هبه نماید آیا در این صورت آن زن مطلق العنان و شوهر میتواند رفت یا نه و بر تقدیر عدم آیا احتیاجی است حرمت تزویج آن زن و زنا بذات البعل است و احکام زنا در آن جاریست یا نه و در این ولا بعضی که خود را منسوب باهل علم مینمایند قایل شده اند که ولی هبه مدت نمیتواند مثل طلاق نمیتواند کرد اجماعا و راه خیال او اصل بقاء عقد است و [illegible] استدلال [illegible] حدیث دال بر اینکه طلاق [illegible] انقضای [illegible] مدة من الزوج [illegible] تحت المنع المفهوم من الحصر استدعا اینکه جواب مسئله را مشروحا [illegible] فرمایند جواب بخصوص ولایت اب در هبه مدت متعه صغیر و عدم آن تصریحی از فقهای رضوان الله علیهم نفیا و اثباتا تا حال بنظر نرسیده و مرحوم مبرور طوبی آشیان میرزا ابو القسم قمی طاب ثراه و جعل الجنة مثواه در کتب سؤال و جواب [illegible] جواب سؤالی که عالیجناب قدسی القاب زبدة العلماء الاطیاب آخوند ملا علی نوری سلمه الله تعالی از ایشان کرده اند و از آن جمله این مسئله [illegible] و اما سؤال از جواز هبه مدت و جواز آن از برای ولی [illegible] این مسئله در کتب فقهیه صریحا نفیا و اثباتا بنظر نیامده [illegible] انتهی و [illegible] عدم تعرض فقهای سلف بیان نفیا و اثباتا [illegible] نکاح منقطع از برای صغار از جانب اولیاء [illegible] با هبه مدت [illegible] از این قسم از نکاح و سعت از برای [illegible] شهوات [illegible] حاصل و از برای ایشان تزویج دائم [illegible] مستغنی [illegible] و این عرض [illegible] صغار [illegible] باعث [illegible] از متمتعه بجهة فرار از تزویج دیگری [illegible] سابقه ممتنع [illegible] و اگر هم ولی [illegible] محتاج [illegible] ملتفت باین نوع [illegible] ولی الشرع الله و نفیا و اثباتا ذکر [illegible] عام البلوی بود با اتفاق اخبار یا مذکور از اخبار اطهار صلوات الله علیهم [illegible] مالیه و غیر مالیه [illegible] بیع و شری و استیفاء قصاص و عفو از آن و تقویم جارحه صغیر [illegible] و تعلیم صنایع و تحصیل علم و رهن و ارتهان و تجارت و قراض و عتق و [illegible] اداء دین و استدانه و نکاح و طلاق و عفو از صداق و اخذ بشفعه و جواز خلع بنا بر اینکه طلاق نباشد و فسخ نکاح بعیوب مجوزه فسخ و غیر اینها [illegible] عموم ولایت اب و جد در امور متعلقه بصغیر [illegible] مصلحت و غیر طلاق مستفاد میشود [illegible] المحققین در کتاب [illegible] تصریح باین عموم [illegible] کل المصالح غیر الطلاق و [illegible] علامه در تذکره و محقق [illegible] در شرح قواعد از برای عدم جواز طلاق ولی ذکر کرده اند عموم مستفاد میشود در هر مصلحت صغیر باشد علامه [illegible] لان المصلحة [illegible] و محقق ثانی [illegible] لا مصلحة في الطلاق [illegible] از مشایخ [illegible] فضلای معاصرین جمعی بخصوص تصریح بجواز کرده اند [illegible] مرحوم [illegible] از عبارت مذکوره [illegible] و نظر حقیر جواز است بشرط مصلحت [illegible] مصلحت [illegible] مدت متعه اصلح باشد [illegible] صغیر [illegible] شود که اوان مال را اصلح کند و در عوض آن مدت صلاح صغیر هم در آن باشد جایز خواهد بود [illegible] اصلح کنند انتهی کلام [illegible]

و از آن جمله مرحوم علیین مکان میرزا محمد مهدی شهرستانی و مرحوم طوبی آشیان شیخ محمد جعفر نجفی طاب ثراهما چنانچه عالیجناب [illegible] در سؤالی که از مرحوم میرزا کرده اند
نقل کرده اند باین عبارت که با عالیجناب علامی فهامی میرزا محمد مهدی شهرستانی سلمه الله تعالی در این مسئله گفتگو کردم ایشان فرمودند که این عقد را ربطی بطلاق ندارد
و قیاس بآن نمی توان نمود [illegible] از فقها [illegible] این قیاس را کرده اند [illegible] نمی توانند مدت منقطعه صغیره را بخشید و علامة العلماء مجتهد الزمانی جناب شیخ جعفر نجفی
فرموده اند در حضور حقیر که [illegible] بخشیدن [illegible] دخلی ندارد [illegible] بطلاق نمودن چنانکه بعضی از فقها قیاس کرده اند [illegible]
ندارد و از شهادت کلام سلمه الله و مرحوم میرزا طاب ثراه در جواب این سؤال نوشته اند در اینکه فرموده بودند که عالیجناب شیخ المشایخ العظام شیخ محمد جعفر نجفی فرموده اند
که بعضی از فقها این را قیاس بطلاق کرده اند و لکن رأی ایشان جواز است حقیر باکی ندارم [illegible] اشتهاد کلام طاب ثراه و [illegible]
عموم ولایت اب است و جه آنکه در امور متعلقه به صغار [illegible] مصلحت الا ما اخرجه الدلیل کالطلاق پس میتواند با وجود مصلحت هبه نماید مدت متعه صغیره را
بجهة دلالت اخبار از آنجمله حسنه ابن رئاب قال سألت ابا الحسن موسی علیه السلام عن رجل بینی وبینه قرابة مات وترک اولاداً صغاراً وترک ممالیک
غلماناً وجواری ولم یوص فما تری فیمن یشتری منهم الجاریة یتخذها ام ولد وما تری فی بیعهم قال فقال ان کان لهم ولی یقوم بامرهم باع علیهم ونظر لهم وکان
مأجوراً فیهم قلت فما تری فیمن یشتری منهم الجاریة یتخذها ام ولد قال لا بأس بذلک اذا باع علیهم القیم لهم الناظر لهم فیما یصلحهم فلیس لهم ان یرجعوا فیما صنع
القیم لهم الناظر لهم فیما یصلحهم موضع استدلال فلیس لهم ان یرجعوا الی آخر است چه دلالت میکند بر اینکه صغار نمیتوانند رجوع کنند در چیزی که قیم
صغار که از جمله ایشان پدر است میکند در اموری که مصلحت ایشان باشد و خصوصیت مورد موجب تخصیص این حکم عام نمیشود چنانچه از قواعد مقرره مسلم
نزد اصولیین است پس هرگاه پدر که از قیم شرعی صغیر است صلاح داند که هبه مدت منقطعه نماید فی الواقع هم صلاح او باشد پس بعد از بلوغ و رشد رجوع
نمی رسد و از آنجمله حسنه حریز عن ابی جعفر ع قال اذا تصدق الرجل علی ولده وقد ادرکوا اذا لم یقبضوا حتی یموت فهو میراث فان تصدق علی
من لم یدرک من ولده فهو جائز لان والده هو الذی یلی امره و موضع دلالت علت منصوصه است چه [illegible] بر مذهب محققین افاده عموم میکند
پس مدلول علت آنست که والد متولی و صاحب ولایت و اختیار جمیع امور صغیر خود است و از آنجمله است هبه مدت متعه و از آنجمله صحیحه عبدالله
بن سنان است از حضرت صادق علیه السلام که فرموده الذی بیده عقدة النکاح هو ولی امرها و دلالت حدیث بر ولی بودن پدر در جمیع امور
صغیره بنا بر اینکه حدیث از برای بیان ولی امر صغیره باشد همچنانکه محتمل است واضح است چه بمقتضای اخبار [illegible] و اجماع پدر از من بیده عقدة
النکاح است پس معنی حدیث چنین میشود که هرکه در دست او عقدة نکاح است که از آنجمله پدر است ولی جمیع امور صغیره است و اما هرگاه حدیث
از برای بیان من بیده عقدة النکاح باشد همچنانکه ظاهر آن است و فقها نیز بر آن معنی حمل کرده اند از آن دلالت آن بواسطه آنکه دو حصر است [illegible]
که از حدیث مفهوم میشود چه دلالت میکند بر اینکه من بیده عقدة النکاح منحصر است در ولی جمیع امور و این دو مفهوم متحدند در [illegible]
اخبار داله بر اینکه پدر من بیده عقدة النکاح است ولایت او در جمیع امور صغیره ثابت میشود و حدیث اگرچه در خصوص صغیره وارد شده است اما
باجماع مرکب در خصوص صغیر نیز ثابت میشود و از آنجمله روایت عبید بن زراره است از حضرت صادق ع قال انی لذات یوم عند زیاد بن عبید الله
الحارثی اذ جاء رجل یستعدی علی ابیه فقال اصلح الله الامیر ان ابی زوج ابنتی بغیر اذنی فقال زیاد لجلسائه الذین عنده ما تقولون فیما یقول هذا
الرجل قالوا نکاحه باطل قال ثم اقبل علی فقال ما تقول یا ابا عبد الله فلما سألنی اقبلت علی الذین اجابوه فقلت لهم الیس فیما تروون انتم عن رسول الله ص
ان رجلا جاء یستعدیه علی ابیه فی مثل هذا فقال له رسول الله ص انت ومالک لابیک قالوا بلی فقلت لهم فکیف یکون هذا وهو وماله لابیه ولا یجوز نکاحه علیه

و این حدیث

و این حدیث دلیل قوی است بر ولایت پدر در جمیع امور متعلقه به پسر الا ما اخرجه الدلیل چه حضرت رسول صلی الله علیه وآله جواب پسر را فرموده اند در حکم
او با پدر باینکه انت ومالک لابیک یعنی بعد از آنکه تو و مال تو از پدر باشند البته جمیع امور متعلقه بتو با او مختار است والا این جواب تمام نبود چه
اگر بودن او و مالش از پدر مقتضی و علت اختیار جمیع امور نمی بود این جواب جواب نمیشد و همچنین فرموده حضرت صادق ع که چگونه میشود
که اختیار نکاح نداشته باشد و حال آنکه او و مال او از پدر است دال بر این است بفحوی چه بعد از آنکه علت اختیار داشتن تزویج دختر از پدر بودن او
و مال او از برای پدر باشد همین علت در هبه مدت متعه نیز بطریق اولی ولا اقل بطریق مساوات جاری است و از اینجا معلوم میشود دلالت احادیث معتبره
مستفیضه بمضمون باینکه انت ومالک لابیک مثل حسنه ثمالی و صحیحه محمد بن مسلم و صحیحه حسین بن ابی العلاء و روایة [illegible] و از آنجمله صحیحه محمد بن مسلم قال سألت
ابا جعفر ع عن الصبی [illegible] والحدیث طویل الی ان قال ولا ینبغی له ان یرد علی ابیه ما صنع ولا یحل له ذلک و مورد حدیث محل سؤال اگرچه تزویج است ولکن اعتبار
بعموم جواب است نه خصوص مورد و جه افاده لفظ ما عموم را در این مقام علیت [illegible] بودن است از برای حکم همچنانکه حکم در اصول محقق شده و بعضی وجوه دیگر هست
از برای ثبوت ولایت اب در هبه مدت ذکر کرده اند که در نظر حقیر صلاحیت دلیل بودن ندارد [illegible] مؤید [illegible] مطلب میتوانند شد مثل اینکه جنین صغیر تا حین
العقل بلکه در اوایل فاقد العقل است باید جناب اقدس الهی از برای او ولی نصب کند که مباشر جمیع امور او باشد و مثل جواز طلاق ولی از جانب مجنون
و جواز خلع ولی هرگاه خلع او طلاق [illegible] و جواز فسخ ولی عقد نکاح را بسبب عیب با مصلحت قال العلامة فی القواعد ولا یثبت للاولیاء الخیار [illegible]
مع مصلحة المولی علیه زوجا کان او زوجة و از آنچه بیان شد معلوم است که ولی را میرسد هبه مدة عقد انقطاع و این ولایت از برای او هست و چنانچه هبه نماید
زوج دیگر اختیار کند زوجه او خواهد بود و برادر فلان خواهد بود علاوه بر اینها اینکه کسی که اشکال در هبه ولی مدت انقطاع را میکند و در آن احتیاط میکند
و در عموم ولایت اب تأمل میکند اصل نکاح را که ابتداء اب بجهة صغیر عقد کرده بچه دلیل صحیح نموده و از لازم دانسته و با وجود هبه مدت زن از متعه
کسی زوج میداند اگر مستند او اطلاقات تزویج ولی است از برای صغیر و نکاح او گوییم اولا اگر اخبار تزویج اولیا یا صریح یا ظاهر در نکاح دائم
بوده و قاعده انصراف مطلق بفرد شایع از قواعد معروفه است چگونه میتوان حکم کرد بشمول آن اخبار از برای منقطع نیز بلکه میگوییم واضح است که مراد
از تزویج و نکاح در آن اخبار مجرد معنی لغوی آنها نیست اگرچه در لفظ نکاح گفتگو بسیار است و صدق معنی لغوی بر عقد ولی از برای صغیر در وقتی
مسلم است که ثابت شود که آن نیز از قرار نکاح منقطع است و این بدون اثبات عموم ولایت ولی چگونه ثابت میشود پس [illegible] حال زوجه
مسطوره مطلق العنان خواهد بود چه اگر عموم ولایت ثابت نیست در اصل تزویج کلام میرود و اگر ثابت است در هبه کلامی نخواهد بود و اما آنچه
جناب سائل سلمه الله تعالی از جانب کسی که قائل ببطلان شده نقل فرموده اند که گفته است اجماعی است عدم جواز نمیدانم این اجماع از کی یافته
بسی از اصولیین شیعه در کتب اصول در مقام امکان علم باجماع در امثال این ازمنه گفته اند که هرگاه مسئله در جمیع ازمنه عام البلوی باشد
جمعی کثیر بلکه عشرت ذرا از علما در آن تصریح بحکمی کنند و جمعی هم در آن حکم ادعای اجماع یا عدم خلاف کنند ممکن است علم باجماع نمیدانم در مسئله
که فقیهی از ازمنه متقدم متعرض آن نشده و ذکر آن در کتاب فقیهی نیست و نقل عامی هم که متضمن این مورد باشد نیست و بر فرض بودن اگر باشد در کلام شاذی
خواهد بود چگونه فقیه ادعای اجماع میکند و اما استدلال باصل بقاء عقد پس تمسک باصل در مقامی میشود که دلیل بر خلاف اصل نباشد و با وجوه که
ما ذکر کردیم از برای اثبات عموم ولایت اب دیگر تمسک باصل راهی ندارد و حال آنکه در این مقام کلامی دیگر است در خصوص اصل عقد که آیا صحیح بوده یا نه و ولی

این عقد بجهة مصلحت صغیر کرده تا صحیح باشد یا مجرد مصلحت خود بود تا صحیح نباشد و اما استدلال بحدیث طلاقهن انقضاء عدتهن پس اصلا وجهی ندارد
اولا چنین حدیثی که باین عبارت تا بجائی که دیده ام بلکه در صحیحه هشام بن سالم است که فرمودند فاذا انقضت ایامها کان طلاقها فی شرطها و انتج
که در این کلام حصری نیست تا توان بان استدلال نمود و ثانیا اینکه بر فرض بودن حدیثی بجهة باین عبارت دلالت بر حصر دلالت بر مطلب ندارد
زیرا که معلوم است که طلاق بمعنی شرعی نیست بلکه بمعنی لغوی است که رهائی و مختار بودن ایشان باشد یا بتقدیر لفظی است مثل نایب مناب طلاقهن
و آن نیز بمعنی اول بود جمع بینه بمعنی نایب مناب بودن در موجب رهائی و اختیار و بنابراین مراد از عدتهن همچنانکه میتواند شد اصل ستی باشد
میتواند عده مقرره از برای متعتع و در آن زمان مختاره است و میتواند شوهر کنند باشد که مثلا چهل پنج روز باشد پس معنی این میشود که رهائی
و مختاره بودن متعات بعد از انقضای عده مقرره شرعیه ایشان است چه قبل از آن که رها نیستند و مختاره هم نیستند و ثالثا میگوییم
همچنانکه به زوج بدلیل خارج شد بدون دتی نیز باین ادله که ما ذکر کردیم خارج میشود والله سبحانه هو العالم بحقایق احکامه مسئله ثالثه
هرگاه کسی دختر صغیره و یا پسر صغیری که هیچ یک بحد تمیز نرسیده باشند و تمتع ایشان از یکدیگر ممتنع باشد احدهما صغیر باشد باین نحو
ولایت بعقد تمتع بیکدیگر در آورد بمدت یک روز بقصد محرمیت لا از آن عقد صحیح است یا نه جواب اشکالی در صحت این عقد از جهة
میتواند شد اول از آن راه که اولا در صورتیکه مقصود محرمیت بعض از کبار با بعضی دیگر باشد و مصلحت از برای صغیر در آن عقد نباشد
لا اینکه عقد صحیح است یا نه دویم از این راه که چون عقد تمتع نیست و مقصود محرمیت است آیا با وجه این عقد صحیح است یا باید مقصود تمتع باشد
سیم اینکه هرگاه اصلا در مدة عقد تمتع تمکین نباشد بجهة عدم امکان تمتع آیا آن عقد صحیح است یا نه خلاصه آنکه الی امکان تمتع در
در صحت این عقد شرط است یا نه اما جهة اول پس بدانکه ما در مسئله علیحده مفصلا بیان نموده ایم شرط است در تصرفات ولی
که منوط بمصلحت مولی علیه باشد بلکه بعضی زیاده از این نیز شرط میدانند که باید ترک آن موجب مفسده از برای او باشد و لکن این حقیر
ثابت نمیدانیم زیاده از اشتراط بمصلحت معلوم نشد پس اگر در این عقد اصلا و مطلقا مصلحتی از برای صغیر یا صغیره نبوده عقد فاسد
خواهد بود و اما جهة دویم پس بدانکه ایقاع عقد تمتع بقصد محرمیت اقتاع یا باین نحو است که علاوه بر عدم اراده استمتاع
اراده حلیت استمتاع را هم بر فرض اراده ندارند و نمیخواهند حلال شدن زن را از اجرای صیغه تمتع و میخواهند محض حصول محرمیت را
پس این موجب بطلان عقد است بلا شبهه چه از این عقد قصد حصول زوجیت منقطعه که لازم آن حلیت تمتع است نکرده اند و مثل این است که کسی
از عقد بیع قصد نقل ملک نداشته باشد لا محاله چنین عقدی باطل است چه صحت عقد موقوف است بر قصد مقتضای آن پس این است که شخص
متعتک گفته و جعلتک یا جعلت قصد نکرده و قصد حلیت تمتع نکند یا جعلت متعه کرده لازم آن حلیت تمتع است نکرده
یا باین نحو است که منظور از عدم استمتاع است نه عدم حلیت استمتاع و میدانند که تمتع موجب حلیت استمتاع است و مقصود اهم از اجرای صیغه تحقق
جمیع آثار عقد است که از آن جمله حلیت استمتاع و محرمیت و غیر اینها باشد و از لفظ متعتک جعلتک زوجتی المنقطعة حلیلة الفرج والاستمتاعات
قصد کرده و لکن اصلا در نظر ندارد که تمتعی برده باشد و یا او مقاربتی کرده باشد در این صورت عقد صحیح است و اصلا ضرری ندارد زیرا که عمومات
جواز تمتع و اطلاقات آن و سایر اخبار که در آن رسیده شامل این هستند و دلیلی بر اشتراط اراده تمتع نیست و این مثل کسی است که زنی
را هفتاد ساله بعقد دوام بگیرد بجهة خوردن مال او با استعانه از قوام او و در اصلا قصد جماع با او تصرف در بضع او ندارد و اما مقصود او

از صیغه

از صیغه حصول زوجیت شرعیه است و منظور او از حصول زوجیت انتفاع از زن است یا نه و تحقیق این مسئله را ما در کتاب مستند الشیعة
ذکر کرده ایم از کلام بعضی از فضلاء معاصرین ظاهر میشود که عقد تمتع بقصد محرمیت مطلق باطل است و استدلال فرموده بقاعده العقود
تابعة للقصود بعدم معلومیت شمول عمومات و اطلاقات متعه از برای این نحو و ما در کتاب عوائد الایام تفصیل این قاعده و بیان معنای آن کرده ایم
و گفته ایم که مراد قصد آثار شرعیه متداوله است مثل عقد نکاح ثابت یا منقطع در نکاح و قصد بیع نقد یا نسیه و منزل یا بالدرم و نحو
اینها در بیع نه غیر که شامل منظور است متعه قد در امور غیر متداوله مترتب بر عقد باشد و اما اخبار متعه پس بسیاری از اخبار نسبت بقصد زوج
مطلق است و مقصود و معیاری در آنها نیست همچنانکه بر متتبع اخبار واضح است و اما از جهة سیم پس اصح و اقوی آن است که امکان تمتع شرط نیست
اگر چه با احتمال بعیدی باشد و تمتع بغیر جماع معتدبه هم باشد اما اگر اصلا تمتع ممکن نباشد پس عقد فاسد است بدو وجه اول آنکه دانستی که قصد حلیت
استمتاع در صحت عقد متعه شرط است خواه منظور استمتاع باشد یا نه و این قصد با وجود امتناع استمتاع محال است دویم آنکه شکی نیست که اصل در معاملات
و عقود فساد است تا صحت آن معلوم شود از ادله شرعیه و اصلا دلیلی بر صحت عقد تمتع با وجود عدم امکان آن فعلا و لا قوة بحسب عادت نیست چه دلیل
بر صحت نکاح منقطع اجماع است و کتاب و سنت و خود معلوم است که بر صحت آن در صورت عدم امکان تمتع اجماعی نیست و در کلام فقهاء از آن عنوانی از آن
نه بلکه کلام اکثر ایشان در مقام استمتاع است و در حق بالغه و بالغ است و اما کتاب پس بجهت آنکه آیه متعه که فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن باشد
ظاهر بلکه صریح در غیر این صورت است اما اولا بجهة آنکه استمتاع که ماده فما استمتعتم است حقیقة در طلب لذت است و این با امتناع آن جمع نمیشود قطعا
زیرا که طلب محال عادی نمیکنند و اما ثانیا بجهة آنکه امر بزوج که خطاب بزوج دلیل بر بالغ بودن آنست و امر باو بانها اجور دلیل بالغ و رشید بودن
و فرمودن آنکه اجور ایشان را بایشان بدهید دلیل بالغ و رشید بودن زوجه نیز هست پس دلالتی بر صحت این عقد در حق صغیری که استمتاع
از آن ممکن نیست نمیکند و ثالثا در لفظ اجور اشاره بامکان استمتاع است چه اجر که در متعه است اجر بضع و تمتع است نه چیز دیگر و اما
اخبار پس واضح است زیرا که جمیع اخبار متعه یا تنها مخصوص است بمواضعی که استمتاع ممکن است همچنانکه بعضی از فضلاء معاصرین ظاهر
شرا نیز تصریح فرموده اند باین عبارت که ولیس للقول بالصحة دلیل سوی اطلاق الادلة والاخبار روایات چنین باشد کلها اما صریح فی غیر ما نحن فیه
او ظاهر فیه بل لا یکاد یوجد روایة یمکن انصرافها الی هذا الفرد و شمولها له بل القول فی الآیة والاخبار بدلالتها علی خروجه منها فان الظاهر الایة
حصول الاستمتاع او التمکین منه انتهی و دو دلیل بر این مطلب فی الجملة میتواند شد روایت محمد بن مسلم قال سألته عن الجاریة یتمتع بها الرجل قال نعم الا
ان تکون صبیة تخدع قال قلت اصلحک الله کم الحد الذی اذا بلغته لم تخدع قال ثلث عشر سنین و نیز دلالت میکند بر اشتراط امکان انتفاع
روایت زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام قال قلت له جعلت فداک الرجل یتزوج المتعة قال لیس هذه مثل الحرة هذه مستاجرة
چه واضح است که آیتی یقتضی علی الاجیرة است که مقتضی عقد باشد و شکی نیست که در اثر عقد نکاح منقطع بجز استمتاع اصلا چیزی نیست که در
مقابل اجرت واقع شود توهم نشود که اطلاقات کتاب و سنت در خصوص نکاح کافیه و صغار را شامل است نیز میتواند شد چه در صورت
که ما قبول کنیم که این عقد نکاح است و همچنین نیست که لفظ النکاح یا متعلقات آن بر فقهای و در موارد ذکر شده و نکاح شرعی یا لغوی با علی
باشد و با این نیز فاضل مذکور تصریح نموده که واحدهما من افراد عقد النکاح یحتاج الی الاثبات لما عرفت من اختصاص رفع الدیم
والمنقطع ودخول ذلک فیهما ثم احتمال الدخول لا یکفی لان الاصل عدم الصحة انتهی و مثل همین گفته میشود توهم شمول اطلا
قات مثل یتزوج متعة و یتمتع یا نحو اینها بنوعی که مسلم نیست صدق تمتع و تزویج متعه و نحو اینها بر زن با وجود عدم امکان

تمتع و استمتاع و بدانکه استمتاع ممکن ضرور نیست که جماع باشد بلکه هر نوع تلذذی که از زن ممکن است کافی است همچنانکه در اخبار که در خصوص تمتع با بکار
وارد شده بعدم ازاله بکارت آنها رسیده تصریح باین شده والله سبحانه هو العالم مسئله ثالثه هرگاه کسی زنی را العقد تمتع در آورد و مدت یکماه و بعد
خواهد مدت را زیاد کند پیش از انقضاء یکماه را جایز نیست و اگر خواهد عقدی ثانیا بکند صحیح نیست جواب اقوی و اصح عدم صحت عقد ثانی است چنانچه مفهوم
شرط در حسنه ابی بصیر بلکه صحیحه او بنابر صحیح لا بأس بان تزید کند و تزید اذا انقطع الاجل فیما بینکما و صریح روایت ابان بن تغلب که عرض کرد
جعلت فداک الرجل یتزوج المرأة متعه یتزوجها علی شهر ثم انها تقع فی قلبه فیحب ان یکون شرطها اکثر من شهر فهل یجوز ان یزید فی اجرها و یزداد
فی الایام قبل ان ینقضی ایامه التی شرطها علیها فقال لا یجوز شرطان فی شرط قلت فکیف یصنع قال یتصدق علیها ما بقی من الایام و مقتضای اطلاق
این دو روایت عدم صحت عقد ثانی است مطلقا اعم از اینکه ابتدای مدت ثانیه از حین عقد ثانی بوده باشد که بقیه مدت اولی جزء مدت ثانیه شده باشد یا
بلکه ابتدای مدت ثانیه انتهای اجل اول باشد علاوه بر اینکه اصل فساد معامله در قسم ثانی نیز جاری است چه ثابت نشده است از شریعت جواز انفصال مبدأ مدت
از حین عقد و خلاف در این مسئله نسبت داده اند به ابن ابی عقیل و علامه در مختلف و صریح ابن حمزه داده شده و دلیل معتد به که مقابل این دو روایت مذکور
تواند کرد مگر اینکه بگویند مفهوم شرط حجت نیست و حسنه ابی بصیر ضعیف است و اول هر دو روایت با آنچه در اصول ثابت شده از حجیت مفهوم شرط
و ثانی با اینکه بعد از وجود حضرت در کتب معتبره اصحاب ضعف سند او منجبر میشود چنانکه در کتب اصولیه بیان کرده ایم و بر فرض ضرر رسیدن
در صورتیست که منجبر بشهرت محققه یا محکیه نباشد و در ما نحن فیه منجبر بشهرت است والله سبحانه هو العالم

منهاج الكرامة من تصنيفات شيخ الملة والدين جمال الحسن بن المطهر الحلي الشهير بالعلامة

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله القديم الواحد الكريم الماجد المقدس بكماله عن الشبيه والضد والمعاند المتنزه بوجوب وجوده عن الوالد والصاحبة والولد والواجد احمده حمد معترف بدوام آلائه غير شاك ولا جاحد واشكره على انعامه المتضاعف المتزايد شكرا يجوز عنا الاكرم والسجد والصلوة على سيد كل زاهد واشرف كل عابد محمد المصطفى وعترته الاكارم والاماجد صلوة تدوم بدوام الاعصار والاوابد اما بعد فهذه رسالة شريفة ومقالة لطيفة اشتملت على اهم المطالب في احكام الدين واشرف مسائل المسلمين وهي مسئلة الامامة التي يحصل بسبب ادراكها نيل درجة الكرامة وهي احد اركان الايمان المستحق بسببه الخلود في الجنان والتخلص من غضب الرحمن فقد قال رسول الله صلعم من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية خدمت بها خزانة السلطان الاعظم مالك رقاب الامم ملك ملوك طوائف العرب والعجم مولى النعم سدى الخير والكرم شاهنشاه المعظم غياث الحق والملة والدين اولجايتو خدابنده محمد خلد الله سلطانه وثبت قواعد ملكه وشيد اركانه وامده بعنايته والطافه وايده بجميل اسعافه وقرن دولته بالدوام الى يوم القيمة وقد لخصت فيها خلاصة الدلايل واشرت الى رؤس المسائل من غير تطويل ممل ولا ايجاز مخل وسميتها منهاج الكرامة في معرفة الامامة والله الموفق للصواب واليه المرجع والمآب ورتبتها على ستة فصول الفصل الاول في نقل المذاهب في هذه المسئلة ذهبت الامامية الى ان الله تعالى عدل حكيم لا يفعل قبيحا ولا يخل بواجب وان افعاله انما تقع لغرض صحيح وحكمة وانه لا يفعل الظلم ولا العبث وانه رؤف بالعباد يفعل بهم ما هو الاصلح لهم والانفع وانه كلفهم تخييرا لا اجبارا ووعدهم بالثواب وتوعدهم بالعقاب على لسان انبيائه ورسله المعصومين بحيث لا يجوز عليهم الخطأ ولا النسيان ولا المعاصي والا لم يبق وثوق باقوالهم فينتفي فائدة البعثة ثم اردف الرسالة بعد موت الرسول ص بالامامة فنصب اولياء معصومين ليأمن الناس من غلطهم وسهوهم وخطائهم فينقادون الى اوامرهم لئلا يخلي الله العالم من لطفه ورحمته وانه لما بعث رسوله محمدا صلعم قام بنقل الرسالة ونص على ان الخليفة بعده علي بن ابي طالب ع ثم من بعده على ولده الحسن الزكي ثم على الحسين الشهيد ثم على علي بن الحسين زين العابدين ثم على محمد بن علي الباقر ثم على جعفر بن محمد الصادق ثم على موسى بن جعفر الكاظم ثم على علي بن موسى الرضا ثم على محمد بن علي الجواد ثم على علي بن محمد الهادي ثم على الحسن بن علي العسكري ثم على الخلف الحجة محمد بن الحسن ع وان النبي صلعم لم يمت الا عن وصية بالامامة وذهب اهل السنة الى خلاف ذلك كله فلم يثبتوا العدل والحكمة في افعاله تعالى وجوزوا عليه فعل القبيح والاخلال بالواجب وانه تعالى لا يفعل لغرض بل كل افعاله لا لغرض من الاغراض ولا لحكمة البتة وانه تعالى يفعل الظلم والعبث وانه لا يفعل ما هو الاصلح للعباد بل ما هو الفساد في الحقيقة لان فعل المعاصي وانواع الكفر والظلم وجميع انواع الفساد الواقعة في العالم مستندة اليه تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا وان المطيع لا يستحق ثوابا والعاصي لا يستحق عقابا بل قد يعذب المطيع طول عمره والمبالغ في امتثال اوامره تعالى كالنبي ص ويثيب العاصي طول عمره بانواع المعاصي وابلغها كابليس وفرعون وان الانبياء غير معصومين بل قد يقع منهم الخطأ والفسوق والزلل والكذب والسهو وغير ذلك وان النبي ص لم ينص على امام بعينه وانه مات عن غير وصية وان الامام بعد رسول الله ص ابو بكر بن ابي قحافة لمبايعة عمر بن الخطاب له برضا اربعة ابي عبيدة وسالم مولى حذيفة واسيد بن حضير وبشير بن سعد ثم من بعده عمر بن الخطاب بنص ابي بكر عليه ثم عثمان بن عفان بنص عمر على ستة هو احدهم علي ع وعثمان وطلحة والزبير وسعد بن ابي وقاص وعبد الرحمن في الشورى هو احدهم فاختاره بعضهم ثم علي بن ابي طالب ع لمبايعة الخلق له ثم اختلفوا فقال بعضهم ان الامام بعده الحسن ع وبعضهم قال انه معوية بن ابي سفيان ثم يزيد بن معوية ثم معوية بن يزيد والحجاج ثم ساقوا الامامة في بني امية الى ان ظهر السفاح من بني العباس فساقوا الامامة اليه ثم انتقلت الامامة منه الى اخيه المنصور الدوانقي ثم ساقوا الامامة في بني عباس الى المستعصم ثم انقرضوا الفصل الثاني في ان مذهب الامامية واجب الاتباع لانه لما عمت البلية على كافة المسلمين بموت النبي ص واختلف الناس بعده وتعددت آراؤهم بحسب تعدد اهوائهم فبعضهم طلب الامر لنفسه بغير حق وبايعه اكثر الناس طلبا للدنيا كما اختار عمر بن سعد ملك الري ايام يسيرة لما خير بينه وبين قتل الحسين ع مع علمه بان في قتله النار واخبر بذلك في شعره حيث يقول فوالله ما ادري واني لصادق افكر في امري على خطرين أأترك ملك الري والري منيتي ام ارجع مأثوما بقتل حسين وفي قتله النار التي ليس دونها حجاب ولي في الري قرة عيني وبعضهم اشتبه الامر عليه ورأى طالب الدنيا مبايعا له فقلده وبايعه وقصر في نظره فخفي عليه الحق واستحق المؤاخذة من الله تعالى باعطاء الحق لغير مستحقه بسبب اهمال النظر وبعضهم قلد لقصور فطنته ورأى الجم الغفير فتابعهم وتوهم ان الكثرة تستلزم الصواب وغفل عن قوله تعالى وقليل ما هم وقوله تعالى وقليل من عبادي الشكور وبعضهم طلب الامر لنفسه بالحق وبايعه الاقلون الذين اعرضوا عن الدنيا وزينتها ولم يأخذهم في الله لومة لائم بل اخلصوا لله واتبعوا ما امر به

حجاب

من طاعة من يستحق التقدم وحيث حصل للمسلمين بهذه البلية وجب على كل احد النظر في الحق واعتبار الانصف ولينظر الحق بقوة ولا نظلم مستحقه فقد قال تعالى الا لعنة الله على الظالمين [struck through] وانما كان مذهب الامامية واجب الاتباع لوجوه الاول لما نظرنا في المذاهب وجدنا احقها واصدقها واخلصها عن شوائب الباطل واعظمها تنزيها لله تعالى ولرسله ولأوصيائه واحسن المسائل الاصولية والفروعية مذهب الامامية لأنهم اعتقدوا ان الله تعالى هو المخصوص بالأزلية والقدم وان كل ما سواه محدث لأنه واحد وانه ليس بجسم ولا جوهر وانه ليس بمركب لأن كل مركب يحتاج الى جزئه لأن جزئه غيره ولا عرض ولا في مكان والا لكان محدثا بل نزهوه عن مشابهة المخلوقات وانه تعالى قادر على جميع المقدورات وانه عدل حكيم لا يظلم احدا ولا يفعل قبيحا والا لزم الجهل او الحاجة تعالى الله عنهما ويثيب المطيع لئلا يكون ظالما ويعفو عن العاصي او يعذبه بجرمه من غير ظلم له وان افعاله محكمة متقنة واقعة لغرض ومصلحة والا لكان عابثا وقد قال ما خلقنا السماء والارض وما بينهما لاعبين وانه ارسل الانبياء لارشاد العالم وانه تعالى غير مرئي ولا مدرك بشيء من الحواس لقوله تعالى لا تدركه الابصار ولانه ليس في جهة وان امره ونهيه واخباره حادث لاستحالة امر المعدوم ونهيه واخباره وان الانبياء معصومون عن الخطأ والسهو والمعصية صغيرها وكبيرها من اول العمر الى آخره والا لم يبق وثوق بما يبلغونه فانتفت فائدة البعثة ولزم التنفير عنهم وان الأئمة معصومون كالانبياء في ذلك لما تقدم واخذوا احكامهم الفروعية عن الائمة المعصومين الذين نقلوا عن جدهم رسول الله ص الآخذ ذلك من الله تعالى بوحي جبرئيل ع يتناقلون عن الثقات خلفا عن سلف الى ان تتصل الرواية باحد المعصومين ولم يلتفتوا الى القول بالرأي والاجتهاد وحرموا الاخذ بالقياس والاستحسان اما باقي المسلمين فقد ذهبوا كل مذهب فقال بعضهم وهم جماعة الاشاعرة ان القدماء كثيرون مع الله تعالى وهي المعاني التي يثبتونها موجودة في الخارج كالقدرة والعلم وغير ذلك فجعلوه تعالى مفتقرا في كونه عالما الى ثبوت معنى هو العلم وفي كونه قادرا الى ثبوت معنى هو القدرة وغير ذلك ولم يجعلوه قادرا لذاته ولا عالما لذاته ولا حيا لذاته ولا مدركا لذاته بل لمعان قديمة يفتقر في هذه الصفات اليها فجعلوه محتاجا ناقصا في ذاته كاملا بغيره تعالى الله عن ذلك ولا يقولون هذه الصفات ذاتية واعترض شيخهم فخر الدين الرازي عليهم بان قال ان النصارى كفروا لانهم قالوا ان القدماء ثلثة والاشاعرة اثبتوا قدماء تسعة وقالت جماعة الحشوية والمشبهة ان الله تعالى جسم له طول وعرض وعمق وانه يجوز عليه المصافحة وان المخلصين من المسلمين يعانقونه في الدنيا وحكى الكعبي عن بعضهم انهم كانوا يجوزون رؤيته في الدنيا وان يزورهم ويزورونه وحكي ابو القاسم البلخي عن داود الظاهري انه قال اعفوني عن الفرج واللحية واسألوني عما وراء ذلك وقال ان معبوده جسم ولحم ودم وله جوارح واعضاء كيد ورجل ولسان وعينين واذنين وحكي عنه انه قال هو اجوف من اعلاه الى صدره مصمت ما سوى ذلك وله شعر قطط حتى قالوا اشتكت عيناه فعادته الملائكة وبكى على طوفان نوح حتى رمدت عيناه وانه يفضل عن العرش من كل جانب اربع اصابع وذهب بعضهم الى انه تعالى ينزل في كل ليلة جمعة على شكل امرد حسن الوجه راكبا على حمار حتى ان بعضهم ببغداد وضع على سطح داره معلفا يضع كل ليلة جمعة فيه شعيرا وتبنا لتجويز ان ينزل الله تعالى على حماره على ذلك السطح فيشتغل الحمار بالاكل ويشتغل الرب بالنداء ويقول هل من تائب فاتوب عليه هل من مستغفر فاغفر له تعالى الله عن مثل هذه العقائد الردية وحكي عن بعض المنقطعين التاركين للدنيا من شيوخ الحشوية انه اجتاز عليه في بعض الايام نفاط ومعه امرد حسن الصورة قطط الشعر على الصفات التي يصفون ربهم بها فالح الشيخ في النظر اليه وكرره واكثر تصويبه اليه فتوهم فيه النفاط فجاء اليه ليلا وقال ايها الشيخ رأيتك تلح بالنظر الى هذا الغلام وقد اتيتك به فان كان لك فيه نية فانت الحاكم فحرد الشيخ عليه وقال انما كررت النظر اليه لأن مذهبي ان الله تعالى ينزل على صورة هذا الغلام فتوهمت انه الله تعالى فقال له النفاط ما انا عليه من النفاطة اجود مما انت عليه من الزهد مع هذه المقالة وقالت الكرامية ان الله تعالى في جهة فوق ولم يعلموا ان كل ما هو في جهة فهو محدث ومحتاج الى تلك الجهة وذهب آخرون الى ان الله تعالى لا يقدر على مثل مقدور العبد وآخرون الى انه لا يقدر على عين مقدور العبد وذهب الاكثر منهم الى ان الله تعالى يفعل القبيح وان جميع انواع المعاصي والكفر وانواع الفساد واقعة بقضاء الله تعالى وقدره وان العبد لا اثر له في ذلك وانه لا غرض له في افعاله ولا يفعل لمصلحة العباد شيئا وانه تعالى يريد المعاصي من الكافر ولا يريد منه الطاعة وهذا يستلزم اشياء شنيعة منها ان يكون الله تعالى اظلم من كل ظالم لأنه يعاقب الكافر على كفره وهو قدره عليه ولم يخلق فيه قدرة على الايمان فكما انه يلزم الظلم لو عذبه على لونه وطوله وقصره وذلك ظلم صريح لأنه لا قدرة له فيها كذا يكون ظالما لو عذبه على المعصية التي فعلها فيه ومنها افحام الانبياء وانقطاع حجتهم لأن النبي ص اذا قال للكافر آمن بي وصدقني يقول قل للذي بعثك يخلق في الايمان او القدرة المؤثرة في حتى

اتمكن من

اتمكن من الايمان ولا قدرة لي عليه بل خلق فيّ الكفر ولا اتمكن من مقاومة الله تعالى فينقطع النبي ولا يتمكن من جوابه ومنها تجويز ان يعذب الله الانبياء ويعاقب سيد المرسلين على طاعته ويثيب ابليس على معصيته لانه يفعل لا لغرض فيكون فاعل الطاعة سفيها لانه يتعجل بالتعب من الاجتهاد في العبادة واخراج ماله في عمارة المساجد والربط والصدقات من غير نفع يحصل له لانه قد يعاقب على ذلك ولو فعل عوض ذلك ما يلتذ به ويشتهيه من انواع المعاصي قد يثيبه فاختيار الاول يكون سفها عند كل عاقل والمصير الى هذه المذاهب يؤدي الى خراب العالم واضطراب امور الشريعة المحمدية ومنها انه يلزم ان لا يتمكن احد من تصديق احد من الانبياء لأن التوصل الى ذلك والدليل عليه انما يتم بمقدمتين احدهما ان الله تعالى فعل المعجز على يد النبي لاجل التصديق والثانية ان كل من صدقه الله تعالى فهو صادق وكلتا المقدمتين لا يتم على قولهم لأنه اذا استحال ان يفعل المعجز لاجل التصديق للنبي واذا كان فاعلا للقبيح وانواع الاضلال والمعاصي والكذب وغير ذلك جاز ان يصدق الكذاب فلا يصح الاستدلال على صدق احد من الانبياء ولا التدين بشيء من الشرائع والاديان ومنها انه لا يصح ان يوصف الله بانه غفور رحيم حليم عفو لان الوصف بهذه انما يثبت لو كان العبد مستحقا للعقاب في حق الفاسق بحيث اذا اسقطه عنهم كان غفورا رحيما وانما يستحق العقاب لو كان العصيان من العبد لا من الله تعالى ومنها انه يلزم منه تكليف ما لا يطاق لأنه يكلف الكافر بالايمان ولم يخلق قدرة الايمان عليه فكيف يأمر عليه وذلك امر بلا طاقة قبيح عقلا وسمعا لانه تعالى قال لا يكلف الله نفسا الا وسعها ومنها انه يلزم منه ان يكون افعالنا الاختيارية الواقعة بحسب قصودنا ودواعينا مثل حركتنا يمنة ويسرة وحركة البطش باليد والرجل في الصنائع المطلوبة لنا كالافعال الاضطرارية مثل حركة النبض وحركة الواقع من شاهق بايقاع غيره لكن الضرورة قاضية بالفرق بينهما فان كل عاقل يحكم بانا قادرون على الحركات الاختيارية وغير قادرين على الحركة الى السماء والطيران وغير ذلك قال ابو الهذيل العلاف حمار بشر اعقل من بشر لأن حمار بشر لو اتيت به الى جدول صغير وضربته للعبور فانه يطفره واذا بلغ الى جدول كبير لم يطفره لأنه فرق بين ما يقدر وما لا يقدر عليه وبشر لا يفرق بين المقدور له وغير المقدور له ومنها انه يلزم ان لا يبقى عندنا فرق بين من احسن الينا غاية الاحسان طول عمره وبين من اساء الينا غاية الاساءة طول عمره ولم يحسن منا شكر الاول وذم الثاني لأن الفعلين صادران من الله تعالى عندهم ومنها التقسيم الذي ذكره مولانا وسيدنا موسى بن جعفر الكاظم ع وقد سأله ابو حنيفة وهو صبي فقال المعصية ممن فقال له الكاظم ع المعصية اما من العبد او من ربه او منهما فان كانت من الله فهو اعدل وانصف من ان يظلم عبده ويأخذه بما لم يفعل وان كانت المعصية منهما فهو شريكه والقوي اولى بانصاف عبده الضعيف وان كانت المعصية من العبد وحده فعليه وقع الامر واليه توجه المدح والذم وهو احق بالثواب والعقاب ووجبت له الجنة والنار فقال ابو حنيفة ذرية بعضها من بعض ومنها يلزم ان يكون الكافر مطيعا بكفره لأنه قد فعل ما هو مراد الله لأنه اراد منه الكفر وقد فعله ولم يفعل الايمان الذي كرهه الله تعالى منه فيكون قد اطاعه لأنه فعل مراده ولم يفعل ما كرهه ومنها انه يلزم نسبة السفه والحمق الى الله تعالى لأنه يأمر الكافر بالايمان ولا يريده منه وينهاه عن المعصية وقد ارادها وكل عاقل ينسب من يأمر بما لا يريد وينهى عما يريد الى السفه تعالى الله عن ذلك ومنها انه يلزم عدم الرضا بقضاء الله تعالى وقدره لأن الرضا بالكفر حرام بالاجماع والرضا بقضاء الله وقدره واجب فلو كان الكفر بقضاء الله وقدره وجب علينا الرضا به لكن لا يجوز الرضا بالكفر ومنها انه يلزم ان نستعيذ بابليس من الله تعالى ولا يحسن قوله تعالى فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم لأنهم نزهوا ابليس والكافر من المعاصي واضافوها الى الله تعالى فيكون الله تعالى على المكلفين شرا من ابليس عليهم تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا ومنها انه لا يبقى وثوق بوعد الله تعالى ووعيده لأنهم اذا جوزوا اسناد الكذب في العالم اليه جاز ان يكذب في اخباراته كلها فتنتفي فائدة بعثة الانبياء بل جاز منه ارسال الكذابين فلا يبقى لنا طريق الى تمييز الصادق من الانبياء والكاذب ومنها انه يلزم تعطيل الحدود والزواجر عن المعاصي فان الزنى اذا كان واقعا بارادة الله تعالى والكذب والسرقة اذا صدرت من الله تعالى وارادته المؤثرة لم يجز للسلطان المؤاخذة عليها لأنه يصد السارق عن مراد الله تعالى ويبعثه على ما يكرهه الله تعالى ولو صد الواحد منا غيره عن مراده وحمله على ما يكرهه استحق منه اللوم ويلزم ان يكون الله تعالى مريدا للنقيضين لأن المعصية مراد الله تعالى والزجر عنها مراد الله ايضا ومنها انه يلزم منه مخالفة المعقول فلما تقدم من العلم بالضرورة باستناد افعالنا الاختيارية الينا ووقوعها بحسب ارادتنا فاذا اردنا الحركة يمنة لم يقع يسرة وبالعكس والشك في ذلك عين السفسطة واما المنقول فالقرآن مملو من اسناد افعال البشر اليهم كقوله تعالى وابراهيم الذي وفى فويل للذين كفروا من النار وادخلوا الجنة بما كنتم تعملون اليوم تجزى كل نفس بما كسبت هل تجزون الا ما كنتم تعملون من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسيئة

٨

فلا يجزى الا مثلها وليوفيهم اجورهم لها ما كسبت فبظلم من الذين هادوا حرمنا عليهم طيبات كل امرء بما كسب رهين من يعمل سوءا يجز به ما كان لي عليكم الا ان دعوتكم فاستجبتم لي فلا تلوموني ولوموا انفسكم لم يظلم مثقال ذرة وما ربك بظلام للعبيد وما ظلمناهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون ولا يظلمون فتيلا وما الله يريد ظلما للعباد واى ظلم اعظم من تعذيب الغير على فعل لم يصدر منه بل من غيره فالحصر القادر يمتنع لمن يرجح مقدوره من غير مرجح ومع المرجح يجب الفعل فلا قدرة ولانه يلزم ان يكون الا له شريكا لله لقوله تعالى والله خلقكم وما تعملون والجواب عن الاول المعارضة بالله فانه تعالى قادر فان افتقرت القدرة الى المرجح وكان المرجح موجبا للاثر لزم ان يكون الله تعالى موجبا لا مختارا فيلزم الكفر وعن الثاني اى شركة هنا والله هو القادر على قهر العبد واعدامه ومثال هذا ان السلطان اذا ولى شخصا بعض البلاد فنهب وظلم وقهر فان السلطان يتمكن من قتله والانتقام منه واستعادة ما اخذه ولا يكون شريكا للسلطان وعن الثالث انه اشارة الى الاصنام التي كانوا ينحتونها ويعبدونها فانكر عليهم فقال اتعبدون ما تنحتون والله خلقكم وما تعملون وذهبت الاشاعرة الى ان الله تعالى يرى بالعين مع انه مجرد عن الجهات وقد قال الله تعالى لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وخالفوا الضرورة في ان المدرك بالعين يكون مقابلا او في حكمه وخالفوا جميع العقلاء في ذلك وذهبوا الى تجويز ان يكون بين ايدينا جبال شاهقة من الارض الى السماء مختلفة الالوان لا نشاهدها واصواتا هائلة لا نسمعها وعساكر مختلفة متحاربة بانواع الاسلحة بحيث تماس اجسامها اجسامنا لا نشاهد صورهم ولا حركاتهم ولا نسمع اصواتهم الهائلة ولو ان نشاهد جسما اصغر الاجسام كالذرة في المشرق ونحن في المغرب مع كثرة الحائل بيننا وبينها وهذا عين السفسطة وذهبوا الى ان الله تعالى امر ونهى في الازل ولا مخلوق عنده قائلا يا ايها النبي اتق الله يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله يا ايها الناس اتقوا ربكم ولو جلس شخص في مكان خال ولا غلام عنده فقال يا سالم قم ويا غانم كل ويا نجاح ادخل قيل لمن تنادي فيقول لعبيد اشتريهم بعد عشرين سنة لنسبه كل عاقل الى السفه والحمق فكيف يحسن منهم ان ينسبوا الله تعالى اليه في الازل وذهب جميع من عدا الامامية والاسماعيلية الى ان الانبياء والائمة غير معصومين فجوزوا بعثة من يجوز ان يصدر عنه الكذب والسهو والخطاء والسرقة فاي وثوق يبقى للعامة في اقواله وكيف يحصل الانقياد اليهم وكيف يجب اتباعهم مع تجويز ان يكون ما يأمرون به خطاء ولم يجعلوا الائمة محصورين في عدد معين بل كل من بايع قرشيا انعقدت امامته عندهم ووجبت طاعته على جميع الخلق اذا كان مستور الحال وان كان على غاية من الفسق والكفر والنفاق وذهب الجميع منهم الى القول بالقياس والاخذ بالرأي فادخلوا في دين الله ما ليس منه وحرفوا احكام الشريعة واحدثوا مذاهب اربعة لم تكن في زمن النبي صلى الله عليه وآله ولا في زمن صحابته واهملوا اقاويل الصحابة مع انهم نصوا على ترك القياس وقالوا اول من قاس ابليس وذهبوا بسبب ذلك الى امور شنيعة كاباحة البنت المخلوقة من الزنا وسقوط الحد عن من نكح امه واخته وبنته مع علمه بالتحريم والنسب بواسطة عقد يعقده وهو يعلم بطلانه وعن من لف على ذكره خرقة وزنا بامه وبنته وعن اللائط مع انه افحش من الزنا واقبح والحاق نسب المشرقية بالمغربي فاذا زوج الرجل ابنته وهي في المشرق برجل هو واياها في المغرب ولم يفترقا ليلا ونهارا حتى مضت ستة اشهر فولدت البنت في المشرق التحق الولد بالرجل الذي في المغرب مع انه لا يمكنه الوصول اليها الا بعد سنين متعددة بل لو حبسه السلطان من حين العقد وقيده وجعل عليه حفظة مدة خمسين سنة ثم وصل الى بلد المرأة فرأى جماعة كثيرة من اولاده واولاد اولاده الى عدة بطون التحقوا كلهم بالرجل الذي لم يقرب هذه المرأة ولا غيرها البتة واباحة النبيذ مع مشاركته للخمر في الاسكار والوضوء به والصلوة في جلد الكلب وعلى العذرة اليابسة وحكى بعض الفقهاء لبعض الملوك وعنده بعض الفقهاء الحنفية صلوة الحنفي فدخل دارا مغصوبة وتوضأ بالنبيذ وكبر بالفارسية من غير نية وقرأ مدهامتان لا غير بالفارسية ثم طأطأ رأسه من غير طمأنينة وسجد كذلك ورفع رأسه بقدر حد السيف ثم سجد وقام وفعل كذلك ثانية ثم احدث بمقام التسليم فتبرأ الملك وكان حنفيا من هذا المذهب واباحوا المغصوب لو غير الغاصب الصفة كالحنطة اذا طحنها فقالوا لو ان سارقا دخل دار شخص له فيه دواب ورحا وطعام فطحن السارق طعام صاحب الدار بدوابه وارحيته ملك الطحين بذلك فلو جاء المالك ونازعه كان المالك ظالما والسارق مظلوما فلو تقاتلا فان قتل المالك كان هدرا وان قتل السارق كان شهيدا واوجبوا الحد على الزاني اذا كذب الشهود واسقطوه اذا صدقهم فاسقط الحد مع اجتماع الاقرار والبينة وهذا ذريعة الى اسقاط حدود الله تعالى فان كل من شهد عليه بالزنا صدق الشهود ليسقط عنه الحد واباحة اكل الكلب واللواط بالعبيد لمواليهم واباحة الملاهي كالشطرنج والغناء وغير ذلك

من المسائل التي لا يحتمل هذا المختصر ذكرها الوجه الثاني في الدلالة على وجوب اتباع مذهب الامامية ما قاله شيخنا الامام الاعظم خواجه نصير الحق والملة والدين محمد بن الحسن الطوسي قدس سره وقد سألته عن المذاهب فقال بحثنا عنها وعن قول رسول الله صلى الله عليه وآله ستفترق امتي على ثلث وسبعين فرقة فرقة منها ناجية والباقي في النار وقد عين صلى الله عليه وآله الفرقة الناجية والهالكة في حديث آخر صحيح متفق عليه وهو قوله صلى الله عليه وآله مثل اهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجى ومن تخلف عنها غرق فوجدنا الفرقة الناجية هي الفرقة الامامية لانهم باينوا جميع المذاهب وجميع المذاهب قد اشتركت في اصول العقائد الوجه الثالث ان الامامية جازمون بحصول النجاة لهم ولائمتهم قاطعون على ذلك وبحصول ضدها لغيرهم واهل السنة لا يجزمون بذلك لا لهم ولا لغيرهم فيكون اتباع اولئك اولى لانا لو فرضنا مثلا خروج شخصين من بغداد يريدان الكوفة فوجدا طريقين سلك كل منهما طريقا فخرج ثالث يطلب الكوفة فسأل احدهما الى اين تذهب فقال الى الكوفة فقال له هذا طريقك يوصلك اليها وهل طريقك امن ام مخوف وهل طريق صاحبك يؤديه الى الكوفة وهل هو امن ام مخوف فقال لا اعلم شيئا من ذلك ثم سأل صاحبه عن ذلك فقال اعلم ان طريقي يوصلني الى الكوفة وانه امن واعلم ان طريق صاحبي لا يؤدي به الى الكوفة وليس بامن فان الثالث ان تابع الاول عده العقلاء سفيها وان تابع الثاني نسب الى الاخذ بالحزم الوجه الرابع ان الامامية اخذوا مذهبهم عن الائمة المعصومين المشهورين بالفضل والعلم والزهد والورع والاشتغال في كل وقت بالعبادة والدعاء وتلاوة القرآن والمداومة على ذلك من زمن الطفولية الى آخر العمر ومنهم تعلم الناس العلوم ونزل في حقهم هل اتى وآية الطهارة وايجاب المودة لهم وآية الابتهال وغير ذلك وكان علي عليه السلام يصلي في كل يوم وليلة الف ركعة ويتلو القرآن مع شدة ابتلائه بالحروب والجهاد فاولهم علي بن ابي طالب عليه السلام كان افضل الخلق بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وجعله الله نفس رسول الله صلى الله عليه وآله حيث قال وانفسنا وانفسكم وواخاه الرسول وزوجه ابنته وفضله لا يخفى وظهرت عنه معجزات كثيرة حتى ادعى قوم فيه الربوبية وقتلهم وصار الى مقالتهم آخرون الى هذه الغاية كالغلاة والنصيرية وكان ولداه سبطا رسول الله صلى الله عليه وآله سيدا شباب اهل الجنة امامين بنص النبي صلى الله عليه وآله وكانا ازهد الناس واعلمهم في زمانهما وجاهدا في سبيل الله حتى قتلا ولبس الحسن عليه السلام الصوف تحت ثيابه الفاخرة من غير ان يشعر احد بذلك واخذ النبي صلى الله عليه وآله يوما الحسين عليه السلام على فخذه الايمن وولده ابراهيم على فخذه الايسر فنزل عليه جبرئيل عليه السلام وقال ان الله تعالى لم يكن ليجمع لك بينهما فاختر من شئت منهما فقال النبي اذا مات الحسين بكيت عليه انا وعلي وفاطمة واذا مات ابراهيم بكيت انا عليه فاختار موت ابراهيم فمات بعد ثلثة ايام وكان اذا جاء الحسين عليه السلام بعد ذلك يقبله ويقول اهلا ومرحبا بمن فديته بابني ابراهيم وكان علي بن الحسين زين العابدين يصوم نهاره ويقوم ليله ويتلو الكتاب العزيز وكان يصلي كل يوم وليلة الف ركعة ويدعو بعد كل ركعتين بالادعية المنقولة عنه وعن آبائه عليهم السلام ثم يرمي الصحيفة كالمتضجر ويقول انى لي بعبادة علي عليه السلام وكان يبكي حتى اخذت الدموع من لحم خديه وسجد حتى سمي ذا الثفنات وسماه رسول الله سيد العابدين وكان قد حج هشام بن عبد الملك فاجتهد ان يستلم الحجر فلم يمكنه الزحام فجاء زين العابدين عليه السلام فوقف الناس له وتنحوا عن الحجر حتى استلمه ولم يبق عند الحجر سواه واحترموه وفضلوه على سائر القوم فنظر الشامي وغضب لذلك فقال من هذا الذي وقفهم حتى استلم الحجر فقام من بينهم فرزدق الشاعر في طريق المحبة والولاية فقال الفرزدق ابيات:

هذا الذي تعرف البطحاء وطأته / والبيت يعرفه والحل والحرم / هذا ابن خير عباد الله كلهم / هذا التقي النقي الطاهر العلم / يكاد يمسكه عرفان راحته / ركن الحطيم اذا ما جاء يستلم / اذا رأته قريش قال قائلها / الى مكارم هذا ينتهي الكرم / ان عد اهل التقى كانوا ائمتهم / او قيل من خير اهل الارض قيل هم / هذا ابن فاطمة ان كنت جاهله / بجده انبياء الله قد ختموا / يغضي حياء ويغضى من مهابته / فما يكلم الا حين يبتسم / ينشق نور الهدى عن صبح غرته / كالشمس ينجاب عن اشراقها الظلم / مشتقة من رسول الله نبعته / طابت عناصره والخيم والشيم / الله شرفه قدما وفضله / جرى بذاك له في لوحه القلم / من معشر حبهم دين وبغضهم / كفر وقربهم منجى ومعتصم / لا يستطيع جواد بعد غايتهم / ولا يدانيهم قوم وان كرموا / هم الغيوث اذا ما ازمة ازمت / والاسد اسد الشرى والثرى محتدم / لا ينقص العسر بسطا من اكفهم / سيان ذلك ان اثروا وان عدموا / ما قال لا قط الا في تشهده / لولا التشهد كانت لاؤه نعم / يستدفع السوء والبلوى بحبهم / ويسترق به الاحسان والنعم / مقدم بعد ذكر الله ذكرهم / في كل بدء ومختوم به الكلم / من يعرف الله يعرف اولية ذا / والدين من بيت هذا ناله الامم / وليس قولك من هذا بضائره / العرب تعرف من انكرت والعجم

فغضب هشام فامر بحبس الفرزدق بين مكة والمدينة فقال الفرزدق في الحبس هذه الابيات وبعث اليه:

أتحبسني بين المدينة والتي / اليها قلوب الناس تهوى منيبها / يقلب رأسا لم يكن رأس سيد / وعينا له حولاء باد عيوبها

فبعث اليه الامام زين العابدين عليه السلام بالف دينار فردها وقال انما قلت هذا غضبا لله ولرسوله فما آخذ عليه اجرا فقال علي بن الحسين عليه السلام نحن اهل بيت لا يعود الينا ما خرج منا فقبلها الفرزدق وكان بالمدينة قوم يأتيهم رزقهم ليلا ولا يعرفون ممن هو فلما مات مولانا زين العابدين عليه السلام انقطع ذلك عنهم فعرفوا انه كان منه

عند الله يوم اعظم الناس زهدا وعبادة بقر السجود جبهته وكان اعلم اهل وقته سماه رسول الله ص الباقر وجاء جابر بن عبد الله الانصاري اليه وهو صغير في الكتّاب فقال له جدك
رسول الله ص يسلم عليك فقال وعلى جدي السلام فقيل لجابر كيف هذا قال كنت جالسا عند رسول الله والحسين في حجره وهو يلاعبه فقال يا جابر يولد له مولود اسمه علي
اذا كان يوم القيمة نادى مناد ليقم سيد العابدين فيقوم ولده ثم يولد له مولود اسمه محمد الباقر ع يبقر العلم فاذا ادركته فاقرأه مني السلام روى عنه ابو حنيفة وغيره وكان ابنه
الصادق ع افضل اهل زمانه واعبدهم قال علماء السيرة انه اشتغل بالعبادة عن طلب الرياسة قال عمرو بن ابي المقدام كنت اذا نظرت الى جعفر بن محمد الصادق علمت
انه من سلالة النبيين وهو الذي نشر فقه الامامية والمعارف الحقيقية والعقائد اليقينية وكان لا يخبر بامر الا وقع وبه سموه الصادق الامين وكان عبد الله بن الحسن جمع
اكابر العلويين للبيعة لولديه فقال له الصادق ع ان هذا الامر لا يتم فاغتاظ من ذلك فقال انه لصاحب القباء الاصفر واشار بذلك الى المنصور فلما سمع المنصور
بذلك فرح لعلمه بوقوع ما يخبر به وعلم ان الامر يصل اليه ولما هرب كان يقول اين قول صادقهم وبعد ذلك انتهى الامر اليه وكان ابنه موسى الكاظم ع
يدعى بالعبد الصالح كان اعبد اهل وقته ويقوم الليل ويصوم النهار وسمي الكاظم لانه كان اذا بلغه عن احد شيء بعث اليه بمال ونقل فضله المخالف والموالف
قال ابن الجوزي من الحنابلة عن شقيق البلخي قال خرجت حاجا في سنة تسع واربعين ومائة فنزلت القادسية فاذا شاب حسن الوجه شديد السمرة عليه
ثوب صوف مشتمل بشملة في رجليه نعلان وقد جلس منفردا عن الناس فقلت في نفسي هذا الفتى من الصوفية يريد ان يكون كلا على الناس والله لامضين اليه
ولاوبخنه فدنوت منه فلما رآني مقبلا قال يا شقيق اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم فقلت في نفسي هذا عبد صالح قد نطق على ما في خاطري لالحقنه
ولاسألنه ان يحللني فغاب عن عيني فلما نزلنا واقصة رأيته يصلي واعضاؤه تضطرب ودموعه تتحادر فقلت امضي اليه فاعتذر فاوجز في صلوته
ثم قال يا شقيق واني لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدى فقلت هذا من الابدال قد تكلم على سري مرتين فلما نزلنا زبالة رأيته قائما على البئر وبيده ركوة
يريد ان يستقي ماء فسقطت الركوة في البئر فرفع طرفه الى السماء وقال انت ربي اذا ظمئت الى الماء وقوتي اذا اردت طعاما يا سيدي ما لي سواها قال شقيق والله
لقد رأيت البئر قد ارتفع ماؤها فاخذ الركوة وملاها ماء وتوضأ وصلى اربع ركعات ثم مال الى كثيب رمل فجعل يقبض بيده ويطرحه في الركوة ويشرب منه فرأيت
ذلك عجبا منه فقلت اطعمني من فضل ما رزقك الله وانعم عليك فقال يا شقيق لم تزل نعم الله علينا ظاهرة وباطنة فاحسن ظنك بربك فناولني الركوة فشربت
منها فاذا سويق وسكر ما شربت والله الذ منه ولا اطيب ريحا فشبعت ورويت واقمت اياما لا اشتهي طعاما ولا شرابا ثم لم اره حتى دخلت مكة فرأيته
ليلة الى جانب قبة الميزاب نصف الليل يصلي بخشوع وانين وبكاء فلم يزل كذلك حتى ذهب الليل فلما طلع الفجر جلس في مصلاه يسبح ثم قام الى صلوة الفجر وطاف
بالبيت اسبوعا وخرج فتبعته فاذا له حاشية واموال وغلمان وهو على خلاف ما رأيته في الطريق ودار به الناس يسلمون عليه ويتبركون به فقلت لبعضهم من هذا
فقال موسى بن جعفر فقلت عجبت ان يكون مثل هذه العجائب الا لمثل هذا السيد هذا رواه الحنبلي وعلى يده عليه السلام تاب بشر الحافي لانه ع اجتاز
على داره ببغداد فسمع الملاهي واصوات الغناء والقصب يخرج من تلك الدار فخرجت جارية وبيدها قمامة البقل فرمت بها في الدرب فقال لها يا جارية
صاحب هذا الدار حر ام عبد فقالت بل حر فقال صدقت لو كان عبدا لخاف من مولاه فلما دخلت قال مولاها وهو على مائدة السكر ما ابطأك علينا فقالت
حدثني رجل بكذا وكذا فخرج حافيا حتى لقي مولانا الكاظم ع فتاب على يده وكان ولده علي الرضا ع ازهد اهل زمانه واعلمهم واخذ عنه فقهاء
الجمهور كثيرا وولاه المأمون لعلمه بما هو عليه من الكمال والفضل ووعظ يوما اخاه زيدا فقال له يا زيد ما انت قائل لرسول الله ص اذا سفكت الدماء
واخفت السبل واخذت المال من غير حله غرك حمقاء اهل الكوفة وقد قال رسول الله ص ان فاطمة احصنت فرجها فحرم الله ذريتها على النار والله ما نالوا
ذلك الا بطاعة الله فان اردت ان تنال بمعصية الله ما نالوه بطاعته انك اذا لاكرم على الله منهم وضرب المأمون اسمه على الدراهم والدنانير
وكتب الى الآفاق ببيعته انه امام العالم ونحن تابعوه وتابع اباه لبد اليوم وطرح السواد ولبس الخضرة وقيل لابي نواس لم لا تمدح الرضا ع فقال
شعرا قيل لي انت افضل الناس طرا في المعاني وفي الكلام البديه لك من جوهر الكلام نظام يثمر الدر في يدي مجتنيه فلماذا تركت مدح ابن موسى
والخصال التي تجمعن فيه قلت لا استطيع مدح امام كان جبريل خادما لابيه وكان ولده محمد الجواد ع على منهاج ابيه في العلم والتقى والجود ولما مات
ابوه الرضا ع شغف بالمأمون لكثرة علمه ودينه ووفور عقله مع صغر سنه واراد ان يزوجه ابنته ام الفضل وكان قد زوج اباه بابنته ام حبيبة فغلظ
ذلك على العباسيين واستنكروه وخافوا ان يخرج الامر منهم وان يبايعه كما بايع اباه فاجتمع الادنون منه وسألوه ترك ذلك وقالوا انه صغير
لا علم عنده فقال انا اعرف به منكم وان شئتم فامتحنوه فرضوا بذلك وجعلوا للقاضي يحيى بن اكثم مالا كثيرا على امتحانه في مسئلة يعجزه فيها فتواعدوا

الى يوم

كان
الى يوم فاحضره المأمون وحضر القاضي وجماعة العباسيين فقال القاضي اسئلك عن شيء فقال ع سل عما بدا لك فقال ما تقول في محرم قتل صيدا فقال الامام ع قتله في حل او حرم عالما
او جاهلا مبتدئا بالقتل او عائدا من صغار الصيد كان ام من كبارها عبدا كان المحرم او حرا صغيرا كان او كبيرا من ذوات الطير كان الصيد او من غيرها فتحير يحيى بن
اكثم وبان العجز في وجهه حتى عرف جماعة اهل المجلس امره فطلب المؤمنين من العباسيين من تخليطه فسكت المأمون ساعة وبعد ذلك رفع راسه نحو الاقارب
وقال لهم فقال المأمون لاهل بيته عرفتم الآن ما كنتم تنكرونه ثم اقبل على الامام فقال اتخطب قال نعم فقال اخطب لنفسك خطبة النكاح فخطب وعقد على خمسمائة
درهم جيادا مهر جدته فاطمة ع ثم تزوج بها وكان ولده علي الهادي ع ويقال له العسكري لان المتوكل اشخصه من المدينة الى بغداد ثم منها الى سر من رأى فاقام بموضع عندها
يقال له العسكر ثم انتقل الى سر من رأى فاقام بها عشرين سنة وتسعة اشهر وانما اشخصه المتوكل لانه كان يبغض عليا ع فبلغه مقام علي الهادي بالمدينة وميل الناس اليه فخاف
منه فدعى يحيى بن هرثمة وامره باحضاره فضج اهل المدينة لذلك خوفا عليه لانه كان محسنا اليهم ملازما للعبادة في المسجد فحلف لهم يحيى انه لا مكروه عليه ثم فتش منزله فلم يجد فيه الا
سوى مصاحف وادعية وكتب العلم فعظم في عينه وتولى خدمته بنفسه فلما قدم بغداد بدأ باسحق بن ابراهيم والي بغداد فقال له يا يحيى هذا الرجل قد ولده رسول الله ص والمتوكل
من تعلم فان حرضته على قتله كان رسول الله خصمك يوم القيمة فقال يحيى والله ما وقفت منه الا على خير قال فلما دخلت على المتوكل اخبرته بحسن سيرته وورعه وزهده
فاكرمه المتوكل ثم مرض المتوكل فنذر ان عوفي تصدق بدراهم كثيرة فسأل الفقهاء عن ذلك فلم يجد عندهم جوابا فبعث الى علي الهادي ع فسأله فقال تصدق بثلثة وثمانين درهما فسأله
المتوكل عن السبب فقال لقوله تعالى لقد نصركم الله في مواطن كثيرة وكانت المواطن هذه الجملة فان النبي ص غزا سبعا وعشرين غزاة وبعث ستا وخمسين سرية قال المسعودي
نمّ الى المتوكل بعلي بن محمد ان في منزله سلاحا من شيعته من اهل قم وانه عازم على الملك فبعث اليه جماعة من الاتراك فهجموا داره ليلا فلم يجدوا فيها شيئا
ووجدوه في بيت مغلق عليه وهو يقرأ القرآن وعليه مدرعة من صوف وهو جالس على الرمل والحصى متوجه الى الله يتلو القرآن فحمل على حالته تلك الى المتوكل فادخل
عليه وهو في مجلس الشراب والكاس في يد المتوكل فعظمه واجلسه الى جانبه وناوله الكاس فقال والله ما خامر لحمي ودمي قط فاعفني فاعفاه وقال له اسمعني صوتا
فقال ع كم تركوا من جنات وعيون الآية فقال انشدني شعرا فقال اني قليل الرواية للشعر فقال لا بد من ذلك فانشده ع باتوا على قلل الاجبال تحرسهم غلب الرجال
فما اغنتهم القلل واستنزلوا بعد عز عن معاقلهم واسكنوا حفرا يا بئس ما نزلوا ناداهم صارخ من بعد دفنهم اين الاساور والتيجان والحلل اين الوجوه التي كانت منعمة
من دونها تضرب الاستار والكلل فافصح القبر عنهم حين ساءلهم تلك الوجوه عليها الدود ينتقل قد طال ما اكلوا دهرا وقد شربوا فاصبحوا بعد طول الاكل قد اكلوا
فبكى المتوكل حتى بل الدموع لحيته وكان ولده الحسن العسكري ع عالما فاضلا زاهدا افضل اهل زمانه روت عنه العامة كثيرا وولده مولانا الامام المهدي محمد ع روى ابن الجوزي
باسناده الى ابن عمر قال قال رسول الله يخرج في آخر الزمان رجل من ولدي اسمه كاسمي وكنيته كنيتي يملأ الارض عدلا كما ملئت جورا وظلما فذلك هو المهدي وهؤلاء الائمة الفضلاء
المعصومون الذين بلغوا الغاية في الكمال ولم يتخذوا ما اتخذ غيرهم من الائمة المشتغلين بالملك وانواع المعاصي والملاهي وشرب الخمور والفجور حتى اقاربهم على فعلوا باقاربهم
ما هو المتواتر بين الناس قالت الامامية فالله يحكم بيننا وبين هؤلاء وهو خير الحاكمين وما احسن قول بعض الناس اذا شئت ان ترضى لنفسك مذهبا وتعلم
ان الناس في نقل اخبار فدع عنك قول الشافعي ومالك واحمد والمروي عن كعب احبار ووال اناسا قولهم وحديثهم روى جدنا عن جبرئيل عن الباري
وما اظن احدا من المحصلين وقف على هذه المذاهب فاختار غير مذهب الامامية باطنا وان كان في الظاهر يصير الى غيره طلبا للدنيا حيث وضعت لهم المدارس
والربط والاوقاف حتى تستمر لبني العباس الدعوة وليشيدوا للعامة اعتقاد امامتهم وكثيرا ما رأينا من يتدين في الباطن بمذهب الامامية ويمنعه عن اظهاره حب
الدنيا وطلب الرياسة وقد رأيت بعض الائمة الحنابلة يقول اني على مذهب الامامية فقلت لم تدرس على مذهب الحنابلة فقال ليس في مذهبكم البغلات والمشاهرات
وكان اكبر مدرسي الشافعية في زماننا حيث توفي اوصى بان يتولى امره في غسله وتجهيزه بعض المؤمنين وان يدفن في مشهد الكاظم ع واشهد عليه انه على دين
الامامية الوجه الخامس ان الامامية لم يذهبوا الى التعصب في غير الحق بخلاف غيرهم فقد ذكر الغزالي والمتولي وكانا امامين للشافعية ان تسطيح القبور هو المشروع
ولكن لما جعلته الرافضة شعارا لهم عدلنا عنه الى التسنيم وذكر الزمخشري وكان من ائمة الحنفية في تفسير قوله تعالى هو الذي يصلي عليكم وملائكته انه يجوز بمقتضى
هذه الآية ان يصلى على آحاد المسلمين لكن لما اتخذت الرافضة ذلك في ائمتهم منعناه وقال مصنف الهداية من الحنفية ان المشروع التختم باليمين لكن
لما اتخذته الرافضة عادة جعلنا التختم في اليسار وامثال ذلك كثيرة فانظر الى من يغير الشريعة ويبدل الاحكام التي ورد بها اخبار النبي ص ويذهب الى ضد
الصواب معاندة القوم معينين هل يجوز اتباعه والمصير الى قوله مع انهم ابتدعوا اشياء واعترفوا بانها بدعة وان النبي ص قال كل بدعة ضلالة وان كل ضلالة
مصيرها الى النار وقال ص من ادخل في ديننا ما ليس منه فهو رد ولو ردوا عنها كرهته نفوسهم ونفرت قلوبهم كذكر الخلفاء في خطبتهم مع انه بالاجماع لم يكن في زمن
النبي ص ولا في زمن احد من الصحابة والتابعين ولا في زمن بني امية ولا في زمن صدر ولاية بني العباس بل هو شيء احدثه المنصور الدوانيقي لما وقع

عضوان معنولان

كنا نرعى الاول [illegible]

بنيه وبني العلوية فقال والله لا ارعى انفر والنفهم وارفع عليهم بني تيم وعدي وذكر الصحابة في خطبة واستمرت هذه البدعة الى هذا الزمان ومسح الرجلين الذي نص عليه
في كتابه العزيز فقال فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق وامسحوا برؤوسكم وارجلكم الى الكعبين قال ابن عباس عضوان مغسولان وممسوحان فغيروه وجعلوا الغسل [illegible]
بها القران فقال الله فمن تمتع بالعمرة الى الحج فما استيسر من الهدي وتاسف النبي على فواتها لما حج قارنا وقال لو استقبلت من امري ما استدبرت
لما سقت الهدي وقال في متعة النساء فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن [illegible] مدة زمان النبي ومدة خلافة ابي بكر وبعض خلافة عمر الى ان صعد المنبر وقال
متعتان كانتا على عهد رسول الله انا انهى عنهما واعاقب عليهما ومنع ابو بكر فاطمة ارثها فقالت له يا ابن ابي قحافة اترث اباك ولا ارث ابي
والتجأ في ذلك الى رواية انفرد بها وكان هو الغريم لها لان الصدقة تحل له ان النبي قال نحن معاشر الانبياء لا نورث ولا نورث ما تركناه
صدقة على ما رووه عنه والقران يخالف ذلك لان الله قال يوصيكم الله في اولادكم ولم يجعل الله تعالى ذلك خاصة بالامة دونه وكذب روايتهم
وقال وورث سليمان داود وقال عن زكريا واني خفت الموالي من ورائي وكانت امرأتي عاقرا فهب لي من لدنك وليا يرثني ويرث من آل يعقوب
ولما ذكرت فاطمة ان رسول الله وهبها فدكا قال لها هاتي اسود او احمر يشهد لك بذلك فجاءت بام ايمن فشهدت لها بذلك فقال امرأة
لا يقبل قولها وقد رووا جميعا ان رسول الله قال ام ايمن من اهل الجنة فجاء امير المؤمنين فشهد لها فقال هذا بعلك يجره الى نفسه ولا نحكم بشهادته لك
وقد رووا جميعا ان رسول الله قال علي مع الحق والحق مع علي يدور معه حيث ما دار لن يفترقا حتى يردا علي الحوض فغضبت فاطمة وانصرفت وحلفت ان لا تكلمه
ولا صاحبه حتى تلقى اباها وتشكو اليه فلما حضرتها الوفاة اوصت عليا ان يدفنها ليلا ولا يدع احدا منهم يصلي عليها وقد رووا جميعا ان النبي قال يا فاطمة
ان الله يغضب لغضبك ويرضى لرضاك وقد رووا جميعا انه قال فاطمة بضعة مني من اذاها فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله ولو كان هذا الخبر حقا لما جاز له
ترك البغلة التي خلفها النبي وسيفه وعمامته عند امير المؤمنين ولما حكم بها لما ادعاها العباس ولكان اهل البيت الذين طهرهم الله في كتابه [illegible] مرتكبين ما لا
يجوز لان الصدقة عليهم محرمة وبعد ذلك جاء اليه مال البحرين وعنده جابر بن عبد الله الانصاري فقال له ان النبي قال لي اذا اتى مال البحرين
حبوت لك ثم حبوت لك ثلاثا فقال تقدم فخذ بعددها فاخذ من بيت مال المسلمين من غير بينة بل بمجرد الدعوى وقد روت الجماعة كلهم ان النبي قال في حق
ابي ذر ما اقلت الغبراء ولا اظلت الخضراء على ذي لهجة اصدق من ابي ذر ولم يسموه صديقا وسموا ابا بكر بذلك مع انه لم يرد مثل ذلك في حقه وسموه خليفة
رسول الله مع ان رسول الله لم يستخلفه في حياته ولا بعد وفاته عندهم ولم يسموا امير المؤمنين خليفة رسول الله مع انه استخلفه في عدة مواطن منها انه استخلفه على
المدينة في غزاة تبوك وقال له ان المدينة لا تصلح الا بي او بك اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي وامر اسامة على الجيش
الذين فيهم ابو بكر وعمر ومات ولم يعزله ولم يسموه خليفة ولما تولى ابو بكر غضب اسامة وقال ان رسول الله امرني عليك فمن استخلفك علي فمشى اليه
هو وعمر حتى استرضاه وكانا يسميانه مدة حياتهما اميرا وسموا عمر الفاروق ولم يسموا عليا بذلك مع ان رسول الله قال فيه هذا فاروق امتي يفرق بين
الحق والباطل وقال ابن عمر ما كنا نعرف المنافقين على عهد رسول الله الا ببغضهم عليا وعظموا امر عائشة على باقي نسوانه مع انه كان يكثر من ذكر خديجة
بنت خويلد وقالت له عائشة انك تكثر من ذكرها وقد ابدلك الله خيرا منها فقال لها والله ما بدلت بها من هو خير منها صدقتني اذ كذبني الناس
وآوتني اذ طردني الناس واسعدتني بمالها ورزقني الله الولد منها ولم ارزق من غيرها واذاعت سر رسول الله وقال لها النبي انك تقاتلين عليا
وانت ظالمة له ثم انها خالفت امر الله في قوله وقرن في بيوتكن وخرجت في ملأ من الناس تقاتل عليا على غير ذنب لان المسلمين اجمعوا على قتل عثمان
وكانت هي في كل وقت تأمر بقتله وتقول اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا فلما بلغها قتله فرحت بذلك ثم سألت من تولى الخلافة فقالوا علي فخرجت لقتاله
على دم عثمان فاي ذنب كان لعلي على ذلك وكيف استجاز طلحة والزبير وغيرهما مطاوعتها على ذلك وباي وجه تلقون رسول الله مع ان الواحد منا
لو تحدث مع امرأة غيره واخرجها من منزله وسافر بها كان اشد الناس عداوة له وكيف اطاعها على ذلك عشرات الوف من المسلمين وساعدوها
على حرب امير المؤمنين ولم ينصر احد منهم بنت رسول الله لما طلبت حقها من ابي بكر ولا شخص واحد بكلمة واحدة وسموها ام المؤمنين ولم يسموا غيرها بذلك
ولم يسموا اخاها محمد بن ابي بكر مع عظم شأنه وقرب منزلته من ابيه ومن اخته عائشة ام المؤمنين خال المؤمنين وسموا معاوية بن ابي سفيان خال المؤمنين

لان اخته

لان اخته ام حبيبة بنت ابي سفيان بعض زوجات النبي واخت محمد بن ابي بكر وابوه اعظم من اخت معاوية ومن ابيها مع ان رسول الله لعن معاوية الطليق ابن الطليق اللعين ابن اللعين وقال اذا
رأيتم معاوية على منبري فاقتلوه وكان من المؤلفة قلوبهم وقاتل عليا وهو عندهم رابع الخلفاء امام حق وكل من حارب امام حق فهو باغ ظالم وسبب ذلك محبة محمد بن ابي بكر لعلي
ومفارقته لابيه وبغض معاوية لعلي ومحاربته له وسموه كاتب الوحي ولم يكتب له كلمة واحدة من الوحي بل كان يكتب له رسائل وقد كان بين يدي رسول الله اربعة عشر نفسا
يكتبون الوحي اولهم واخصهم به واقربهم اليه علي بن ابي طالب مع ان معاوية لم يزل مشركا مدة كون النبي مبعوثا يكذب بالوحي ويهزأ بالشرع وكان باليمن يوم الفتح
يطعن على رسول الله ويكتب الى ابيه صخر بن حرب يعيره باسلامه ويقول اصبوت الى دين محمد وكتب اليه يا صخر لا تسلمن طوعا فتفضحنا بعد الذين ببدر
اصبحوا فرقا جدي وخالي وعم الام يا لهم قوما وحنظلة المهدي لنا الارق فالموت اهون من قول الوشاة لنا خلى ابن هند عن العزى كذا فرقا والفتح كان في شهر
رمضان لثمان سنين من قدوم النبي المدينة ومعاوية يومئذ مقيم على شركه هارب من النبي لانه قد اهدر دمه فهرب الى العباس فسأل فيه رسول الله فعفى عنه ثم شفع ان
يشرفه ويضيفه الى جملة الكتاب فاجابه وجعله واحدا من جملة اربعة عشر فكم كان يخصه من الكتابة في هذه المدة لو سلمنا انه كان كاتب الوحي حتى استحق ان يوصف بذلك دون غيره مع ان
الزمخشري من مشايخ الحنفية ذكر في كتاب ربيع الابرار انه ادعى بنوته اربعة نفر على ان من جملة كتبة الوحي ابن ابي سرح وارتد مشركا وفيه نزل قوله ولكن من شرح
بالكفر صدرا فعليهم غضب من الله ولهم عذاب عظيم وقد روى عبد الله بن عمر قال اتيت النبي فسمعته يقول يطلع عليكم رجل يموت على غير سنتي فطلع معاوية وقام النبي
يوما يخطب فاخذ معاوية بيد ابنه يزيد وخرج ولم يسمع الخطبة فقال النبي لعن الله القائد والمقود اي يوم يكون لهذه الامة من معاوية ذي الاستاه وبالغ في محاربة علي
وقتل جماعة كثيرة من خيار الصحابة ولعنه على المنابر واستمر سبه مدة ثمانين سنة الى ان قطعه عمر بن عبد العزيز وسم الحسن وقتل ابنه يزيد مولانا الحسين ونهب نساءه
وكسر ابوه ثنية النبي واكلت امه كبد حمزة عم رسول الله وسموا خالد بن الوليد سيف الله عنادا لامير المؤمنين الذي هو احق بهذا الاسم حيث قتل بسيفه الكفار وثبتت
بواسطة جهاده قواعد الدين وقال فيه رسول الله علي سيف الله وسهم الله وقال علي على المنبر انا سيف الله على اعدائه ورحمته لاوليائه وخالد لم يزل عدوا لرسول الله
مكذبا له وهو كان السبب في قتل المسلمين في يوم احد وفي كسر رباعية النبي وفي قتل حمزة عمه ولما تظاهر بالاسلام بعثه النبي الى بني جذيمة ليأخذ منهم الصدقات فخانه
وخالفه على امره وقتل المسلمين فقام النبي في اصحابه خطيبا بالانكار عليه رافعا يديه الى السماء حتى شوهد بياض ابطيه وهو يقول اللهم اني ابرأ اليك مما صنع
خالد ثم انفذ اليه بامير المؤمنين لتلافي فارطه وامره ان يسترضي القوم ففعل ولما قبض النبي وانفذه ابو بكر لقتال اهل اليمامة قتل منهم الفا ومائتي نفس مع تظاهرهم
بالاسلام وقتل مالك بن نويرة وهو مسلم وعرس بامرأته وسموا بني حنيفة اهل الردة لانهم لم يحملوا الزكوة الى ابي بكر لانهم لم يعتقدوا امامته واستحل دماءهم واموالهم حتى انكر
عمر عليه فسموا مانع الزكوة مرتدا ولم يسموا من استحل دماء المسلمين ومحاربة امير المؤمنين مرتدا مع انهم سمعوا قول النبي يا علي حربك حربي وسلمك سلمي ومحارب رسول الله
كافر بالاجماع وقد احسن بعض الفضلاء في قوله شر من ابليس من لم يسبقه في سالف طاعة وجرى معه في ميدان معصيته ولا شك بين العلماء ان ابليس كان عابد الملائكة
وكان يحمل العرش وحده ستة الاف سنة ولما خلق الله آدم وجعله في الارض خليفة وامره بالسجود فاستكبر فاستحق الطرد واللعن ومعاوية لم يزل في الاشراك وعبادة
الاصنام الى ان اسلم بعد ظهور النبي بمدة طويلة ثم استكبر عن طاعة الله في نصب امير المؤمنين اماما وبايعه الكل بعد عثمان وجلس مكانه فكان شرا من ابليس وتمادى بعضهم
في التعصب حتى اعتقد امامة يزيد بن معاوية مع ما صدر عنه من الافعال القبيحة من قتل الامام الحسين ونهب امواله وسبي نسائه ودورانهم في البلاد على الجمال
بغير قتب ومولانا زين العابدين مغلول اليدين ولم يقنعوا بقتله حتى رضوا اضلاعه وصدره بالخيول وحملوا رؤوسهم على القنا مع ان الحمرة ظهرت في السماء يوم قتل
الحسين ولم تر قبل ذلك وقال الزهري ما رفع حجر في الدنيا الا وتحته دم عبيط ولقد مطرت السماء مطرا بقي اثره في الثياب مدة حتى تقطعت قال الزهري ما بقي احد من قاتلي
الحسين الا وعوقب في الدنيا اما بالقتل او العمى او سواد الوجه او زوال الملك في مدة يسيرة وقد كان رسول الله يكثر الوصية للمسلمين في ولديه الحسن والحسين ويقول
لهم هؤلاء وديعتي عندكم وانزل الله تعالى فيهم قل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى وتوقف [illegible] عن ابن عباس قال اوحى الله تعالى الى محمد اني
قتلت بيحيى بن زكريا سبعين الفا واني قاتل بابن بنتك فاطمة سبعين الفا وسبعين الفا وحكى السدي وكان من فضلائهم قال نزلت بكربلاء ومعي طعام للتجارة
فنزلنا على رجل فتعشينا عنده وتذاكرنا قتل الحسين وقلنا ما شرك احد في قتل الحسين الا مات اقبح موتة فقال ما اكذبكم انا شركت في دمه وكنت فيمن قتله فما اصابني شيء [illegible]
فلما كان في آخر الليل اذا انا بصياح قلنا ما الخبر قالوا قام الرجل يصلح المصباح فاحترقت اصبعه ثم دب الحريق في جسده فاحترق قال السدي فانا والله رأيته كانه فحمة

ومن يتولهم

قد سئل مهنّا بن يحيى احمد بن حنبل عن يزيد فقال هو الذي فعل ما فعل قلت وما فعل قال نهب المدينة وقال له صالح ولده يوماً ان قوماً ينسبونا الى تولّي يزيد فقال يا بني
يتولى يزيد احد يؤمن بالله واليوم الآخر فقلت لم لا تلعنه فقال وكيف لا العن من لعنه الله في كتابه فقلت واين لعن يزيد فقال في قوله تعالى فهل عسيتم ان توليتم ان تفسدوا
في الارض وتقطعوا ارحامكم اولئك الذين لعنهم الله فاصمهم واعمى ابصارهم فهل يكون فساد اكبر من القتل ونهب المدينة ثلثة ايام وسبي اهلها وقتل جمع من
وجوه الناس فيها من قريش والانصار والمهاجرين عددهم سبعمائة وقتل من لم يعرف من عبد او حر او امرأة عشرة آلاف وخاض الناس في الدماء حتى وصلت
الدماء الى قبر رسول الله ص وامتلأت الروضة والمسجد ثم ضرب الكعبة بالمنجنيق وهدمها واحرقها وقال رسول الله ص ان قاتل الحسين في تابوت من النار عليه نصف
عذاب اهل النار وقد شدت يداه ورجلاه بسلاسل من النار منكس في النار حتى يقع في قعر جهنم وله ريح يتعوذ اهل النار الى ربهم من شدة نتن ريحه وهو فيها
خالد ذائق العذاب الاليم كلما نضجت جلودهم بدل الله لهم الجلود حتى يذوقوا العذاب لا يفتر عنهم ساعة ويسقى من حميم جهنم الويل لهم من عذاب الله تعالى وقال ص
اشتد غضب الله وغضبي على من اراق دم اهلي وآذاني في عترتي فلينظر العقلاء الى هؤلاء الفريقين ايهم احق بالامان الذين نزهوا الله تعالى وملائكته وانبياءه وائمته ونزه
الشرع عن المسائل الردية ومن يبطل الصلوة باهمال الصلوة على ائمتهم ويذكر ائمة غيرهم الذي فعل ضد ذلك واعتقد خلافه الوجه السادس ان الامامية
لما رأوا فضائل امير المؤمنين ع وكمالاته لا تحصى قد رواها المخالف والمؤالف وعرفوا ذلك ورأوا الجمهور قد نقلوا عن غيره من الصحابة مطاعن كثيرة ولم ينقلوا في علي
طعناً البتة اتبعوا قوله وجعلوه اماماً لهم حيث نزهه المخالف والمؤالف وتركوا غيره حيث روى فيه من يعتقد امامته من المطاعن ما يطعن في امامته ونحن نذكر هنا
شيئاً يسيراً مما هو صحيح عندهم ونقلوه في المعتمد من كتبهم ليكون حجة عليهم يوم القيمة فمن ذلك ما رواه ابو الحسن الاندلسي في الجمع بين الصحاح الستة
الاول موطأ مالك الثاني صحيح مسلم الثالث صحيح البخاري الرابع سنن ابي داود الخامس صحيح الترمذي السادس صحيح النسائي عن ام سلمة زوج النبي ص
ان قوله تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا انزلت في بيتها وانا جالسة عند الباب فقلت يا رسول الله ألست من اهل البيت فقال
انك على خير انك من ازواج رسول الله قالت وفي البيت رسول الله ص وعلي وفاطمة والحسن والحسين صلوات الله عليهم فجللهم بكساء وقال هؤلاء اهل بيتي
فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا ونحوه رواه احمد بن حنبل وقال في قوله تعالى اذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي نجواكم صدقة قال امير المؤمنين علي بن ابي
طالب ع ما عمل بهذه الآية غيري وبي خفف الله عن هذه الامة امر هذه الآية وعن محمد بن كعب القرظي قال افتخر طلحة بن شيبة من بني عبد الدار وعباس بن عبد
المطلب وعلي بن ابي طالب ع فقال طلحة معي مفتاح البيت ولو اشاء بت فيه وقال العباس انا صاحب السقاية والقائم عليها ولو اشاء بت في المسجد وقال علي ع
ما ادري ما تقولان لقد صليت الى القبلة ستة اشهر قبل الناس وانا صاحب الجهاد فانزل الله تعالى اجعلتم سقاية الحاج وعمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر
وجاهد في سبيل الله لا يستوون عند الله والله لا يهدي القوم الظالمين ومنها ما رواه احمد بن حنبل عن انس بن مالك قال قلنا لسلمان سل النبي ص من وصيه
فقال له سلمان يا رسول الله من وصيك فقال يا سلمان من كان وصي موسى فقال يوشع بن نون قال فان وصيي ووارثي يقضي ديني وينجز موعدي علي بن
ابي طالب ع وعن ابي مريم عن علي ع قال انطلقت انا والنبي ص حتى اتينا الكعبة فقال لي رسول الله ص اجلس فصعد على منكبي فذهبت لانهض به فرأى مني ضعفاً فنزل
وجلس لي نبي الله فقال اصعد على منكبي فصعدت على منكبه قال فنهض بي قال فانه يخيل الي اني لو شئت لنلت افق السماء حتى صعدت على البيت وعليه
تمثال صفر او نحاس فجعلت ازاوله عن يمينه وعن شماله وبين يديه ومن خلفه حتى اذا استمكنت منه قال لي رسول الله ص اقذف به فقذفت به فتكسر كما تتكسر
القوارير ثم نزلت وانطلقت انا ورسول الله ص نستبق حتى توارينا بالبيوت خشية ان يلقانا احد من الناس وعن معقل بن يسار ان النبي ص
قال لفاطمة ع الا ترضين اني زوجتك اقدم امتي سلماً واكثرهم علماً واعظمهم حلماً وعن ابي ليلى قال قال رسول الله ص الصديقون ثلثة حبيب النجار كان
في زمن عيسى ع مؤمن آل يس الذي قال يا قوم اتبعوا المرسلين وحزبيل مؤمن آل فرعون الذي قال أتقتلون رجلا ان يقول ربي الله وعلي بن
ابي طالب ع وهو افضلهم وعن عمرو بن ميمون قال لعلي ع عشر فضائل ليست لغيره قال له النبي ص لابعثن رجلا لا يخزيه الله ابداً يحب الله ورسوله ويحبه

الدار

ان ازوجك

ثم هز الراية

ورسوله فاستشرف لها من استشرف فقال اين علي قالوا هو ارمد في الرحل يطحن قال وما كان احدكم يطحن قال فجاء وهو ارمد لا يكاد ان يبصر قال فنفث في عينيه
ثلثاً فاعطاها اياه فجاء بصفية بنت حيي قال ثم بعث ابا بكر بسورة التوبة فبعث علياً خلفه فاخذها منه فقال لا يذهب بها الا رجل هو مني وانا منه وقال لبني
عمه ايكم يواليني في الدنيا والآخرة وعلي ع معهم فابوا فقال علي انا اواليك في الدنيا والآخرة فقال انت وليي في الدنيا والآخرة قال وكان علي ع اول من اسلم من الناس بعد خديجة
قال واخذ رسول الله ص ثوبه فوضعه على علي ع وفاطمة والحسن والحسين فقال انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا قال وشرى علي ع نفسه ولبس ثوب
رسول الله ص ثم نام مكانه وكان المشركون يرمونه بالحجارة وخرج النبي ص بالناس في غزاة تبوك فقال له علي ع اخرج معك فقال له لا فبكى علي فقال له اما ترضى ان تكون مني بمنزلة
هارون من موسى الا انك لست بنبي لا ينبغي ان اذهب الا وانت خليفتي قال وقال له رسول الله ص انت ولي كل مؤمن بعدي قال وسد ابواب المسجد غير باب
علي ع قال فيدخل المسجد جنباً وهو طريقه ليس له طريق غيره وقال من كنت مولاه فهذا علي مولاه وعن النبي ص مرفوعاً بعث ابا بكر ببراءة الى اهل مكة فسار
بها ثلثاً ثم قال لعلي ع الحقه فرده وبلغها انت ففعل فلما قدم ابو بكر على النبي ص بكى وقال يا رسول الله احدث في شيء قال لا ولكن امرت ان لا يبلغها الا انا
او رجل مني ومنها ما رواه اخطب خوارزم عن النبي ص انه قال يا علي لو ان عبداً عبد الله عز وجل مثل ما قام نوح في قومه وكان له مثل احد ذهباً فانفقه في سبيل الله ومد
في عمره حتى حج الف عام على قدميه ثم قتل بين الصفا والمروة مظلوماً ثم لم يوالك يا علي لم يشم رائحة الجنة ولم يدخلها وقال رجل لسلمان ما اشد حبك لعلي قال
سمعت رسول الله ص يقول من احب علياً فقد احبني ومن ابغضه فقد ابغضني وعن انس قال قال رسول الله ص خلق الله من نور وجه علي بن ابي طالب ع سبعين الف ملك
يستغفرون له ولمحبيه الى يوم القيمة وعن ابن عمر قال قال رسول الله ص من احب علياً قبل الله صلوته وصيامه وقيامه واستجاب دعاءه الا ومن احب علياً اعطاه
الله بكل عرق في بدنه مدينة في الجنة الا ومن احب آل محمد امن من الحساب والميزان والصراط الا ومن مات على حب آل محمد ص فانا كفيله بالجنة مع الانبياء
الا ومن ابغض آل محمد جاء يوم القيمة مكتوباً بين عينيه آيس من رحمة الله وعن عبد الله بن مسعود قال سمعت رسول الله ص يقول من زعم انه آمن بي وبما جئت
به وهو يبغض علياً فهو كاذب ليس بمؤمن وعن ابي برزة قال قال رسول الله ونحن جلوس ذات يوم والذي نفسي بيده لا تزول قدم عبد يوم القيمة حتى يسأله تبارك
الله تعالى عن اربع عن عمره فيما افناه وعن جسده فيما ابلاه وعن ماله فيما كسبه وفيما انفقه وعن حبنا اهل البيت فقال له عمر فما آية حبكم من بعدكم فوضع يده على
رأس علي ع وهو الى جانبه فقال ان حبي من بعدي حب هذا وعن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله ص وقد سئل بأي لغة خاطبك ربك ليلة المعراج فقال خاطبني بلغة علي
بن ابي طالب ع فالهمني ان قلت يا رب انت خاطبتني ام علي فقال يا محمد انا شيء لا كالاشياء لا اقاس بالناس ولا اوصف بالاشياء خلقتك من نوري وخلقت
علياً من نورك فاطلعت على سرائر قلبك فلم اجد الى قلبك احب من علي بن ابي طالب ع فخاطبتك بلسانه كيما يطمئن قلبك وعن ابن عباس قال قال رسول الله ص
لو ان الرياض اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس كتاب ما احصوا فضائل علي بن ابي طالب ع وباسناده قال قال رسول الله ص ان الله تعالى جعل لاخي علي
فضائل لا تحصى كثرة فمن ذكر فضيلة من فضائله مقراً بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر ومن كتب فضيلة من فضائله لم تزل الملائكة تستغفر له ما بقي لتلك الكتابة
رسم ومن استمع فضيلة من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالاستماع ومن نظر الى كتاب من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالنظر ثم قال النظر
الى وجه امير المؤمنين علي بن ابي طالب عبادة وذكره عبادة لا يقبل الله ايمان عبد الا بولايته والبراءة من اعدائه وعن حكيم بن جبير عن ابيه عن جده عن النبي ص
انه قال لمبارزة علي بن ابي طالب ع لعمرو بن عبد ود يوم الخندق افضل من عمل امتي الى يوم القيمة وعن سعد بن ابي وقاص قال امر معوية بن ابي سفيان
سعداً بالسب فابى فقال ما منعك ان تسب ابا تراب فقال ثلث قالهن رسول الله ص فلن اسبه لان تكون لي واحدة منهن احب الي من حمر النعم سمعت
رسول الله ص يقول لعلي وقد خلفه في بعض مغازيه فقال له علي يا رسول الله تخلفني مع النساء والصبيان فقال له يا علي اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون من
موسى الا انه لا نبي بعدي وسمعته يقول يوم خيبر لاعطين الراية غداً رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله قال فتطاولنا فقال ادعوا لي علياً فأتاه
وبه رمد فبصق في عينيه فدفع الراية اليه ففتح الله عليه ولما نزلت هذه الآية قل تعالوا ندع ابناءنا وابناءكم دعا رسول الله ص علياً ع

خاطبني

فضيلة

... في الامر ... المنظور ... مكر الكرى صباح ...

وفي حلة الحسن والحسين عليهما السلام فقال اللهم هؤلاء اهلي وعن ابي ذر رحمه الله قال كنت مع علي عليه السلام في البستان يوم الشورى فسمعته يقول لهم لاحتجن عليكم بما لا يستطيع عربيكم ولا عجميكم تغيير
ذلك ثم قال انشدكم بالله ايها النفر جميعا افيكم احد وحد الله قبلي قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد له اخ مثل اخي جعفر الطيار في الجنة مع الملائكة
غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد له عم مثل عمي حمزة اسد الله واسد رسوله سيد الشهداء غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد له
زوجة مثل زوجتي فاطمة بنت محمد سيدة نساء اهل الجنة غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد له سبطان مثل سبطي الحسن والحسين سيدي
شباب اهل الجنة غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد ناجى رسول الله عشر مرات قدم بين يدي نجواه صدقة غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم
بالله هل فيكم احد قال له رسول الله صلى الله عليه وآله من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ليبلغ الشاهد الغائب غيري قالوا اللهم لا
قال فانشدكم بالله هل فيكم احد قال له رسول الله اللهم ائتني باحب خلقك اليك والي واشدهم لك حبا والي حبا ياكل معي من هذا الطير فاتاه فاكل معه غيري قالوا
اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد قال له رسول الله لاعطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله لا يرجع حتى يفتح الله
على يديه اذ رجع غيري منهزما غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد قال له رسول الله لبني وليعة لتنتهن او لابعثن اليكم رجلا نفسه كنفسي
وطاعته كطاعتي ومعصيته كمعصيتي يفصلكم بالسيف غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد قال له رسول الله كذب من زعم انه يحبني ويبغض هذا
غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد سلم عليه في ساعة واحدة ثلثة آلاف من الملائكة منهم جبرئيل وميكائيل واسرافيل حيث جئت بالماء الى
رسول الله من القليب غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد نودي به من السماء لا سيف الا ذو الفقار ولا فتى الا علي غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم
بالله هل فيكم احد قال له جبرئيل يوم احد هذه هي المواساة فقال رسول الله انه مني وانا منه فقال جبرئيل وانا منكما غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل
فيكم احد قال له رسول الله تقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين على لسان النبي غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد قال له رسول الله اني قاتلت
على تنزيل القرآن وانت تقاتل على تاويل القرآن قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد ردت عليه الشمس حتى صلى العصر في وقتها غيري قالوا اللهم لا قال
فانشدكم بالله هل فيكم احد امره رسول الله ان ياخذ براءة من ابي بكر فقال له ابو بكر يا رسول الله انزل فيّ شيء قال له رسول الله انه لا يؤدي عني الا علي غيري قالوا اللهم لا
قال فانشدكم بالله هل فيكم احد قال له رسول الله لا يحبك الا مؤمن ولا يبغضك الا كافر غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله اتعلمون انه امر بسد ابوابكم وفتح بابي
فقلتم في ذلك فقال رسول الله ما انا سددت ابوابكم ولا انا فتحت بابه بل الله سد ابوابكم وفتح بابه غيري قالوا اللهم نعم قال فانشدكم بالله اتعلمون انه ناجاني يوم الطائف
دون الناس فاطال ذلك فقلتم ناجاه دوننا فقال ما انا انتجيته بل الله انتجاه غيري قالوا اللهم نعم قال فانشدكم بالله اتعلمون ان رسول الله قال اني تارك فيكم الثقلين
كتاب الله وعترتي لن تضلوا ما استمسكتم بهما ولن يفترقا حتى يردا علي الحوض قالوا اللهم نعم قال فانشدكم بالله هل فيكم احد وقى رسول الله من المشركين بنفسه واضطجع
في مضجعه غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد بارز عمرو بن عبد ود العامري حيث دعاكم الى البراز غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد
نزل فيه آية التطهير حيث يقول انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس ويطهركم تطهيرا غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد قال له رسول الله انت سيد المؤمنين
غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد قال له رسول الله ما سألت الله شيئا الا سألت لك مثله غيري قالوا اللهم لا ومنها ما رواه ابو عمر الزاهد عن ابن عباس
قال لعلي اربع خصال ليس لاحد من الناس غيره هو اول عربي وعجمي صلى مع رسول الله وهو الذي كان معه لواؤه في كل زحف وهو الذي صبر معه يوم حنين وهو الذي غسله
وادخله قبره صلى الله عليهما وعن النبي قال مررت ليلة المعراج بقوم تشرشر اشداقهم فقلت يا جبرئيل من هؤلاء فقال هؤلاء الذين يقطعون الناس بالغيبة قال
ومررت بقوم قد ضوضوا فقلت يا جبرئيل من هؤلاء فقال هؤلاء الكفار قال ثم عدلنا عن ذلك الطريق فلما انتهيت الى السماء الرابعة رايت عليا يصلي فقلت يا جبرئيل هذا
علي قد سبقنا قال لا ليس هذا علي قلت فمن هو قال ان الملائكة المقربين والملائكة الكروبيين لما سمعت فضائل علي وخاصته وسمعت قولك فيه انت مني بمنزلة
هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي اشتاقت الى علي فخلق الله عز وجل لها ملكا على صورة علي فاذا اشتاقت الى علي جاءت الى ذلك الملك فكانما قد رات عليا وعن ابن
عباس قال ان المصطفى قال ذات يوم وهو نشيط انا الفتى ابن الفتى اخو الفتى قال فقوله انا الفتى يعني هو فتى العرب وقوله ابن الفتى

يعني

يعني ابراهيم الخليل عليه السلام من قوله تعالى قالوا سمعنا فتى يذكرهم يقال له ابراهيم وقوله اخو الفتى يعني عليا عليه السلام وهو معنى قول جبرئيل في يوم بدر وقد عرج الى السماء وهو فرح يقول لا سيف
الا ذو الفقار ولا فتى الا علي وعن ابن عباس قال رايت ابا ذر وهو متعلق باستار الكعبة وهو يقول من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فانا ابو ذر لو صمتم حتى تكونوا كا
الاوتاد وصليتم حتى تكونوا كالحنايا ما نفعكم ذلك حتى تحبوا عليا ومنها ما نقله صاحب الفردوس في كتابه عن معاذ عن النبي قال حب علي بن ابي طالب حسنة لا تضر
معها سيئة وبغضه سيئة لا تنفع معها حسنة وعن ابن مسعود قال حب آل محمد يوما خير من عبادة سنة ومن مات عليه دخل الجنة وعن انس قال كنت جالسا مع النبي اذ
اقبل علي فقال النبي انا وهذا حجة الله على خلقه وعن النبي قال لو اجتمع الناس على حب علي لم يخلق الله النار ومنها ما رواه عبد الله الشافعي باسناده عن ابي برزة قال قال
رسول الله ان الله عهد الي عهدا في علي فقلت ... فقال ان عليا راية الهدى وامام الاولياء ونور من اطاعني وهو الكلمة التي الزمتها المتقين من احبه احبني ومن ابغضه ابغضني
فبشره بذلك فجاء علي فبشرته فقال يا رسول الله انا عبد الله وفي قبضته فان يعذبني فبذنوبي وان يتم لي الذي بشرتني به فالله اولى به قال فقلت اللهم اجل قلبه واجعل ربيعه
الايمان به فقال الله قد فعلت به ذلك ثم رفع الي انه سيخصه من البلاء بشيء لم يخص به احدا من اصحابي فقلت يا رب اخي وصاحبي فقال ان هذا شيء قد سبق انه مبتلى به
ورواه صاحب كتاب حلية الاولياء وعن عمار بن ياسر قال قال رسول الله اوصي من آمن بي وصدقني بولاية علي بن ابي طالب من تولاه فقد تولاني ومن تولاني فقد تولى الله عز وجل
وعن ابن عباس قال قال رسول الله يا علي من سبك فقد سبني ومن سبني فقد سب الله ومن سب الله اكبه على منخريه في النار والاخبار الواردة من قبل المخالفين اكثر من
ان تحصى لكنا اقتصرنا في هذا المختصر على هذا القدر واما المطاعن في الجماعة فقد نقل الجمهور منها شيئا كثيرا حتى صنف الكلبي كتابا في مثالب الصحابة ولم يذكر فيه منقصة
واحدة لاهل البيت وقد ذكر غيره منهم اشياء كثيرة ونحن نذكر شيئا يسيرا منها ما رووه عن ابي بكر انه قال على المنبر ان النبي كان يعتصم بالوحي وان لي شيطانا
يعتريني فان استقمت فاعينوني وان زغت فقوموني وكيف يجوز امامة من يستعين بالرعية على تقويمه مع ان الرعية تحتاج اليه وقال اقيلوني فلست بخيركم
وعلي فيكم فان كانت امامته حقا كان استقالته منها معصية وان كانت باطلة لزم الطعن وقال عمر كانت بيعة ابي بكر فلتة وقى الله المسلمين شرها فمن عاد الى مثلها فاقتلوه
ولو كانت امامته صحيحة لم يستحق فاعلها القتل فيلزم تطرق الطعن الى عمر وان كانت باطلة لزم الطعن عليهما معا وقال ابو بكر عند موته ليتني كنت سألت
رسول الله هل للانصار في هذا الامر حق وهذا يدل على انه في شك من امامته ولم يقع صوابا وقال عند احتضاره ليت امي لم تلدني يا ليتني كنت تبنة في
لبنة مع انهم نقلوا عن النبي انه قال ما من محتضر الا ويرى مقعده من الجنة او النار وقال ابو بكر ليتني في ظلة بني ساعدة ضربت على يد احد الرجلين
فكان هو الامير وكنت الوزير وهو يدل على انه لم يكن صالحا يرتضي نفسه للامامة وقال رسول الله في مرض موته مرة بعد اخرى مكررا لذلك انفذوا جيش اسامة
لعن الله المتخلف عن جيش اسامة وكان الثلاثة معه ومنع ابو بكر عمر من ذلك وايضا لم يول النبي ابا بكر عملا البتة في وقته بل ولى عليه عمرو بن العاص تارة
واسامة اخرى ولما انفذه بسورة براءة رده بعد ثلاثة ايام بوحي من الله وكيف يرتضي العاقل امامة من لا يرتضيه النبي بوحي من الله لاداء عشر آيات من براءة
وقطع يسار سارق ولم يعلم ان القطع لليد اليمنى واحرق الفجاءة السلمي بالنار وقد نهى النبي عن الاحراق بالنار وقال لا يعذب بالنار الا رب
النار وخفي عليه اكثر احكام الشريعة ولم يعرف حكم الكلالة وقال اقول فيها برأيي فان كان صوابا فمن الله وان كان خطأ فمني ومن الشيطان وقضى في الجد
سبعين قضية وهو يدل على قصوره في العلم فاي نسبة له الى من قال سلوني قبل ان تفقدوني سلوني عن طرق السماء فاني اعرف بها من طرق
الارض قال ابو البختري رايت عليا صعد المنبر بالكوفة وعليه مدرعة كانت لرسول الله متقلدا بسيف رسول الله متعمما بعمامة رسول الله وفي اصبعه
خاتم رسول الله فقعد على المنبر وكشف عن بطنه فقال سلوني من قبل ان تفقدوني فانما بين الجوانح مني علم جم هذا سفط العلم هذا لعاب رسول الله
هذا ما زقني رسول الله زقا من غير وحي الي فوالله لو ثنيت لي وسادة فجلست عليها لافتيت اهل التوراة بتوراتهم واهل الانجيل بانجيلهم حتى ينطق الله
التوراة والانجيل فيقول صدق علي قد افتاكم بما انزل الله في وانتم تتلون الكتاب افلا تعقلون وعن البيهقي في كتابه باسناده عن رسول الله قال من اراد
ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في تقواه والى ابراهيم في حلمه والى موسى في هيبته والى عيسى في عبادته فلينظر الى علي بن ابي طالب فاثبت له ما تفرق فيهم

أبو عمرو الزاهد وقال أبو العباس الثعلبي لا نعلم أحداً قال بعد نبيه سلوني من شيث إلى محمد ص إلا علي ع فسأله الأكابر أبو بكر وعمر وأشباههما حتى انقطع السؤال
ثم قال بعد هذا كله يا كميل بن زياد إن ههنا لعلماً جماً لو وجدت له حملة وأهمل حدود الله فلم يقتص من خالد بن الوليد ولا حدّه حيث قتل مالك بن نويرة وكان مسلماً
وتزوج امرأته في ليلة قتله وضاجعها وأشار عليه عمر بقتله فلم يفعل وخالف أمر الله في توريث بنت النبي ص ومنعها فدكاً وتسمى بخليفة رسول الله من غير أن استخلفه
ومنها ما رواه الحميدي عن ... رواه أبو نعيم الحافظ في كتاب حلية الأولياء أنه لما احتضر قال يا ليتني كنت كبشاً لقومي فسمنوني ما بدا لهم ثم جاءهم أحب قومهم إليهم فذبحوني فجعلوا
نصفي شواء ونصفي قديداً فأكلوني فأكون عذرة ولا أكون بشراً وهل هذا إلا مساو لقوله تعالى ويقول الكافر يا ليتني كنت تراباً وقال لابن عباس عند احتضاره
لو أن لي ملء الأرض ذهباً ومثله معه لافتديت به نفسي من هول المطلع وهذا مثل قوله تعالى ولو أن ما في الأرض جميعاً ومثله معه لافتدوا به من سوء العذاب فلينظر
المنصف العاقل قول الرجلين عند احتضارهما وقول علي ع متى ألقى ... متى يبعث أشقاها ... الأحبة محمداً وحزبه وقوله حين ضربه فزت ورب الكعبة
وروى صاحب الصحاح الستة من مسند ابن عباس أن رسول الله ص قال في مرض موته ائتوني بدواة وبيضاء لأكتب لكم كتاباً لا تضلون بعده فقال عمر
إن الرجل ليهجر حسبنا كتاب الله فكثر اللغط فقال رسول الله ص اخرجوا عني لا ينبغي التنازع لديّ فقال ابن عباس الرزية كل الرزية ما حال بيننا وبين كتاب رسول الله وقال
عمر لما مات رسول الله ص والله ما مات محمد ولا يموت حتى يقطع أيدي رجال وأرجلهم فلما نبهه أبو بكر وتلا عليه إنك ميت وإنهم ميتون وقوله أفإن مات أو قتل انقلبتم
قال عمر كأني ما سمعت بهذه الآية ولما وعظت فاطمة أبا بكر في فدك كتب لها كتاباً بها وردها عليها فخرجت من عنده فلقيها عمر فخرق الكتاب فدعت عليه بما فعله أبو
لؤلؤة به وعطل حد الله تعالى فلم يحد المغيرة بن شعبة وكان يعطي أزواج النبي من بيت المال أكثر مما ينبغي وكان يعطي عائشة وحفصة في كل سنة عشرة آلاف درهم وغير حكم
الله في المنفيين وكان قليل المعرفة بالأحكام أمر برجم حامل فقال له علي ع إن كان لك عليها سبيل فلا سبيل لك على ما في بطنها فأمسك وقال لولا علي لهلك عمر
وأمر برجم مجنونة فقال له علي ع إن القلم رفع عن المجنون حتى يفيق فأمسك وقال لولا علي لهلك عمر وقال في خطبة له من غالى في مهر امرأة جعلته في بيت المال فقالت له
امرأة كيف تمنعنا ما أعطانا الله في كتابه حيث قال وآتيتم إحداهن قنطاراً فقال كل الناس أفقه من عمر حتى المخدرات ولم يحد قدامة بن مظعون في الخمر لأنه
تلا عليه ليس على الذين آمنوا وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا فقال له علي ع ليس قدامة من أهل هذه الآية وأمره بحده فلم يدر كم يحده فقال أمير المؤمنين ع حده ثمانين
إن شارب الخمر إذا شربها سكر وإذا سكر هذى وإذا هذى افترى وأرسل إلى حامل ليستدعيها فأجهضت خوفاً فقال له الصحابة نراك مؤدباً ولا شيء عليك ثم
سأل أمير المؤمنين ع فأوجب الدية على عاقلته وتنازعت امرأتان في طفل فلم يعلم الحكم وفزع فيه إلى أمير المؤمنين ع فاستدعى المرأتين ووعظهما فلم ترجعا فقال ع
ائتوني بمنشار فقالت المرأتان ما تصنع فقال أقده بنصفين تأخذ كل واحدة نصفاً فرضيت إحداهما فقالت الأخرى الله الله يا أبا الحسن إن كان لا بد من ذلك
فقد سمحت به لها فقال ع الله أكبر هو ابنك دونها ولو كان ابنها لرقت عليه فاعترفت الأخرى أن الحق مع صاحبتها ففرح عمر ودعا لأمير المؤمنين ع وأمر برجم امرأة ولدت
لستة أشهر فقال له علي ع إن خاصمتك بكتاب الله خصمتك إن الله يقول وحمله وفصاله ثلاثون شهراً وقال والوالدات يرضعن أولادهن حولين كاملين فخلى سبيلها
وكان يضطرب في الأحكام فقضى في الجد بمائة قضية وكان يفضل في الغنيمة والعطاء وأوجب الله التسوية وقال بالرأي والحدس والظن وجعل الأمر شورى
بعده بينهم وخالف من تقدمه فإنه لم يفوض الأمر فيه إلى اختيار الناس ولا نص على إمام بعده بل تأسف على سالم مولى حذيفة وقال لو كان حياً
لم يختلج فيه وأمير المؤمنين ع حاضر وجمع فيمن يختار بين المفضول والفاضل ومن حق الفاضل التقدم على المفضول ثم طعن في كل واحد ممن اختاره
للشورى وأظهر أنه يكره أن يتقلد أمر المسلمين ميتاً كما تقلده حياً ثم تقلده بأن جعل الإمامة في ستة ثم ناقض فجعلها في أربعة ثم في ثلاثة ثم في واحد فجعل إلى عبد الرحمن
بن عوف الاختيار بعد أن وصفه بالضعف والقصور ثم قال إن اجتمع علي وعثمان فالقول ما قالاه وإن صاروا ثلاثة وثلاثة فالقول للذين فيهم
عبد الرحمن لعلمه أن علياً وعثمان لا يجتمعان على أمر وأن عبد الرحمن لا يعدل بالأمر عن أخيه وهو عثمان وابن عمه ثم أمر بضرب أعناقهم إن تأخروا عن البيعة
ثلثة ايام

ثلثة أيام مع أنهم عندهم من العشرة المبشرة بالجنة وأمر بقتل من خالف الثلاثة الذين فيهم عبد الرحمن وكل ذلك يخالف الدين وقال لعلي ع إن وليتها وليسوا فاعلين لتركبنهم
على المحجة البيضاء وفيه إشارة إلى أنهم لا يولونه إياها وقال لعثمان إن وليتها لتركبن آل أبي معيط على رقاب الناس وإن فعلت لتقتلن وفيه
إشارة إلى الأمر بقتله وأما عثمان فإنه ولى أمور المسلمين من لا يصلح للولاية حتى ظهر من بعضهم الفسوق ومن بعضهم الخيانة وقسم الولايات
بين أقاربه وعوتب على ذلك مراراً فلم يرجع واستعمل الوليد بن عقبة حتى ظهر منه شرب الخمر وصلى بالناس وهو سكران واستعمل سعيد بن العاص على الكوفة وظهر
منه أشياء ما أدت إلى أن أخرجه أهل الكوفة منها وولى عبد الله بن أبي سرح مصر حتى تظلم منه أهلها وكاتبه أن يستمر على ولايته سراً خلاف ما كتب إليه جهراً
وأمره بقتل محمد بن أبي بكر وولى معاوية الشام فأحدث من الفتن ما أحدث وولى عبد الله بن عامر العراق ففعل من المناكير ما فعل وولى مروان أمره وألقى
إليه مقاليد أموره ودفع إليه خاتمه فحدث من ذلك قتل عثمان وحدث من الفتنة بين الأمة ما حدث وكان يؤثر أهله بالأموال الكثيرة من بيت مال المسلمين
حتى إنه دفع إلى أربعة نفر من قريش زوجهم بناته أربعمائة ألف دينار ودفع إلى مروان ألف ألف دينار وكان ابن مسعود يطعن عليه ويكفره ولما علم به
ضربه حتى مات وضرب عماراً حتى صار به فتق وقد قال فيه النبي ص عمار جلدة بين عيني تقتله الفئة الباغية لا أنالهم الله شفاعتي يوم القيامة وكان عمار يطعن عليه وطرد
رسول الله ص الحكم بن أبي العاص عم عثمان عن المدينة ومعه ابنه مروان فلم يزل طريداً هو وابنه في زمن النبي ص وأبي بكر وعمر فلما ولي عثمان آواه ورده إلى المدينة وجعل
مروان كاتبه وصاحب تدبيره مع أن الله تعالى قال لا تجد قوماً يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله ونفى أبا ذر إلى الربذة وضربه
ضرباً وجيعاً مع أن النبي ص قال في حقه ما أقلت الغبراء ولا أظلت الخضراء على ذي لهجة أصدق من أبي ذر وقال إن الله أوحى إلي أنه يحب أربعة من أصحابي وأمرني
بحبهم فقيل من هم يا رسول الله قال علي سيدهم وسلمان والمقداد وأبو ذر وضيع حدود الله فلم يقتل عبيد الله بن عمر حين قتل الهرمزان مولى أمير المؤمنين ع بعد
إسلامه وكان أمير المؤمنين ع يطلب عبيد الله لإقامة القصاص عليه فلحق بمعاوية وأراد أن يعطل حد الشرب في الوليد بن عقبة حتى حده أمير المؤمنين ع وقال
لا يبطل حد الله وأنا حاضر وزاد الأذان الثاني يوم الجمعة وهي بدعة وصار سنة إلى الآن وخالفه المسلمون كلهم حتى قتل وعابوا أفعاله وقالوا له غبت عن بدر
وهربت يوم أحد ولم تشهد بيعة الرضوان والأخبار في ذلك أكثر من أن تحصى وقد ذكر الشهرستاني صاحب كتاب الملل والنحل وهو أشد المتعصبين على الإمامية أن مثار الفساد بعد شبهة
إبليس الاختلافات الواقعة في مرض النبي ص فأول تنازع وقع في مرضه فيما رواه البخاري بإسناده إلى ابن عباس قال لما اشتد بالنبي ص مرضه الذي توفي فيه قال ائتوني
بدواة وقرطاس أكتب لكم كتاباً لا تضلوا بعده فقال عمر إن صاحبكم ليهجر حسبنا كتاب الله وكثر اللغط فقال النبي ص قوموا عني لا ينبغي عندي التنازع الخلاف
الثاني في مرضه أنه قال جهزوا جيش أسامة لعن الله من تخلف عنها فقال قوم يجب علينا امتثال أمره وأسامة قد برز عن المدينة وقال قوم اشتد مرض
النبي ص فلا تسع قلوبنا المفارقة الثالث في موته قال عمر من قال إن محمداً قد مات قتلته بسيفي هذا وإنما رفع إلى السماء كما رفع عيسى بن مريم وقال أبو بكر من كان يعبد محمداً
فإن محمداً قد مات ومن كان يعبد إله محمد فإنه حي لا يموت الرابع في الإمامة وأعظم خلاف بين الأمة خلاف الإمامة إذ ما سل سيف في الإسلام على قاعدة دينية
مثل ما سل على الإمامة في كل زمان واختلف المهاجرون والأنصار فقالت الأنصار منا أمير ومنكم أمير واتفقوا على رئيسهم سعد بن عبادة الأنصاري فاستدركه أبو بكر
وعمر بأن حضرا سقيفة بني ساعدة ومد عمر يده إلى أبي بكر فبايعه وبايعه الناس وقال عمر إنها كانت فلتة وقى الله شرها فمن عاد إلى مثلها فاقتلوه وأمير المؤمنين ع
مشغول بما أمره النبي ص من دفنه وتجهيزه وملازمة قبره وتخلف هو وجماعة من بني هاشم عن البيعة الخامس في فدك والتوارث عن النبي ص ودفعها أبو بكر بروايته
عن النبي ص نحن معاشر الأنبياء لا نورث ما تركناه صدقة السادس في قتال مانعي الزكاة فقاتلهم أبو بكر واجتهد عمر أيام خلافته فرد السبايا والأموال وأطلق
المحبوسين السابع في تنصيص أبي بكر على عمر بالخلافة فمن الناس من قال وليت علينا فظاً غليظاً الثامن في أمر الشورى واتفقوا بعد الاختلاف على إمامة عثمان ووقعت
اختلافات كثيرة منها رده الحكم بن أمية إلى المدينة بعد أن طرده رسول الله ص وكان يسمى طريد رسول الله وبعد أن تشفع إلى أبي بكر وعمر أيام خلافتهما فما أجابا إلى ذلك ونفاه
عمر من مقامه باليمن أربعين فرسخاً ومنها نفيه أبا ذر إلى الربذة وتزويجه مروان بن الحكم ابنته وتسليمه خمس غنائم إفريقية إليه وقد بلغت مائتي ألف دينار ومنها

سفيان

ايواؤه عبد الله بن سعد بن ابي سرح بعد ان هدر النبي ص دمه وتوليته اياه مصر وتوليته عبد الله بن عامر البصرة حتى احدث فيها ما احدث وكان امراء جنوده معوية عامل الشام
وسعيد بن العاص عامل الكوفة وبعده عبد الله بن عامر والوليد بن عقبة عامل البصرة التاسع في زمن امير المؤمنين ع بعد الاتفاق عليه وعقد البيعة له فاولا
خروج طلحة والزبير الى مكة ثم حمل عائشة الى البصرة ثم نصب القتال معه ويعرف ذلك بحرب الجمل والخلاف بينه وبين معوية وحرب صفين ومغادرة عمرو بن العاص ابا
موسى الاشعري وكذا الخلاف بينه وبين الشراة المارقين بالنهروان وبالجملة كان علي مع الحق والحق معه وظهر في زمانه الخوارج عليه مثل الاشعث بن قيس ومسعود بن
فدكي التميمي وزيد بن حصين الطائي وغيرهم وظهر في زمانه الغلاة كعبد الله بن سبا وغيرهم من الفرقتين ابتداء البدعة والضلالة وصدق فيهم قول النبي ص يهلك فيك اثنان
محب غال ومبغض قال فانظر بعين الانصاف الى كلام هذا الرجل هل خرج موجب الفتنة عن المشايخ او تعداهم الفصل الثالث في الادلة الدالة على امامة علي بن ابي طالب ع
بعد رسول الله ص الادلة في ذلك اكثر من ان تحصى لكنا نذكر المهم منها وننحصر اربعة مناهج المنهج الاول الادلة العقلية وهي خمس الاول ان الامام يجب ان يكون معصوما
ومتى كان كذلك كان الامام هو علي بن ابي طالب ع اما المقدمة الاولى فلان الانسان مدني الطبع لا يمكن ان يعيش منفردا لافتقاره في بقائه الى مأكل وملبس ومسكن
لا يمكن ان يفعلها بنفسه بل يفتقر الى مساعدة غيره بحيث يفرغ كل منهم لما يحتاج اليه صاحبه حتى يتم نظام النوع ولما كان الاجتماع في مظنة التغالب والتنازع
فان كل واحد من الاشخاص قد يحتاج الى ما في يد غيره فتدعوه قوته الشهوية الى اخذه وقهره عليه وظلمه فيه فيؤدي ذلك الى وقوع الهرج والمرج واثارة الفتن فلا بد من نصب امام
معصوم يصدهم عن الظلم والتعدي والفساد ويمنعهم عن التغلب والقهر وينصف المظلوم من الظالم ويوصل الحق الى مستحقه لا يجوز عليه الخطاء ولا السهو ولا المعصية والا لافتقر
الى امام آخر لان العلة المحوجة الى نصب الامام هو جواز الخطاء على الامة فلو جاز الخطاء عليه لاحتاج الى امام آخر فان كان معصوما كان هو الامام والا لزم التسلسل واما المقدمة
الثانية فظاهرة لان ابا بكر وعمر وعثمان لم يكونوا معصومين اتفاقا وعلي ع معصوم فيكون هو الامام الثاني ان الامام يجب ان يكون منصوصا عليه لما بينا من بطلان الاختيار
وانه ليس بعض المختارين لبعض الامة اولى من البعض المختار للآخر ولادائه الى التشاجر والتنازع فيؤدي نصب الامام الى اعظم انواع الفساد التي لاجل اعدام الاقل
منها اوجبنا نصبه وغير علي من ائمتهم لم يكن منصوصا عليه بالاجماع فيتعين ان يكون هو الامام الثالث ان الامام يجب ان يكون حافظا للشرع لانقطاع الوحي بموت
النبي ص وقصور الكتاب والسنة عن تفاصيل احكام الجزئيات الواقعة الى يوم القيمة فلا بد من امام منصوص من الله تعالى معصوم من الزلل والخطاء لئلا يترك بعض الاحكام
او يزيد فيها عمدا او سهوا وغير علي ع لم يكن كذلك بالاجماع الرابع ان الله قادر على نصب امام معصوم والحاجة للعالم داعية اليه ولا مفسدة فيه فيجب نصبه وغير علي ع
لم يكن اجماعا فتعين ان يكون الامام هو علي ع اما القدرة فظاهرة واما الحاجة فظاهرة ايضا لما بينا من وقوع التنازع بين العالم واما انتفاء المفسدة فظاهر
ايضا لان المفسدة لازمة لعدمه واما وجوب نصبه فلان عند ثبوت القدرة والداعي وانتفاء الصارف يجب الفعل الخامس ان الامام يجب ان يكون افضل من رعيته وعلي ع
افضل اهل زمانه على ما يأتي فيكون هو الامام لقبح تقديم المفضول على الفاضل عقلا ونقلا قال الله تعالى افمن يهدي الى الحق احق ان يتبع امن لا يهدي الا ان يهدى فما
لكم كيف تحكمون المنهج الثاني في الادلة المأخوذة من القرآن والبراهين الدالة على امامة علي بن ابي طالب ع من الكتاب العزيز اربعون برهانا الاول قوله تعالى انما وليكم الله
ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون فقد اجمعوا انها نزلت في علي ع قال الثعلبي باسناده الى ابي ذر قال سمعت رسول الله بهاتين والا
فصمتا ورايته بهاتين والا فعميتا يقول علي قائد البررة قاتل الكفرة منصور من نصره مخذول من خذله اما اني صليت مع رسول الله ص يوما صلوة الظهر
فسأل سائل في المسجد فلم يعطه احد شيئا فرفع السائل يده الى السماء وقال اللهم اشهد اني سألت في مسجد رسول الله فلم يعطني احد شيئا وكان علي ع راكعا فاوما اليه
بخنصره اليمنى وكان يتختم فيها فاقبل السائل حتى اخذ الخاتم من خنصره وذلك بعين النبي ص فلما فرغ من صلوته رفع راسه الى السماء وقال اللهم ان موسى سألك وقال
رب اشرح لي صدري ويسر لي امري واحلل عقدة من لساني يفقهوا قولي واجعل لي وزيرا من اهلي هرون اخي اشدد به ازري واشركه في امري فانزلت عليه قرآنا ناطقا سنشد
عضدك باخيك ونجعل لكما سلطانا فلا يصلون اليكما باياتنا اللهم وانا محمد نبيك وصفيك اللهم فاشرح لي صدري ويسر لي امري واجعل لي وزيرا من اهلي عليا اشدد به ظهري قال ابو ذر
فما استتم رسول الله ص حتى نزل جبرئيل من عند الله فقال يا محمد اقرأ قال وما اقرأ قال اقرأ انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم
راكعون

ونقل الفقيه ابن المغازلي الشافعي عن ابن عباس ان هذه الاية انما نزلت في علي ع والولي هو المتصرف وقد اثبت له الولاية في الاية كما اثبتها الله تعالى لنفسه ولرسوله
البرهان الثاني قوله تعالى يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته اتفقوا على نزولها في علي عليه السلام روى ابو نعيم الحافظ من الجمهور
باسناده عن عطية قال نزلت هذه الاية على رسول الله ص في علي ع ومن تفسير الثعلبي قال معناه بلغ ما انزل اليك من ربك في فضل علي ع فلما نزلت هذه الاية اخذ رسول الله ص
بيد علي ع فقال من كنت مولاه فعلي مولاه والنبي ص قرر ابا بكر وعمر بان الصحابة بالاجماع فيكون علي ع مولاهم فيكون هو الامام ومن تفسير الثعلبي قال لما كان رسول الله ص بغدير
خم نادى الناس فاجتمعوا فاخذ بيد علي ع فقال من كنت مولاه فعلي مولاه فشاع ذلك وطار في البلاد وبلغ ذلك حارث بن النعمان الفهري فاتى رسول الله ص على ناقة
فاناخها وعقلها واتى النبي ص وهو في ملا من اصحابه فقال يا محمد امرتنا عن الله عز وجل ان نشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله فقبلنا منك وامرتنا ان نصلي خمسا
فقبلنا منك وامرتنا ان نصوم شهرا فقبلنا منك وامرتنا ان نزكي اموالنا فقبلنا منك وامرتنا بالحج فقبلناه منك ثم لم ترض بهذا حتى رفعت بضبعي
ابن عمك وفضلته علينا فقلت من كنت مولاه فعلي مولاه هذا شيء منك ام من الله فقال والله الذي لا اله الا هو من امر الله فولى الحارث بن النعمان يريد راحلته وهو يقول
اللهم ان كان ما يقول محمد حقا فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم فما وصل اليها حتى رماه الله تعالى بحجر فسقط على هامته فخرج من دبره وقتله وانزل الله
سأل سائل بعذاب واقع ليس له دافع من الله وقد روى هذه الرواية النقاش من علماء الجمهور في تفسيره البرهان الثالث قوله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم
واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا روى ابو نعيم باسناده الى ابي سعيد الخدري قال ان النبي ص دعا الناس الى علي ع فاخذ بضبعيه فرفعهما حتى نظر الناس الى
بياض ابطي رسول الله ص ثم لم يتفرقوا حتى نزلت هذه الاية اليوم اكملت لكم دينكم الخ فقال رسول الله الله اكبر على اكمال الدين واتمام النعمة ورضاء الرب
برسالتي والولاية لعلي من بعدي ثم قال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله البرهان الرابع
قوله تعالى والنجم اذا هوى ما ضل صاحبكم وما غوى روى الفقيه علي بن المغازلي الشافعي باسناده عن ابن عباس قال كنت جالسا مع فتية من بني هاشم عند
النبي ص اذ انقض كوكب فقال رسول الله من انقض هذا النجم في منزله فهو الوصي من بعدي فقام فتية من بني هاشم فنظروا فاذا الكوكب قد انقض في منزل علي بن
ابي طالب ع قالوا يا رسول الله ص لقد غويت في حب علي ع فانزل الله تعالى هذه الاية البرهان الخامس قوله تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت
ويطهركم تطهيرا روى احمد بن حنبل في مسنده عن واثلة بن الاسقع قال طلبت عليا ع في منزله فقالت فاطمة ع ذهب يأتي برسول الله ص فجاءا جميعا فدخلا ودخلت
معهما فاجلس عليا ع عن يساره وفاطمة عن يمينه والحسن والحسين بين يديه ثم التفع عليهم بثوبه وقال انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم
اللهم ان هؤلاء اهلي اللهم هؤلاء احق وعن ام سلمة قالت ان النبي ص كان في بيتها فاتته فاطمة ع ببرمة فيها حريرة فدخلت بها عليه فقال ادعي
زوجك وابنيك قالت فجاء علي والحسن والحسين ع فدخلوا فجلسوا ياكلون من تلك الحريرة وهو وهم على منام له وكان تحته كساء خيبري قالت وانا
في الحجرة اصلي فانزل الله تعالى هذه الاية انما يريد الله الخ قالت فاخذ فضل الكساء وكساهم به ثم اخرج يده فالوى بها الى السماء فقال هؤلاء اهل بيتي وخاصتي
اللهم فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا قالت فادخلت راسي وقلت وانا معكم يا رسول الله قال انك على خير وفي هذه الاية دلالة على العصمة مع التاكيد بلفظة
انما وادخال اللام في الخبر والاختصاص في الخطاب بقوله اهل البيت والتكرير بقوله ويطهركم تطهيرا وغيرهم ليس بمعصوم فيكون الامامة في علي ع ولانه ادعاها
في عدة من اقواله كقوله والله لقد تقمصها ابن ابي قحافة وانه ليعلم ان محلي منها محل القطب من الرحى وقد ثبت نفي الرجس عنه فيكون صادقا فيكون هو الامام
البرهان السادس قوله تعالى في بيوت اذن الله ان ترفع الاية قال الثعلبي باسناده عن انس بن مالك وبريدة قالا قرأ رسول الله ص هذه الاية فقام رجل
فقال اي بيوت هذه يا رسول الله ص فقال بيوت الانبياء فقام اليه ابو بكر فقال يا رسول الله هذا البيت منها يعني بيت علي وفاطمة ع قال نعم من افاضلها وصف فيها الرجال
بما يدل على افضليتهم فيكون هو الامام والا لزم تقديم المفضول على الفاضل البرهان السابع قوله تعالى قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى روى احمد
في مسنده عن ابن عباس قال لما نزل قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى قالوا يا رسول الله من قرابتك الذين وجب علينا مودتهم قال علي وفاطمة وابناهما
عليهم السلام وكذا في تفسير الثعلبي ونحوه في الصحيحين وغير علي من الصحابة الثلاثة لا تجب مودته فيكون علي ع افضل فيكون هو الامام ولان مخالفته تنافي المودة وبامتثال

اوامره

خلّف
اوامره يكون مودة فيكون واجب الطاعة وهو معنى الامامة البرهان الثامن قوله تعالى ومن الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله قال الثعلبي ان رسول الله ص لما اراد الهجرة
علي بن ابي طالب ع لقضاء ديونه ورد الودايع التي كانت عنده وامره ليلة خرج الى الغار وقد احاط المشركون بالدار ان ينام على فراشه فقال له يا علي اتشح ببردي الحضرمي
الاخضر ثم نم على فراشي فانه لا يصل اليك منهم مكروه ان شاء الله تعالى ففعل ذلك فاوحى الله الى جبرئيل وميكائيل اني قد آخيت بينكما وجعلت عمر احدكما اطول من عمر الآخر فايكما يؤثر
صاحبه بالحيوة فاختار كلاهما الحيوة فاوحى الله عز وجل اليهما الا كنتما مثل علي بن ابي طالب آخيت بينه وبين محمد ص فبات على فراشه يفديه بنفسه ويؤثره بالحيوة اهبطا الى
الارض فاحفظاه من عدوه فنزلا فكان جبرئيل ع عند رأسه وميكائيل عند رجليه فقال جبرئيل بخ بخ من مثلك يا ابن ابي طالب ع يباهي الله تع بك الملائكة فانزل الله على
رسوله وهو متوجه الى المدينة في شأن علي ابن ابي طالب ع ومن الناس الآية وقال ابن عباس انها نزلت في علي بن ابي طالب ع لما هرب النبي ص من المشركين الى الغار وهذه فضيلة
لم تحصل لغيره تدل على افضليته على جميع الصحابة فيكون هو الامام البرهان التاسع قوله تع فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءكم
ونساءنا ونساءكم وانفسنا وانفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين نقل الجمهور كافة ان ابناءنا اشارة الى الحسن والحسين ع ونساءنا اشارة الى فاطمة
وانفسنا الى علي بن ابي طالب وهذه الآية ادل دليل على ثبوت الامامة لعلي ع لانه جعله نفس رسول الله والاتحاد محال فيبقى المراد المساوي وله ع الولاية العامة فكذا
المساوي وايضا لو كان غير هؤلاء مساويا لهم او افضل منهم في استجابة الدعاء لامره تع باخذهم معه لانه في موضع الحاجة واذا كانوا هم الافضل تعينت
الامامة فيهم وهل تخفى دلالة هذه الآية على المطلوب الا على من استحوذ الشيطان عليه واخذ بمجامع قلبه وحبب له الدنيا التي لا ينالها الا بمنع اهل الحق
عن حقهم البرهان العاشر قوله تع فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه روى الفقيه ابن المغازلي الشافعي باسناده عن ابن عباس قال سئل النبي ص عن الكلمات
التي تلقى آدم من ربه فتاب عليه قال سأله بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين ع الا تبت علي فتاب عليه وهذه فضيلة لم يلحقه احد من الصحابة فيها فيكون هو الامام
لمساواته النبي ص في التوسل الى الله تع البرهان الحادي عشر قوله تع اني جاعلك للناس اماما قال ومن ذريتي روى الفقيه ابن المغازلي الشافعي عن عبد الله
بن مسعود قال قال رسول الله انتهت الدعوة الي والى علي ع لم يسجد احدنا لصنم قط فاتخذني نبيا واتخذ عليا وصيا وهذا نص في الباب البرهان الثاني عشر
قوله تع ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا روى الحافظ ابو نعيم الاصفهاني بسنده الى ابن عباس قال نزلت في علي ع قال الود
محبة في قلوب المؤمنين وفي تفسير الثعلبي عن البراء بن عازب قال قال رسول الله ص لعلي بن ابي طالب يا علي قل اللهم اجعل لي في صدور المؤمنين مودة فانزل
الله تع ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات الآية ولم يثبت لغيره من الصحابة ذلك فيكون افضل منهم فيكون هو الامام البرهان الثالث عشر قوله تع
انما انت منذر ولكل قوم هاد من كتاب الفردوس عن ابن عباس قال قال رسول الله ص انا المنذر وعلي الهادي وبك يا علي يهتدي المهتدون ونحوه رواه
ابو نعيم وهو صريح في ثبوت الولاية والامامة البرهان الرابع عشر قوله تع وقفوهم انهم مسؤولون من طريق الحافظ ابي نعيم عن الشعبي عن ابن عباس قال في قوله
تع وقفوهم انهم مسؤولون قال عن ولاية علي بن ابي طالب ع وكذا في كتاب الفردوس عن ابي سعيد الخدري عن النبي ص اذ يسألون عن الولاية وجب ان يكون ثابتة له
ولم يثبت لغيره من الصحابة ذلك فيكون افضل فيكون هو الامام البرهان الخامس عشر قوله تع ولتعرفنهم في لحن القول روى ابو نعيم الحافظ باسناده
عن ابي سعيد الخدري عن النبي ص في قوله عز وجل ولتعرفنهم في لحن القول قال ببغضهم عليا ع ولم يثبت لغيره من الصحابة ذلك فيكون افضل منهم فيكون هو الامام
البرهان السادس عشر قوله تع والسابقون السابقون اولئك المقربون روى ابو نعيم الحافظ عن ابن عباس قال في هذه الآية سابق هذه الامة علي بن ابي طالب ع وروى
الفقيه ابن المغازلي الشافعي عن مجاهد عن ابن عباس في قوله تع والسابقون السابقون اولئك المقربون قال سبق يوشع بن نون الى موسى وسبق شمعون الى عيسى وسبق علي ع
الى محمد ص وهذه الفضيلة لم تثبت لغيره من الصحابة فيكون هو الامام البرهان السابع عشر قوله تع الذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله باموالهم وانفسهم اولئك
اعظم درجة عند الله روى رزين بن معاوية في الجمع بين الصحاح الستة انها نزلت في علي ع لما افتخر طلحة بن شيبة والعباس وهذه فضيلة لم تحصل لغيره من الصحابة فيكون
افضل فيكون هو الامام البرهان الثامن عشر قوله تع يا ايها الذين آمنوا اذا ناجيتم الرسول فقدموا من طريق الحافظ ابي نعيم الى ابن عباس قال ان الله حرم كلام رسول الله
الا بتقديم الصدقة وبخلوا ان يتصدقوا قبل كلامه وتصدق علي ع ولم يفعل ذلك احد من المسلمين غيره ومن تفسير الثعلبي قال ابن عمر كان لعلي ع ثلثة لو كانت لي واحدة
منهن

منهن لكانت احب الي من حمر النعم تزويجه بفاطمة ع واعطاؤه الراية يوم خيبر وآية النجوى وروى رزين بن معاوية في الجمع بين الصحاح الستة عن علي ع ما عمل
بهذه الآية غيري وبي خفف الله تع عن هذه الامة امر هذه الآية وهذا يدل على افضليته عليهم فيكون احق بالامامة البرهان التاسع عشر قوله تع واسأل
من ارسلنا قبلك من رسلنا قال ابن عبد البر واخرجه ابو نعيم ايضا قال ان النبي ص ليلة اسري به جمع الله بينه وبين الانبياء ثم قال له سلهم يا محمد على ماذا بعثتم
قالوا بعثنا على شهادة ان لا اله الا الله وعلى الاقرار بنبوتك والولاية لعلي بن ابي طالب وهذا صريح في ثبوت الامامة لعلي ع البرهان العشرون قوله تع
وتعيها اذن واعية في تفسير الثعلبي قال قال رسول الله ص سألت الله عز وجل ان يجعلها اذنك يا علي ومن طريق ابي نعيم قال علي ع قال لي رسول الله ص يا علي
ان الله تع امرني ان ادنيك واعلمك لتعي وانزلت علي هذه الآية وتعيها اذن واعية فانت اذن واعية للعلم وهذه الفضيلة لم تحصل لغيره فيكون هو الامام
البرهان الحادي والعشرون سورة هل اتى في تفسير الثعلبي من طرق مختلفة قال مرض الحسن والحسين فعادهما جدهما رسول الله وعامة العرب فقالوا يا ابا الحسن لو نذرت فقال
على ولديك فنذر صوم ثلثة ايام وكذا نذرت امهما فاطمة ع وجاريتهم فضة فبرئا وليس عند آل محمد قليل ولا كثير فاستقرض علي ع ثلثة اصوع من شعير فقامت
فاطمة ع الى صاع فطحنته وخبزت منه خمسة اقراص لكل واحد منهم قرص وصلى علي ع مع النبي ص المغرب ثم اتى المنزل فوضع الطعام بين يديه اذ اتاهم مسكين
فوقف بالباب فقال السلام عليكم اهل بيت محمد انا مسكين من مساكين المسلمين اطعموني اطعمكم الله من موائد الجنة فسمعه علي ع فامر باعطائه فاعطوه الطعام
ومكثوا يومهم وليلتهم لم يذوقوا شيئا الا الماء القراح فلما كان اليوم الثاني قامت فاطمة ع فخبزت صاعا وصلى علي ع الصلوة مع النبي ثم اتى المنزل فوضع الطعام
بين يديه فاتاهم يتيم فوقف في الباب وقال السلام عليكم اهل بيت محمد يتيم من اولاد المهاجرين استشهد والدي يوم العقبة اطعموني اطعمكم الله من موائد الجنة فسمعه
علي ع فامر باعطائه فاعطوه الطعام ومكثوا يومين وليلتين لم يذوقوا شيئا الا الماء القراح فلما كان اليوم الثالث قامت فاطمة ع الى الصاع الثالث
فطحنته وخبزته وصلى علي ع مع النبي ص ثم اتى المنزل فوضع الطعام بين يديه اذ اتاهم اسير فوقف بالباب فقال السلام عليكم اهل بيت محمد تأسروننا وتشدوننا ولا
تطعموننا اطعموني فاني اسير محمد اطعمكم الله من موائد الجنة فسمعه علي ع فامر باعطائه فاعطوه الطعام ومكثوا ثلثة ايام ولياليها لم يذوقوا شيئا الا الماء القراح فلما
كان اليوم الرابع وقد وفوا نذورهم اخذ علي ع الحسن بيده اليمنى والحسين بيده اليسرى واقبل على رسول الله ص وهم يرتعشون كالفراخ من شدة الجوع فلما بصر بهم النبي
قال يا ابا الحسن ما اشد ما يسوءني ما ارى بكم انطلق بنا الى ابنتي فاطمة فانطلقوا اليها وهي في محرابها قد لصق ظهرها ببطنها من شدة الجوع وغارت عيناها فلما رآها
النبي ص قال واغوثاه يا الله اهل بيت محمد يموتون جوعا فهبط جبرئيل ع على محمد ص فقال يا محمد خذه هنأك الله في اهل بيتك فقال وما آخذ يا جبرئيل فاقرأه هل
اتى على الانسان حين من الدهر وهي تدل على فضائل جمة لم يسبقه اليها احد ولا يلحقه احد فيكون هو الامام البرهان الثاني والعشرون قوله تع والذي جاء بالصدق
وصدق به اولئك هم المتقون من طريق ابي نعيم عن مجاهد في قوله تع والذي جاء بالصدق محمد ص وصدق به علي بن ابي طالب ع ومن طريق الفقيه ابن المغازلي الشافعي عن مجاهد
في قوله تع والذي جاء بالصدق قال جاء به محمد ص وصدق به علي ع وهذه فضيلة اختص بها ع فيكون هو الامام البرهان الثالث والعشرون قوله تع هو الذي ايدك
بنصره وبالمؤمنين من طريق ابي نعيم عن ابي هريرة قال قال رسول الله ص مكتوب على العرش لا اله الا الله وحده لا شريك له محمد عبدي ورسولي ايدته بعلي بن ابي طالب
وذلك قوله تع هو الذي ايدك بنصره وبالمؤمنين يعني علي بن ابي طالب ع وهذه اعظم الفضائل التي لم تحصل لغيره فيكون هو الامام البرهان الرابع والعشرون
قوله تع يا ايها النبي حسبك الله ومن اتبعك من المؤمنين من طريق ابي نعيم قال نزلت في علي بن ابي طالب ع وهذه فضيلة لم تحصل لاحد من الصحابة غيره فيكون هو الامام
البرهان الخامس والعشرون قوله تع يا ايها الذين آمنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه قال الثعلبي انها نزلت في علي ع وهذا يدل
على انه افضل فيكون هو الامام البرهان السادس والعشرون قوله تع والذين آمنوا بالله ورسله اولئك هم الصديقون روى احمد بن حنبل باسناده الى ابن ابي
ليلى عن ابيه قال قال رسول الله الصديقون ثلثة حبيب بن موسى النجار مؤمن آل ياسين الذي قال يا قوم اتبعوا المرسلين وحزقيل مؤمن آل فرعون الذي قال اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله

وعلي بن ابي طالب الثالث وهو افضلهم ونحوه رواه الفقيه ابن المغازلي الشافعي وصاحب كتاب الفردوس وهذه فضيلة تدل على امامته البرهان السابع والعشرون قوله تعالى
الذين ينفقون اموالهم بالليل والنهار سرا وعلانية فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون من طريق ابي نعيم الحافظ بالاسناد الى ابن عباس
قال نزلت في علي ع كان معه اربعة دراهم فانفق بالليل درهما وبالنهار درهما وفي السر درهما وفي العلانية درهما وكذا رواه الثعلبي في تفسيره ولم يحصل لغيره
ذلك فيكون هو افضل فيكون هو الامام البرهان الثامن والعشرون ما رواه احمد بن حنبل عن ابن عباس قال ليس من آية في القرآن يا ايها الذين آمنوا الا
وعلي رأسها واميرها وشريفها وسيدها ولقد عاتب الله عز وجل اصحاب محمد ص في القرآن وما ذكر عليا الا بخير وهذا يدل على انه افضل فيكون هو الامام
البرهان التاسع والعشرون قوله تعالى ان الله وملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليما من صحيح البخاري عن كعب بن عجرة
قال سألنا رسول الله ص فقلنا يا رسول الله كيف الصلوة عليكم اهل البيت فان الله قد علمنا كيف نسلم قال قولوا اللهم صل على محمد وآل محمد كما صليت على
ابراهيم انك حميد مجيد ومن صحيح مسلم قلنا يا رسول الله اما السلام عليك فقد عرفناه فكيف الصلوة عليك فقال قولوا اللهم صل على محمد وآل محمد كما صليت على
ابراهيم وآل ابراهيم ولا شك ان عليا افضل آل محمد فيكون هو اولى بالامامة البرهان الثلثون قوله تعالى مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان
من تفسير الثعلبي وطريق ابي نعيم عن ابن عباس في قوله تعالى مرج البحرين قال علي ع وفاطمة بينهما برزخ لا يبغيان قال النبي ص يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان الحسن
والحسين ع ولم يحصل لغيره من الصحابة هذه الفضيلة فيكون اولى بالامامة البرهان الحادي والثلثون قوله تعالى ومن عنده علم الكتاب من
طريق الحافظ ابي نعيم عن ابن الحنفية قال هو علي بن ابي طالب ع وفي تفسير الثعلبي عن عبد الله بن سلام قلت من هذا الذي عنده علم الكتاب فقال انما ذلك علي بن
ابي طالب ع وهذا يدل على انه افضل فيكون هو الامام البرهان الثاني والثلثون قوله تعالى يوم لا يخزي الله النبي والذين آمنوا معه روى ابو نعيم مرفوعا الى ابن
عباس يوم لا يخزي الله النبي والذين آمنوا معه قال علي ع واصحابه وهذا يدل على انه افضل من غيره فيكون هو الامام البرهان الثالث والثلثون قوله تعالى
ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خير البرية روى الحافظ ابو نعيم باسناده الى ابن عباس قال لما نزلت هذه الآية قال رسول الله ص لعلي ع هم انت
وشيعتك تأتي انت وشيعتك يوم القيمة راضين مرضيين ويأتي خصماؤك غضابا مقمحين واذا كان خير البرية وجب ان يكون هو الامام البرهان
الرابع والثلثون قوله تعالى وهو الذي خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا وكان ربك قديرا في تفسير الثعلبي عن ابن سيرين قال نزلت في النبي ص وعلي بن ابي طالب ع لما زوج فاطمة
عليا وهو الذي خلق من الماء بشرا ولم يثبت لغيره ذلك فكان افضل فكان هو الامام البرهان الخامس والثلثون قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين
اوجب الله علينا الكون مع الصادقين والمعلوم منهم الصدق وليس الا المعصوم لتجويز الكذب في غيره فيكون هو علي ع اذ لا معصوم من الاربعة سواه وفي حديث ابي نعيم
عن ابن عباس انها نزلت في علي ع البرهان السادس والثلثون قوله تعالى واركعوا مع الراكعين من طريق ابي نعيم عن ابن عباس انها نزلت في رسول الله ص وعلي خاصة وهما
اول من صلى وركع وهو يدل على افضليته فيدل على امامته البرهان السابع والثلثون قوله تعالى واجعل لي وزيرا من اهلي من طريق ابي نعيم عن ابن عباس قال اخذ النبي ص بيد علي
بن ابي طالب ع وبيدي ونحن بمكة وصلى اربع ركعات ثم رفع يده الى السماء فقال اللهم ان موسى بن عمران سألك وانا محمد نبيك اسألك ان تشرح لي صدري وتحلل
عقدة من لساني يفقهوا قولي واجعل لي وزيرا من اهلي عليا ابن ابي طالب ع اخي اشدد به ازري واشركه في امري قال ابن عباس فسمعت مناديا ينادي يا احمد قد اوتيت
ما سألت وهذا نص في الباب البرهان الثامن والثلثون قوله تعالى اخوانا على سرر متقابلين من مسند احمد بن حنبل باسناده الى زيد بن ابي اوفى قال دخلت
على رسول الله ص في مسجده فذكر قصة مواخاة رسول الله ص بين اصحابه فقال علي ع لقد ذهبت روحي وانقطع ظهري حين رأيتك فعلت باصحابك ما فعلت غيري فان كان هذا من
سخط علي فلك العتبى والكرامة فقال رسول الله ص والذي بعثني بالحق ما اخرتك الا لنفسي وانت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي وانت اخي ووارثي
وانت معي في قصري في الجنة مع ابنتي فاطمة وانت اخي ورفيقي ثم تلا رسول الله ص اخوانا على سرر متقابلين المتحابين في الله ينظر بعضهم الى بعض والمواخاة تستدعي المناسبة
والمشاكلة فلما اختص علي ع بمواخاة رسول الله ص كان هو الامام البرهان التاسع والثلثون قوله تعالى واذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم واشهدهم على انفسهم الست

بربكم قالوا

بربكم قالوا بلى من كتاب الفردوس لابن شيرويه يرفعه الى حذيفة بن اليمان قال قال رسول الله ص لو يعلم الناس متى سمي علي امير المؤمنين ما انكروا فضله سمي امير المؤمنين وآدم بين الروح والجسد
قال الله عز وجل واذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم واشهدهم على انفسهم الست بربكم قالت الملائكة بلى فقال تبارك وتعالى انا ربكم ومحمد نبيكم وعلي اميركم وهو صريح في الباب البرهان الاربعون قوله تعالى وان تظاهرا عليه فان الله هو مولاه
وجبريل وصالح المؤمنين والملائكة بعد ذلك ظهير اجمع المفسرون ان صالح المؤمنين هو علي ع روى ابو نعيم باسناده الى اسماء بنت عميس قالت سمعت رسول الله ص يقرأ هذه
الآية فان تظاهرا عليه فان الله هو مولاه وجبريل وصالح المؤمنين قال صالح المؤمنين علي بن ابي طالب ع واختصاصه بذلك يدل على افضليته فيكون هو الامام والآيات المذكورة في هذا المعنى كثيرة اقتصرنا
على ما ذكرنا للاختصار المنهج الثالث في الادلة المستندة الى السنة عن النبي ص وهي اثنا عشر الاول ما نقله الناس كافة انه لما نزل قوله تعالى وانذر عشيرتك الاقربين جمع رسول الله ص
بني عبد المطلب في دار ابي طالب وهم اربعون رجلا وامر ان يصنع لهم فخذ شاة مع مد من البر ويعد لهم صاعا من اللبن وكان الرجل منهم يأكل الجذعة في مقعد واحد ويشرب الفرق
من الشراب في ذلك المقام فاكلت الجماعة كلهم من ذلك اليسير حتى شبعوا ولم يتبين ما اكلوه فبهرهم بذلك وتبين لهم آية نبوته ثم قال يا بني عبد المطلب ان الله بعثني بالحق
الى الخلق كافة وبعثني اليكم خاصة فقال وانذر عشيرتك الاقربين وانا ادعوكم الى كلمتين خفيفتين على اللسان ثقيلتين في الميزان تملكون بهما العرب والعجم وتنقاد لكم
بهما الامم وتدخلون بهما الجنة وتنجون بهما من النار شهادة ان لا اله الا الله واني رسول الله فمن يجيبني الى هذا الامر ويوازرني على القيام به يكن اخي ووصيي
ووزيري ووارثي وخليفتي من بعدي فلم يجب احد منهم فقال امير المؤمنين انا يا رسول الله اوازرك على هذا الامر فقال اجلس ثم اعاد القول على القوم ثانية
فصمتوا فقال علي ع فقمت فقلت مثل مقالتي الاولى فقال اجلس ثم اعاد على القوم مقالته ثالثة فلم ينطق احد منهم بحرف فقمت فقلت انا اوازرك يا رسول الله
على هذا الامر فقال اجلس فانت اخي ووصيي ووزيري ووارثي وخليفتي من بعدي فنهض القوم وهم يقولون لابي طالب ليهنئك اليوم ان دخلت في دين ابن
اخيك فقد جعل ابنك اميرا عليك الثاني الخبر المتواتر عن النبي ص لما نزلت قوله تعالى يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك خطب الناس في غدير خم وقال للجمع كله
ايها الناس الست اولى منكم بانفسكم قالوا بلى قال من كنت مولاه فهذا علي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من
خذله فقال له عمر بخ بخ اصبحت مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة والمراد بالمولى هنا الاولى بالتصرف لتقدم التقرير منه ص بقوله الست اولى منكم
بانفسكم الثالث قوله ص انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي اثبت جميع منازل هارون من موسى للاستثناء ومن جملة منازل هارون
انه كان خليفة لموسى ولو عاش بعده لكان خليفة ايضا والا لزم تطرق النقص عليه ولانه خليفته مع وجوده وغيبته مدة يسيرة فبعد موته وطول الغيبة اولى
بان يكون خليفة الرابع انه ص استخلف عليا على المدينة مع قصر مدة الغيبة فيجب ان يكون خليفة له بعد موته وليس غير علي ع خليفة له في حيوته اجماعا ولانه لم يعزله عن المدينة
فيكون خليفة له بعد موته فيها واذا كان خليفة في المدينة كان خليفة في غيرها اجماعا الخامس ما رواه الجمهور بأجمعهم عن النبي ص انه قال لامير المؤمنين انت
اخي ووصيي وخليفتي من بعدي وقاضي ديني وهو نص في الباب السادس المواخاة روى انس قال لما كان يوم المباهلة وآخى النبي ص بين المهاجرين والانصار
وعلي ع واقف يراه ويعرف مكانه ولم يواخ بينه وبين احد فانصرف علي باكي العينين فافتقده النبي ص فقال ما فعل ابو الحسن قالوا انصرف باكي
العينين قال يا بلال اذهب فأتني به فمضى اليه وقد دخل منزله باكي العينين فقالت فاطمة ما يبكيك لا ابكى الله عينيك قال آخى النبي ص بين المهاجرين والانصار
وانا واقف يراني ويعرف مكاني ولم يواخ بيني وبين احد قالت لا يحزنك الله لعله ادخرك لنفسه فقال بلال يا علي اجب النبي ص فاتى النبي ص فقال ما يبكيك
يا ابا الحسن فقال آخيت بين المهاجرين والانصار وانا واقف تراني وتعرف مكاني ولم تواخ بيني وبين احد قال ص انما ادخرتك لنفسي الا يسرك ان تكون
اخا نبيك قال بلى يا رسول الله اني لي بذلك فاخذه بيده فارقاه المنبر فقال اللهم ان هذا مني وانا منه الا انه مني بمنزلة هارون من موسى الا من
كنت مولاه فهذا علي مولاه فانصرف علي قرير العين فاتبعه عمر فقال بخ بخ يا ابا الحسن اصبحت مولاي ومولى كل مسلم ومسلمة والمواخاة تدل على
الافضلية فيكون هو الامام السابع ما رواه الجمهور كافة ان النبي ص لما حاصر خيبر تسعة وعشرين ليلة وكانت الراية لامير المؤمنين ع فلحقه رمد اعجزه عن الحرب وخرج
مرحب يتعرض للحرب فدعا رسول الله ص ابا بكر فقال يا ابا بكر خذ الراية فاخذها في جمع من المهاجرين فاجتهد ولم يغن شيئا فرجع منهزما فلما كان من الغد تعرض لها عمر فسار

غير لبيد ثم رجع يجبن اصحابه فقال النبي ص ... فقيل به رمد فقال ارونيه ... رجلا يحب الله ورسوله ليس بفرار فبعث اليه فنفث في يده ومسح بها على عينيه
واعطاه الراية ففتح الله على يده وقتل مرحبا ووصفه ع بهذا الوصف يدل على انتفائه عن غيره وهو يدل على افضليته فيكون هو الامام الثامن خبر الطير روى الجمهور كافة
ان النبي ص كان عنده طائر ... فدق الباب فقال انس بن مالك ان النبي على حاجة فانصرف ... ثم فعل في الاولتين في ثم ع فدق الباب اشد من الاولتين فسمعه
النبي ص وقد قال له انس انه على حاجة فاذن له في الدخول فقال يا علي ما ابطأك عني قال جئت فردني انس ثم جئت فردني ثم جئت الثالثة فردني فقال يا انس ما
حملك على هذا فقال رجوت ان يكون الدعاء لاحد من الانصار فقال يا انس او في الانصار خير من علي او في الانصار افضل من علي واذا كان احب الخلق الى الله تعالى وجب ان
يكون هو الامام التاسع ما رواه الجمهور من انه امر الصحابة بان يسلموا على علي بامرة المؤمنين وقال انه سيد المسلمين وامام المتقين وقائد الغر المحجلين وقال هذا ولي كل مؤمن بعدي
وقال في حقه ان عليا مني وانا منه وهو ولي كل مؤمن ومؤمنة فيكون علي ع بعده كذلك وهذه نصوص في الباب العاشر ما رواه الجمهور من قول النبي ص اني تارك فيكم الثقلين ما ان
تمسكتم بهما لن تضلوا كتاب الله وعترتي اهل بيتي ولن يفترقا حتى يردا علي الحوض وقال ص مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق وهذا يدل على
وجوب التمسك بقول اهل بيته وسيدهم علي ع فيكون واجب الطاعة على الكل فيكون هو الامام دون غيره من الصحابة الحادي عشر ما رواه الجمهور من وجوب محبته وموالاته
روى احمد بن حنبل في مسنده ان رسول الله ص اخذ بيد الحسن والحسين وقال من احبني واحب هذين واباهما وامهما كان معي في درجتي يوم القيامة وروى ابن خالويه
عن حذيفة قال قال رسول الله ص من احب ان يتمسك بقصبة الياقوت التي خلقها الله بيده ثم قال لها كوني فكانت فليتول علي بن ابي طالب ع من بعدي وعن
ابي سعيد قال قال رسول الله ص لعلي ع حبك ايمان وبغضك نفاق واول من يدخل الجنة محبك واول من يدخل النار مبغضك وقد جعلك الله اهلا لذلك فانت مني وانا
منك الا انه لا نبي بعدي وعن شقيق عن ابن سلمة عن عبد الله قال رأيت رسول الله وهو آخذ بيد علي بن ابي طالب وهو يقول الله وليي وانا ولي علي وانا وليه عاديت من عادى وسالمت
من سالم وروى اخطب خوارزم عن جابر قال قال رسول الله ص جاءني جبرئيل من عند الله عز وجل بورقة خضراء مكتوب فيها ببياض اني قد افترضت محبة علي على عبادي
على خلقي فبلغهم ذلك عني والاخبار في ذلك لا تحصى كثرة من طرق المخالفين وهي تدل على افضليته واستحقاقه للامامة الثاني عشر روى اخطب خوارزم باسناده
الى ابي ذر الغفاري قال قال رسول الله ص من ناصب عليا الخلافة بعدي فهو كافر وقد حارب الله ورسوله ومن شك في علي ع فهو كافر وعن انس قال كنت عند النبي ص فرأى
عليا مقبلا فقال انا وهذا حجة الله على امتي يوم القيامة وعن معاوية بن حيدة القشيري قال سمعت النبي ص يقول لعلي ع يا علي لا يبالي من مات وهو يبغضك مات يهوديا
او نصرانيا قالت الامامية اذا رأينا المخالف لنا يورد مثل هذه الاحاديث ونقلنا نحن اضعافها عن رجالنا الثقات وجب علينا المصير اليها وحرم العدول عنها

المنهج الرابع في الادلة الدالة على امامته المستنبطة من احواله وهي اثنا عشر الاول انه كان ازهد الناس بعد رسول الله ص طلق الدنيا ثلاثا وكان قوته
جريش الشعير وكان يختمه لئلا يضع الامامان ع ادما وكان يلبس خشن الثياب قصيرها ورقع مدرعته حتى استحيى من راقعها وكان حمائل سيفه من الليف
وكذا نعليه روى اخطب خوارزم عن عمار قال سمعت رسول الله ص يقول يا علي ان الله تعالى زينك بزينة لم يزين العباد بزينة هي احب الى الله منها زهدك في الدنيا
وبغضها اليك وحبب اليك الفقراء فرضيت بهم اتباعا ورضوا بك اماما يا علي طوبى لمن احبك وصدق عليك ... فاخوانك في دينك وشركاؤك
في جنتك واما من ابغضك وكذب عليك فحقيق على الله تعالى يوم القيامة ان يقيمهم مقام الكذابين قال سويد بن غفلة دخلت على علي بن ابي طالب ع القصر فوجدته
جالسا بين يديه صحيفة فيها لبن حازر اجد ريحه من شدة حموضته وفي يده رغيف ارى قشار الشعير في وجهه وهو يكسره بيده احيانا فاذا غلبه كسره بركبته
وطرحه فيه فقال ادن فاصب من طعامنا هذا فقلت اني صائم فقال سمعت رسول الله ص يقول من منعه الصيام من طعام يشتهيه كان حقا على الله ان يطعمه من طعام
الجنة ويسقيه من شرابها قال فقلت لجاريته وهي قائمة بقرب منه ويحك يا فضة الا تتقين الله في هذا الشيخ الا تنخلين له طعاما مما ارى فيه من النخالة فقالت
لقد تقدم الينا ان لا ننخل له طعاما قال ما قلت لها فاخبرته فقال بابي وامي من لم ينخل له طعام ولم يشبع من خبز البر ثلاثة ايام حتى قبضه الله تعالى واشترى يوما

[في الحاشية: وقال يا انس]

ثوبين غليظين فخير قنبرا فيهما فاخذ واحدا ولبس هو الآخر ورأى في كمه طولا عن اصابعه فقطعه قال ضرار بن ضمرة دخلت على معاوية بعد قتل علي ع فقال صف لي عليا فقلت
اعفني فقال لا بد ان تصفه فقلت اما اذا كان لا بد فانه كان والله بعيد المدى شديد القوى يقول فصلا ويحكم عدلا يتفجر العلم من جوانبه وينطق الحكمة من نواحيه
يستوحش من الدنيا وزهرتها ويأنس بالليل ووحشته غزير العبرة طويل الفكرة يقلب كفه ويخاطب نفسه يعجبه من اللباس ما خشن ومن الطعام ما جشب كان فينا كاحدنا
يجيبنا اذا سألناه ويأتينا اذا دعوناه ونحن والله مع تقريبه لنا وقربه منا لا نكاد نكلمه هيبة له يعظم اهل الدين ويقرب المساكين لا يطمع القوي في باطله ولا ييأس
الضعيف من عدله فاشهد بالله لقد رأيته في بعض مواقفه وقد ارخى الليل سدوله وغارت نجومه قابضا على لحيته يتململ تململ السليم ويبكي بكاء الحزين ويقول
يا دنيا يا دنيا غري غيري ابي تعرضت ام الي تشوقت هيهات هيهات قد طلقتك ثلاثا لا رجعة لي فيها فعمرك قصير وخطرك كبير وعيشك حقير آه من قلة الزاد
وبعد السفر ووحشة الطريق فبكى معاوية وقال رحم الله ابا الحسن كان والله كذلك فكيف كان حزنك عليه يا ضرار
قال حزن من ذبح ولدها في حجرها فلا ترقأ عبرتها ولا يسكن حزنها ... لم يلحقه احد فيه ولا سبقه احد اليه صلى الله عليه وآله واذا كان ازهد الناس كان هو
الامام لامتناع تقديم المفضول عليه الثاني انه ع كان اعبد الناس يصوم النهار ويقوم الليل ومنه تعلم الناس صلاة الليل ونوافل النهار واكثر العبادات
والادعية المأثورة عنه تستوعب الوقت وكان يصلي في نهاره وليلته الف ركعة ولم يخل بصلاة الليل حتى في ليلة الهرير وقال ابن عباس رأيته في حربه وهو
يرقب الشمس فقلت يا امير المؤمنين ماذا تصنع فقال انظر الى الزوال لاصلي فقلت في هذا الوقت فقال انما نقاتلهم على الصلاة فلم يغفل عن فعل العبادة في
اول وقتها في اصعب الاوقات وكان اذا اريد اخراج شيء من الحديد من جسده يترك الى ان يدخل في الصلاة فيبقى متوجها الى الله تعالى غافلا عما سواه غير مدرك
للآلام التي تفعل به وجمع بين الصلاة والزكاة فتصدق وهو راكع فانزل الله تعالى قرآنا يتلى وتصدق بقوته وقوت عياله ثلاثة ايام حتى انزل الله
فيهم هل اتى وتصدق ليلا ونهارا وسرا وجهارا وناجى رسول الله ص ... واذا كان اعبد الناس كان افضلهم فيكون هو الامام الثالث انه كان ع
اعلم الناس بعد رسول الله ص قال رسول الله ص اقضاكم علي والقضاء يستلزم العلم والدين وفيه نزل قوله تعالى وتعيها اذن واعية ولانه ع كان في غاية الذكاء والفطنة
شديد الحرص على التعلم ولازم رسول الله ص وهو اكمل الناس ملازمة شديدة ليلا ونهارا من صغره الى وفاة رسول الله ص وقال ع العلم في الصغر كالنقش في الحجر فيكون علومه
اكثر من علوم غيره لحصول القابل الكامل والفاعل التام ومنه استفاد الناس العلم اما النحو فهو واضعه قال لابي الاسود الدؤلي الكلام ثلاثة اشياء اسم وفعل
وحرف وعلمه وجوه الاعراب واما الفقه فالفقهاء كلهم يرجعون اليه اما الامامية فظاهر لانهم اخذوا علمهم منه ومن اولاده عليهم السلام ومن تلامذتهم وكذلك
اما اصحاب ابي حنيفة كابي يوسف ومحمد وزفر فانهم اخذوا عن ابي حنيفة والشافعي قرأ على محمد بن الحسن الشيباني وعلى مالك فرجع فقهه اليهما واما احمد بن حنبل
فقرأ على الشافعي فرجع فقهه اليه وفقه الشافعي راجع الى ابي حنيفة وابو حنيفة قرأ على الصادق ع والصادق قرأ على الباقر والباقر قرأ على زين العابدين
وزين العابدين قرأ على ابيه وابوه قرأ على ابيه علي ع واما مالك فقرأ على ربيعة الرأي وقرأ ربيعة على عكرمة وعكرمة قرأ على عبد الله بن عباس وعبد الله
ابن عباس تلميذ علي ع واما علم الكلام فهو اصله ومن خطبه استفاد الناس وكل الناس تلاميذه فان المعتزلة انتسبوا اليه وواصل بن عطاء وهو كبيرهم وكان
تلميذ ابي هاشم عبد الله بن محمد بن الحنفية وابو هاشم تلميذ ابيه وابوه تلميذ علي ع والاشعرية تلامذة ابي الحسن علي بن ابي بشر الاشعري وهو تلميذ ابي علي الجبائي
وهو شيخ من مشايخ المعتزلة وعلم التفسير اليه يعزى لان ابن عباس كان تلميذه فيه قال ابن عباس حدثني امير المؤمنين ع في تفسير الباء من بسم الله الرحمن الرحيم
من اول الليل الى آخره واما علم الطريقة فان جميع الصوفية كلهم يسندون الخرقة اليه واما علم الفصاحة فهو منبعه حتى قيل في كلامه انه فوق
كلام المخلوق ودون كلام الخالق ومنه تعلم الخطباء وقال سلوني قبل ان تفقدوني سلوني عن طرق السماء فاني اعلم بها من طرق الارض واليه رجع الصحابة
في مشكلاتهم ورد عمر في قضايا كثيرة قال فيها لولا علي لهلك عمر واوضح كثيرا من المشكلات ... الى شخصين كان مع احدهما خمسة ارغفة ومع الآخر ثلاثة
فجلسا يأكلان فجاءهما ثالث فشركهما فلما فرغوا رمى لهما ثمانية دراهم فطلب صاحب الاكثر خمسة فابى عليه صاحب الثلاثة ... الى علي ع فقال
قد اضعفك فقال يا امير المؤمنين ان حقي اكثر وانا اريد مر الحق فقال اذا كان كذلك فخذ درهما ... الباقي ...

فخيبت وشكى الى قبر ابنه الحكم بالتوبة فصوّبه رسول الله صلى الله عليه وآله وقال الحمد لله الذي جعل فينا اهل البيت من يقضي على سنن داود يعني في القضاء بالالهام وكنت
جارية جارية اخرى فنخستها ثالثة فوقعت الراكبة فماتت فقضى بثلثي ديتها على الناخسة والقامصة فصوّبه النبي صلى الله عليه وآله وقتلت بقرة حمارا فترافعا
الى ابي بكر فقال بهيمة قتلت بهيمة لا شيء على ربها ثم مضيا الى عمر فقضى بذلك ايضا ثم مضيا الى علي عليه السلام فقال ان كانت البقرة دخلت على الحمار
في منامه فعلى ربها قيمة الحمار لصاحبه وان كان الحمار دخل على البقرة في منامها فقتلته فلا غرم على صاحبها فقال النبي صلى الله عليه وآله لقد قضى علي بن ابي طالب
بينكما بقضاء الله والاخبار العجيبة في ذلك لا تحصى كثرة واذا كان اعلم وجب ان يكون هو الامام لقوله تعالى أفمن يهدي الى الحق احق ان يتبع أمن لا يهدّي
الا ان يهدى فما لكم كيف تحكمون الرابع انه كان اشجع الناس وبسيفه ثبتت قواعد الاسلام وتشيدت اركان الايمان ما انهزم في موطن قط ولا ضرب بسيفه الا قطّ
وطالما كشف الكرب عن وجه رسول الله صلى الله عليه وآله ولم يفر كما فر غيره ووقاه بنفسه لما بات على فراشه مستترا بازاره فظنه المشركون [illegible]
رسول الله صلى الله عليه وآله انه هو فاحدقوا به وعليهم السلاح يرصدون طلوع الفجر ليقتلوه ظاهرا فيذهب دمه بمشاهدة بني هاشم قاتليه من جميع القبائل [illegible]
بثاره لاشتراك الجماعة في دمه ويعود كل قبيل الى قتال رهطه وكان ذلك سبب حفظ دم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلامته وانتظم به الغرض في الدعاء الى الملة فلما
اصبح القوم وارادوا الفتك به ثار اليهم فتفرقوا عنه حين عرفوه وانصرفوا وقد ضلت حيلتهم وانتقض تدبيرهم وفي غزاة بدر وهي اول الغزوات
كانت على راس ثمانية عشر شهرا من قدومه المدينة وعمره سبع وعشرين سنة قتل عليه السلام منهم ستة وثلثون رجلا بانفراده وهم اعظم من نصف المقتولين وشرك
في الباقين وفي غزاة احد انهزم الناس كلهم عن النبي صلى الله عليه وآله الا علي بن ابي طالب عليه السلام وحده ورجع اليه اول الناس [illegible] وعاصم بن ثابت وابو دجانة وسهل بن
حنيف وجاء عثمان بعد ثلثة ايام فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله لقد ذهبت بها عريضة وتعجبت الملائكة من ثبات علي عليه السلام فقال جبرئيل وهو يعرج الى السماء لا سيف الا ذو الفقار
ولا فتى الا علي عليه السلام وقتل عليه السلام اكثر المشركين في هذه الغزاة وكان الفتح فيها على يده وروى قيس بن سعد عن ابيه قال سمعت عليا عليه السلام يقول اصابتني يوم احد ستة عشر ضربة
سقطت على الارض في اربع منهن فجاءني رجل حسن الوجه حسن اللمة طيب الريح فاخذ بضبعي فاقامني ثم قال اقبل عليهم فقاتل في طاعة الله وطاعة
رسوله فهما عنك راضيان قال علي عليه السلام فاتيت رسول الله صلى الله عليه وآله فاخبرته فقال يا علي اما تعرف الرجل قلت لا ولكني شبهته بدحية الكلبي فقال يا علي اقر الله عينك كان جبرئيل
وفي غزاة الاحزاب وهي غزاة الخندق فلما فرغ رسول الله صلى الله عليه وآله من عمل الخندق اقبلت قريش يقدمها ابو سفيان وكنانة واهل تهامة في عشرة آلاف واقبلت غطفان
ومن يتبعها من اهل نجد فنزلوا من فوق المسلمين ومن تحتهم كما قال الله تعالى اذ جاؤكم من فوقكم ومن اسفل منكم فخرج النبي صلى الله عليه وآله بالمسلمين وهم ثلاثة آلاف وجعلوا الخندق بينهم
واتفق المشركون مع اليهود وطمع المشركون بكثرتهم وموافقة اليهود وركب عمرو بن عبد ود وعكرمة بن ابي جهل وغيرهما ودخلوا من مضيق في الخندق الى المسلمين وطلبوا المبارزة
فقام علي عليه السلام واجابه فقال له النبي صلى الله عليه وآله انه عمرو فسكت ثم طلب المبارزة ثانيا وثالثا وكل ذلك يقوم علي عليه السلام ويقول له النبي صلى الله عليه وآله انه عمرو فاذن له في الرابعة فقال له علي عليه السلام كنت عاهدت الله الا
يدعوك رجل من قريش الى احدى خلتين الا اخذتها منه وانا ادعوك الى الاسلام فقال عمرو لا حاجة لي بذلك فقال ادعوك الى النزال فقال عمرو احب ان لا اقتلك فقال له علي عليه السلام
لكني احب ان اقتلك فحمي عمرو ونزل عن فرسه وتجاولا فقتله علي عليه السلام وانهزم عكرمة ثم انهزم باقي المشركين واليهود وقال رسول الله صلى الله عليه وآله ضربة علي لعمرو بن عبد ود افضل
من عبادة الثقلين وفي غزاة بني النضير قتل علي عليه السلام رامي قبة النبي صلى الله عليه وآله بسهم وقتل بعده عشرة منهم فانهزموا وفي غزاة السلسلة جاء اعرابي فاخبر النبي صلى الله عليه وآله ان جماعة من
العرب قصدوا ان يبيتوا النبي صلى الله عليه وآله بالمدينة فقال صلى الله عليه وآله من للوادي فقال ابو بكر انا له فدفع اليه اللواء وضم اليه سبعمائة فلما وصل اليهم قالوا له ارجع الى صاحبك فان في جمع كثير
فرجع فقال صلى الله عليه وآله في اليوم الثاني من للوادي فقال عمر انا فدفع اليه الراية ففعل كالاول فقال صلى الله عليه وآله في اليوم الثالث اين علي بن ابي طالب فقال انا ذا يا رسول الله فدفع اليه الراية فمضى
الى القوم فلقيهم بعد صلوة الصبح فقتل منهم ستة او سبعة وانهزم الباقون واقسم الله تعالى بفعل امير المؤمنين عليه السلام [illegible] وقتل من بني المصطلق مالكا وابنه واصاب سبيا كثيرا
جملتهم جويرية بنت الحارث بن ابي ضرار فاصطفاها النبي صلى الله عليه وآله فجاء ابوها في ذلك فقال يا رسول الله ابنتي كريمة لا تسبى فامره صلى الله عليه وآله بان يخيرها فاختارت النبي صلى الله عليه وآله فقال احسنت
واجملت ثم قال يا بنية لا تفضحي قومك فقالت اخترت الله ورسوله وفي غزاة خيبر كان الفتح فيها على يد امير المؤمنين عليه السلام دفع الراية الى ابي بكر فانهزم ثم

الى عمر

[illegible marginal notes]

الى عمر فانهزم ثم الى علي عليه السلام وكان ارمد العين فتفل في عينه وخرج وقتل مرحبا فانهزم الباقون وغلقوا عليهم الباب فعالجه امير المؤمنين عليه السلام فقلعه وجعله جسرا على الخندق وكان الباب
يغلقه عشرون رجلا ودخل المسلمون الحصن ونالوا الغنائم وقال عليه السلام والله ما قلعت باب خيبر بقوة جسمانية بل بقوة ربانية وكان فتح مكة بواسطته وفي غزاة حنين
خرج رسول الله صلى الله عليه وآله متوجها اليهم في عشرة آلاف من المسلمين فعانهم ابو بكر وقال لن نغلب اليوم من كثرة فانهزموا ولم يبق مع النبي صلى الله عليه وآله غير تسعة من بني هاشم وايمن بن ام ايمن
وكان امير المؤمنين عليه السلام بين يديه يضرب بالسيف وقتل من المشركين اربعين نفرا فانهزموا الخامس اخباره بالغائب والكائن قبل كونه فاخبر بان طلحة والزبير لما
استأذناه في الخروج الى العمرة لا والله ما يريدان العمرة انما يريدان البصرة فكان كما قال واخبر وهو جالس للاخذ البيعة يأتيكم من قبل الكوفة الف رجل
لا يزيدون ولا ينقصون يبايعوني على الموت فكان كذلك وكان آخرهم اويس القرني واخبر بقتل ذي الثدية فكان كذلك واخبره شخص بعبور القوم
في قضية النهروان فقال لم يعبروا ثم اخبره آخر بذلك فقال لم يعبروا وانه والله لمصرعهم فكان كذلك واخبر بقتل نفسه الشريف واخبر جويرية بن مسهر
بان اللعين يقطع يديه ورجليه ويصلبه ففعل به معوية ذلك واخبر ميثم التمار بانه يصلب على باب عمرو بن حريث عاشر عشرة وهو اقصرهم خشبة واراه
النخلة التي يصلب عليها فوقع كذلك واخبر رشيد الهجري بقطع يديه ورجليه وصلبه وقطع لسانه فوقع واخبر كميل بن زياد بان الحجاج يقتله فوقع
وان قنبرا يقتله الحجاج فوقع وقال للبراء بن عازب ان ابني الحسين عليه السلام يقتل ولا ينصره احد فكان كما قال واخبر بموضع قتله واخبر بملك بني
العباس واخذ الترك الملك منهم فقال ملك بني العباس يسر لا عسر فيه لو اجتمع عليهم الترك والديلم والسند والهند والبربر والطيلسان على ان يزيلوا ملكهم لما قدروا
ان يزيلوه حتى يشذ عنهم مواليهم وارباب دولتهم ويسلط عليهم ملك من الترك يأتي عليهم من حيث بدأ ملكهم لا يمر بمدينة الا فتحها ولا ترفع له راية [illegible]
الا نكسها الويل الويل لمن ناواه فلا يزال كذلك حتى يظفر ثم يدفع ظفره الى رجل من عترتي يقول بالحق ويعمل به وكان الامر كذلك حيث ظهر هلاكو من ناحية خراسان
ومنه ابتداء ملك بني العباس حيث بايع لهم ابو مسلم الخراساني السادس انه كان مستجاب الدعاء دعا على بسر بن ارطاة بان يسلبه الله عقله فخولط فذكر
على القرار [illegible] ودعا على انس بن مالك لما كتم شهادته بالبرص فاصابه ودعا على زيد بن ارقم بالعمى فعمي السابع لما توجه الى صفين لحق اصحابه عطش
شديد فعدل بهم قليلا فلاح لهم دير فصاحوا بساكنه وسألوه عن الماء فقال بيني وبينه اكثر من فرسخين ولولا انني اوتى بما يكفيني كل شهر على التقتير
لتلفت عطشا فاشار امير المؤمنين عليه السلام الى قريب من الدير وامر بكشفه فوجدوا صخرة عظيمة فعجزوا عن ازالتها فقلعها وحده ثم شربوا الماء فقال صاحب الدير
عنده فقال انت نبي مرسل قال لا ولكني وصي رسول الله فاسلم على يده وقال ان هذا الدير بني على قالع هذه الصخرة ومخرج الماء من تحتها وقد مضى
جماعة قبلي لم يدركوه وكان الراهب من صفين ممن استشهد معه ونظم السيد الفقيه الحميري في قصيدته المذهبة الثامن ما رواه الجمهور ان النبي صلى الله عليه وآله لما خرج الى
بني المصطلق جنب عن الطريق وادركه الليل فنزل بقرب واد وعر فهبط جبرئيل عليه السلام واخبر النبي صلى الله عليه وآله ان طائفة من كفار الجن قد استبطنوا الوادي
يريدون كيده وايقاع الشر باصحابه فدعا بعلي عليه السلام وعوذه وامره بنزول الوادي فقتلهم عليه السلام التاسع رجوع الشمس له مرتين احديهما في زمن النبي صلى الله عليه وآله والثانية
بعده اما الاولى فروى جابر وابو سعيد الخدري ان رسول الله صلى الله عليه وآله نزل عليه جبرئيل عليه السلام يوما يناجيه من عند الله تعالى فلما تغشاه الوحي توسد فخذ امير المؤمنين عليه السلام فلم يرفع راسه
حتى غابت الشمس فصلى علي عليه السلام العصر بالايماء فلما استيقظ النبي صلى الله عليه وآله قال له سل الله تعالى يرد عليك الشمس لتصلي العصر قائما واما الثانية فلما اراد ان يعبر الفرات
ببابل اشتغل كثير من اصحابه بتعبير دوابهم وصلى بنفسه في طائفة من اصحابه العصر وفات كثيرا منهم فتكلموا في ذلك فسأل الله تعالى رد الشمس فردت ونظم السيد الحميري
في قصيدته المذهبة فقال ردت عليه الشمس لما فاته وقت الصلوة وقد دنت للمغرب حتى تبلج نورها في وقتها للعصر ثم هوت هوي الكوكب وعليه قد
ردت ببابل مرة اخرى وما ردت لخلق معرب [illegible] العاشر ما رواه اهل السير ان الماء زاد في الكوفة وخافوا الغرق ففزعوا الى امير المؤمنين عليه السلام فركب بغلة رسول الله صلى الله عليه وآله
وخرج الناس معه فنزل على شاطئ الفرات فصلى ثم دعا وضرب صفحة الماء بقضيب في يده فغاض الماء وسلم عليه كثير من الحيتان ولم ينطق الجري ولا المارماهي

السمك

بهي فنهى عن ذلك فقال الحق لله لا ما قال من الشرك وصمت ما حرمه ونجسه والعبد الحادي عشر ما رواه اهل السير انه كان يخطب ع على منبر الكوفة فظهر
ثعبان فرقى المنبر فخاف الناس وارادوا قتله فمنعهم عما ظلمهم ثم نزل فسئل الناس عنه فقال انه حاكم من حكام الجن التبس عليه قضية فاوضحتها له
وكان اهل الكوفة يسمون الباب الذي دخل منه باب الثعبان فاراد بنو امية اطفاء هذه الفضيلة فنصبوا على ذلك الباب فيلا مدة طويلة
حتى سمي باب الفيل الثاني عشر الفضائل اما نفسانية او بدنية او خارجية وعلى التقديرين الاولين فاما ان تكون متعلقة بنفسه او بغيره
وامير المؤمنين ع جمع الكل اما فضائله النفسانية المتعلقة به كعلمه وزهده وكرمه وحلمه وهي اشهر من ان تخفى والمتعلقة بغيره كذلك لظهور العلم عنه ع
واستفادة غيره منه وكذا الفضائل البدنية كالعبادة والشجاعة والصدقة واما الخارجية فكالنسب ولم يلحقه احد فيه لقربه من رسول الله ص
وتزويجه اياه بابنته فاطمة سيدة النساء ع وقد روى اخطب خوارزم وهو من اكابر اهل السنة باسناده عن جابر قال لما تزوج علي ع فاطمة
زوجه الله اياها من فوق سبع سموات وكان الخاطب جبرئيل ع وكان ميكائيل ع واسرافيل في سبعين من الملائكة شهودا فاوحى الله الى شجرة
طوبى ان انثري ما فيك من الدر والجوهر ففعلت واوحى الله الى الحور العين ان التقطن فلقطن فهن يتهادينه بينهن الى يوم القيمة
واورد اخبارا كثيرة في ذلك وكان اولاده اشرف الناس بعد رسول الله ص وبعد ابيهم وعن حذيفة بن اليمان قال رايت النبي ص اخذا بيد
الحسين بن علي ع فقال ايها الناس هذا الحسين بن علي الا فاعرفوه وفضلوه فوالله لجده اكرم على الله من جد يوسف بن يعقوب ع
هذا الحسين بن علي جده في الجنة وجدته في الجنة وابوه في الجنة وامه في الجنة وعمه في الجنة وعمته في الجنة وخاله في الجنة وخالته
في الجنة واخوه في الجنة وهو في الجنة ومحبوهم في الجنة ومحب محبيهم في الجنة وعن حذيفة بن اليمان قال بت عند النبي ص ذات
ليلة فرايت عنده شخصا فقال لي هل رايت قلت نعم يا رسول الله قال هذا ملك لم ينزل الي منذ بعثت اتاني من الله فبشرني ان
الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة والاخبار في ذلك كثيرة وكان محمد بن الحنفية فاضلا عالما حتى ادعى قوم فيه الامامة الفصل
الرابع في امامة باقي الائمة الاثني عشر ع لنا في ذلك طرق احدها النص وقد تواترت به الشيعة في البلاد المتباعدة خلفا عن
سلف عن النبي ص انه قال للحسين هذا ابني امام ابن امام اخو امام ابو الائمة تسعة تاسعهم قائمهم اسمه اسمي وكنيته كنيتي يملا الارض
عدلا وقسطا كما ملئت ظلما وجورا وقد روى ابن عمر قال قال رسول الله ص يخرج في آخر الزمان رجل من ولدي اسمه كاسمي وكنيته
كنيتي يملا الارض عدلا كما ملئت جورا فذلك هو المهدي ع رواه ابن الجوزي الحنبلي عن ابن عمر وصحيح الترمذي الثاني
انا قد بينا انه يجب في كل زمان امام معصوم وغير هؤلاء ليس بمعصوم الثالث الفضائل التي اشتمل كل واحد منهم عليها الموجبة

لكونه

لكونه اماما الفصل الخامس في ان من تقدمه لم يكن اماما ويدل عليه وجوه الاول قول ابي بكر ان لي شيطانا يعتريني فان استقمت فاعينوني وان زغت فقوموني ومن شان
الامام تكميل الرعية فكيف يطلب منهم الكمال الثاني قول عمر كانت بيعة ابي بكر فلتة وقى الله المسلمين شرها فمن عاد الى مثلها فاقتلوه وكونها فلتة يدل على
انها لم تقع عن راي صحيح ثم سال قتل من عاد الى مثلها وكل ذلك يوجب الطعن فيه الثالث قصورهم في العلم والتجائهم في كثرة الاحكام
الى علي ع الرابع الوقائع الصادرة عنهم وقد تقدم اكثرها الخامس قوله تعالى لا ينال عهدي الظالمين اخبر بان عهد الامامة لا يصل الى الظالم والكافر
ظالم لقوله تعالى والكافرون هم الظالمون ولا شك في ان الثلثة كانوا كفارا يعبدون الاصنام الى ان ظهر النبي ص السادس قول ابي بكر اقيلوني
فلست بخيركم وعلي ع فيكم ولو كان اماما لم يجز له طلب الاقالة السابع قول ابو بكر عند موته ليتني كنت سالت رسول الله ص هل للانصار في هذا الامر حق
فهو يدل على شكه في صحة بيعة نفسه مع انه الذي دفع الانصار يوم السقيفة لما قالوا منا امير ومنكم امير بما رواه عن رسول الله ص الائمة من قريش الثامن قوله في
مرض موته ليتني كنت تركت بيت فاطمة لم اكشفه وليتني في ظلة بني ساعدة كنت ضربت على يد احد الرجلين فكان هو الامير وكنت الوزير وهذا يدل على اقدامه على فاطمة ع
عند اجتماع امير المؤمنين ع والزبير وغيرهما فيه وعلى انه كان يرى الفضل لغيره لا لنفسه التاسع ان رسول الله ص جهز اسامة وكرر الامر بتنفيذه وكان فيهم
ابو بكر وعمر وعثمان ولم ينفذ امير المؤمنين ع لانه ص اراد منعهم من التوثب على الخلافة بعده فلم يقبلوا منه العاشر ان النبي ص لم يول ابا بكر شيئا من الاعمال وولى غيره
الحادي عشر انه ص انفذه لاداء سورة براءة ثم انفذ عليا ع خلفه واخذها منه ورده وقال لا يؤديها الا انا او رجل مني وكيف يصلح للامامة العامة المتضمنة
لاداء الاحكام الى جميع العامة الثاني عشر قول عمر ان محمدا لم يمت وهو يدل على قلة علمه وامر برجم حامل فنهاه علي ع فقال لولا علي لهلك عمر وغير ذلك من الاحكام التي
غلط فيها وتلون فيها الثالث عشر ابداع التراويح مع ان النبي ص قال ايها الناس ان الصلوة في شهر رمضان في النافلة جماعة بدعة وصلوة الضحى بدعة
الا فلا تجمعوا ليلا في شهر رمضان في النافلة ولا تصلوا صلوة الضحى فان قليلا في سنة خير من كثير في بدعة الا وان كل بدعة ضلالة وكل ضلالة سبيلها الى
النار وخرج عمر في شهر رمضان ليلا فراى المصابيح في المساجد فقال ما هذا فقيل له ان الناس قد اجتمعوا لصلوة التطوع فقال بدعة ونعمت البدعة بان انها بدعة
الرابع عشر ان عثمان فعل امورا لا يجوز فعلها حتى انكر عليه المسلمون كافة واجتمعوا على قتله اكثر من اجتماعهم على امامته وامامة صاحبيه الفصل السادس في فسخ
حججهم على امامة ابي بكر احتجوا بوجوه الاول الاجماع والجواب منع الاجماع فان جماعة من بني هاشم لم يوافقوا على ذلك وجماعة من اكابر الصحابة كسلمان وابي
ذر والمقداد وعمار وحذيفة وسعد بن عبادة وزيد بن ارقم واسامة بن زيد وخالد بن العاص حتى ان اباه انكر ذلك فقال من استخلف الناس فقالوا ابنك
فقال وما فعل المستضعفان اشارة الى علي ع والعباس فقالوا اشتغلوا بتجهيز رسول الله ص وراوا ان ابنك اكبر الصحابة سنا فقال انا اكبر منه وبنو حنيفة
كافة لم يحملوا الزكوة اليه حتى سماهم اهل الردة وقتلهم وسباهم وانكر عمر عليه ورد السبايا ايام خلافته وايضا الاجماع ليس اصلا في الدلالة بل لا بد وان يستند المجمعون
الى دليل على الحكم حتى يجمعوا عليه والا كان خطا وذلك الدليل اما عقلي وليس في العقل دلالة على امامته واما نقلي وعندهم ان النبي ص مات من غير وصية ولا نص على
امامته والقرآن خال منه فلو كان الاجماع متحققا كان خطا فينتفي دلالته وايضا الاجماع اما ان يعتبر فيه قول كل الامة ومعلوم انه لم يحصل بل ولا اجماع اهل
المدينة او بعضهم وقد اجمع اكثر الناس على قتل عثمان وايضا كل واحد من الامة يجوز عليه الخطا فاي عاصم لهم عن الكذب عند الاجتماع وايضا فقد بينا ثبوت
النص الدال على امامة امير المؤمنين ع فلو اجمعوا على خلافه كان خطا لان الاجماع الواقع على خلاف النص يكون عندهم خطا الثاني ما رووا عن النبي ص اقتدوا
باللذين من بعدي ابي بكر وعمر والجواب المنع من الرواية ومن دلالتها على الامامة فان الاقتداء بالفقهاء لا يستلزم كونهم ائمة وايضا فان ابا بكر وعمر اختلفا
في كثير من الاحكام فلا يمكن الاقتداء بهما وايضا فانه معارض لما رووه من قوله اصحابي كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم مع اجماعهم على انتفاء امامتهم الثالث
ما ورد فيه من الفضل في آية الغار وقوله وسيجنبها الاتقى وقوله تعالى سيقول لك المخلفون من الاعراب ستدعون الى قوم اولي باس شديد والداعي هو ابو بكر وكان انيس

رسول الله ص في العريش يوم بدر وانفق على النبي ص ويقدم في الصلوة والجواب انه لا فضيلة في الغار لجواز ان يستصحبه حذرا منه لئلا يظهر امره وايضا فان الاية تدل على نقصه لقوله لا تحزن فانه يدل على خوره وقلة صبره وعدم يقينه بالله وعدم رضاه بقضاء الله وقدره وانما تحزن ان كان طاعة استحال ان ينهى النبي ص وان كان معصية كان ما ادعوه فضيلة رذيلة وايضا فان القران حيث ذكر انزال السكينة على رسول الله ص اشرك معه المؤمنين الا في هذا الموضع ولا نقص اعظم منه واما قوله وسيجنبها الاتقى فان المراد به ابو الدحداح حيث اشترى نخلة شخص لاجل جاره وقد عرض النبي ص على صاحب النخلة نخلة في الجنة فابى فسمع ابو الدحداح فاشترى البستان له ووهبها للنبي فجعل له رسول الله ص بستانا عوضها في الجنة واما قوله سيقول لك المخلفون فان اراد الذين تخلفوا عن الحديبية والتمس هؤلاء ان يخرجوا الى غنيمة خيبر فمنعهم الله تعالى قل لن تتبعونا لانه تعالى جعل غنيمة خيبر لمن شهد الحديبية ثم قال قل للمخلفين من الاعراب ستدعون يريد انه سيدعوكم فيما بعد الى قتال قوم اولى باس شديد وقد دعاهم النبي ص الى غزوات كثيرة كموته وحنين وتبوك وغيرها وكان الداعي رسول الله ص وايضا جاز ان يكون علي ع حيث قاتل الناكثين والقاسطين والمارقين وكان رجوعهم الى طاعته اسلاما لقوله ص يا علي حربك حربي وحرب رسول الله كفر واما كونه انيسه في العريش يوم بدر فلا فضل فيه لان النبي ص كان انسه بالله تعالى مغنيا له عن كل انيس لكنه لما عرف النبي ص ان امره لابي بكر بالقتال يؤدي الى فساد حيث هرب عدة مرار في غزواته وايما افضل القاعد عن القتال او المجاهد بنفسه وماله في سبيل الله واما انفاقه على رسول الله ص فكذب لانه لم يكن ذا مال فان اباه كان فقيرا في الغاية وكان ينادي على مائدة عبد الله بن جدعان بمد في كل يوم يقتات فلو كان ابو بكر غنيا لكفى اباه وكان ابو بكر في الجاهلية معلما للصبيان وفي الاسلام كان خياطا كل يوم يخيط للناس بدراهم او واحد منه ولما ولي امر المسلمين منعه الناس من الخياطة فقال اني احتاج الى القوت فجعلوا له في كل يوم ثلثة دراهم من بيت المال والنبي ص كان غنيا قبل الهجرة بمال خديجة ولم يحتج الى الحرب وتجهيز الجيوش وبعد الهجرة لم يكن لابي بكر شيء لينفقه على حال من الاحوال ثم لو انفق لوجب ان ينزل فيه قران كما انزل في علي ع هل اتى ومن المعلوم ان النبي ص كان اشرف من الذين تصدق عليهم امير المؤمنين ع والمال الذي يدعون انفقه كان اكثر فحيث لم ينزل شيء دل على كذب النقل واما تقدمه في الصلوة فخطأ لان بلالا لما اذن بالصلوة امرت عائشة ان يقدم ابو بكر فلما افاق النبي ص سمع التكبير فقال من يصلي بالناس فقالوا ابو بكر فقال اخرجوني فخرج بين علي ع والعباس فنحاه عن القبلة وعزله عن الصلوة وتولى هو الصلوة فهذا احوال هؤلاء فلينظر العاقل بعين الانصاف ويقصد طلب الحق دون اتباع الهوى ويترك تقليد الاباء والاجداد فقد نهى الله تعالى في كتابه عن ذلك ولا تلهه الدنيا عن ايصال الحق الى مستحقه ولا يمنع المستحق عن حقه فهذا ما اوردنا في هذه المقدمة والحمد لله والصلوة والسلام على نبيه محمد واله اجمعين تمت هذه الرسالة في يوم الخميس الاحد ثاني شهر محرم الحرام سنة ١٢٣٠

بيد اقل الخليقة عباس بن ملا علي رضوان الله غفر الله له ولوالديه

بحرمة محمد وعترته الطاهرة

واما خطبة النكاح فمن احسنها ان يقول بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي خلق ادم من صلصال كالفخار وخلق حواء جليلة المقدار وجعلنا احياء للملك الجبار وجعلنا سلالة ذكورا واناثا عبيدا واحرارا وخلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا حافظا للعورات للاسرار واختص من جميع نوع الانسان محمدا ص واله وشرفهما بافضل الاصهار وزوج الزهراء وكان لها جبرئيل من الملك الجبار واصدقها خمسمائة درهم وفدك والعوالي ومن الارض حمسا بينها والبحار وكان عند زفافها ابوها امامها وجبرئيل عن يمينها ومكائيل عن يسارها ومن ورائها سبعون الف من الملائكة الابرار فابى مثل محمد ص في الاعصار وبعل مثل علي ع في الاصهار وابن مثل فاطمة ع في الابكار صلى الله عليه وعليهم ما اختلف الليل والنهار

ثم نقرء بعض الاحاديث التي وردت في فضل النكاح ثم نقول وبعد فالنكاح مما اباحه الله وحلله والزنا مما حرمه الله وابطله وجعلنا هذا الامر قدره الله وسهله والاكرم فلان قد خطب المصونة فلانة المكنونة اثنا الله عليه لرونق يبذل لها من الصداق ما ينفع عليه الاتفاق فالمسؤول ممن حضرنا ان يدعو الله لها وله اتفاقا لا يخيب سائله وهو حسبنا ونعم الوكيل وصورة العقد على كتاب الله وسنة نبيه ص وولاية ابن عمه والاحد عشر من ذريته ع وعلى البراءة من اعدائهم وعلى امساك بمعروف او تسريح باحسان زوجت موكلتي فلانة موكلك فلانا بالصداق المعلوم فيقول وكيل الزوج قبلت التزويج لموكلي بالصداق المعلوم وان كان الزوج يقبل بنفسه يقول زوجتك موكلتي فلانة بالصداق المعلوم

قال امير المؤمنين ع الدنيا دار خراب واخرب منها قلب من يطلبها والجنة دار عمران واعمر منها قلب من يطلبها والدنيا سجن المؤمنين وسوق اللاعبين وميدان الفاسقين وربيع المنافقين ومزبلة الفرحين وقبور الصالحين قال النبي ص واله النوم على سبعة انواع نوم الغفلة ونوم الشقاوة ونوم اللعنة ونوم العقوبة ونوم الراحة ونوم الرخصة ونوم الحسرة اما نوم الغفلة فهو في مجلس الذكر ونوم الشقاوة في وقت الصلوة ونوم اللعنة في وقت الصبح ونوم العقوبة بعد صلوة الفجر ونوم الراحة في وقت القيلولة ونوم الرخصة بعد العشاء ونوم الحسرة في ليلة الجمعة

وان رجلا شكى الى النبي صلى الله عليه واله وسلم الفقر وضيق المعاش فقال ص اذا دخلت بيتك فسلم ان كان فيه احد وان لم يكن فاقرأ التوحيد مرة ففعل الرجل فافاض الله عليه الرزق حتى افاض على جيرانه صدق رسول الله

در زمان سلف رسم بود که ... حضرت امیر ... سیف ... شد
حضرت ... جبران ...

روی عن النبی صلی الله علیه انه قال الضیف اذا دخل فی بیت اخ المؤمن دخل معه الف رحمة و الف برکة و غفر الله تعالی ذنوب اهل ذلک البیت
وان کان ذنوبهم اکثر من زبد البحار و ورق الاشجار و اعطاهم الله تعالی ثواب الف شهید و کتب الله بکل لقمة
یاکلها الضیف حجة و عمرة و بنی لهم مدینة فی الجنة [illegible] سبعین بیتا آورده اند ابراهیم پیغمبر را عادت
بود که بی مهمان طعام نخوردی روزی اتفاق افتاد که سه [illegible] روز مهمان نیامد روز چهارم بر سر راهی رفت تا مگر کسی بیاید
هفت کس دید از گبران که می آمدند و بیلها در دست تا بمزدوری روند ابراهیم گفت مهمان من باشید گفتند ما بمزدوری میرویم که عیالان
ما به برکنند گفت بیایید که من مزد شما بدهم ایشان را بخانه برد سه روز نگاه داشت و مزد سه روزه نیز بداد ایشان گفتند ما را کاری
فرمای ابراهیم گفت مرا کار از برای خدا باید کرد اگر راست میگویید خدا را سجده کنید گفتند ای ابراهیم این از دین ما نیست گفت بروید
که بر شما حرجی نیست ایشان با یکدیگر گفتند دریغ باشد که اینچنین مردی که سر باز ابراهیم پس همه در سجود افتادند ابراهیم سر بسوی آسمان کرد و گفت خداوندا
آنچه با من بود بجا آوردم باقی نصیب تست حق تعالی بنظر رحمت در ایشان نگاه کرد چیزی که در طلب بودند سر از سجود برداشتند و کلمهٔ شهادت
بر زبان راندند و مسلمان شدند آورده اند که درویشی از بادیه در آمد سوخته و گداخته اندیشه کرد از هر کسی چیزی خواهد یادش آمد که رسول
فرموده است که اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه یعنی حاجت بنیکورویان عرضه دارید درویش گفت بگشتم تا طبیب ترسایی را دیدم روی
نیکو و جماعتی در گرد وی در آمده با خود گفتم هر چند بیگانه است اما نیکوروی است حاجت خود را بروی عرضه کردم نیز دست خود پیش
طبیب ترسا داشتم و گفتم ای طبیب بیمارم که مرا چه علتست طبیب دست بر رگ من نهاد و گفت بنشین چندی طبیب غلام را طلبید و گفت
درویش را بخانه برد بگو که بوشقاب [illegible] و برایش کنند از طعام پس غلام مرا بخانه برد آنچه غلام را فرموده بود بجا آورد
طبیب نیز بیامد درویش گفت خواستم که بیرون روم طبیب گفت بنشین و برخواست در خانه رفت صرهٔ زر بیاورد و مرا گفت ای درویش
این سیم و دینار است ترا دوا اینست درویش گوید چیزی از [illegible] ستدم و بیرون آمدم دست در حلقهٔ در زدم و گفتم خداوندا مرا دردی بود
دوای او بنزدیک این ترسا بود دادم او نیز دردی دارد [illegible] دوای آنکه ایمان است ازوی دریغ مدار چنین این مناجات
بکردم طبیب را دیدم که از خانه بیرون آمد و مرا گفت ای درویش دست از حلقه بدار که دوای مرا نیز فرستادند و کلمهٔ شهادت بر زبان
راند آورده اند که مردی بود راضی نبود زنش که هرگز مهمان بخانه نبردی روزی رسول الله [illegible] گفت یا رسول الله زنی دارم که اگر فرشته
مهمان بخانه میبرم تا مدت یکسال با من خصومت میکند گفت برو و طعامی راست کن تا امشب بخانهٔ شما آییم و مهمان شما باشیم مرد بخانه رفت
و زن را خبر داد که امشب پیغمبر خدا بخانه ما آید و مهمان ما خواهد بود زن گفت ای مرد رسول خدا را مهمان خواهی کرد شاید که چیزی نباشد
که لایق حضرت وی باشد [illegible] گفت نتوانم که رسول خود فرموده است که امشب بخانه شما آیم میان مرد و زن خصومت افتاد زن گفت
وانکه

والله که طعام من نخوری مرد بدست خود طعام پخت چون شب در آمد حضرت رسول بخانه ایشان رفت از طعام ایشان تناول نمود و بیرون آمد زن گفت
ای مرد تو با رسول از من شکایت کردی گفت نکرده ام زن گفت که چون رسول بخانه ما آمد و از طعام ما هیچ تناول نکرد مرد گفت طعام ما خورد
زن گفت زیرا که چون رسول بخانه ما در آمد گردهای نان از [illegible] بود چون بیرون رفت ماران و کژدمان دیدم که از [illegible]
وی در آویخته مرد گفت من هیچ ندیدم برخواست [illegible] آمد و حال و قصه عرض کرد خواجهٔ کونین فرمود که راست میگوید
آن گردهای نان روزی من بود که با من بیامد و آن ماران و کژدمان که در خانهٔ شما بیرون بردم گناهان شما بود که شما را از گناه
پاک کردم زیرا که مهمان چون بیاید با روزی خود بیاید و چون بیرون رود گناهان اهل خانه را ببرد که الضیف اذا جاء جاء برزقه و اذا
ارتحل ارتحل بذنوب اهل البیت شاه مردان فرموده است که احب الی من دنیاکم ثلثة الصوم فی الصیف و الضرب بالسیف
و اطعام الضیف آن بود که نخوردی و بمهمان خورانیدی تا خدای تعالی در حق وی این آیت فرستاد که و یطعمون الطعام علی حبه
مسکینا و یتیما و اسیرا ثعلبی که مفسرست و امام اصحاب حدیث است بچند روایت آورده است از مجاهد و عبد الله عباس و غیر ایشان
که امامان معصومان حسن و حسین علیهما السلام بیمار شدند جد ایشان محمد مصطفی صلعم بعیادت ایشان رفت شاه مردان را فرمود که
یا علی در حق فرزندان نذری کن که بهتر بود و هر نذری که روا و وفا نباشد بیحاصل است شاه مردان گفت از خدای تعالی پذیرفتم که
فرزندان مرا شفا دهد سه روز روزه بدارم فاطمه گفت از خدای تعالی من نیز نذر کردم امام حسن و امام حسین علیهما السلام گفتند ما نیز نذر
کردیم فضه که خادمهٔ حضرت خیر النسا بود گفت من نیز نذر کردم چون حق تعالی ایشان را شفا داد شاه مردان و فاطمه گفت وقت
آنست که بنذر وفا کنیم چون روزه بگرفتند و از اطعمه در نزدیک آل محمد ص هیچ نبود از قلیل و کثیر در ایشان را همسایه بود نام شمعون
بن حجا یا امیر المؤمنین بنزدیک وی شد و از وی قرض خواست شمعون در خانه رفت و پاره پشم بیرون آورد و بقدر سه صاع جو گفت
این پشم بزنان ده تا بریسند و این جو مزد ایشان است امیر المؤمنین بستد و بخانه آمد و فاطمه از آن جو یک پاره دستاس کرد و پنج
قرص جو بپخت و هر یکی را قرصی برداد چون نماز شام بگذاردند طعام در پیش بنهادند و خواستند که تناول کنند هنوز دست
بطعام نبرده بودند که سایلی بر در آمد که السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة مسکینم از مسکینان مسلمانان مرا
طعام دهید که خدای تعالی شما را از طعامهای بهشت عطا فرماید امیر المؤمنین روی بفاطمه کرد و بروی الطاف گفت ای دختر
بهترین خلق نه ای دردم [illegible] مسکین حزین که بر در مانده است از نان جو [illegible] کردان فاطمه گفت
فرمانت شنیدم از دل و جان ای شیر خدا دلیل یزدان امشب نخورم و در نخورانم از حصهٔ خویشتن از این [illegible] امیر المؤمنین قرص
نمود و ایثار کرد فاطمه و حسن و حسین موافقت کردند فضه نیز موافقت کرد همه طعام بدادند امشب با آب روزه گشادند روز دوم صاعی

دیگر از آن جو دست بهم کردند پنج قرص دیگر بپختند و بعد از نماز شام در میان آوردند که افطار نمایند یتیمی بر در آمد و گفت السلام علیکم
یا اهل بیت النبوة یتیمم از فرزندان مهاجرین پدرم بروز عقبه کشته شد مرا طعامی دهید که خدا شما را از بهشت نصیب دهاد شاه مردان
رو بفاطمه کرد و گفت ای فاطمه ای فاطمه بر در یتیمیست از گرسنگی در رنج و غم هر که بخورد او را خوراند نزدیک خدای او کریمست فاطمه گفت
ای شهنشه شهر علم را در شیر برزه است دستش از گرسنگی رنج میکشان پس زر در شکاست چون رنج از ما طعم نخود کنیم ایثار
از بهر ثواب روز محشر آن شب نیز با آب روزه گشادند روز سیم از باقی آن جو طعام بپختند بوقت افطار پیش آوردند تا تناول کنند
سایلی بدر آمد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت النبوة اسیرم از اسیران شما مرا باسیری گرفته اند و طعام نمی‌دهند علی گفت ای فاطمه خجسته
پیکر آمد بر ما اسیر مضطر از گرسنگی دل به نوای نالان و حزین و زار و غمخوار فاطمه گفت ای ابن عم مصطفی و جانم من نان نخورم بوی رسانم
تا که بکند مرا خداوند در روز حساب شفیع مجرمانم آن شب نیز جمله طعام به اسیر دادند روز چهارم امیر المؤمنین علیه السلام بیک دست امام
حسن و بیک دست امام حسین گرفته و ایشان را بخدمت خواجهٔ عالم آوردند معصومان مطهران از ضعف میلرزیدند که از بیماری
برخاسته بودند و سه روز روزه بودند و هیچ طعام نخورده بودند رسول چون ایشان را بدان حال دید بگریست و بحجرهٔ فاطمه در آمد فاطمه
را دید در محراب ایستاده و از گرسنگی شکم بر پشت چسبیده رسول طاقت نیاورد و گفت اغوثاه یا الله اهل بیت محمد
من الجوع یعنی کار اهل بیت محمد تا بجائی رسیده است که از گرسنگی بمیرند در حال جبرئیل آمد و این آیت آورد قال الله تبارک و تعالی
یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا ان هذا کان
لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا یعنی حق سبحانه و تعالی مدح و صفت آن ابرار و وفا کنندگان اهل بیت نبوت میکند و میگوید
وفا میکنند بنذری که کرده اند و میترسند از آن روزی که شر و بدی آن روز فاش گشته و شدت و سختی آن روز گشته و دراز است که و یخافون
یوما کان شره مستطیرا و بدوستی میدهند مسکین و یتیم و اسیر را با آنکه خود محتاج اند از خود باز گیرند و بر دیگران ایثار کنند و ایشان را
میخورانند و میگویند که شما را از برای خدا طعام میدهیم و از شما شکر و جزا نمیخواهیم که لا نرید منکم جزاء و لا شکورا از برای آنکه ما میترسیم
از خدای خود در روزی که از سختی آن روز که مردمان بعذاب ترش روی باشند که انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا
و میترسیدند از خدای خود و از سختی روز قیامت لاجرم خدای تعالی ایشان را ایمن گردانید و روی ایشان را نورانی و دل
ایشان را خرم و شادان گردانید فوقیهم الله شر ذلک الیوم و لقیهم نضرة و سرورا حق تعالی جزا داد ایشان را بهشتی که در آن انواع
طعامها و میوه‌های لطیف باشد و برابر آنچه خود نپوشیدند و دیگران را پوشانیدند جزا داد ایشان را جامه‌های حریر که و جزاهم بما صبروا
جنة و حریرا ای عزیزان بنگرید که جزای دستگیری درماندگان چگونه است اقتدا بدان معصومان مطهران کنید تا داخل ثواب ایشان
باشید

آورده اند که روزی صحابه در نزد حضرت محمد صلعم ذکر طعامها میکردند تا ذکر گوشت در میان آمد خواجه گوپای فرمود که مدتیست که من گوشت
نخورده ام یکی از انصار برپای خاست گوسفندی داشت بخانه رفت و گوسفند را بکشت و بریان کرد و به پیش خود آورد تا بحضرت خواجه گوپای آورد
حضرت رسول الله فرمود که هر که در مسجد بود دعوت کنند بخوانند و فرمود که بسم الله بگوئید و بخورید و استخوانش را مشکنید چنان کردند چون فارغ
شدند حضرت رسول فرمود تا استخوان وی جمع کردند دست مبارک بدان استخوانها فرود آورد و گفت برخیز باذن حق تعالی در حال گوسفند
زنده شد روی بخانه آن مرد انصاری نهاد آن پیر انصاری نیز در عقب وی برفت پدرش از خانه بیرون آمد گفت این گوسفند از آن
کیست که بگوسفند ما میماند پسر گفت بخدای که این گوسفند ماست که رسول از برای ما زنده کرد آمد و بنزد حضرت رسالت آمد خواجه عالم
فرمود که همه نو بما رسید حق تعالی بر تو رحمت کند از قیم گفت که حضرت رسول الله هفت سنگ ریزه بر کف دست نهاد و آن سنگ
ریزها بر کف دست او تسبیح میکردند بر دست امیر المؤمنین نهاد تسبیح میکردند بر دست امام حسن نهاد تسبیح میکردند بر دست امام حسین نهاد
تسبیح ایضا جماعتی از صحابه حاضر بودند بر دست ایشان نهاد تسبیح نکردند عمر بن خطاب پرسید که یا رسول الله چگونه است
که بر دست بعضی تسبیح میکنند و بر دست بعضی نه حضرت فرمود که ایشان بر دست پیغمبر و وصی پیغمبر تسبیح میکنند معجزات بجز انبیا و اوصیا
نباشد روی عن النبی صلعم انه قال تواضعوا لله رفعه الله و من تکبر وضعه الله صدق رسول الله
که هر که تواضع کند خدا را فروتنی و شکستگی پیش آورد باشد عالم دیگر او را رفیع قدر و بلند مرتبه گرداند و هر کس تکبر کند و گردن کشی
نماید بدرستی عالم دیگر او را وضیع و خوار و ذلیل گرداند حق تعالی فرمود که الکبریاء ردائی و العظمة ازاری فمن نازعنی فیهما فهو فی
القیمة فی النار یعنی بزرگواری لایق جای من است هر که در یکی از این دو منازعت با من کند او را در دوزخ اندازم قارون ملعون
تمرد کرد خسفش کردیم یعنی بزمینش فرو بردیم نمرود لعین عالم را العبود دعوت کرد بر کمر لشکر الکبر پشه فرستادیم تا مغز
آن ملعون را در کنار پشه نهاد فرعون طاغی که دعوی انا ربکم الاعلی میزد با کشتی غرق کردیم و از آب با کشتی رسانیدیم چنانکه قریش
و قصد حبیب ما کردند تا در غار غیب رفت عنکبوت ضعیف را به پرده داری او فرستادیم تا شر ایشان را دفع کند در راه ما
عنکبوت مبارزی میکند پشه پهلوانی میکند سوسمار دلیلی میکند مور مددگری میکند سنگی مسبحی میکند سگی عاشقی میکند
که را زهره آن باشد که با ما گردن کشی کند مالیم و مائیم بیچون و چرائیم در خدای یکتائیم از مثل و ضد بی همتائیم
سزاوار بخشندهٔ عطائیم اگر بیائی ما ترا ائیم و گرنه بالو ترائیم معبود همه مائیم هم فانی و ما باقیم نه کاهیم و نه افزائیم
در زمین و در آسمان دل آشنائیم ظلم از ما دور بر کسی بجز از افعال هر ناکسی که ما از هیچ مستغنی و دانائیم زما فضل و زما رحمت

زنها الوان هر نعمت بشکر و حمد شکر آنکه پیوسته مانند بیم هلاک کافران از ما عطای نوشان از ما منزل اور زخرفها بیم هرکه با ازخط ما بیرون نهند
زینجا ازسر در آید و آنجا نکون رد درود زخ در آید هرکه تواضع و شکستگی پیش گیرد و کمر بندگی بر میان بندد و زینجا چون رفتم یونس پر بر
آید و زینجا با براق کرامت ارد و قوله تعالی فلولا کانت قریة امنت فنفعها ایمانها الا قوم یونس لما امنوا کشفنا عنهم
عذاب الخزی فی الحیاة الدنیا ومتعناهم الی حین میفرماید که اهل هیچ دهی و شهری نبود که ایمان آوردند در وقت آنکه
عذاب را معاینه ندیدند که ایمان ایشان سود نداشت مگر قوم یونس را و آن چنان بود که چون پادشاه عالم یونس پیغمبر را
بشهر نینوی فرستاد که از ایشان روز وصل خواستند تا ... را هدایت کنند و بکعبه ایمان و معرفت خدای رحمان رسانند
یونس ایشان را براه حق دعوت کرد و گفت ای قوم از سر کفر و عصیان برخیزید و فرمان یزدان ببرید و متابعت شیطان
مکنید آن قوم در مقابل دعوت وی استخفاف و استهزا اظهار کردند پس یونس چهل روز ایشانرا بخواند کس متابعت ننمود بحضرت
عزت بنالید فرمان آمد که چهل روز دیگر ایشانرا بخوان اگر ایمان نیاورند بلا و عذاب فرستیم یونس سی و هفت روز دیگر دعا نمود
قوم جفا کردند چون بلا نزدیک آمد و از مهلت سه روز بیش نماند یونس از شهر بیرون شد و قوم را بگذاشت چنانکه حق تعالی در کلام
مجید خبر میدهد که وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المومنین چون چهل روز تمام شد
سحاب عذاب و عقاب بعقاب در هوا پیدا شد و بر سر ایشان سایه افکند و شرر آتش از آن ابر باریدن گرفت
چون چنان دیدند بترسیدند ملک شهر مرد عاقلی بود گفت یونس را طلب کنید طلب کردند نیافتند گفت اگر یونس ناپدید
گشت باحق گذاشت کنون درد این نیست الا آنکه عجز و شکستگی و تضرع پیش آریم شاید که فایده کند پس در حال ملک
از کوشک سر و پای برهنه بشیب آمد و بنمود تا رعایا پلاسها در پوشیدند و جمله روی بصحرا نهادند مردان از زنان جدا شدند
و کودکان از مادران جدا کردند و حیوانات بانگ بر آوردند خلقان در ناله آمدند و آتش شعله می انداخت جمله خلقان کلمه
شهادت بر زبان راندند پیران مناجات و از سوز آغاز کردند جوانان توبه و استغفار پیش آوردند و همه روی بخاک
نهادند و زاری در گرفتند و از کفر و عصیان پشیمان شدند قومی سر بر آوردند گفتند خداوندا یونس بار گفته بود که بندگان را
آزاد کنید تا مستحق ثواب گردید ما بندگان توایم ما را از بند عقاب ... شاهی عذاب آزاد کن قومی دیگر
گفتند خداوندا یونس ما را گفته بود هر کجا در ماندهٔ ببینید بفریاد او برسید ما مقهوران قهر توایم جز از تو فریادرسی نداریم
بفریاد ما رس القصه چون مناجات ایشان آخر شد در حال نجات رسید توکل قدرت ما صاعقه را از سر ایشان بگردانید

سحاب عذاب برفت و ابر رحمت آمد اما یونس از شهر بیرون رفته بود میان قوم از حق تعالی دستوری نخواسته بود کالش چنان بود
که حق تعالی تا اینقدر بادی معاتبت کند و عتاب نفرماید چون بلب ساحل دریا رسید جماعتی در کشتی بودند او نیز در کشتی نشست
عتاب سبحانی در رسید و بر بالای انوار فرمان داد تا کشتی در اضطراب افکنند دریا امواج بلا ظاهر کرد نزدیک بود که کشتی غرق کنند
ساکنان کشتی گفتند درین کشتی صاحب بلا هست یونس گفت منم گفتند مگوی که ما را امید نجات بدعای تو هست گفت من خود بهتر از
شما میدانم گفتند قرعه زنیم انداختند قرعه زدند بنام یونس بر آمد قوله تعالی فساهم فکان من المدحضین فالتقمه الحوت وهو
ملیم خواستند که وی را در دریا اندازند ماهی را دیدند بیامد دهن باز کرد بطرف دیگر کشتی بردند همان ماهی بیامد و دهن باز کرد
بهر جا که یونس را می بردند همان ماهی آمد و دهن باز میکرد یونس دانست که موکل حکمت است گفت مرا در دهن آن ماهی اندازید برابر انداختند
آن ماهی در ربود ... خطاب آمد ماهی را که او طعمهٔ تو نیست ... زده اند که آن ماهی ... ماهی دیگر فرو برد و او در شکم ماهی محبوس گشت و آن
ماهی چهل شبانه روز هیچ نخورد تا یونس را زحمت نرسد لاجرم تاقیامت نام آن ماهی ... در شکم آن ماهی بود حق تعالی چون آبگینه کرد
و آن ماهی در هفت دریا بگردید تا یونس عجایب هفت دریا بدید چون بقعه جاه رسانید در دریا تسبیح اهل دریا بشنید او
نیز بموافقت ایشان چهل شبانه روز این کلمات بر زبان راند لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
آواز تسبیح او بملأ اعلا رسید گفتند خداوندا آواز معروف از جای مجهول می شنویم خطاب آمد که آن بندهٔ من یونس است که با وی
عتاب کرده ام و وی را در شکم ماهی حبس کرده ام مقربان حضرت عزت شفیع شدند ... خطاب آمد که امانت ... باز سپار
ماهی بر لب دریا آمد دهن باز کرد و یونس را بر لب دریا نهاد ضعیف گشته و گوشت نماند پادشاه عالم درختی کدو برد تا
یونس در سایهٔ او آرام گرفت و بز کوهی را فرمان داد تا او را شیر میداد تا قوت و توانائی وی باز آمد روزی یونس غایب بود چون
باز آمد درخت کدو را دید خشک شده یونس دلتنگ شد خطاب عزت در رسید که از برای درختی دلتنگ میشوی از برای چندین
هزار خلق که هلاک خواهند شد اگر من هزار گناه کار را بیامرزم دوست ندارم از آنکه یکی را عقوبت کنم برو نزدیک آن بندگان من
که ملیا شده اند و بدان سبب بلا و عذاب از ایشان بگردانیدم و ایشان در آرزوی دیدار تو اند و از هر طرف از توشان
همچو ... که از هر طرف کرمی فرستند و یرا نمی یافتند و میگفتند که اگر وی را ببینیم کمر خدمتش بر میان جان ببندیم و خاک
قدمش را توتیا سازیم و در دیده کشیم یونس بفرمان فاطر یزدان روی بشهر نهاد در راه بشبانی رسید از وی آب شیر خواست
شبان گفت تا یونس از میان ما بیرون شده است از آسمان باران نباریده است و در زمین گیاه نرسته است و پستان گوسفندان
خشک شده است یونس اشاره بگوسفندی کرد که آنرا پیش بیار آن گوسفند بوی پیش آورد یونس دست بر پشت گوسفند نهاد
در حال پستانش پر شیر شد شبان گفت مگر تو یونسی گفت آری برو در شهر قوم را خبر کن شبان گفت یا نبی الله ملک شهر حکم کرده
که هر کس جز ... یونس ... مملکت ... تصدیق نکنند ... چنان که هر که دروغ گوید

الناسخ والمنسوخ تألیف
ن ۱ م ۲ ه
منصور بن بستی الحسابی

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: رسالهٔ ناسخ و منسوخ
مؤلف متن: ط۲ عبد الرحمن حقایقی محشی کمال الذریعة
شارح .... مترجم ....
تاریخ تحریر: ۱۲۴۴ نوع خط .... تعداد سطر ....
جزء کتب: تفسیر زبان .... عدد اوراق: از ص ۲۵ تا ص ۳۱
طول: ۲۰/۵ عرض: ۱۷ شماره عمومی: ۱۰۹۷۷/۳
وقفی حاج ... تهرانی تاریخ وقف / خریداری: ۱۳۵۰
ملاحظات: ....
در رشته مجموعه ۴۸۴۳ ثبت دارد به ... ابو القاسم منشی الرحمن ...

قد وجدت في نسخة الراوندي هكذا
لما روي عن ابي بكر وعمر لقد قرأنا
على عهد رسول الله صلى الله عليه
وآله قال لا ترغبوا عن آبائكم فان
ذلك اثر بكم والشيخ والشيخة الخ

وصاد والزمر والزخرف والدخان والشورى والاحقاف وسورة محمد والباسقات والقمر والامتحان ونون والمعارج

۳۲

و برانگشید در انموضع درختی و سنگی بود یونس آن درخت و سنگ را گفت از برای تو گواهی دهند پس شبان پیش پادشاه آمد و خبر داد پادشاه گفت
برانکه میگوی گواه داری گفت آری این سنگ و درخت بو یونس گواه کرده است که از برای من گواهی دهند پادشاه جماعتی را گفت
بروید بنزدیک آن سنگ و درخت اگر گواهی دهند دیر پیش آرید و اگر نه گردنش بزنید پس آن جماعت همراه شبان برفتند بپیش
آن سنگ و درخت شبان گفت نه یونس اینجا بود و مرا پیغام داد بملک و قوم او بآمدن وی آن سنگ و درخت بقدرت پروردگار
بزبان فصیح میگفتند که یونس اینجا بود و آنچه این شبان میگوید راست است پس آن جماعت شبان را پیش پادشاه بردند پادشاه دست
وی بگرفت و بجای خود بنشاند و مملکت بوی داد و بطلب یونس رفت تا وی را دریافت گفت شکر خدا که بمقصود رسیدم و مرادم
حاصل شد ملک یونس بو لشکر برد و رعایا جمله باستقبال آن معصوم بیرون آمدند و ایمان تازه کردند و آن شبان چهل سال پادشاهی
کرد و آن پادشاه در خدمت یونس بود و طاعت میکرد و ترک دنیا کرد و رضای خدا طلب کرد اللهم ارزقنا هذا الرحمن
روی عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال اذا کان یوم القیمة یجمع الله تعالی اهل الجنة صفوفا و اهل النار صفوفا
فلینظر الرجل من صفوف اهل النار الی رجل من صفوف اهل الجنة فیقول یا فلان اما تذکر یوما کذا اصطنعت
الیک فی الدنیا معروفا فیقول له لک الجبل یا رب ان هذا اصطنع الی فی الدنیا معروفا فیقول الله تعالی خذ
بیده و ادخل الجنة انا لا نضیع اجر من احسن عملا آورده اند که ابو ایوب انصاری رضی الله عنه بود دید که بر سر تربت سید
عالم که درود و صلوات بر مرقد منور و مقدس او باد نشسته و میگفت خداوندا بحق این تربت مطهر و مرقد منور که مرا چهار هزار درم
ابو ایوب گفت این چه دعاست که میکنی گفت من از حضرت رسول شنیدم که هر که بر سر تربت من آید و دعا کند و آمرزش خواهد خدای تعالی
او را بیامرزد و این چهار هزار درم برا خواهی گفت هزار درم قرض دارم و هزار درم میخواهم که زن بخواهم و هزار درم نفقه کنم
و هزار درم اسب و سلاح بخرم و در راه خدا جهاد کنم ابو ایوب همسایه داشت بود ازده هزار درم بفروخت چهار هزار درم
باعرابی داد و چهار به همسایگان داد و چهار هزار بدرویشان داد و آن روز روزه داشت و چیزی نگذاشت که وقت افطار
صرف کند شب زجون بنماز برخواست کیسه دید در پیش محراب نهاده بر هر یکی نوشته و ما انفقتم من نفقة فهو یخلفه و هو خیر الرازقین
ابو ایوب بدانست که حق تعالی فرستاده است سر کیسه بگشاد در هر یکی چهار هزار دینار زر سرخ بود و در هر یکی رقعه بود بر وی نوشته
که دوازده هزار درم در راه ما صرف کردی و ما دوازده هزار دینار فرستادیم و در بهشت دوازده هزار کوشک از برای تو بنا
کردیم و چون باخلاص کردی از تو بپذیرفتیم انما یتقبل الله من المتقین تا بدانی که هر که نیکی کند با خود کند ان حسنتم احسنتم

...

دیر اکشید در ائمو جمع درختی و سنکی بود یونس آن درخت و سنک را [گفت] برای تو کواهی دهند پس شبان پیش پادشاه آمد و خبر داد پادشاه گفت
برایکه میکوی کواه دارم گفت آری این سنک و درخت بو یونس کواه کرده است که از برای من کواهی دهند پادشاه جماعتی را گفت
بروید به نزدیک آن سنک و درخت اگر کواهی دهند در پیشی آرید و اگر نه کردنش بزنید پس آن جماعت همراه شبان برفتند به پیش
آن سنک و درخت شبان گفت نه یونس اینجا بود و مرا پیغام داد بملک و قوم او با مدن وی آن سنک و درخت بقدرت پروردگار
بزبان فصیح میگفتند که یونس ع اینجا بود و آنچه این شبان میگوید راست است پس آن جماعت شبان را پیش پادشاه بردند پادشاه دست
وی بگرفت و بجای خود بنشاند و مملکت بوی داد و بطلب یونس رفت و برادر بیافت گفت شکر خدا که بمقصود رسیدم و مراد
حاصل شد ملک یونس بو لشهر برد و رعایا جمله باستقبال آن معصوم بیرون آمدند و ایمان تازه کردند و آن شبان چهل سال پادشاهی
کرد و آن پادشاه در خدمت یونس بود و طاعت میکرد و ترک دنیا کرد و رضای خدا طلب کرد اللهم ارزقنا هذا المحسن

روی عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال اذا کان یوم القیمة جمع الله تعالی اهل الجنة صفوفا و اهل النار صفوفا
فلینظر الرجل من صفوف اهل النار الی رجل من صفوف اهل الجنة فیقول یا فلان اما تذکر یوما کذا اصطنعت
الیک فی الدنیا معروفا فیقول لذلک الرجل یا رب ان هذا اصطنع الی فی الدنیا معروفا فیقول الله تعالی خذ
بیده وادخل الجنة انا لا نضیع اجر من احسن عملا آورده اند که ابو ایوب انصاری رضی الله عنه بود بکر بر سر تربت سید
عالم که درود و صلوات بر مرقد منور و مقدس او باد نشسته و میگفت خداوندا بحق این تربت مطهر و مرقد منور که مرا چهار هزار درم برسد
ابو ایوب گفت این چه دعاست که میکنی گفت من از حضرت رسول شنیدم که هر که بر سر تربت من آید و دعا کند و آمرزش خواهد خداوند تعالی
او را بیامرزد این چهار هزار درم برا خواهی گفت هزار درم قرض دارم هزار درم میخواهم که زن بخواهم هزار درم نفقه کنم
و هزار درم سبب و عده نجخ در راه خدا جهاد کنم ابو ایوب ع بخانه داشت بدو ازده هزار درم بفروخت چهار هزار درم
باعرابی داد و چهار هزار بهمسایکان داد و چهار هزار بدرویشان داد و آن روز روزه داشت و چندان بکذاشت که وقت افطار
جمع کند شب چون بنماز برخواست کیسه دید در پیش محراب نهاده بر هر یکی نوشته و ما انفقتم من نفقة فهو یخلفه و هو خیر الرازقین
ابو ایوب بدانست که حق تعالی فرستاده است سر کیسه بکشاد در هر یکی چهار هزار دینار زر سرخ بود و در هر یکی رقعه بود بر وی نوشته
که دوازده هزار درم در راه ما صرف کردی و دوازده هزار دینار زر شرف ستادیم و در بهشت دوازده هزار کوشک از برای تو بنا
کردیم و چون باخلاص کردی از تو بپذیرفتیم انما یتقبل الله من المتقین تا بدانی که هر که نیکی کند با خود کند ان احسنتم احسنتم لانفسکم

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله مکافاة لافضاله و صلواته علی محمد و آله [...] فهذه رسالة فی علم الناسخ
والمنسوخ فان ذلک اول ما یجب ان یبتدئ به من علوم القران فقد روی عن امیر المؤمنین ع انه دخل مسجد
الکوفة فرأی ابن داب صاحب ابی موسی الاشعری قد تحلق الناس علیه فسألونه فقال اتعرف الناسخ من المنسوخ
قال لا قال هلکت و اهلکت فاخذ اذنه و فتلها فقال لا تقص فی مسجدنا بعد ان الناسخ هو الذی یعرف
حکم المنسوخ والمنسوخ علی ثلاثة اضرب منه ما نسخ خطه و حکمه و منه ما نسخ خطه و بقی حکمه و منه ما نسخ حکمه و بقی
خطه فاما ما نسخ خطه و حکمه فما روی عن انس قال انا کنا نقرأ علی عهد رسول الله سورة نعدلها سورة
التوبة ما احفظ منها غیر آیة واحدة وهو لو ان لابن آدم وادیین من ذهب و فضة لابتغی الیهما ثالثا ولو ان له
ثالثا لابتغی الیه رابعا و لا یملأ جوف ابن آدم الا التراب و یتوب الله علی من تاب و روی عن ابن مسعود قال اقرانی
رسول الله ص آیة حفظتها و کتبتها فی مصحفی فلما کان اللیل رجعت الی حفظی فلم اجد منها شیئا فغدوت الی المصحف فاذا
الورقة بیضاء فاخبرت رسول الله ص بذلک فقال رفعت و اما ما نسخ خطه و بقی حکمه فما روی من قوله الشیخ
والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة نکالا من الله والله عزیز حکیم و اما ما نسخ حکمه و بقی خطه فهو فی ثلاث و ستین
سورة مثل الصلوة الی بیت المقدس و الصوم الاول و الصفح عن المشرکین و الاعراض عن الجاهلین فاما السور التی
لم یدخلها ناسخ و لا منسوخ فهی ثلاث و اربعون سورة و هی ام الکتاب سورة یوسف یس الحجرات سورة الرحمن
سورة الحدید سورة الصف سورة الجمعة التحریم الملک سورة نوح سورة الجن المرسلات النبأ النازعات الانفطار
المطففین الانشقاق البروج الفجر البلد الشمس اللیل الضحی الم نشرح القلم القدر لم یکن الزلزلة العادیات القارعة التکاثر
الهمزة الفیل قریش الدین الکوثر النصر تبت الاخلاص الفلق الناس و اما السور التی فیها ناسخ و لیس فیها منسوخ
فست سورة الفتح سورة الحشر سورة المنافقین سورة التغابن سورة الطلاق سورة الاعلی و اما السور التی
دخلها المنسوخ و لم یدخلها الناسخ فاربعون سورة الانعام ثم الاعراف ثم یونس ثم هود ثم الرعد ثم الحجر ثم النحل
ثم بنی اسرائیل ثم الکهف ثم طه ثم المؤمنون ثم النمل و القصص و العنکبوت و الروم و لقمن و السجدة و الملائکة و الصافات
و صاد و الزمر و الزخرف و الدخان و الشوری و الاحقاف و سورة محمد و الباسقات و النجم و الامتحان و نون و المعارج

قد وجدت فی نسخة الراوندی هکذا
لما روی عن ابی بکر و عمر لقد قرانا
علی عهد رسول الله صلی الله علیه
و آله قال لا ترغبوا عن آبائکم فان
ذلک الزمکم و الشیخ و الشیخة الخ

والفجر والانشقاق وعبس والغاشية والدين والكافرون واما السور التي دخلها الناسخ والمنسوخ فخمسة
وعشرون سورة البقرة وآل عمران والنساء والمائدة والانفال والتوبة وابراهيم ومريم والانبياء والحج والنور
والفرقان والشعراء والاحزاب وسبا والمؤمن والشورى والذاريات والطور والواقعة والمجادلة والمزمل
والمدثر والتكوير والعصر واعلم ان النسخ لا يدخل الا على الامر والنهي لا خبر الله على ما هو عليه وقال الضحاك
ابن مزاحم يدخل على الاخبار التي معناها الامر والنهي مثل قوله تعالى الزاني لا ينكح الا زانية او مشركة الآية
ومعناه لا تنكحوا زانية ولا مشركة ومثل قوله تعالى تزرعون سبع سنين ومعناه ازرعوا ومن زعم انه
يدخل على الاخبار مطلقا فقد اخطا وقيل ليس في القرآن ناسخ ولا منسوخ وهذا قول قوم عن الحق صدوا وبافكهم
على الله ردوا   على نظم القرآن ليس في ام الكتاب شيء وهي مدنية واما سورة البقرة
فهي مدنية فيها ستة وعشرون موضعا اولها ان الذين آمنوا والذين هادوا الآية وفيها قولان فقال مجاهد
والضحاك بن مزاحم انها محكمة وتقديره عندهما ان الذين آمنوا ومن آمن من الذين هادوا وقال الباقون منسوخة
وناسخها ومن يبتغ غير الاسلام دينا فلن يقبل منه الآية الثانية قوله تعالى وقولوا للناس حسنا قال الباقر ع
وعطاء بن ابي رباح هي محكمة فقال الباقر عليه السلام معناها وقولوا لهم ان محمدا رسول الله وقال عطا قولوا لهم
ما تحبون ان يقال لكم وقال الجماعة منسوخة بقوله اقتلوا المشركين حيث وجدتموهم الآية الثالثة فاعفوا
واصفحوا نسخها قاتلوا الذين لا يؤمنون الآية الرابعة فاينما تولوا فثم وجه الله منسوخ بقوله وحيث
ما كنتم فولوا وجوهكم شطره الآية الخامسة قوله تعالى ان الذين يكتمون ما انزلنا الآية فنسخها قوله الا الذين
تابوا الآية قيل من ورع العالم ان يتكلم ومن ورع الجاهل ان يسكت الآية السادسة قوله تعالى انما حرم عليكم
الميتة والدم فنسخ بعض الدم بقوله احلت لنا ميتتان ودمان يعني السمك والجراد والكبد والقلب وفي هذا
النظر وقال تعالى واهل به لغير الله ثم رخص للمضطر اذا كان غير باغ ولا عاد السابعة قوله تعالى يا ايها الذين امنوا
كتب عليكم القصاص في القتلى الحر بالحر والعبد بالعبد والانثى بالانثى وباقي الآية محكم اجمع المفسرون
على نسخ هذه الآية واختلفوا في ناسخها فقيل نسخها قوله وكتبنا عليهم ان النفس بالنفس الآية وقيل نسخها

ومن قتل

ومن قتل مظلوما الآية وقيل الحر بالعبد اسراف كذا وقتل المؤمن بالكافر الآية الثامنة قوله تعالى كتب عليكم
اذا حضر احدكم الموت الآية قالوا نسخت الوصية للوالدين بآية المواريث يوصيكم الله في اولادكم الآية وفي
هذا نظر لان هذه الآية لا تنافي ذلك ويؤكد ذلك ما روي عن الضحاك فانه قال من لم يوص لقرابته فقد ختم عمله
بمعصية وقال الحسن وقتادة والعلاء بن زيد ومسلم بن يسار هي محكمة غير منسوخة وهذا هو الحق الآية
التاسعة يا ايها الذين امنوا كتب عليكم الصيام الآية قيل اشار بذلك الى الامم الماضية فانه تعالى ما بعث
نبيا الا فرض عليه صيام شهر رمضان فقامت به هذه الامة وكفرت به الامم الخالية وفي هذا نظر وقيل هي اشار
بذلك الى الانصار وذلك انهم اذا افطروا اكلوا وشربوا وجامعوا ما لم يصلوا العشاء الآخرة او يناموا قبل ذلك
فلم يزل امرهم كذلك حتى وقع اربعون رجلا في خلاف الامر فجامعوا نساءهم بعد النوم منهم عمر بن الخطاب وذلك
بعد نسخ بقوله احل لكم ليلة الصيام الرفث الآية العاشرة وعلى الذين يطيقونه فدية طعام مسكين وهذه
الآية نصفها منسوخ ونصفها محكم وكان الرجل اذا شاء صام واذا شاء افطر واطعم مسكينا ثم قال تعالى فمن
تطوع خيرا فاطعام مسكين فهو خير له فنسخ بقوله فمن شهد منكم الشهر فليصمه تقديره فمن شهد منكم
رجلا حاضرا صحيحا عاقلا بالغا فليصمه الآية الحادية عشر قوله تعالى لا تعتدوا ان الله لا يحب المعتدين نسخ ذلك
بقوله فمن اعتدى عليكم الآية وقيل نظم الآية الثانية عشر ولا تقاتلوهم عند المسجد الآية نسخها فان قاتلوكم
فاقتلوهم الآية الثالثة عشر فان انتهوا فان الله غفور رحيم هذه من الاخبار التي معناها الامر وتاويله
فاعفوا عنهم واعفوا لهم ثم صار العفو منسوخا بآية السيف وقيل نظم الآية الرابعة عشر ولا تحلقوا رؤوسكم
حتى يبلغ الهدي محله ثم استثنى فمن كان منكم مريضا او به اذى من راسه فقط الآية الخامسة عشر يسألونك ذلك
ماذا ينفقون الآية هذا قبل ان تفرض الزكاة فنسخ بقوله انما الصدقات للفقراء والمساكين الآية الآية السادسة
عشرة يسألونك عن الشهر الحرام قتال فيه الآية نسخ بقوله اقتلوا المشركين حيث وجدتموهم الآية السابعة عشرة
يسألونك عن الخمر والميسر القمار نسخها انما الخمر والميسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه
اي فاتركوه وقيل موضع التحريم فهل انتم منتهون معناه انتهوا الآية الثامنة عشرة يسألونك ماذا ينفقون

قل العفو اي الفضل من اموالكم وكان الرجل اذا كان من اهل المال امسك الف درهم ويتصدق بالباقي وقيل كان
يمسك ثلث ماله وان كان من اهل عمارة الارض امسك ما يقوته لسنة ويتصدق بالباقي وان كان ممن يعمل
بيده امسك ما يقوته يومه ويتصدق بالباقي فشق ذلك عليهم فانزل الله خذ من اموالهم صدقة الاية والصدقة
هنا الزكوة الاية التاسعة عشرة ولا تنكحوا المشركات حتى يؤمن وذلك ان المشرك يعم الكتابيات وغيرها ثم نسخ ذلك
بقوله والمحصنات من الذين اوتوا الكتاب يعني الكتابيات اليهوديات والنصرانيات ثم شرط في الاباحة عفتهن وفي الكل
نظر الاية العشرون قوله تعالى والمطلقات يتربصن الاية كلها محكمة الا قوله وبعولتهن احق بردهن في ذلك
فان الرجل كان يطلق المراة وهي حامل فكان مخيرا برجعتها ما لم تضع فنسخها الله بالطلاق الثلاث
فقال الطلاق مرتان قيل ونصف الثانية عند قوله فامساك بمعروف او تسريح باحسان وقيل وقعت
عند فان طلقها فلا تحل له الاية وفي الكل نظر الاية الحادية والعشرون ولا تاخذوا مما اتيتموهن شيئا ثم
استثنى قوله الا ان يخافا الا يقيما حدود الله الاية الثانية والعشرون والوالدات يرضعن الاية
ثم استثنى فان ارادا فصالا الاية ذلك ناسخا للحولين الاية الثالثة والعشرون والذين يتوفون منكم
ويذرون ازواجا وصية لازواجهم وذلك ان الرجل اذا مات لزمت امراته بعد عدتها حولا فان انقضى
الحول اخذت بعرة ورمت بها في وجه كلب فتخرج بذلك من عدتها غير انه ينفق عليها من مال زوجها
مدة حياتها ولا يكون لها ميراث وهو تفسير قوله متاعا الى الحول ينفق عليها من مال زوجها فنسخ
الحول باربعة اشهر وعشرة ايام وهي الاية التي قبلها في النظم الاية وليس في كتاب الله اية تقدم ناسخها
على منسوخها في النظم الا هذه الاية واية اخرى وهي انا احللنا لك ازواجك هذه ناسخة والمنسوخة قوله
لا يحل لك النساء ونسخ النفقة بالربع والثمن فقال والذين الى قوله يتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا
الاية الرابعة والعشرون واشهدوا اذا تبايعتم ثم نسخ بقوله فان امن بعضكم بعضا الاية الخامسة
والعشرون لله ما في السموات وما في الارض وان تبدوا ما في انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله فشق
نزولها عليهم ثم نسخ ذلك بقوله لا يكلف الله نفسا الا وسعها والمنسوخ قوله او تخفوه سورة ال عمران
مدنية وفيها ثلاث ايات منسوخات الاولى فان تولوا فانما عليك البلاغ نسخها اية السيف الثانية

كيف يهدي

كيف يهدي الله قوما الى قوله ولا هم ينظرون فهذه ثلاث ايات نزلت في سنة رهط ارتدوا ثم استثنى منهم واحدا
فقال الا الذين تابوا واسمه سويد بن الصامت فصار الحكم فيه وفي غيره الى يوم القيمة وفيه نظر الثالثة اتقوا الله
حق تقاته فقالوا يا رسول الله ما حق تقاته فقال ان يطاع فلا يعصى وان يذكر فلا ينسى وان يشكر فلا
يكفر قالوا ومن يطيق ذلك فنسخها قوله فاتقوا الله ما استطعتم مدنية تحتوي على اربع سورة النساء
وعشرين اية الاولى واذا حضر القسمة الاية نسخت باية المواريث يوصيكم الله الاية الثانية وليخش
الذين لو تركوا الاية وذلك ان الله امر الاوصياء بامضاء الوصية وان لا يغيروها ثم نسخ ذلك الجور والحيف
بقوله فمن خاف من موص جنفا او اثما الاية الاية الثالثة الذين ياكلون اموال اليتامى ظلما الاية نسختها بقوله
ويسئلونك عن اليتامى قل اصلاح لهم خير الى قوله ومن كان غنيا الاية الاية الرابعة واللاتي ياتين الفاحشة من
نسائكم الاية كانت المراة اذا زنت وهي محصنة حبست في بيت فلا تخرج منه حتى تموت فقال او يجعل الله لهن سبيلا الثيب
بالثيب والبكر بالبكر جلد مائة وتغريب عام فهذه الاية منسوخة بالسنة وكنى فيها بذكر النساء عن ذكر النساء و
الرجال الاية الخامسة واللذان ياتيانها منكم كان البكران اذا زنيا عيرا او شتما لا غير فنسخ الله ذلك بالاية في سورة
النور الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة الاية السادسة انما التوبة على الله للذين يعملون
السوء الاية قال النبي صلى الله عليه واله من تاب قبل موته بسنة قبل الله توبته ثم قال الساعة كثير ثم قال من تاب قبل
ان يغرغر قبل الله توبته ثم تلا هذه الاية ثم يتوبون من قريب فقال ما كان قبل الموت فهو قريب السابعة
يا ايها الذين امنوا لا يحل لكم ان ترثوا النساء كرها الى قوله لتذهبوا ببعض ما اتيتموهن واستثنى الا ان
ياتين بفاحشة مبينة الثامنة ولا تنكحوا ما نكح اباؤكم من النساء الاية قيل هي محكمة وقيل استثنى ما قد
سلف فانه قد عفي عنه التاسعة وان تجمعوا بين الاختين ثم استثنى ما قد سلف العاشرة فما
استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن وذلك رسول الله صلى الله عليه واله قال استمتعوا من النساء
فكان ذلك ثلاثة ايام ثم حرمها قال الشافعي موضع تحريمها في سورة المؤمنين وهو قوله والذين
هم لفروجهم حافظون الاية واقول ان التحريم يثبت وان كلام الشافعي ضعيف لان المتمتع بها
زوجة لان الازواج قسمان دائم وموقت الى اجل معلوم فالصحيح ان الاية محكمة غير منسوخة الاية

الحادي عشر

لا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل الاية نسخها الليس على الاعمى حرج الاية اى ليس على من اكل مع الاعمى والاعرج حرج الثانية عشرة والذين عقدت ايمانكم فاتوهم نصيبهم الاية نسخها واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض الثالثة عشرة فاعرض عنهم وعظهم نسخ باية السيف الرابعة عشرة قوله ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاوك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول الاية نسخ بقوله استغفر لهم او لا تستغفر لهم سبعين مرة فلن يغفر الله لهم الاية الخامسة عشرة قوله تعالى يا ايها الذين امنوا خذوا حذركم فانفروا الاية نسخها وما كان المومنون لينفروا كافة السادسة عشرة وما ارسلناك عليهم حفيظا نسخها اية السيف السابعة عشرة فاعرض عنهم نسخ الاعراض باية السيف الثامنة عشرة الا الذين يصلون الى قوم بينكم وبينهم ميثاق الاية نسخها اية السيف التاسعة عشرة ستجدون اخرين الاية نسخها اية السيف الاية العشرون فان كان من قوم عدو لكم الاية نسخها براءة من الله ورسوله الحادية والعشرون ومن يقتل مومنا متعمدا الاية وذلك ان مقيس بن صبابة قتل قاتل اخيه بعد اخذ الدية ثم ارتد كافرا ولحق بمكة فنزلت واجمع المفسرون على انها منسوخة غير ابن عباس وابن عمر واحتجا بان الوعيد لا يكلف فيها وقالت الجماعة نسخها قوله تعالى ان الله لا يغفر ان يشرك به الاية وبقوله الذين لا يدعون الاية الثانية والعشرون ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار نسخها الا الذين تابوا واصلحوا الاية وفيه نظر الرابعة والعشرون فما لكم في المنافقين الاية مدنية تحتوى على نسخ ايات منسوخة الاولى يا ايها الذين امنوا لا تحلوا شعائر الله الى قوله يبتغون فضلا من ربهم ورضوانا الى هيهنا منسوخ وباقيها محكم نسخها اية السيف الثانية قوله فاعف عنهم واصفح نزلت في اليهود ثم نسخت بقوله قاتلوا الذين لا يومنون بالله واليوم الاخر الاية الثالثة انما جزاء الذين يحاربون الله ورسوله الاية نسخها باقيها الا الذين تابوا الاية الرابعة فان جاوك فاحكم الاية قال الحسن والشعبي والنخعي هي محكمة خير بين الاعراض والحكم وقال مجاهد نسخها الاية التي بعدها وهي وان احكم بينهم بما انزل الله الخامسة ما على الرسول الا البلاغ المبين نسخها اية السيف السادسة يا ايها الذين امنوا عليكم انفسكم نسخ اخرها اولها قال ابو عبيد ليس في كتاب الله اية جمعت الناسخ والمنسوخ غيرها وموضع المنسوخ منها

سورة المائدة

منها قوله لا يضركم من ضل اى ضلالة من ضل والناسخ قوله اذا اهتديتم والهدى هنا هو الامر بالمعروف والنهى عن المنكر السابعة يا ايها الذين امنوا شهادة بينكم الاية اجاز الله شهادة الذميين في السفر ثم نسخ ذلك بالاية التي في الطلاق وهي قوله واشهدوا ذوى عدل منكم وفيه نظر لان الحق انها غير منسوخة وهو مذهب اهل البيت هذا اذا لم يوجد غيرهم الثامنة فان عثر على انهما استحقا اثما الاية التي في الطلاق واشهدوا ذوى عدل منكم والمراد لا تكون مع المشرك التاسعة ذلك ادنى ان ياتوا بالشهادة على وجهها اى على حقيقتها او يخافوا ان ترد ايمان بعد ايمانهم الى هنا منسوخ وباقيها محكم وفيه نظر سورة الانعام تحتوى على خمسة عشرة اية منسوخة الاولى انى اخاف ان عصيت ربى عذاب يوم عظيم فنسخت بقوله ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر وفيه نظر لان الحق انها غير منسوخ الثانية وكذب به قومك وهو الحق هذه محكم قل لست عليكم بوكيل هذا منسوخ باية السيف الثالثة واذا رايت الذين يخوضون في اياتنا فاعرض عنهم الاية نسخ بقوله لا تقعد معهم الاية الرابعة وذر الذين اتخذوا دينهم الاية نزلت في اليهود والنصارى نسخ بقوله قاتلوا الذين لا يومنون الاية الخامسة ثم ذرهم في خوضهم يلعبون نسخ باية السيف السادسة في البحر فلنفسه نسخ باية السيف السابعة قوله واعرض عن المشركين منسوخ باية السيف التاسعة ولا تسبوا الذين الاية نسخ باية السيف العاشرة فذرهم وما يفترون نسخ باية السيف الحادى عشرة فالو قوله ولا تاكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه نسختها اليوم احل لكم الطيبات الاية يعنى به الذبائح لا غير وهذا بعيد والحق انها محكمة ويريد بالطعام هنا بعض طعامهم والخبز والحبوب داخل فيه وهذه القضية محلها يفصل في جزئية وكلية الثانية عشرة يا قوم اعملوا على مكانتكم الاية فنسخ باية السيف الثالثة عشرة فذرهم وما يفترون نسخها باية السيف الرابعة عشرة قل انتظروا انا منتظرون فنسخت باية السيف الخامسة عشرة ان الذين فرقوا دينهم نسخ باية السيف سورة الاعراف فيها اية واحدة منسوخة وهي من اعجب المنسوخ لان اولها منسوخ ووسطها محكم واخرها منسوخ فاما اولها فيقول الله خذ العفو فقد تقدم انه نسخها خذ من اموالهم صدقة وامر بالعرف محكم واعرض عن الجاهلين منسوخ باية السيف ومعناها صل من قطعك واعط من حرمك واعف عمن ظلمك وقال ابن الزبير امر الله ان ياخذ العفو من اخلاق الناس سورة الانفال فيها سبع ايات منسوخات

سورة الانعام
سورة الاعراف
سورة الانفال

الأولى يسئلونك عن الأنفال نسخ بقوله اعلموا انما غنمتم الاية وفيه نظر الثانية وما كان الله ليعذبهم وانت
فيهم نسخت باية السيف وما لهم الا يعذبهم الله وفيه نظر الثالثة قل للذين كفروا ان ينتهوا يغفر لهم
ما قد سلف نسخها قوله وقاتلوهم حتى لا تكون فتنة وان جنحوا للسلم فاجنح لها هذا كله قبل ان يؤمر بقتال
اليهود ثم نسخ بقوله قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الاخر الخامسة ان يكن منكم عشرون الاية
نسخ ذلك بقوله الان خفف الله عنكم السادسة والذين امنوا ولم يهاجروا نسخ بقوله براءة من الله السابعة
والذين كفروا بعضهم اولياء بعض نسخ بقوله واولوا الارحام الاية سورة التوبة وهي اخر ما نزل من القران فيها
تسع ايات منسوخات اولها قوله براءة من الله الى قوله فسيحوا في الارض اربعة اشهر ثم فاذا انسلخ الاشهر الحرم قيل يعني
المحرم وحده وهو ضعيف وفي الكل نظر الاية الثانية فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم واستثنى من هذه الاية
قوله فان تابوا واقاموا الصلوة وهذه الاية من عجائب القران لانها نسخت مائة واربع وعشرين اية ثم نسخها
نسخ بعد بقوله وان احد من المشركين الاية الثالثة والذين يكنزون الذهب والفضة الاية نسخت باية
الزكوة الرابعة والخامسة الا تنفروا يعذبكم الله وقوله انفروا خفافا وثقالا فنسخ ذلك بقوله وما كان المؤمنون لينفروا
كافة وبقوله يا ايها الذين امنوا خذوا حذركم السادسة عفى الله عنك الاية نسخت بقوله فاذا استاذنوك
الاية السابعة استغفر لهم الاية فقال لازيدن على السبعين فنزل سواء عليهم استغفرت لهم الاية الثامنة
والتاسعة الاعراب اشد الاية والتي قبلها بلا فصل يحلفون لكم لترضوا عنهم فان ترضوا عنهم فان الله لا يرضى
عن القوم الفاسقين نسخت بقوله ومن الاعراب الاية وفيه نظر سورة يونس تحتوي على ثماني ايات منسوخات الاولى
قل اني اخاف ان عصيت الاية نسخت بقوله ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر الثانية فانتظروا اني معكم
الاية نسخت باية السيف الثالثة وان كذبوك فقل نسخت باية السيف الرابعة واما نرينك الاية نسخت
باية السيف الخامسة افانت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين نسخت باية السيف السادسة فهل ينتظرون الا
مثل ايام الاية نسخت باية السيف السابعة فمن اهتدى فانما يهتدي لنفسه الاية نسخت باية السيف الثامنة
واتبع ما يوحى اليك واصبر نسخ الصبر باية السيف سورة هود فيها اربع ايات منسوخات الاولى انما انت نذير
والله على كل شيء وكيل نسخها باية السيف الثانية قوله من كان يريد الحيوة الدنيا وزينتها الاية نسخها من كان

يريد العاجلة

يريد العاجلة الاية وفيه نظر الثالثة والرابعة وقل للذين لا يؤمنون اعملوا على مكانتكم انا عاملون وانتظروا
انا منتظرون نسخها اية السيف سورة يوسف ليس فيها ناسخ ولا منسوخ سورة الرعد فيها ايتان
منسوختان الاولى قوله وان ما نرينك بعض الذي الاية نسخها اية السيف الثانية وان ربك لذو مغفرة
للناس على ظلمهم قيل هي محكمة وقيل هي منسوخة وناسخها قوله ان الله لا يغفر ان يشرك به سورة ابراهيم
ليس فيها ناسخ ولا منسوخ سورة الحجر تحتوي على خمس ايات منسوخات الاولى قوله ذرهم ياكلوا ويتمتعوا
نسخها اية السيف الثانية وما خلقنا السموات والارض الى قوله فاصفح الصفح الجميل نسخها اية السيف الثالثة
لا تمدن عينيك الى ما متعنا به الاية نسخها اية السيف الرابعة فاصدع بما تؤمر واعرض عن المشركين نسخها
اية السيف الخامسة وقل اني انا النذير نسخ معناها لا لفظها اية السيف سورة النحل قيل مكية وقيل مدنية
وقيل نزل من اولها الى راس الاربعين بمكة وباقيها بالمدينة وفيها اربع ايات منسوخات الاولى ومن ثمرات
النخيل والاعناب

ملكت ايمانكم نسخها قوله واذا بلغ الأطفال سورة الفرقان مكية فيها آيتان منسوختان متلاصقتان
ويهان والذين لا يدعون مع الله الها آخر الى مهانا ثم استثنى الا من تاب سورة الشعراء مكية وهي محكمة الا قوله
والشعراء الى آخرها ثم استثنى الا الذين آمنوا فصار كالاستثناء ناسخا لما قبله سورة النمل مكية فيها آية
منسوخة وهي فمن اهتدى فانما يهتدي لنفسه الآية نسخها آية السيف سورة القصص مكية وهي محكمة
غير قوله واذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه الآية فنسختها آية السيف سورة العنكبوت فيها آيتان منسوختان الأولى
ولا تجادلوا اهل الكتاب نسخها قاتلوا الذين لا يؤمنون الآية الثانية وقالوا لولا انزل عليه آيات من ربه
منسوخ بآية السيف سورة الروم مكية جميعها محكم غير الآية التي في آخرها فانها منسوخة بآية السيف سورة لقمان
جميعها محكم الا قوله ومن كفر فلا يحزنك كفره منسوخ بآية السيف سورة السجدة مكية وجميعها محكم الا آية
في آخرها وهي قوله فأعرض عنهم وانتظر نسختها آية السيف سورة الأحزاب مدنية فيها آيتان منسوختان

الأولى

الأولى وربع اذا هم نسخ ذلك بآية السيف الثانية لا يحل لك النساء الآية نسخت بقوله انا احللنا لك
ازواجك الآية وهي من اعجب المنسوخ لانها بعد الناسخة سورة سبأ مكية فيها آية منسوخة وهي قل لا
تسألون عما اجرمنا الآية نسختها آية السيف وفيها آية ناسخة وهي قوله قل ما سألتكم من اجر فهو لكم نسخت
بقوله قل لا اسألكم عليه الآية سورة الملائكة مكية الى قوله انا ارسلناك بالحق بشيرا ونذيرا نسخ معناها لا لفظها
بآية السيف سورة يس مكية الا قوله فلا يحزنك قولهم نسخ بآية السيف سورة الصافات مكية جميعها محكم
الا اربع آيات قوله فتول عنهم حتى وابصرهم فسوف يبصرون وتول عنهم حتى حين وابصر فسوف يبصرون
نسخت الأربع بآية السيف سورة ص مكية وفيها آيتان منسوختان الأولى قل انما انا منذر وقوله ان
انا الا نذير مبين نسخ معنى النذارة بآية السيف الثانية ولتعلمن نبأه بعد حين نسخت بآية السيف وبعد نظر
سورة الزمر فيها سبع آيات منسوخات الأولى ان الله يحكم بينهم فيما هم فيه يختلفون نسخها آية السيف الثانية
فاعبدوا ما شئتم من دونه نسختها آية السيف الثالثة أليس الله بعزيز ذي انتقام نسخ بالامهال للخير
بآية السيف وتقديره فهل عندك الرابعة والخامسة قوله يا قوم اعملوا على مكانتكم الا شيء نسختها آية السيف السادسة
فمن اهتدى فلنفسه الآية نسختها آية السيف السابعة قل اللهم فاطر السموات والأرض الآية نسخ بآية السيف
سورة المؤمن مكية وفيها ثلاث آيات منسوخات الأولى فاصبر ان وعد الله حق نسخ الصبر دون الآية بآية
السيف الثانية فالحكم لله العلي الكبير نسخ معنى الحكم في الدنيا آية السيف الثالثة فاصبر ان وعد الله حق
فاما نرينك بعض الذي نعدهم او نتوفينك فالينا يرجعون نسخ اولها وآخرها بآية السيف
سورة المصابيح مكية فيها آية واحدة منسوخة ولا تستوي الحسنة ولا السيئة ادفع بالتي هي احسن نسختها
آية السيف سورة الشورى مكية وفيها تسع آيات الأولى والملائكة يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون لمن
في الأرض وذلك بقوله ويستغفرون للذين آمنوا الثانية وما انت عليهم بوكيل نسختها آية السيف
الثالثة فلذلك فادع واستقم كما امرت ولا تتبع اهواءهم وقل آمنت بما انزل الله الى قوله وربكم

محكم والثاني منسوخ بقوله قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر الآية الرابعة من كان يريد حرث الآخرة
نزد له في حرثه الآية نسختها بقوله من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد الخامسة والذين إذا أصابهم
البغي هم ينتصرون التي يليها والتي تليها نسخت الأربع بقوله ولمن انتصر بعد ظلمه فأولئك ما عليهم من سبيل ثم قال
إنما السبيل على الذين يظلمون الناس ثم نسخ ذلك بقوله ولمن صبر وغفر الآية التاسعة فإن أعرضوا فما أرسلناك
عليهم حفيظا الآية نسختها آية السيف وفيها من المنسوخ ثلاث آيات الأولى فإما نذهبن بك فإنا منهم
منتقمون نسختها آية السيف الثانية فاصفح عنهم وقل سلام منسوخ بآية السيف الثالثة فذرهم يخوضوا ويلعبوا
نسختها آية السيف مكية فيها آية واحدة منسوخة وهي قوله فارتقب إنهم مرتقبون أي انتظر بهم
العذاب فإنهم منتظرون نسخت بآية السيف مكية وفيها من المنسوخ آية واحدة وهي قل للذين
آمنوا يغفروا للذين لا يرجون أيام الله نسخ معناها لا لفظها بآية السيف مكية وفيها من المنسوخ
آيتان الأولى وما أدري ما يفعل بي ولا بكم نسخ بإنا فتحنا لك فتحا مبينا وبقوله وبشر المؤمنين بأن لهم من
الله فضلا كبيرا وبقوله ليدخل المؤمنين والمؤمنات جنات الثانية فاصبر كما صبر أولوا العزم نسخ الصبر بآية السيف
قال السدي والضحاك نزلت بمكة وقال مجاهد بالمدينة والحق أنها نزلت بالمدينة لأن الأمر
بالقتال فيها وفيها من المنسوخ آيتان الأولى فإذا لقيتم الذين كفروا فضرب الرقاب الآية نسخت بقوله إذ يوحي
ربك إلى الملائكة إني معكم الآية الثانية ولا يسألكم أموالكم نسختها إن يسألكموها فيحفكم تبخلوا الآية
ليس فيها منسوخ لكن فيها ناسخ وهي بما نزل بالحديبية مدنية ليس فيها ناسخ ولا منسوخ
مكية وفيها آيتان الأولى فتول عنهم فما أنت بملوم نسخت بالآية التي تليها وذكر فإن الذكرى تنفع
المؤمنين الثانية في أموالهم حق للسائل والمحروم نسختها آية الزكاة مكية وفيها من المنسوخ آيتان الأولى
واصبر لحكم ربك نسخ معنى الصبر بآية السيف الثانية قل تربصوا فإني معكم من المتربصين نسخت بآية السيف
مكية وفيها من المنسوخ آيتان الأولى فأعرض عن من تولى عن ذكرنا نسخ معنى الإعراض بآية السيف الثانية وأن

ليس للإنسان إلا ما سعى نسخ ذلك بقوله والذين آمنوا واتبعتهم ذريتهم الآية مكية فيها من
المنسوخ آية واحدة فتول عنهم منسوخ بآية السيف مكية ليس فيها ناسخ ولا منسوخ
مكية أجمع المفسرون أنه لا منسوخ فيها وعن مقاتل بن سليمان أنه قال قوله ثلة من الأولين وقليل من الآخرين
نسخها قوله ثلة من الأولين وثلة من الآخرين سورة الحديد مدنية ليس فيها ناسخ ولا منسوخ سورة المجادلة
مدنية فيها من المنسوخ آية وهي إذا ناجيتم الرسول الآية نسخت بقوله أأشفقتم الآية سورة الحشر مدنية ليس فيها
منسوخ ناسخ وهو ما أفاء الله الآية نسخت قوله يسألونك عن الأنفال سورة الممتحنة مدنية فيها من المنسوخ ثلث آيات
الأولى لا ينهاكم الله عن الذين لم يقاتلوكم نسخت بالآية التي تليها ونسخ معنى الآيتين آية السيف الثانية إذا جاءكم
المؤمنات مهاجرات نسخ بقوله براءة من الله الآية الثالثة قوله وإن فاتكم شيء الآية وذلك أن أم حكيم بنت أبي سفيان
كانت تحت عياض بن عثمان فهربت ولحقت بمكة فأمر الله المسلمين أن يعطوا زوجها من الغنيمة بقدر ما ساق إليها من المهر
ثم نسخ بقوله براءة من الله الآية ليس فيها ناسخ ولا منسوخ مدنية فيها ناسخ وليس فيها منسوخ
فالناسخ سواء عليهم أستغفرت لهم الآية نسخ بقوله إن تستغفر لهم الآية وسورة الطلاق ليس فيها
منسوخ ولكن أسوة للتحريم الثلاث مكية وفيها من المنسوخ آيتان الأولى فذرني ومن يكذب بهذا الحديث
الآية بآية السيف الثانية فاصبر لحكم ربك نسخ معنى الصبر بآية السيف مكية ليس فيها ناسخ ولا منسوخ
مكية فيها من المنسوخ آيتان الأولى فاصبر صبرا جميلا نسخ بآية السيف الثانية فذرهم يخوضوا ويلعبوا
نسخ بآية السيف ليس فيها ناسخ ولا منسوخ مكية فيها ثلاث آيات منسوخة الأولى يا أيها
المزمل الآية نسخ بقوله إن ربك يعلم الآية الثانية واهجرهم هجرا جميلا نسخ بآية السيف الثالثة قوله فمن شاء
اتخذ إلى ربه سبيلا نسخ بقوله وما تشاؤون الآية مكية فيها آية منسوخة وهي ذرني
ومن خلقت الآية نسخت بآية السيف مكية فيها آية منسوخة وهي لا تحرك به لسانك لتعجل به نسخ
بقوله سنقرئك فلا تنسى مدنية فيها ثلاث آيات منسوخة الأولى ويطعمون الطعام على حبه مسكينا ويتيما

هذا حكم واسير يعني من المشركين وهو منسوخ باية السيف الثانية فاصبر لحكم ربك نسخ الصبر باية السيف الثالثة
ان هذه تذكرة الاية نسخ بقوله وما تشاؤون الاية وهو نظير الى آخر النازعات ليس فيها ناسخ ولا منسوخ
مكية وفيها اية منسوخة فمن شاء ذكره نسخ بقوله وما تشاؤون الاية الى سورة البروج ليس
فيها ناسخ ولا منسوخ مكية وفيها اية منسوخة وهي فمهل الكافرين الاية نسخت باية السيف
ليس فيها ناسخ ولا منسوخ فيها اية منسوخة وهي لست عليهم بمسيطر نسخ باية السيف الى آخر
الم نشرح ليس فيها ناسخ ولا منسوخ فيها اية منسوخة وهي أليس الله باحكم الحاكمين نسخ معناها باية السيف
الى سورة التكاثر ليس فيها ناسخ ولا منسوخ فيها اية واحدة منسوخة وهي ان الانسان لفي
خسر الا استثناء وهو الا الذين امنوا الى سورة الكوثر ليس فيها ناسخ ولا منسوخ
فيها آية وهي لكم دينكم ولي دين نسخ باية السيف سورة النصر الى آخر القرآن ليس فيها ناسخ ولا منسوخ
وهذا ما اردنا ذكره تمت الرسالة بحمد الله وحسن توفيقه والصلوة والسلام على خير خلقه
محمد وآله الطيبين الطاهرين

ام عفح وح

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين اما بعد فيقول العبد المسكين احمد بن زين الدين الاحسائي ان حضرة الجناب
العالي الشان الوثيق الاركان حاوي السلطنتين سلطنة العقل والفهم وسلطنة الملك والسلطان زينة الزمان وفخر ملوك الرئاسة
والسلطان وفجر النور اذا اشبع صغار المؤمنين ببسط الاحسان وبذل كل مثمر وثمن ظل الله على عباده المؤمنين بالامان وحصنه
المنيع البنيان الحائط الحوزة هذا الدين عن استيلاء اهل الاديان وحافظ الاسلام والايمان المحفوظ بعين الملك الديان من شر
كل جبار وشيطان من مردة الانس والجان السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان السلطان فتحعلي شاه الممدود بالنصر من
الرحمن ادام الله دولته وخلد سلطنته وحفظ ما تحته [illegible] والقى في قلوب العباد محبته ورفع على ملوك الارض رتبته اللهم كما قلدته
الحكمين حلة الفطنة وحكمة السلطنة فهب له من فضلك في هذه الدنيا طول البقاء ومكنه في ارضك كافيا واجعل له عندك احسن
اللقاء وتوجه بتاج النصر من مدد توفيقك القاهر والبسه جمال هيبتك الباهرة واجعل عاقبة امره الى نعيم جنة الدنيا ونعيم الاخرة فان
ذلك عليك سهل يسير وانت على كل شيء قدير وبالاجابة جدير آمين رب العالمين قد القى الي داعيه الفقير المقر بالقصور والتقصير
مسائل عظيمة تشتمل على فروع كثيرة ومطالب دقيقة منيرة تشهد لذلك الجناب المحترم بدقة النظر واستقامة الفكر وفور المعتبر
وتدل من حضر ونظر على صحة المثال الذي اشتهر كلام الملوك ملوك الكلام فهذا العبد ايده الله الحبي طلب [illegible] من الداعي احسن
الهداية والتوفيق الى سواء الطريق والسلامة من التعويق ببيانها على جهة التحقيق وشرحها على طور التحقيق والتدقيق فبقي
على ساق الامتثال على سبيل الاستعجال مع ما في القلب من دواعي الاشتغال والاشتغال بمعاناة الحل والارتحال بما
تضيق به المجال سائلا من الله المعروف في الاحوال والاقوال والافعال انه سميع الدعاء لطيف لما يشاء قال ادام الله دولته
وخلد سلطنته اذا فارق الانسان هذه الدار وكان من المؤمنين الاخيار لحقت روحه بالجنة كما تدل عليه ظواهر الاخبار
يتنعم فيها فالذي يلحق بالجنة هل هي صورة الروح وحدها ام هي مع مثاله ام هما مع جسمه ايضا فان كانت الروح وحدها
كانت لذته معنوية كلذة المتصور وهذه لذة ناقصة ومثل ذلك لا يكون فيه ترغيب للمكلفين وان كانت مع المثال فذلك
المثال صورة برزخية لا تقوم الا بغيرها ونقوصها بقية الاجسام محال لانها اخف رتبة الارواح فاذا لم تكن في جسم لم تفد
الروح زيادة احساس وان كان ذلك مع الجسم تم النعيم وحسن ترغيب المكلفين ولكن المعروف ان الاجسام تبقى في قبورها
رهينة الى النفخ في الصور فيبعثون من القبور ثم التنعم هل هو مشابه لتنعم الدنيا ام طور آخر وهل فيها نكاح ام لا وهل نكاح
اهل الجنة كنكاح اهل الدنيا ام لا اقول ان المؤمن اذا حضره الموت حضره محمد صلى الله عليه وآله وعلي عليه السلام والائمة عليهم السلام
وملك الموت وجبرئيل فيقول جبرئيل يا محمد ص ان هذا من محبيكم فارفق به فيقول محمد صلى الله عليه وآله يا علي ع ان هذا من محبيك فارفق

تنبيه منه لما

يقوى القمر في ظل الجنة

نيقول له يا ملك الموت ان هذا من محبينا فارفق به فيقول ملك الموت اني لاشفق عليه من الام الشفيقة ثم ياتي المومن ريح من الجنة

الدنيا واهله وماله ثم ياتيه ريح من الجنة اخرى فتلقي لها النسخة بنحية ببذل روحه وتشوقه الى لقاء الله واله واهل بيته فيتصعد

نيقول له ملك الموت هولاء اولياؤك في ظل قصرك الحبان انقلب اليهم فيقول عجل بذلك فيظهر له ملك الموت بصورة جميلة لا يرى

مثلها فيراه المومن فتجذب اليه روحه تعشقا كما تجذب الحديد المقناطيس وورد عن اهل العصمة عليهم السلام ان روح المومن

حال القبض ملك الموت لها تخر ساجدة تحت العرش بنية ثم ياذن لها فتاتي الجسد فتحضر عند التغسيل والتكفين ولها الذي يبكي

عليه فاذا نقل الى قبره سارت امام ها مليه وفي رواية تترفرف على الجنازة ومعنى انها تخر ساجدة انها حال قبض ملك الموت لها

لا تمحى ولا تنشر نفسها ونظيره ان الانسان حال الدخول في النوم لا تمحى ولا تنشر وحال الخروج منه كل الانسان حال الموت وحال

البعث قال ص كما تنامون تموتون وكما تستيقظون تبعثون فاذا وضع في قبره وشرج عليه اللبن والطين اتاه رومان فتان

القبور فيقعده ويرد روحه فيه الى صدره فيقول له اكتب اعمالك فيقول ليس عندي قرطاس فيقول خرق قطيعة من كفنك فيقول

ليس عندي دواة فيقول ريقك فيقول ما عندي قلم فيقول اصبعك فيقول ما اعرف اعمالي فيقول انا اذكرك بما قلت كذا

وفعلت كذا اليوم الفلاني والساعة الفلانية فلا يترك صغيرة ولا كبيرة الا احصاها ثم ياخذ ذلك الكتاب ويضعه في

عنقه فيكون عليه كجبل احد وان كان مومنا تيسر به لانه مملو حسنات وذلك قوله تعالى وكل انسان الزمناه طايره في

عنقه ونخرج له يوم القيمة كتابا يلقيه منشورا فاذا فرغ رومان فتان القبور اتى منكر ونكير وهما العبدان الاسودان

الازرقان راساهما في السماء السابعة وارجلهما في الارض السابعة يطان في شعورهما يخطان الارض خطا بيد كل واحد

منهما مدية من نار فان كان الميت مومنا حضر عنده علي ابن ابي طالب عليه السلم ويسالانه عن جميع ما اريد منه وعلي عليه السلم يلقنه

نيقولان له نم نومة العروس نومة لا حلم فيها واعلم ان العبدين منكرا ونكيرا ياتيان للميت بهذه الصورة الهائلة فان كان

مومنا كانت روعته منهما اخر ما يكره وكفارة لجميع ذنوبه وان كان منافقا كان ذلك اول عذابه فاذا فرغ من الحساب الحقت

روحه بالجنة جنة الدنيا فاذا قدم اجتمعت الارواح فيقولون بعضهم لبعض دعوه يستريح فانه خرج من هول فاذا استراح سئلوه

عن اهل الدنيا ما حال فلان وما حال فلانة فان قال قد خرج من الدنيا فيقولون هوى هوى لانهم لم يروه وان قال تركته في

الدنيا نرجوه فاذا كان يوم الجمعة ويوم العيد عند طلوع الفجر اتتهم الملائكة لكل واحد منهم بناقة من نوق الجنة عليها قبة

زمرد يرى ظاهرها من باطنها وباطنها من ظاهرها او بركب فيصيح بهم جبرئيل فيطيرون في الهواء ما بين الارض والسماء حتى

ياتوا النجف الاشرف عند قبة امير المومنين عليه السلم فيقفون هنالك الى الزوال وعند الزوال يستاذنون جبرئيل في زيارة اهاليهم ومواضع

حضرهم ومعهم ملائكة يسترون عنهم من اهاليهم واحوالهم كلما يكرهون حتى لا يروا الا ما يحبون ويبقون الى ان يصيح بكل

نهفيهم

٢ ثم يكشف له ملك الموت عن بصره فيقول له ملك الموت هذا قصرك في الجنة فيصعد محمد صلى الله عليه وصحبه

واهله وبرم ويزور

مثله ثم يصيح بهم جبرئيل فيركبون مطاياهم فيطيرون الى روضات الجنان يتنعمون فيها ومنهم من ياتي وادي السلام

كل يوم لقوة ايمانهم ومنهم من لا يزور الا في الاعياد وذلك على حسب ما لهم من القوة والضعف وذلك قوله تعالى ولهم رزقهم فيها بكرة وعشيا وكان

الا من تاب وامن وعمل صالحا فاولئك يدخلون الجنة ولا يظلمون شيئا جنات عدن التي وعد الرحمن عباده بالغيب

وعده ماتيا لا يسمعون فيها لغوا الا سلاما ولهم رزقهم فيها بكرة وعشيا وهذه هي جنة الدنيا عند مغرب الشمس

ولهذا قال تعالى بكرة وعشيا لان جنات الاخرة ليس فيها عشي ولا غدو وانما هي نور موجود وظل ممدود ولا يزالون

كذلك يقولون ربنا عجل قيام الساعة لما ظهر لهم مما اعد لهم من النعيم المقيم ولا يزالون كذلك الى رجعة ال محمد صلى الله عليه واله فيكرون معهم

لانهم محضوا الايمان محضا ومعنى انهم محضوا الايمان محضا انهم عرفوا امير المومنين عليه السلم بالمعرفة النورانية وقد والجميع فضائله ومعنى

معرفة النورانية انهم يعرفون انه الصراط المستقيم وسبيل الله ورحمته وجنبه وعينه الناظرة واذنه الواعية ويعلمون بان

من ما عاد فانه بذلك مقتلا لامر الله ويقينه انه يموت شهيدا وان مات مريضا في فراشه سنة وهو معنى ما روي عن الباقر ان ما من

مومن يومن بتاويل قوله تعالى ولئن قتلتم في سبيل الله او متم لمغفرة من الله ورحمة خير مما يجمعون ولئن متم او قتلتم لالى الله تحشرون

الا وله ميتة وقتلة انه من مات قتل ومن قتل بعث حتى يموت وقد سئل عن تاويلها فقال ما معناه ان سبيل الله هو علي عليه السلم والقتل

في سبيل الله هو القتل في سبيل علي واصحاب الشمال هم المنافقون على العكس من كما سمعت وان ملك الموت يتصور للمنافق باخوف صورة

تكون بعد ان يحضره محمد ص واهل بيته فيرون ملك الموت بان هذا عدونا فشدد عليه فيظهر له ملك الموت باشوه صورة فاذا راه

انجذبت روحه اليه كما تجذب الفريسة الى الاسد من شدة الخوف وبعد الحساب يضربه منكر ونكير بمضربة من حديد قد حميت

في النار سبعين سنة ثلث مرات كل مرة يتطاير جسده كالهباء فيعيده الله ثم يضربه ثانية وثالثة وتلحق روحه بنار الدنيا عند

مطلع الشمس يعذبون عند طلوعها وعند غروبها فاذا اتي بهم ملائكة العذاب يسحلونهم بسلاسل من نار الى عند برهوت

في حضرموت من اليمن يعذبون ولقد رايت في الطيف ان بعض المنافقين وريسهم انه اتي به في بئر يعذب فيه وكنت سمعت ذلك

الاسم ولا اعلم موضعه فكنت في اليقظة قاعدا مع جماعة ومعنا رجل كبير من العرب فذكر شخص منا عيون بقر فقال الرجل هل

عيون بقر فقلنا لا نعرف ذلك فقال هو واد في ناحية الشام وكنا نقرب منه من بعيد وهو منخفض لا يمكن ان ينظر اليه وله دوي

شديد ودخان يصعد منه ولا شك انه من اودية جهنم وان لكل واد منها مكانا والمثل عندنا بذلك مشهور فانهم اذا غضبوا

على شخص تدعوا عليه قيل له في سقر وعيون بقر ولكنا لم نعرف ذلك الا من هذا الطيف انه يعذب فيه ذلك المنافق لعنه الله ومن هذا

الرجل الذي وصفنا ابتداء منه بانه الاقرابي الحالية على صرفه وكان ذلك الطيف في زمان المكاشفات والمبشرات التي تورد على ولا يزالون

يقولون يا ربنا اخر قيام الساعة لما ظهر لهم مما اعد لهم فيها من العذاب الاليم ولا يزالون كذلك الى رجعة ال محمد صلى الله عليه واله فيخرجون

فيرجون معهم لا يمحضوا الكفر محضا هذا صورة الموت وما بعد الموت قبل يوم القيمة على سبيل التعدد لينتفع عليها الهدا والله الهادي
فاقول قوله اعلى الله مقامه ادام سلطنته ورفع على جميع الملوك رتبته ثم ان الذي يلحق بالجنة اه اعلم ان الذي يلحق بالجنة الدنيا هو الذي يقبضه ملك الموت
وهو الانسان الحقيقي واصل وجوده مركب من خمسة اشياء عقل ونفس وطبيعة ومادة ومثال فالعقل في النفس والنفس بما فيها في الطبيعة
والكل في المادة والمادة بما فيها اذا تعلق بها المثال تحقق الجسم الاصلي وهو الغائب في العنصري المركب من العناصر الاربعة النار والهواء والماء
والتراب وهذا العنصري هو الذي يبقى في الارض ويفنى ظاهره فيها ويخوص لطائف الاغذية وانما قلنا يفنى ظاهره في الارض لان
باطنه يبقى وهو الجسد الثاني وهو من عناصر هورقليا الاربعة وهي اشرف من عناصر الدنيا سبعين مرة وهذا هو الذي ينعم
لان المؤمن بعد الحساب في قبره يخد له خد من قبره الى الجنة التي في المغرب يدخل عليه منها الروح والريحان وهو قوله تعالى
فاما ان كان من المقربين فروح وريحان وجنة نعيم والذي يتنعم بهذا الروح هو الجسد الثاني الذي هو العنصري وهو هورقليا وهو
في باطن الجسد الاول الظاهر لنا الذي هو من العناصر المعروفة واما الذي يخرج مع الروح فهو الجسم الحقيقي المركب من الهيولى
والمثال وهو الحامل للطبيعة المجردة والنفس والعقل وهو الانسان الحقيقي وهذا الجسم من جسم الكل ويتنعم في قبره بمجرد الجهات
وقوة لذته في الاكل والشرب واللبس والنكاح بقدر قوة لذة الجسم العنصري سبعين مرة وهذا الجسم الحقيقي لا تفارقه الروح ولا يفارقها
الا بين النفختين فانه اذا نفخ اسرافيل في الصور نفخة الصعق وهي نفخة الجذب انجذب كل روح الى ثقبها من الصور وله
مخازن فاول دخولها تلقى في المخزن الاول مثالها وفي الثاني هيولاها وفي الثالث طبيعتها وفي الرابع النفس وفي الخامس
الروح وفي السادس العقل فاذا تفككت بطلت وبطل فعلها فهي ليست بفانية الا بهذا المعنى ولا ممازجة لان الممازجة انما
هي في النفوس النباتية والحيوانية اما النباتية فلانها من نار وهواء وماء وتراب فلذا فارقت عادت الى ما منه بدئت
عود ممازجة لا عود مجاورة فتعود الاجزاء النارية الى النار وتمازجها والهوائية الى الهواء والمائية الى الماء والترابية
الى التراب وكل واحد يمازج ما منه اخذ وكذلك النفس الحيوانية فانها اخذت من حركات الافلاك فاذا فارقت عادت الى
ما منه بدئت عود ممازجة لا عود مجاورة لانها قوى الفت من قوى الافلاك بتقدير حركاتها تتعلق بالطبايع التي
في الدم الاصفر تعلق ارتباط والدم الاصفر في العلقة التي في تجاويف القلب والدم الذي في البدن تقوم بالعلقة والبدن
تقوم بالدم ومعنى تعلقها بالطبايع ان الطبايع البسائط لما الفت على هذا الترتيب حرارة ويبوسة وبرودة ورطوبة وكانت معتدلة في الوزن الطبيعي بان يكون الاربعة خمسة اجزاء لان البرودة جزءان حصل منها بخار معتدل فكرت عليه الاركان
فاعتدل في نضجه فناسبها ما اكتسب من قواها قوة الحيوانية بواسطة حركاتها واشعة كواكبها فذلك البخار المعتدل نضجه بمنزلة
استنارة تلك الاجزاء الدخانية من الاجزاء الدهنية في السراج اذا قاربت في احتراق الدخان والروح الحيوانية بمنزلة الاجزاء

استنارة الدخانية تلك صح

الدخانية من النار فكان ان الاستنارة انما هي من الكثافة المنفعلة بالضوء عن النار لكن فلك البخار المعتدل نضجه الفعل بالحركة والحيوة
عن نفوس الافلاك من طبايعها النارية بواسطة حركاتها واشعة كواكبها فاذا فارغت عادت الى ما منه بدئت عود ممازجة
لا عود مجاورة لانها في الحقيقة ما الفت من طبايعها التي هي صفا نفوسها في المفارقة يرجع كل الى اصله ممازجا معه كالقطرة في الماء
فافهم وهاتين النفسين بعد الموت تلحقان باصليهما هذا احكم ظاهرهما اما حكم باطن النباتية فانها تبقى في القبر وهي عناصر هورقليا
وباتيها الروح والريحان من الجنة واما باطن الروح الحيواني فانها من طبايع افلاك هورقليا وهي تلحق بالجنة جنة الدنيا كما
والحاصل ان الروح لا تنفك عن الجسم الاصلي الا بين النفختين نفخة الصعق ونفخة البعث لجواب قوله ادام الله تابيده وتفرد
الروح وحدها ام مع المثال ام مع الجسم هو ان الذي يمضي لجنة الدنيا الروح مع الجسم الاصلي لان الروح فيها العقل وهي في الطبيعة والجسم
هو الهيولى والمثال ولهذا كان احساسه ولذته اقوى من الدنيا سبعين مرة لان الدنيا لذته حسية معنوية وعلى هذا الحس به
نوعيا لمكلفين واما الذي يبقى في القبر فهو الجسد الثاني الذي من عناصر هورقليا واما الذي من هذه العناصر فانه يفنى
ولذلك امثلة كثيرة نذكر بعضا منها امثاله الزجاج فانه من الصخرة والقلي وهما كثيفا بمنزلة الجسد العنصري المعروف
عند العوام فلما اذيب ذهبت منه الكدورة فكان هو بنفسه زجاجا شفافا يرى ظاهره من باطنه وباطنه من ظاهره وهو
نظير الجسد الثاني الذي يبقى في القبر يدخل عليه من الجنة روح وريحان والكثافة نظير الجسد العنصري الظاهر كيف خرج
من الصخر والقلي الكثيفين جيدا شفافا لطيفا وهو ذلك الصخر وهو غيره وهذا الزجاج اذا اذيب والقي عليه دواء الجميع
لحمه في الطبع كان بلورا كما لو القي عليه دواء الحكماء الذي هو اكسير البياض فيكون بلورا يحرق في الشمس لانه يجمع الاشعة
التي تقع عليه من الشمس وهذا من الزجاج هل هو غيره بل هو هو وانما اتاه شيء صفاه حتى كان اعلا رتبة من الاول وهذا
الجسم الذي يخرج مع الروح ويدخل جنة المغرب جنة الدنيا وهذا البلور اذا اذيب والقي عليه الاكسير الابيض مرة اخرى كان الماسا
فهو من البلور بل هو غيره وهذا الزجاج اذا اذيب بل هو هو وقد كان صخرا كثيفا فلما اذيب كان زجاجا شفافا فلما اذيب
والقي عليه الدواء الابيض كان بلورا محرقا ولما اذيب ثانيا والقي عليه الدواء ثانيا كان الماسا اذا وضع على السندان
وضرب بالمطرقة غاص فيهما ولم ينكسر واذا ضرب بالاسرب وهو الرصاص الاسود انكسر جسما مثلثة مكعبة وكل مكعب اذا
كسر بالاسرب انكسر مثلثا مكعبا وهذا علامة صحة كونه الماسا وكونه الماسا دليل على انه كان غائبا في حقيقة الصخر
لا نعقد تركيبه من الاصلين المعروفين وهما الزيبق والكبريت على ما قرر في الطبيعي وهذا الالماس المتخلص من
البلور المتخلص من الزجاج المتخلص من الصخر نظير اجسام المؤمنين في جنة الاخرة وحثالة الصخر القلي مثلا فانه بمنزلة
الجسد العنصري الاول المعروف في الدنيا واذا القي عليه الاكسير الابيض كان فضة صافية وكان بمنزلة الجسد الثاني الذي يبقى في القبر

الروح مع الجسد من

يدخل عليه من جنة الدنيا الروح والريحان واذا القى عليه الاكسير الاحمر كان ذهبا خالصا وكان بمنزلة الجسم الذي يخرج
الذي يلحق بعد الموت بجنة الدنيا يتنعم فيها واذا القى عليه الاكسير الاحمر مرة ثانية كان اكسيرا وكان بمنزلة الجسم الذي
يدخل جنة الآخرة وكونه اكسيرا علامة ودليل على انه كان غائبا في حقيقة القلعي لانه قد تركب من الاصلين المعروفين
وهذا الاكسير المتخلص من الذهب المتخلص من الفضة المتخلصة من القلعي نظير جسم الآخرة ولذلك امثال كثيرة يعرفها اهل البصيرة
وقوله اعلى الله شانه وشد اركانه ثم التنعم هل هو مشابه لتنعم الدنيا ام طور آخر جوابه ان نعيم جنة الدنيا مشابه لتنعيم
الدنيا بمعنى ان جميع ما في الدنيا من الفواكه والمطاعم والملابس والسلطنة والعز مشابه لما في جنة الدنيا لان تلك هي الاصل
وانما هذه مثال وتذكرة وذكرى للذاكرين وكذلك ما في جنة الدنيا مثال وتذكرة لجنة الآخرة والى ذلك الاشارة بقوله تعالى
كلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذي رزقنا من قبل واتوا به متشابها وقوله ع الدنيا مزرعة الآخرة فلا يكون
شيء هناك الا وله مثل آية يستدل بها عليه في الدنيا ولهذا لما سئل الحبر النصراني محمد بن علي الباقر عليه السلم عن اهل الجنة كيف
ياكلون ولا يتغوطون فاجابه عليه السلم فقال له ع فما نظيره في هذه الدنيا فقال الجنين في بطن امه يغتذي ولا يتغوط حتى
انه لما ثبت ان في الجنة اشجارا تنبت نساء معلقات بشعورهن خلق الله لذلك مثلا وهو ما في جزائر الواقواق
فان هنالك اشجار الحمل نساء اجمل ما وجد في الدنيا ولقد نقل المورخون ان بعض المسافرين الى تلك النواحي دخل هذه
الجزيرة وقطف منها نساء آن واقعها وجد لذة لم يجدها في نساء اهل الدنيا وذكروا اذا ادركت الاجل وماتت الميتة
بينها ان اقبل وتقول بكلامها واق واق ولهذا سميت جزيرتهم جزائر الواقواق وقوله ع ادام الله تعالى بقاءه وامده
بتاييده من نصره وعطائه وهل فيهما نكاح ام لا جوابه ان تلك الجنة مظهر لجنة الآخرة والدنيا مثال لهما فكلما يوجد في الدنيا
يوجد في جنة الدنيا وما يوجد في جنة الدنيا يوجد في جنة الآخرة فكما في الدنيا والآخرة نكاح ففي جنة الدنيا نكاح لكن بعض العلماء
سئل عن ذلك فقال الادلة خالية من ذلك وتوقف في الجواب ولكن اقول ان الادلة مصرحة بذلك منها ما اشار الله تع
بقوله الدنيا مزرعة الآخرة وقوله تع كلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذي رزقنا من قبل واتوا به متشابها وكذلك
من الادلة ان آدم وحوا خلقا في الجنة وسكنا فيها ونكح فيها وكذا في رواية المفضل بن عمر الطويل في الرجعة قال في آخره بعد
ذكر ان المومنين يكونون في نعيم بعد قتل ابليس وجنوده ولا يموت الرجل حتى يرى من نسله الف ولد ذكر قال عليه السلم وعند
ذلك تظهر الجنتان المدهامتان عند مسجد الكوفة وما وراء ذلك بما شاء الله والجنتان المدهامتان هي جنة الدنيا لا
جنة الآخرة وقوله عليه السلم عند مسجد الكوفة يريد به النجف الاشرف لانه هو الذي ياوي اليه الارواح من جنة الدنيا في
فالنجف قطعة من تلك الجنة في الظاهر واما في الباطن فالجنة التي في المغرب التي تاوي اليها الارواح قطعة من النجف الا

فتظهر هذه الجنة

بكما تكذبان
فباي آلاء

فتظهر الجنة في آخر الرجعة في النجف الاشرف وهي الجنتان المدهامتان اللتان ذكرتا في القرآن وفيهما فيهن خيرات حسان
حور مقصورات في الخيام فباي آلاء ربكما تكذبان لم يطمثهن انس قبلهم ولا جان آه والى هذين الجنتين المدهامتين
من جنان الدنيا الاشارة بقوله تع ولمن خاف مقام ربه جنتان يعني في الآخرة ثم عطف على الكلام فقال ومن دونهما
اي من دون جنتي الآخرة اي لمن خاف مقام ربه جنتان مدهامتان بعد الموت من دون جنتي الآخرة الخلد
من قبلهما فهي دون قبل باعتبار واقل باعتبار لان جنتي الدنيا اقل من جنتي الآخرة في الرتبة والشرف وغير ذلك
وهذا المعنى وان لم يذكره المفسرون الا ان اهل العصمة عليهم السلم نبهوا على ذلك من كان حيا وهو ممن القى السمع وهو
شهيد ثم جنة الدنيا هي ظاهر جنة الآخرة ونار الدنيا هي ظاهر نار الآخرة والى ذلك اشار تع في كتابه العزيز في حكم الجنة
الى ان قال ولهم رزقهم فيها بكرة وعشيا يعني جنة الدنيا ثم قال تلك الجنة التي نورث من عبادنا من كان تقيا يعني في الآخرة
فدل على ان جنة الدنيا هي التي تورث في الآخرة وقال في حكم النار وحاق بآل فرعون سوء العذاب النار يعرضون عليها
غدوا وعشيا ويوم تقوم الساعة لجمع القرآء على الوقف على الساعة على عدم الوقف على عشيا فقال يعرضون عليها غدوا
وعشيا يعني في الدنيا وقوله تع ويوم تقوم الساعة يعني في الآخرة فكانوا يعرضون على النار في الدنيا غدوا وعشيا وفي الآخرة
يوم تقوم الساعة وهذا ظاهر لمن تدبر وقوله تع ادخلوا آل فرعون اشد العذاب كلام مستانف وقوله اطال الله
بقاءه وهل نكاح اهل الجنة كنكاح اهل الدنيا ام لا جوابه ان الادلة السابقة تدل على ان نكاح اهل الجنة كنكاح اهل
الدنيا بهيئته المعروفة الا ان اللذة في جنة الدنيا بقدر لذة نكاح الدنيا سبعين مرة ولذة نكاح اهل الجنة الآخرة بقدر لذة
نكاح اهل الدنيا اربعة آلاف مرة وتسعمائة مرة وسئل الصادق ع عن نساء اهل الجنة كيف يبقين ابكارا فقال ع ما معناه
اذا اتاهن المومن لم يكن لفرجهن فرجة الا ولج الذكر خاصة ولم تكن زيادة فيدخل الهواء في الفرج بخلاف نساء اهل
الدنيا فانه اذا دخل فيهن الهواء فسدت البكارة وهذا المعنى صريح في ان نكاح اهل الجنة كنكاح اهل الدنيا ووجه آخر
لما كانت ابدانهن في كمال اللطافة كانت فرج الحورية اذا اخرج ذكره زوجها اجتمع فرجها كالماء اذا ادخل اصبعه
فيه ثم اخرجه اجتمع كمثله قبل الادخال وليس ذلك لان اجسامهن ذائبة ولكن لان اجسامهن حيث لا موضع فيها
للشرة صفا لها فقد روي عنهم عليهم السلم ان المومن اذا جامع حورية يرى وجهه في صدرها وترى وجهها في صدره
وروي عنهم عليهم السلم انه يرى مخ ساقها من خلف سبعين حلة بقي سوال ينبغي التنبيه عليه وهو انه قد روي عنهم عليهم السلم
ان الحورية عرض عجزها الف ذراع والرجل في الجنة يكون بقدر ابينا آدم ع وهو سبعون ذراعا بل قيل ثلثون فكيف يتوصل
الى نكاح الحورية التي عجزها الف ذراع الجواب انه قد علم من ضرورة الدين ان اهل الجنة لهم فيها ما يشاؤن وان الا

العليم العزيز تقدير ذلك

تجري على حسب ما يخطر ببالهم فاذا اراد موافقة مثل هذه تطول الليلة على قدرها حال الفعل واذا فرغ رجع على حالته الاولى عند الفراغ
وهو تاويل قوله تعم قدروها تقديرا واذا اراد ان يكون هو بقد الحورية كان كما يشاء واذا اراد ان تكون الحورية بقدره
كانت كما يشاء وبقي تنبيه اخر يتعلق بهذا الفرع وهو انه قد ورد عن اهل العصمة عليهم السلم بينا المومن في قصره في الجنة اذ راى النور
ليستطيع في قصره فينظر واذا قد اشرقت صورة يراها كما يرى احدكم النجم فيقول من انت فاني ما رايت احسن منك فتقول انا التي
قال الله تعم ولدينا مزيد فتنزل اليه فيجامعها اربعمائة سنة ثم يفترقان لا عن ملالة قال وبينا المومن في قصره اذا راى نورا يتلالا
في قصره فيطلب الله نور الرب قد تجلى عليه فينظر واذا قد اشرقت عليه صورة يراها كما يرى احدكم النجم فيقول من انت فاني
ما رايت احسن منك فيقول انا من الذي قال الله تعم سبحانه فلا يعلم نفس ما اخفي لهم من قرة اعين فيهم ان يقوم اليها فتقول لا تعجل
يا ولي الله انما انا لك فتنزل اليه قال فيعتنقها اربعمائة سنة في قوة مائة غر شاب ثم يفترقان لا عن ملالة وفي هذا سؤالات كثيرة
منها انه كيف يجامعها اربعمائة وقد خلق الله ابن ادم اجوف لا يستغني عن الطعام والشراب كما هو معلوم بالوجدان والاخبار
والجواب انه في حال جماع الحورية ياكل منها كل فاكهة وكل طعام ويتعلم منها كل علم ويحصل له منها كل قوة لا يقتطف من خدها
اذا قبلها كل وردة ريحانة وكل فاكهة من فواكه الجنان ومن فيها اذا قبله كل شراب وكل طعام ومن موضع الجماع كل قوة ونشاط
وحدة كما يغتذي الطفل من امه ومن سرته النشاط والقوة والجدة كما ذكر صاحب عين الحياة وهو كتاب في الحكمة ذكر فيه اشياء التي
تطيل العمر وتقوي الحرارة الغريزية قال ومنها جماع الشابة الجميلة المحبوبة فانه يقوي الحرارة الغريزية ويزيد في العمر واليه للا
الاشارة بتاويل قوله تعم وان الدار الاخرة لهي الحيوان فهو في حال الجماع ابلغ في تحصيل ما ذكر من جميع حواله الا حالة الزيادة عند
مليك مقتدر والى ذلك الاشارة بقوله تعم ان اصحاب الجنة اليوم في شغل فاكهون نقال تعم فاكهون بالطف اشارة الى ما ذكر يا فيروز
عنهم عليهم السلم في شغل بافتضاض الابكار وبالجملة فهذا الجواب بالتلويح وهذا الدليل بالاشارة ومنها انه كيف يكون معها وقد ورد
ان قصور اهل الجنة من ياقوتة حمراء وزمردة خضراء وزبرجدة زرقاء ودرة بيضاء وكل ذلك يرى ظاهرها من باطنها وباطنها من
ظاهرها وان كان من ذهب وفضة فكذلك لان ذهب الجنة وفضتها شفافة كذلك واليه الاشارة بقوله تعم قوارير قوارير من فضة
فاذا كانت قصورهم كذلك كيف يمكنه الجماع فان اهل الجنة يرونهم لعدم الحجاب والجواب انه روي عنهم عليهم السلم انه اذا اراد المومن
الجماع نزل عليه مع الحورية نور يغشاها ويحجبهما عن بصر كل ناظر الا انفسهما حتى يفرغا وهذا وجه ومنها انه قد ورد ان اهل الجنة
اخوان على سرر متقابلين لا ينظر احدهم في خلف صاحبه ظاهر ذلك انه في جميع الاحوال فاين وقت الجماع والجواب ان في القرآن المراد
بتلك المقابلة للاخوان غير حال الجماع لان ذلك مستثنى واما في الباطن فلان المومن في الجنة يجمع بين افعال الروح وافعال الجسم كما انك
تاكل في الدنيا وقلبك متوجه الى شيء اخر غير الاكل وكذلك في الجماع فهذه الحالتان تحصل لروحه وجسمه معا وتكون هذه الحالة له

متعددة في امكنة

فهو مع الحورية ومع اخوانه لانه اذا شاء ظهر لهم بصورته وهو مع الحورية بحقيقته كما كان علي ع والائمة عليهم السلم يفعلون يكونون
لا يفقد احدهم منها لانهم الان في الجنة ومنها اذا كان المومن كذلك فكيف الجمع بين هذا وبين ما ورد في تفسير قوله تعم واذا رايت ثم رايت نعيما
وملكا كبيرا فانه ورد ما معناه بان الملائكة المقربين ياتون الى قصر ولي الله يحجبهم نور فيستاذنون عليه بان الرب يدعوه للزيارة
فيضربون حلقة باب القصر فتنطق وتقول يا علي فيقول البواب من بالباب فتقول الملائكة نحن رسل الرب الجليل الى ولي الله نستاذن في الزيارة
فيقول قفوا حتى استاذن عليه فيضرب حلقة الباب فتنطق وتقول يا علي فيقول البواب الاخر من بالباب فيقول له البواب الاول
ان الملائكة المقربين بالباب يستاذنون على ولي الله للزيارة فيقول له قل لهم قفوا وهكذا حتى ينتهوا الى الاخير فيقولون ولي الله
مع زوجته الحورية فتقف الملائكة ما شاء الله حتى يفرغ فياذن لهم فيدخلون عليه من ابواب غرفته فيسلمون عليه ويقولون له
ان ربك يدعوك للزيارة او هو قوله تعم والملائكة يدخلون عليهم من كل باب سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار فان كان المومن كذلك
فكيف يشتغل عن الملائكة بالحورية لم لا يكون معهم وهو معها قلت لو شاء لجمع بين ذلك انه لو شاء لامكنه وهو سهل عليه
ولكن في ذلك اظهار السلطنة الكبرى والملك العظيم بان الملائكة المقربين يقفون على بابه اربعمائة سنة حتى يفرغ من جماع وذلك
قوله تعم واذا رايت ثم رايت نعيما وملكا كبيرا ومنها انه قد روي ما معناه ان الملائكة ياتي ولي الله كل جمعة بمركب من نور وتقول
للمومن يا ولي الله ان ربك يدعوك للزيارة فيركب وتطير به تلك المركب حتى ياتي ربه فيعطيه ضعف ما عنده ولا يزال كذلك
في كل جمعة يركب للزيارة ويعطي ضعف ما عنده حتى انه ليقول يا رب لا حاجة لي بالمال فيقول لي رضائي عنك ولا يزال كل جمعة
يركب ويعطى ضعف ما اعطي من الرضى عنه ولا انقطاع لذلك ولا نهاية وهو الذي له في الجنة من النعيم والرب هو الصاحب والولي
والمعنى محمد صلى الله عليه واله وعلي ع ويجوز ان المراد بالرب هو الله تعم ومعنى زيارته زيارة محمد ص واله لقال من زارهم
فقد زار الله ومن اطاعهم فقد اطاع الله ومن عصاهم فقد عصى الله فالرب بهذا المعنى ويبقى رب الدار اي صاحب الدار فاذا كان
في كل جمعة يركب المومن للزيارة فكيف يكون مع الحورية في مرة واحدة اربعمائة سنة والجواب ان المراد بالجمعة مقدار ما بين الجمعة
الى الجمعة من جمع الاخرة وهي سبعة ايام بقدر سبعة الاف سنة من سني الدنيا كما دل عليه القرآن ووردت به الروايات عنهم عليهم السلم
لان اليوم كالف سنة من سني الدنيا والساعة منه قدر ثلاث وثمانين سنة وخمسة اشهر والحالة التي يكون بها مع الحورية
يوم من ايام الاخرة وهي قدر اربعمائة سنة من سني الدنيا فالسنة في الاخرة ثلثمائة وستون الف سنة من سني الدنيا والشهر ثلثون
الف سنة وهكذا وليس في الجنة ليل ولا نهار قال الله تعم لا يرون فيها شمسا ولا زمهريرا وانما هو نور موجود وظل ممدود
تسبيح اهل الجنة تزيد في الحسن والجمال والجدة والشباب بعكس الدنيا كل وقت على سبيل التدريج سبالا وهكذا فاذا مضى عليهم
قدر اثني عشر الف سنة من سني الدنيا صعدوا على ان وتوفوا الا حضيض الى الكثيب الاحمر فيكون فيه قدر اثني عشر الف سنة

٤٧

من سنخ الدنيا ويصعدون الى الأعراف ويمكثون فيه قدر اثني عشر الف سنة من سني الدنيا ويصعدون الى مقام الرضوان فلا يزالون
فيه ابد الآبدين بلا غاية ولا نهاية يزدادون شبابا وجدة وجمالا وملكا وحورا وعينا وكل مقام صعدوا اليه كان اعلى من الاول
بمثل الفرق بين نعيم الدنيا والآخرة يطوف عليهم ولدان مخلدون باكواب واباريق وكاس من معين لا يصدعون عنها ولا
ينزفون وفاكهة مما يتخيرون ولحم طير مما يشتهون وحور عين كامثال اللؤلؤ المكنون جزاء بما كانوا يعملون لا يسمعون فيها
لغوا ولا تاثيما الا قيلا سلاما سلاما اللهم لا تحرمنا الجنة يا كريم بحق محمد وآله الطاهرين وصلى الله عليهم ولعنة الله على
اعدائهم اجمعين الى يوم الدين قال ادام الله دولته ودفع عن الملوك رتبته مما السبب في الاحوال المختلفة التي تتعاقب
على الانسان فمرة يسر ولا يعلم سبب السرور وتارة يحزن ولا يعلم السبب وتارة يقبل على الطاعات وتارة يقبل على المعاصي
وقد يقف فلا سرور ولا حزن ولا اقبال على طاعة ومعصية وايضا هذه الطاعة التي يقبل عليها ان كانت من ذاته
فما باله في بعض الاحوال يقبل على المعصية وكذا المعصية وان كانت من غيره فلا ثواب له في طاعته ولا عقاب عليه
على معصية لانه ليس بمقتض اقول اما السبب في ان الانسان يحصل له سرور ولا يعلم السبب او يحصل له حزن ولا يعلم
السبب فقد اشارت الاخبار عن الائمة الاطهار عليهم السلام الى ذلك منها انه روي ما معناه ان الامام عليه السلام
يدخل عليه السرور لاعمال صالحة وقعت من بعض الشيعة فاذا دخل عليه ذلك دخل على كثير من شيعته
في مشرق الارض ومغربها وبيان ذلك ان الشيعة انما سموا الشيعة لانهم من شعاع ائمتهم ومن شأنهم لهم فعل
الاول يكون الامام ع بمنزلة المنير ولا ريب ان كل ما يدخل على المنير من صفاء ذاتي كقوة نوره او عرضي كصفاء الهواء
فانه يزيد في نور الاشعة وكذلك ما يدخل عليه من ظلمة او كدورة فانها تدخل على الاشعة وكذلك اذا قلنا انهم من المنابع
فان ما يدخل على المنبوع من الانبساط والانقباض يدخل على المنابع وهذا ولا ريب فيه وانما قلنا فانه ما يدخل على كثير
من شيعته لان بعض شيعته لا يحسون بذلك والا فانه يدخل على الكل الاستنارة وعدمها ثم لهذا وجهان احدهما
دخول السرور على الامام ع من عمل المؤمن من الطاعة والحزن من عمل المعصية هل ذلك بواسطة ام لا اما رجوع اثر الطاعة
والمعصية فلا يتحقق الا من العامل بعد العمل وضع العمل ويرجع السرور الى الامام حتى قبل العمل اذ عمل العامل لا قبل
واما الواسطة فمنهم من يكون ذلك بالواسطة ومنهم بغير الواسطة والواسطة كالانبياء عليهم السلام فانهم وسائط
بين الامة وبين الامام ع ثانيهما هل مبادي اسباب السرور والسرور من الامام ومبادي اسباب الحزن والحزن من تخلية
الامام ام لا الظاهر ان ذلك منه ع السرور ومبدأ سببه ومبدأه من جهة عقل الامام وان الحزن وسببه تخلية الامام للعبد الى
المعصية وعدم تكلفه واعانته حتى واقع ذلك العبد المعصية ولولا ان تدارك عنه لما عاد اليه فافهم ومنها انه ما من

مؤمن

مؤمن في مشرق الارض ومغربها الا وله اخ مؤمن يعمل كعمله ويفعل كفعله حتى انه ليختار من اعمال الدنيا ما يختاره اخوه لشدة المشابهة
بينهما وان كان احدهما من اهل الجنة كان الآخر معه في درجته لانه خلق من الطبيعة التي خلق منها الآخر واذا دخل على
احدهما فرح او حزن دخل على الآخر وان كان بينهما بعد المشرقين لان المؤمنين كالجسد الواحد اذا تألم منه عضو تألم منه
العضو الذي يقرب منه او تتصل مادته به وهذا ظاهر ومنها انه روي عنهم عليهم السلام ان الانسان اذا فتحت صحايف
حسناته في وجه نفسه دخل عليه السرور وهو لا يعلم واذا فتحت صحايف سيئاته في وجه نفسه دخل عليه الحزن وهو لا
يعلم والسر فيه ان الحسنات اذا شاهدتها النفس انبسطت لان الحسنات نور ووجود وحياة فتقوى بذلك النفس وتنبسط
وهو السرور ومحله جلدة البطن واذا شاهدت السيئات انقبضت لان السيئات ظلمة وعدم وضعف ومما تتضعف بذلك النفس
وتنقبض في القلب فان كان لما مضى سمي غما وموضعه القلب لاجتماع النفس الحيوانية في القلب من الامر الذي تصورته دنيا
مضى وان كان لما يستقبل سمي هما وهو عصر القلب وهواه من الغم لانه ربما اقبل لشدة اجتماع النفس الحيوانية في القلب بقوة
عن الامر المتصور دنيا فينقل واشتدانها منه والغم والهم هما الحزن وذلك للمعصية واما وجه اقبال العبد على الطاعات في بعض الاحيان
فاعلم ان الانسان خلق من وجود وماهية والوجود قبل اجتماعه بالماهية صورته صورة ملك وهو ملك من الملائكة
العلويين والماهية قبل اجتماعها بالوجود وصورتها صورة شيطان وهي شيطان من سكان سجين فنزلت تلك الصورة
العالية وصعدت تلك الصورة السافلة واجتمع مظهراهما لما بينهما من حاجة كل واحد منهما الى الآخر في الظهور ولتشابه
كل واحد منهما بالآخر في تماكن الجهات والاطوار والشؤون مثلا اذا ارتفع الوجود عشر درجات انحطت الماهية عشر
درجات واذا مال الوجود للاكل الحلال مالت الماهية للاكل الحرام وكل شيء منه يقابل ضده منها فلما اجتمعا كان الانسان
منهما اي من المظهرين الوجود وهو السلطان الحاكم على الحسنات والعقل وزيره والماهية وهو السلطان الحاكم على الشرور والنفس
الامارة وزيره ومعنى كون الوجود سلطان الحسنات من ان الحسنات من جنسه واستمدادها منه وهو جنودها منه
ومعنى كون الماهية سلطان الشرور وكذلك لها من جنس الماهية واستمدادها منها وجنودها منها فلما ان كان الانسان
مركبا من الوجود الذي هو النور والماهية التي هي الظلمة كان له ميل الى الطاعات والحسنات من جهة الوجود وله ميل الى المعاصي
والشرور من جهة الماهية واصل هذا الوجود في الملأ الاعلى صورة ملك مع الملائكة واصل هذه الماهية في الملأ الاسفل صورتها
شيطان من الشياطين فاذا عرض له الفعل طلبه العقل لسلطانه من جهة الطاعة ومعه ملائكة تعينه وطلبته النفس لسلطانها
من جهة المعصية ومعها شياطين تعينها فان مال الوجود واصله مع العقل وقوى على النفس وجنودها وغلب فعل العبد الطاعة
وان مالت الماهية واصلها مع النفس وقويت على العقل وجنوده وغلبت فعل العبد المعصية فمعنى اقبال العبد على الطاعة ان فعله بالوجود
لينبعث

الذي هو السلطان ويغلب النفس الامارة وكذا معنى اقبال العبد على المعصية ان نفسه الامارة تستعين وتغلب العقل وقد قلنا
مركب في اصل خلقته من الوجود والماهية فاذا قلنا السبب في ميل الانسان الى الطاعة ان صورته التي مع الملائكة تعلو ذلك العمل
وهي موجودة مع الملائكة وتلك الصورة هي اصل الوجود الذي في الانسان بل هو هو يريد به معنى ان الوجود اعان العقل وجنوده
على فعل الطاعة فغلب عدوه واذا قلنا السبب في ميل الانسان الى المعصية ان صورته التي مع الشياطين تعلو ذلك العمل وهي موجودة
مع الشياطين وهي اصل الماهية التي في الانسان بل هي هي يريد به معنى ان الماهية اعانت النفس وجنودها على فعل المعصية
ان عمل الوجود لذلك العمل في عالم الاشهاد هو اعانة العقل على الطاعة وتعلمها في عالم الملك ان الوجود اذا لم يعمل لم يقو
العقل على العمل لانه اصل العقل والعقول انما تقوم به وعمله هو امداده بالالطاف الربانية للعقل لان كل شيء عمله
بحسبه ومعنى قولنا ان الوجود اذا لم يعمل فقرينته الملائكة لانه لا ينبه له الا بالعمل وكذلك الماهية في مقامها فافهم
فقد رددت في العبارة كثيرا لاجل الافهام فان صعب عليك فاعلم انه ليس لنقص في التفهيم ولا لضعف في فهم الناظر ولكن
لصعوبة هذا المطلب فعليك بالتأمل والترديد فيه حتى يفتح الله عليك وهو خير الفاتحين وهذه الاشارة كافية لمن تطلب
لاشتمالها على كل جزء واحدا وهو الذي امر بكتمانه والخليقة وحقيقة الكون لا من شيء وقوله ادام الله بقاءه ان كان الاقبال
على الطاعة من ذاته اه جوابه ان ذلك الاقبال والميل من ذاته في الحالين لان ذاته مركبة من وجود يميل الى الطاعة
بطبعه وهواه ومن ماهية تميل الى المعصية بطبعها وهواها فالميل الى الطاعة او الى المعصية من ذاته لا من غيره فالثواب
له والعقاب عليه لانه مقصر قال سلمه الله تعالى مجتهدا هو ام سلطنة هل لاهل الجنة لم يزوج بالاكثر من اربع نساء ليس لهم الا اربع
كما هو حال الدنيا اقول ان الاربع انما هو لهذه الامة بالعقد الدائم ولهم ما يشاءون بالمنقطع وبملك اليمين ولم يكن هذا التقدير
في الامم الماضية لشدة الاعتناء من الله بهم لانهم خير الامم فاقامهم على الاستقامة والعدل فنص عليهم القسمة بين الزوجات
بالعقد الدائم رحمة بهم يريد بهم اليسر ولا يريد بهم العسر فقلل عدد ما تجب فيه القسمة والعدل لان كلما زاد صعب العدل
فيهم وانما حصره في الاربع لمراعاة الكمال بمطابقة الظاهر للباطن والصفات للذوات وذلك لان ادوار الوجود واركانه
اربعة ولا تتم ويتم من مراتبه الا في اربعة فحصر الزيادة فيها لتلك المطابقة تسهيلا لتناولهم لمراتب الكمال ولهذا
قال تعالى فان خفتم الا تعدلوا فواحدة لعدم الجور فيها في القسمة او ما ملكت ايمانكم لعدم القسمة فيهن واحل لهم
ما شاءوا بالمنقطع لعدم اشتراط القسمة والعدل في ذلك لانهن مستاجرات واما الامم الماضية فلم يكونوا اهلا لشدة
الاعتناء بهم لعدم قابلية ذواتهم واما الانبياء فلا يجري عليهم لا من وجودهم واما انبياء فلانه يكون على سنة النبي
وامته في حقه قل ما كنت بدعا من الرسل وقال الله تعالى سنة الله في الذين خلوا من قبل وكان امر الله قدرا

مقصود

ستروا الذين يبلغون رسالات الله ولا يخشون احدا الا الله والموثق بعدالته لو اريد منه ولعدم ارادة ذلك منه قال النبي
من تشاء منهن وتؤوي اليك من تشاء ومن ابتغيت ممن عزلت فلا جناح عليك ولما كانت هذه الدار دار التكليف المقتضي
الاعوجاج وعدم الاستقامة جرى عليهم ما فيه صلاحهم لا ما يشتهون والآخرة لهم فيها ما يشاءون لعدم الاختلاط المقتضي
للاعوجاج بل جميع ما يشتهون موافق للحق لاستقامة طباعهم فلهم ان ينكحوا من هذه الامة ومن الامم الماضية واما رجال الامم
الماضية غير الانبياء والاوصياء والاولياء والذي يخطر بالبال انهم ليس لهم ان يأخذوا من هذه الامة لانها اشرف من الامم الماضية
فان قيل اذا كان انما نهوا عن الزيادة على الاربع لمصلحتهم فلعل ذلك جار في الآخرة وان كان لهم ما يشاءون لكنهم لا يشاءون
الا الاصلح قلنا ليس كل اصلح في الدنيا اصلح في الآخرة بل قد ينعكس فان الاصلح في الدنيا المنع من شرب الخمر والتحريم لبس الحرير والذهب
للرجال وفي الآخرة بالعكس مع انه لا مانع من الزيادة على الاربع الا خوف عدم العدل ولهذا يأخذ اربعة لا في المنقطع والملك
وهذه العلة تزول في الآخرة من جهة الرجل لعدم الجور هناك وعدم ارادة المساواة منه لعدم الغل والحسد والمغيرة من
جهتهن لجميع الموانع الدنيا منتفية في الآخرة فيجوز لهم الزيادة لوجود المقتضي وعدم المانع ولو سلمنا المنع بالدائم فيها ساغ
الدنيا بجوازه بالمنقطع وما ورد بان اقل ما يعطى ادنى المؤمنين حوريتين غير النابتات من الاشجار في الجنة اقل مراتب
المؤمنين ولعل ذلك لضعف ايمانه لا يشتهي اكثر من اثنتين من عليين وان اشتهى من النابتات كثيرا والى ذلك الاشارة
بقوله ما ازداد احد حبا في ولايتنا الا ازداد حبا في النساء والمفهوم ان لم يزدد حبا في الولاية لم يزدد حبا في النساء والولاية
هي الجنة ولهذا قال ايضا لمن سمعه يقول اللهم ادخلنا الجنة قال عليه السلام لا تقل هكذا انتم في الجنة ولكن اسألوا الله
ان لا يخرجكم منها ان الجنة هي ولايتنا فيرجع المعنى المفهوم الى ان من لم يزدد حبا في الجنة لم يزدد حبا في النساء فيمتنع نفسه الا قل
بحيث لا تريد الزيادة وليس لجبر ارادته بل لان تلك غاية ميل ذاته وقابليته وهذا كان اختلاف الخلق انما كان
القابلية لا لقلة المقبول مثاله الشمس اذا اشرقت على الارض كان الشعاع المنعكس عن المرآة اشد من انعكاسه
الجدران مع ان الشمس لم تعط المرآة اكثر مما اعطت الجدار ولكن اختلف لاختلاف القابلية والعلة في قلة اشتهاء احد
النساء وكثرته ان المرأة خلقت من بقية طينة الرجل فمن خلقت من بقية طينته واحدة اخذها وان كان اشتهى
اعطاه وان كان اكثر اخذهن واما النباتيات فان الاشجار التي تحمل بالنساء مخلوقة من بقية البقية التي من فاضل طينة
النساء والنساء من فاضل طينة الرجل فتكثرت الاشجار وان كان من واحد لان الصفات تكون كثيرة لذات واحدة وهذه الابكار
تحمل نساء معلقات بشعورهن في تلك الاشجار فاذا اشتهى المؤمن كل واحدة تدعوه الى نفسها فاذا اخذ واحدة نبت محلها اخرى
سبحان من لا تفنى خزائنه ولا ينقص فضله ولا يقل عطاؤه لا اله الا هو اليه المصير انتهى الجواب لخدمة الحضرة المحروسة السلطانية
ادام الله ظله الظليل على البلاد ودوام بقائه العباد على يد الداعي للحضرة السلطانية بالدوام اقل الانام العبد المسكين احمد بن
زين الدين ابراهيم الاحسائي في اوائل شهر رمضان
١٢٢٣ والحمد لله

ربه نستعين

٣٨

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين اما بعد فيقول العبد المسكين احمد بن زين الدين انه قد اشتبه على بعض الناظرين
في كتبي حتى الظنون التي لا يجوز احتمالها لعدم معرفتهم بالفن وعدم انسهم بما جرى عليه الاصطلاح ولاسباب اخر فاشار على بعض
بعض المؤمنين ان اذكر مجمل ما اشتبهوا فيه واذكر ما اعتقده في ذلك وادين الله به عسى ان يكون ادلك لما قالوا انما هو
نقوم بذلك الحجة وما اذكر الا ما يعلم الله انه هو اعتقادي الذي ادين به وانه مرادي من عباراتي كلها التي يتوهم فيها بعض
من نظر فيها لان تلك العبارات ارسلناها على نمط اصطلاح اهل ذلك الفن فلاجل ذلك لا يعرف المراد منها اكثر من نظر فيها
خصوصا طالب التأويل وعلى عمد الله ان اذكر مرادي من مضمونها صريحا في ذلك ان الله تعالى عالم بكل شيء كلي او جزئي
زماني او غيره لا يعزب عن علمه شيء ومن اعتقد غير هذا فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين واعتقادي انه سبحانه ما فقد
شيئا من الاشياء من ملكه وانه تعالى لا ينتظر شيئا لم يحصل له وانه لا يستقل بل كلها عنده بالفعل وعلمه ازلي قبل كل شيء
وبعد كل شيء ومع كل شيء وجميع المعلومات من كل ما سواه في الامكان وهو تعالى في ازل الازل وحده وهو الآن على ما كان ومع
ذلك لا يحويه مكان ولا يخلو منه مكان ولا يعلم احد كيف ذلك الا هو سبحانه ومن اعتقد غير ذلك فعليه لعنة الله والملائكة
والناس اجمعين ومن ذلك انه سبحانه خالق كل شيء قال الله تعالى قل الله خالق كل شيء وهو الواحد القهار واما افعال العباد
الاختيارية ففيها الخلاف بين علماء المسلمين وكل من اعتقد ان احدا غير الله خالق شيء من السموات والارض او
ما فيهما او ان قال شيء مما فيهما فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين نعم قد يطلق هذا مجازا كما قال تعالى تبارك
الله احسن الخالقين وقال تعالى والله خير الرازقين وما يعرض به بعض من ليس له انس بالفن ولا باصطلاح اهله بانى
قلت انهم العلة الفاعلية فمرادي انهم محال مشية الله يعني ان الله سبحانه اطلعهم على خلق ما خلق فوجودهم شرط
لايجاد غيرهم لانهم الوسائط بين الله وبين خلقه وان كان تعالى قادرا على الايجاد بدون توسط الاسباب والآلات لكنه
عز وجل جرت عادته انه يجري الاشياء على ترتب اسبابها ليعرف العباد الدليل والاستدلال على معرفة ما يريد منهم على نمط
قوله تعالى يا ايها الذين امنوا ان كنتم في ريب من البعث فانا خلقناكم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة مخلقة
وغير مخلقة لنبين لكم فانه تعالى انما يخلق على العلل ليعرف لعباده وكل شيء مما يتوقف عليه الايجاد والتعريف من العلل
الفاعلية لا من العلل المادية ولا الصورية ولا الغائية وهذا معروف عند اهله وليس المراد بالعلة الفاعلية
انهم هم الخالقون تعالى الله عن ان يشاركه احد في خلقه علوا كبيرا اما تقرأ قول الله تعالى هذا خلق الله فاروني ماذا خلق
الذين من دونه ومن ذلك اعتقاد المعاد للنفوس والاجسام والاجساد بان الله سبحانه يبعث من في القبور اما معاد
النفوس فظاهر واما الاجساد والاجسام فالاعتقاد ان هذه الاجساد والاجسام الموجودة في الدنيا الملموسة جميعها بعينها
تعاد بعينها حتى ان كل شخص يعرف باسمه وصورته في الدنيا فلا تبقى ذرة من الاجساد والاجسام من جميع المكلفين
الا وتعاد بعينها كما قال تعالى وان كان مثقال حبة من خردل اتينا بها وكفى بنا حاسبين فقوله اتينا بها بعينها

بعينها

بعينها الموجودة في الدنيا الملموسة فتعود الى محلها من الجسد ويجب الايمان بذلك مجملا لا مفصلا مثل قولنا نعود الى
محلها من الجسد بل الواجب اعتقاد عود كل جزء من جسد المكلف وجسمه الموجود في الدنيا فمن زعم ان ذرة
من اجساد المكلفين واجسامهم لا يعيده الله ولا يبعثه حتى يتصل بصاحبه فعليه لعنة الله والملائكة والناس
اجمعين كتبت هذا والله سبحانه يشهد على انه اعتقادي سابقا ولاحقا والله على ما اقول وكيل وكتب

احمد بن زين الدين الهجري الاحسائي ثامن ذي القعدة
١٢٠٤

بسم الله الرحمن الرحيم
اقول هذا اعتقادي الذي
ادين الله به يوم العرض
عليه وقد خاب من افترى

بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد فيقول الفقير محمد بن زين الدين اعلم ايها الناظر في كتبي ورسائلي انى بعون الله
وتوفيقه ما كتبت فيها الا ما فهمته على نحو اليقين انه مذهب اهل العصمة عليهم السلام وما توهمه مخالفا من
كلامي فليس منافيا للدليل العقل والنقل معا ولكنه على اصطلاح غير مانوس عندك وذلك في مثل قولي ان للانسان
جسدين وجسمين وان الجسد الاول تتكون من العناصر من كل ما تحت فلك القمر يلحق كل شيء من هاذه الى النار ومن
هوائه الى الهواء ومن مائه الى الماء ومن ترابه الى التراب وهذا لا يرجع فهذا كتب لاهله ومرادي منه والله شاهد
على انه الجسد التعليمي والجسم التعليمي وهو ذو الابعاد الثلثة من دون مادة كالصورة في المرآة فانها عرض والاعراض
الغريبة التي تلبس من ذوات الشيء لا تعاد منه الا ترى الى جلد كتابك اذا كان احمر ثم علد يوم القيمة الى التلف لا تعود
الحمرة معه لانها اجنبية من الجلد ومن الشاة ولا يقال انك قلت من العناصر وهو بل لان المراد الجواهر لانا نقول
كل ما في هذه الدنيا مما تحت فلك القمر كلها من العناصر جواهرها واعراضها والاعراض الغريبة من الشيء كلها من العناصر
ومع ذلك لا تعاد يوم القيمة مع تلك الشيء الا سمعت ما كتبت في كثير من كتبي فاني كتبت ان الجسم الذي يعاد يوم القيمة لو
وزن بهذا المرئي الموجود في الدنيا الملموس لم ينقص عن هذا الذي في الدنيا قدر ذرة ولو كان مرادي به الجسم او جزء منه
ولم ارد بالعرض لكان المبعوث ينقص اذا وزن البتة وان خفي عليك فهم مرادي فانظر في هذه المسئلة في كتب العلماء
كالتجريد وشرحه للعلامة وكتب المجلسي رحمه الله مثل حق اليقين وغيرها مما هو متفق عليه بينهم وقد اشار سيدنا امير
المؤمنين ع في حديث للاعرابي الى تلك الفضلات التي قال العلماء انها لا تعاد قال ع حين ساله الاعرابي فقال له يا مولاي
ما النباتية قال قوة اصلها الطبائع الاربعة بدء ايجادها عند سقط النطفة مقرها الكبد مادتها من لطائف الاغذية

تصلها الصوم والزيادة والسبب في اختلاف المتولدات فاذا انا وقت عادت الخامنه بذن عود ممازجة

وهو معروف عند اهل الفن ومقبول لا رادّ له منهم والى هذا المعنى الذي اشار اليه ع هو ما ادى في قوله انه يحتبس

كل شيء من حرارته الى النار ومن هوائه الى الهواء الخ والحاصل العاقل المنصف يعرف من هذا الكلام نحو اعتقادي

في ضميري وفي جميع كتبي ولعنة الله على من يعتقد غير هذا الذي كتبته هنا مني ومن غيري والله على ما اقول وكيل انتهى

نعم احامي وانا بري مما تجرمون وحسبي الله وكفى وكتب احمد بن زين الدين الاحسائي نامن في القوسين

مصليا مستغفرا مسلما

اقول ما كتب في هذه الاوراق هو اعتقادي

قال النبي ص افتخ الدنيا بستة اشياء بالوجه الحسن والفصاحة وبالاصل والنسب بالملك والولد وبالقوة

والقدرة وبالملك فقال الله تعالى يا محمد قل لمن افتخر بالوجه الحسن تلفح وجوههم النار وهم فيها كالحون وقل لمن افتخر بالفصاحة

اليوم نختم على افواههم وتكلمنا ايديهم وتشهد ارجلهم بما كانوا يكسبون وقل لمن افتخر بالاصل والنسب يوم

ينفخ في الصور فلا انساب بينهم يومئذ ولا يتساءلون وقل لمن افتخر بالقوة والقدرة عليها ملائكة غلاظ شداد

لا يعصون الله ما امرهم ويفعلون ما يؤمرون وقل لمن افتخر بالملك لمن الملك اليوم لله الواحد القهار وسئل عن

الصفي عن الزهد فقال ترك الزينة يدل على ترك الهواء والدال يدل على ترك الدنيا وقال

امير المؤمنين ع ايضا ترك الدنيا لثلثة لقلة بقائها وكثرة عنائها وخسة شركائها وقال ايضا لو كانت الدنيا

وقال رسول الله ص النظر في المصحف عبادة قال النبي ص

البطيخ ثمرة فاكهة طيبة يطهر الفم ويقدس القلب ويبيض الاسنان ريحها من العدن وماؤها من الكوثر وثمرها

من الفردوس ولذتها من الجنة واكلها من العبادة روى عن ابن عباس رضي الله عنه قال النبي ص اكثروا

البطيخ الا كتب الله تعالى في ديوانه سبعين الف حسنة ومحى عنه سبعين الف سيئة قال علي ع البطيخ

اربعة حلو وحامض ووسط وردي الحلو ينبت اللحم والحامض يقتل الديدان والوسط ينبت الشحم والردي

يرفع البواسير صدق ولي الله قال النبي ص من كان محبا لي دخل الجنة فقد بعثت في صحيفة

كان علي ابن ابي طالب ع ياكل البطيخ صدق عن ابي عبد الله ع قال رسول الله ص من شق حبة من البطيخ

اغلق الله تعالى سبعين بابا من الرزق

نادر الفقه في العيون حدثنا ابو محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله ومحمد بن جعفر الحميري قالا حدثنا ابراهيم بن هاشم عن الحسن بن الجهم قال سمعت ابا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام يقول صديق كل امرئ عقله وعدوه جهله انتهى

بسم الله الرحمن الرحيم — اللهم وفقنا باتمامه

ان احسن حديث تحلى اللسان بجواهر حقائقه وخير خبر تحلى الآذان بزواهر دقائقه حمد الله سبحانه على نعمه المتسلسلة المتواترة وشكره على مننه المستفيضة المتكاثرة والصلوة على من ارسله بالهدى ودين الحق بشيرا ونذيرا واصطفاه بنبوته من قبل ان يخلق آدم نبيا وآله الناسجين على منواله المقتدين به في افعاله واقواله الدعائم لملته واساسها وحفظة شريعته وحراسها وسلم تسليما كثيرا وبعد

فان الفقير الى الله الغني بهاء الدين محمد العاملي عامله الله بلطفه واحسانه واذاقه حلاوة عفوه يقول ان اعظم المطالب والمفاخر بعد الايمان بالله واليوم الآخر هو ما يتوسل به الى السعادة الابدية ويتخلص به من الشقاوة السرمدية وما هو الا الاقتداء بالملة النبوية والاقتفاء للسنة المحمدية على الصادع بها من الصلوة افضلها ومن التحيات اكملها وذلك لا يستتب الا بنقل الحديث روايته وضبطه ودرايته وصرف الايام في صدد سنده وقضاء الاعوام في ممارسته فطوبى لمن وجه اليه همته وبقي عليه مدته وجعله شعاره ودثاره وصرف فيه ليله ونهاره وهذه اربعون حديثا من طرق اهل بيت النبوة والولاية ومنبع الفتوة والهداية جمعتها من اماكن متبددة ومواطن متشتتة تبصرة لاخوان الدين وتذكرة لخلان اليقين واوردت في كل حديث ما يحتاج الى البيان مما يوقف الطالبين على سواء سبيله ويوصل الراغبين الى الرحيق المختوم من سلسبيله مخبرا بالنص المصون خلف استاره مظهرا للدر المكنون بعد استتاره رافعا للنقاب عن خبايا رموزه كاشفا للحجاب عن خفايا كنوزه طاويا عن تحقيق رجال السند كشحا ضاربا عن بيان حال المسند صفحا لكون اكثرها مقصورا على المتن والآداب واشتهار حديث من سمع شيئا من الثواب وان ساعدني الاقدار واسعفني الدهر المعاند ومن الله عز وجل في فسحة الاجل صرفت عنان

النظر الى تاليف كتاب يحتوي على الف حديث في الاحكام وينطوي على جميع ابواب الفقه بالتمام اصرف اليه الهمة صرفا وانقده جوفا وانظم درر فوائده في سمط دقيق وانثر غرر فرائده على طرز انيق مذيلا كل حديث بتصحيح مبانيه وتوضيح معانيه متعمقا في الكشف عن حاله والبحث عن رجاله مبينا ما هو عليه من الصحة والحسن والتوثيق مهتديا في ذلك بنور التوفيق كاشفا عن مفرداته اللغوية وتركيباته النحوية ونكاته المعانية ولطائفه البيانية مستنبطا منه ما يمكن استنباطه من الاحكام الشرعية منبها على ما يلوح خلاله من الدقائق الاصلية والفرعية راجيا بذلك عظيم الثواب وجزيل الاجر يوم يقوم الحساب وها انا باسط كف السؤال الى من لا تخيب لديه الآمال ان يوفقني لاتمام ما ارجوه ويرزقني اكماله على احسن الوجوه وان يجعلني ممن تزود في يومه لغده من قبل ان يخرج الامر من يده وان يعصمني من موارد الزلل في القول والعمل انه القادر على ما يشاء وبيده ازمة الاشياء لا نعبد غيره ولا نرجو الا خيره

الحديث الاول

حدثني والدي واستادي ومن اليه في العلوم الشرعية استنادي حسين بن عبد الصمد الحارثي الهمداني نور الله مرقده واعلى في عليين رتبته يوم الثلثا ثاني شهر رجب سنة احدى وسبعين وتسعمائة بدارنا بالمشهد المقدس الرضوي على مشرفه السلام عن شيخيه الجليلين عالمي الاسلام وفقيهي اهل البيت عليهم السلام السيد حسن بن جعفر الكركي والشيخ زين الملة والدين العاملي قدس الله سرهما ورفع في الملأ الاعلى ذكرهما عن الشيخ الفاضل التقي علي بن عبد العالي الميسي عن الشيخ السعيد محمد بن داود المؤذن الجزيني عن الشيخ الكامل ضياء الدين علي عن والده الافضل الاكمل المحقق الجامع في معارج السعادة بين رتبتي العلم ودرجة الشهادة الشيخ شمس الدين محمد بن مكي رفع الله قدره واضاء في سماء الرضوان بدره وعن شيخنا زين الملة والدين عن الشيخ الجليل جمال الدين احمد بن خاتون عن شيخنا المحقق افضل المتاخرين واكمل المتبحرين نور الملة والدين علي بن عبد العالي الكركي العاملي اعلى الله مقامه واجزل في الخلد اكرامه عن الشيخ الورع الجليل عن ابن هلال الجزايري عن الشيخ العالم العابد جمال الدين احمد بن فهد الحلي عن الشيخ زين الدين علي بن

لكاتب عن شيخنا الشهيد محمد بن مكي رح وعن الشيخ محمد بن المؤذن عن السيد الأجل السيد علي بن زهرة
الحسيني عن الشيخ محمد بن شجاع القطان عن الشيخ الجليل الفاضل المقداد بن عبد الله السيوري الحلي عن شيخنا
الشهيد عن جماعة من مشايخه منهم السيد المحقق الطاهر عميد الدين عبد المطلب الحسيني والشيخ الأفضل فخر
المحققين ابو طالب محمد الحلي والسيد الفاضل النسابة ابو عبد الله محمد بن القاسم بن معية الحسني والسيد الكبير
نجم الدين مهنا بن سنان المدني والمولى الفاضل ملك العلماء مولانا قطب الدين محمد الرازي عن الشيخ الأكمل
العلامة آية الله في العالمين جمال الملة والحق والدين ابي منصور الحسن بن مطهر الحلي قدس الله روحه ونور
ضريحه عن شيخه الأفضل رئيس المحققين نجم الملة والدين ابو القاسم جعفر بن الحسن بن سعيد الحلي عن السيد
الجليل النسابة فخار بن معد الموسوي عن شاذان بن جبرئيل القمي عن محمد بن ابي القاسم الطبري عن الشيخ
الفقيه ابي علي الحسن عن والده الأجل الأكمل شيخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسي نور الله مرقده ح وعن الشيخ
العلامة جمال الدين ابي الحسن بن مطهر عن السيد الطاهر ذي المناقب والمفاخر رضي الدين علي بن طاووس
الحسيني طاب ثراه عن حسين بن احمد السوراوي عن محمد ابن ابي القاسم الطبري عن الشيخ ابي علي عن والده محمد بن
الحسن الطوسي ح وعن العلامة جمال الملة والدين عن استاده افضل المحققين سلطان الحكماء والمتكلمين
خواجه نصير الملة والحق والدين محمد الطوسي عن والده محمد الحسن الطوسي عن السيد الجليل فضل الله الراوندي عن السيد
المجتبى بن الداعي الحسني عن الشيخ الطوسي ح وعن شيخنا الشهيد عن الشيخ رضي الدين علي بن احمد المزيدي
عن الشيخ الفاضل الجليل الحسن بن داود الحلي عن الشيخ ابي القاسم جعفر بن الحسن بن سعيد عن ابيه عن جده
عن عربي بن مسافر العبادي عن الياس بن هاشم الحائري عن الشيخ ابي علي عن والده محمد بن الحسن الطوسي
عن الشيخ الأعظم الأكمل المفيد محمد بن النعمان الحارثي سقى الله ثراه عن الشيخ الأجل ثقة الإسلام محمد بن علي
بن بابويه القمي اعلى الله درجته عن احمد بن محمد عن ابيه عن علي بن اسمعيل عن عبد الله بن عبد الله عن
موسى بن ابراهيم المروزي عن الإمام الكاظم موسى بن جعفر عليه السلام قال قال رسول الله

صلى الله عليه وآله من حفظ على امتي اربعين حديثا مما يحتاجون اليه في امر دينهم بعثه الله عز وجل يوم
القيمة فقيها عالما بيان ما لعله يحتاج الى البيان في هذا الحديث من حفظ الظاهر ان المراد الحفظ
عن ظهر القلب فانه هو المتعارف المعهود في الصدر السالف فان مدارهم كان على النقش في الخواطر لا على
الرسم في الدفاتر حتى منع بعضهم من الاحتجاج بما لم يحفظه الراوي عن ظهر القلب وقد قيل ان تدوين
الحديث من المستحدثات في المائة الثانية من الهجرة ولا يبعد ان يراد بالحفظ الحراسة عن الاندراس بما
يعم الحفظ عن ظهر القلب والكتابة والنقل بين الناس ولو من كتاب وامثال ذلك وقد يقال المراد بحفظ
الحديث تحمله على احد الوجوه المقررة في الاصول اعني السماع من الشيخ والقراءة عليه والسماع حال
قراءة الغير والاجازة والمناولة والكتابة وبعده ظاهر على امتي الظاهر ان على بمعنى اللام اي حفظ لاجلهم كما قالوا
في قوله تعالى ولتكبروا الله على ما هديكم اي لاجل هدايته اياكم ويحتمل ان يكون بمعنى من كما قيل في قوله تعالى
اذا اكتالوا على الناس يستوفون اربعين حديثا الحديث لغة يرادف الكلام سمي به لانه يحدث شيئا فشيئا
وفي الاصطلاح كلام خاص عن النبي صلى الله عليه وآله او الامام او الصحابي او التابعي ومن يحذو حذوهم يحكي
قولهم او فعلهم او تقريرهم وبعض المحدثين لا يطلق اسم الحديث الا ما كان عن المعصوم مما يحتاجون اليه في
امر دينهم اي من الاحاديث التي تدعو الحاجة الدينية اليها كالاحاديث الواردة في بعض الاعتقادات
والاعمال الدنيوية كالاحاديث في توسعة الرزق ودفع المؤذيات مثلا اذا لم تدع اليها الحاجة الدينية
وفي بعض الروايات مما ينفعهم في امر دينهم وفي بعضها اربعين حديثا ينتفعون بها من غير تقييد
بامر الدين بعثه الله عز وجل جعلنا ان صفة هنا ان بين الحال وصاحبه ويحتمل الحالية بتقدير قد
فقيها عالما المراد منه بحيث يحشر في زمرة الفقهاء والعلماء الذين يرجح مدادهم على دماء
الشهداء تبصرة الظاهر ان من قوله صلى الله عليه وآله من حفظ ترتب الجزاء على مجرد حفظ لفظ الحديث
وان صرف معناه غير شرط في حصول الثواب اعني البعث يوم القيمة فقيها عالما وهو غير بعيد فان حفظ

الفاظ الحديث طاعة كحفظ الفاظ القرآن وقد دعى صلى الله عليه وآله لناقل الحديث وان لم يكن عالما بمعناه كما
يظهر من قوله صلى الله عليه وآله رحم الله امرأ سمع مقالتي فوعاها فاداها كما سمعها فرب حامل فقه
ليس بفقيه ورب حامل فقه الى من هو افقه منه ولا يبعد ان ينتج يوم القيمة بمجرد حفظ اللفظ في زمرة
العلماء فان من تشبه بقوم فهو منهم وهل ترجمة لفظ الحديث حديث فيترتب ذلك الثواب على حفظها
الظاهر لا كما ان ترجمة القرآن ليست بقرآن ولذلك جاز للمحدث مسها ولم يجز الاجتزاء بقراءتها عن قراءة القرآن عند
الجمهور بغير تنبها والاستدلال على الخافي ان بقوله ان هذا لفي الصحف الاولى فالحديث كذلك ضعيف
وانما يجوزه من نقل الحديث بالمعنى بلا تغيير كون ما اليه جنبه حديثا وهو ظاهر بتغيير الظاهر من قوله صلى الله عليه وآله
على امتي ان المراد جميع الامة وهو بظاهره يقتضي ان لا يترتب ذلك الثواب الا على حفظ ما ينتفع به جميع الفرق
الاسلامية في الحاجة اليه والانتفاع كقوله صلى الله عليه وآله لا صلوة الا بطهور وجعلت لي الارض مسجدا
وترابها طهورا ويحرم من الرضاع ما يحرم من النسب وامثال ذلك دون الاحاديث التي بعض الامة يقتصر على
ردها وانكارها كقوله صلى الله عليه وآله البيعان بالخيار ما لم يفترقا وحديث مسح الرجلين في الوضوء
وما رواه عنه صلى الله عليه وآله ما ابقت الفرائض فلاولى عصبة ذكر وغير ذلك اذ الجميع لا يحتاجون اليه
ولا ينتفعون به فاما ان يراد بالامة ما يشمل بعضهم او يراد بقوله صلى الله عليه وآله مما يحتاجون اليه ما من شأنه
ان يحتاجوا اليه ولو بحسب اعتقاد ذلك الحافظ فليتأمل ان قلت لا مانع من ان يراد من الامة بعضهم اعني
المجتهدين منهم لان وظيفة من عداهم التقليد لا الرجوع الى الحديث فهم لا يحتاجون اليه ولا ينتفعون به
قلت الاحتياج اليه اعم من ان يكون بواسطة او بلا واسطة فالكل ينتفعون بالحكم المستنبط منه وان كان
المستنبط بعضهم تتمة لو اشتمل الحديث الواحد على احكام وجمل متعددة فلا شبهة في جواز الاقتصار
على نقل البعض بانفراده اذا لم يكن متعلقا بالباقي ونقل العلامة في نهاية الاصول الاتفاق على ذلك
كقوله صلى الله عليه وآله من فرج عن اخيه كربة من كرب الدنيا فرج الله عنه كربة من كرب يوم القيمة ومن

كان

اختلف المحدثون في ان السبق في هذا الحديث هل هو بسكون الباء فيكون مصدرا بمعنى السابق او بفتحها بمعنى المال المبذول للسابق فعلى الاول لا تصح المسابقة في غير هذه الثلثة وعلى الثاني تصح ولكن اخذ العوض حرام ... رحمه الله

كان في حاجة اخيه كان الله في حاجته ومن ستر على اخيه ستر الله عليه في الدنيا والآخرة والله في عون العبد
ما كان العبد في عون اخيه فهذا حديث واحد ويجوز الاقتصار على نقل كل من الجمل الاربع بانفرادها نعم لو
قال رسول الله صلى الله عليه وآله كذا انما يرتبط بعضه ببعض فلا يجوز الاقتصار على بعضه كالاقتصار على نقل قوله لا سبق
الا في نصل من دون ان يضاف اليه او خف او حافر والاقتصار على قوله صلى الله عليه وآله من نزل على قوم فلا يصومن
تطوعا من دون ان يضيف اليه الا باذنهم وعلى هذا فلو تضمن الحديث اربعين حكما مثلا كل منها مستقل بنفسه
فلا شك في جواز نقل كل منها بانفراده لكن هل يصدق على من حفظه انه حفظ اربعين حديثا فيستحق الثواب
المرتب على ذلك لم اجد لاحد فيه تصريحا وهو محل تامل ولو قيل به لم يكن بعيدا تذكرة هذا الحديث مستفيض بين
الخاصة والعامة بل قال بعضهم بتواتره فان ثبت امكن الاستدلال به على ان خبر الواحد حجة ولم اجد احدا
استدل به على هذا المطلب وظني ان الاستدلال به على ذلك ليس ابعد من الاستدلال باية فلولا نفر من كل فرقة
منهم طائفة وتقريره ان يقال ان اسماء الشرط من صيغ العموم فقوله من حفظ يعم كل شخص حفظ سواء كان
ذلك الشخص منفردا بالحفظ او كان له فيه مشارك ولم يبلغ حد التواتر او لا ودعوة النبي صلى الله عليه وآله بما يحتاجون
في امر دينهم فقد اثبت احتياجهم اليه في دينهم ولو لم يكن حجة لما انحصرت الحاجة للامة اليه في امر الدين بل كان وجوده
كعدمه ولا يرد ان هذا الدليل في خبر الفاسق ومجهول الحال الخارج بآية التثبت والمجهول بالاجماع
في الاصول فيبقى خبر العدل على حجيته نعم لقائل ان يقول ليس الحديث صريحا في الاحتياج اليه حال كونه خبر واحد فيجوز ان يكون
مراده صلى الله عليه وآله مما يحتاجون اليه عند صحته وثبوت حجيته وهو وقت تواتره وهذا الاحتمال وان كان خلاف الظاهر
الا انه يحتمل الاستدلال لا بظاهره في الاصل فلا يجدي نفعا فليتامل ارشاد ليس المراد بالفقه في قوله صلى الله
عليه وآله بعثه الله يوم القيمة فقيها عالما الفقه بمعنى الفهم فانه لا يناسب المقام ولا العلم بالاحكام الشرعية
العملية عن ادلتها التفصيلية فانه معنى مستحدث بل المراد به البصيرة في امر الدين والفقه اكثر ما يأتي
في الحديث بهذا المعنى والفقيه هو صاحب هذه البصيرة واليها اشار النبي صلى الله عليه وآله بقوله لا يفقه العبد كل الفقه

حتى يمقت الناس في ذات الله وحتى يرى للقرآن وجوها كثيرة ثم يقبل على نفسه فيكون لها اشد مقتا ثم هذه البصيرة
اما موهبية وهي التي دعا بها النبي صلى الله عليه وآله لامير المؤمنين على عليه السلام حين ارسله الى اليمن بقوله اللهم فقهه
في الدين او كسبية وهي التي اشار اليها امير المؤمنين عليه السلام حيث قال لولده الحسن ع وتفقه يا بني في الدين وفي كلام
بعض الاعلام ان اسم الفقه في العصر الاول انما كان يطلق على علم الآخرة ومعرفة دقايق آفات النفوس ومفسدات
الاعمال وقوة الاحاطة بحقارة الدنيا وشدة التطلع الى نعيم الآخرة واستيلاء الخوف على القلب ويدل عليه قوله تعالى فلولا
نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم فقد جعل الغاية من
الفقه الانذار والتخويف ومعلوم ان ذلك لا يترتب الا على هذه المعارف لا على معرفة فروع الطلاق والمساقاة
والسلم وامثال ذلك واما العلم فالمراد به قريب مما يراد من الفقه لا المعاني المصطلحة والمستحدثة كحصول الصورة
والصورة الحاصلة عند العقل او ملكة يقتدر بها على ادراكات جزئية وما اشبه ذلك فان العلماء ورثة الانبياء
وليس شيء من هذه المعاني ميراث الانبياء وقد قال الله تعالى انما يخشى الله من عباده العلماء فقد جعل العلم موجب
للخشية والخوف لتعليق الحكم على الوصف فجميع ما ارتسم في ذهنك من المتصورات والتصديقات التي لا توجب لك
الخشية والخوف وان كانت في كمال الدقة والغموض فليست من العلم في شيء بمقتضى الآية الكريمة بل هي جهل محض بل
الجهل خير منها انتهى كلامه ولعمري انه كلام رشيق انيق يليق ان يكتب بالنور على صفحات خدود الحور
وبالسند المتصل الى الشيخ الصدوق ثقة الاسلام محمد بن بابويه القمي عن الحسين بن احمد بن ادريس
عن ابيه عن احمد بن محمد بن خالد عن محمد بن علي الكوفي عن محمد بن سنان عن عيسى الجرجاني عن الامام جعفر بن محمد الصادق
عن ابيه محمد الباقر عن ابيه زين العابدين عن ابيه سيد الشهداء عن ابيه امير المؤمنين عليهم السلام قال قال
رسول الله صلى الله عليه وآله من عرف الله وعظمه منع فاه من الكلام وبطنه من الطعام وعنا نفسه بالصيام والقيام قالوا
بآبائنا وامهاتنا يا رسول الله هؤلاء اولياء الله قال ان اولياء الله سكتوا فكان سكوتهم فكرا وتكلموا فكان
كلامهم ذكرا ونظروا فكان نظرهم عبرة ونطقوا فكان نطقهم حكمة ومشوا فكان مشيتهم بين الناس بركة

لولا

لولا الآجال التي قد كتبت عليهم لم تستقر ارواحهم في اجسادهم خوفا من العذاب وشوقا الى الثواب بيان ما
يحتاج الى البيان في هذا الحديث من عرف الله قال بعض الاعلام اكثر ما تطلق المعرفة على الاخير من الادراكين الشيخ
الواحد اذا تخلل بينهما عدم بان ادركه اولا ثم ذهل عنه ثم ادركه ثانيا فظهر له انه هو الذي كان قد ادركه اولا
ومن هنا سمي اهل الحقيقة باصحاب العرفان لان خلق الارواح قبل خلق الابدان كما ورد في الحديث وهي كانت مطلعة
على بعض الاشراقات الشهودية مقرة لمبدعها بالربوبية كما قال سبحانه الست بربكم قالوا بلى لكنها لالفها بالابدان
الظلمانية وانغمارها في الغواشي الهيولانية ذهلت عن مولاها ومبدعها فاذا تخلصت بالرياضة من اسر دار
الغرور وترقت بالمجاهدة عن الالتفات الى عالم الزور وتجدد عهدها القديم الذي كاد ان يندرس بتمادي
الاعصار والدهور وحصل لها الادراك مرة ثانية وهي المعرفة التي هي نور على نور وعنا نفسه عناها المهملة
والنون المشددة اي اتعب والعناء بالفتح والمد التعب وبآبائنا وامهاتنا هذه الباء يسميها بعض النحاة باء
التفدية وفعلها محذوف غالبا والتقدير نفديك بآبائنا وامهاتنا وهي في الحقيقة باء العوض نحو خذ هذا بهذا
وعلى هذا قوله تعالى ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون هؤلاء اولياء الله هو استفهام محذوف الاداة ويمكن ان يكون
خبرا قصد به لازم الحكم والتاكيد في قوله صلى الله عليه وآله ان اولياء الله لكون الخبر ملقى الى السائل المتردد على
الاول ولكون المخاطب حاكما بخلافه على الثاني ان جعل قوله صلى الله عليه ان اولياء الله ردا لقولهم هؤلاء اولياء
الله اي ان اولياء الله اناس آخر صفاتهم فوق هذه الصفات وان جعل تصديقا لقولهم ووصفا للاولياء بصفات
اخرى زيادة على صفاتهم الثلث السابقة فالتاكيد لكون الخبر ملقى الى المتلقي الراسخ في الايمان فهو رائج
عندهم متقبل لديهم صادر عنه صلى الله عليه وآله عن كمال الرغبة ووفور النشاط لانه في وصف اولياء الله
باعظم الصفات وكان مظنة التاكيد كما ذكره صاحب الكشاف عند قوله تعالى واذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا فكان
سكوتهم فكرا اطلق على سكوتهم الفكر لكونه لازما له غير منفك عنه وكذا اطلاق العبرة على نظرهم والحكمة
على نطقهم والبركة على مشيهم وجعل صلى الله عليه وآله كلامهم ذكرا ثم جعله حكمة اشعارا بانه لا يخرج عن هذين

فالأول في الخلوة والثاني بين الناس وذلك ابقاء النطق على معناه المصدري أي نطقهم بهما بأن نطقوا بما ينبغي على حكمة ومصلحة خوفا من العذاب وشوقا الى الثواب فيه اشارة الى تساوي الخوف والرجاء فيهم وكونهما في الغاية القصوى والدرجة العليا كما ورد في الحديث عن الامام محمد بن علي الباقر عليهما السلام انه ليس من عبد مؤمن الا وفي قلبه نوران نور خيفة ونور رجاء لو وزن هذا لم يزد على هذا وعن الامام جعفر بن محمد الصادق عليه السلام اعجب ما كان في وصية لقمان ان قال لابنه خف الله خيفة لو جئته ببر الثقلين لعذبك وارج الله رجاء لو جئته بذنوب الثقلين لرحمك تبصرة المراد بمعرفة الله تعالى الاطلاع على نعوت وصفاته الجلالية والجمالية بقدر الطاقة البشرية واما الاطلاع على حقيقة الذات المقدسة فمما لا مطمع فيه للملائكة المقربين والانبياء المرسلين فضلا عن غيرهم وكفى في ذلك قول سيد البشر ما عرفناك حق معرفتك وفي الحديث ان الله احتجب عن العقول كما احتجب عن الابصار وان الملأ الأعلى يطلبونه كما تطلبونه انتم فلا تلتفت الى من يزعم انه قد وصل الى كنه الحقيقة المقدسة بل احث التراب في فيه فقد ضل وغوى وكذب وافترى فان الامر ارفع واطهر من ان يتلوث بخواطر البشر وكلما تصوره العالم الراسخ فهو عن حرم الكبرياء بفراسخ واقصى ما وصل اليه الفكر العميق فهو غاية مبلغه من التدقيق وما احسن ما قال شعر آنچه پيش تو غير از ان ره نيست غايت فهم تو است الله نيست بل الصفات التي نثبتها له سبحانه انما هو على حسب اوهامنا وقدر افهامنا فانا نعتقد اتصافه سبحانه باشرف طرفي النقيض بالنظر الى عقولنا القاصرة وهو تعالى ارفع واجل من جميع ما نصفه به وفي كلام الامام ابي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام اشارة الى هذا المعنى حيث قال كلما ميزتموه باوهامكم في ادق معانيه مخلوق مصنوع مثلكم مردود اليكم ولعل النمل الصغار تتوهم ان لله تعالى زبانيين فان ذلك كمالها وتتوهم ان عدمها نقصان لمن لا يتصف بهما وهكذا حال العقلاء فيما يصفون الله تعالى به انتهى كلامه صلوات الله عليه وسلامه قال بعض المحققين هذا كلام دقيق رشيق انيق صدر من مصدر التحقيق ومورد التدقيق والسر في ذلك ان التكليف انما يتوقف على معرفة الله تعالى بحسب الوسع والطاقة وانما كلفوا ان يعرفوه بالصفات التي الفوها وشاهدوها

فيهم

فيهم مع سلب النقايص الناشية عن انتسابها اليهم ولما كان الانسان واجبا لغيره عالما قادرا مهما حيا متكلما سميعا بصيرا كلف بان يعتقد تلك الصفات في حقه تعالى مع سلب النقايص الناشية عن انتسابها الى الانسان بان يعتقد انه تعالى واجب لذاته لا لغيره عالم بجميع المعلومات قادر على جميع الممكنات وهكذا في ساير الصفات ولم يكلف بالاعتقاد باعتقاد صفة له تعالى لا يوجد فيهم ولا مناسبها بوجه ولو كلف به لما امكنه تعقله بالحقيقة وهذا احد معاني قوله عليه السلام من عرف نفسه فقد عرف ربه انتهى كلامه واعلم ان تلك المعرفة التي يمكن ان يصل اليها افهام البشر لها مراتب متفاوتة القدر ودرج متفاوتة قال المحقق الطوسي طاب ثراه في بعض مصنفاته ان مراتبها مثل مراتب معرفة النار مثلا فان ادناها من سمع ان في الوجود شيئا يعدم كل شيء يلاقيه ويظهر اثره في كل شيء يحاذيه واي شيء اخذ منه لم ينقص منه شيء ويسمى ذلك الموجود نارا ونظير هذه المرتبة في معرفة الله تعالى معرفة المقلدين الذين صدقوا بالدين من غير وقوف على الحجة واعلى منها مرتبة من وصل اليه دخان النار وعلم انه لا بد له من مؤثر فحكم بذات لها اثر هو الدخان ونظير هذه المرتبة في معرفة الله تعالى معرفة اهل النظر والاستدلال الذين حكموا بالبراهين القاطعة على وجود الصانع واعلى منها مرتبة من احس بحرارة النار بسبب مجاورتها وشاهد الموجودات بنورها وانتفع بذلك الاثر ونظير هذه المرتبة في معرفة الله سبحانه معرفة المؤمنين الخلص الذين اطمأنت قلوبهم بالله وتيقنوا ان الله نور السموات والارض كما وصف به نفسه واعلى منها مرتبة من احترق بالنار بكليته وتلاشى فيها بجملته ونظير هذه المرتبة في معرفة الله تعالى معرفة اهل الشهود والفناء في الله وهي الدرجة العليا والمرتبة القصوى رزقنا الله الوصول اليها والوقوف عليها بمنه وكرمه انتهى كلامه اعلى الله مقامه ولا يخفى ان المعرفة التي تضمنها اصل هذا الحديث هي المرتبة الثالثة والرابعة من هذه المراتب والله اعلم تتمة قد اشتمل هذا الحديث على المهم من سمات العارفين وصفات الاولياء الكاملين فاولها الصمت وحفظ اللسان الذي هو باب النجاة وثانيها الجوع وهو مفتاح الخيرات وثالثها اتعاب النفس في العبادة بصيام النهار وقيام الليل وهذه الصفة ربما توهم الناس استغناء العارف عنها وعدم حاجته اليها بعد الوصول وهو وهم باطل اذ لو استغنى عنها

احد لا يستغني عنها سيد المرسلين واشرف الواصلين وقد كان صلى الله عليه وآله يقوم في الصلوة الى ان ورمت
قدماه وكان امير المؤمنين علي عليه السلام الذي اليه تنتهي سلسلة اهل العرفان يصلي كل ليلة الف ركعة
وهكذا شأن جميع الأولياء والعارفين كما هو في التواريخ مسطور وعلى الألسنة مشهور وثانيها الفكر
وفي الحديث تفكر ساعة خير من عبادة ستين سنة قال بعض الأكابر انما كان الفكر افضل لأنه عمل القلب
وهو افضل الجوارح فعمله اشرف من عملها الا ترى الى قوله تعالى واقم الصلوة لذكري فجعل الصلوة وسيلة الى
الذكر القلبي والمقصود اشرف من الوسيلة وخامسها الذكر والمراد به الذكر القلبي وقد اخرنا وان كانت
التوحيد لاختصاصها بما ليس هذا محل ذكرها وسادسها نظر الاعتبار كما قال سبحانه فاعتبروا يا اولي
الأبصار وسابعها التحقق بالحكمة والمراد بها ما يقتضي صلاح النشأتين او صلاح النشأة الأخرى من العلوم
والمعارف واما ما يقتضي صلاح الحال في الدنيا فقط فليس من الحكمة في شيء وثامنها وصول بركتهم الى
الناس وتاسعها وعاشرها الخوف والرجاء وهذه الصفات العشرة اذا عتبتها وجدتها امهات
صفات السائرين الى الله تعالى يسر الله لنا الاتصاف بها بمنه وكرمه الحديث الحادي [illegible] بالسند المتصل الى الشيخ
الصدوق محمد بن بابويه عن موسى بن المتوكل عن محمد بن الحسن السعدآبادي عن احمد بن محمد بن خالد عن ابيه
عن عبد الله الدهقان عن واصل بن سليمان عن عبد الله بن سنان عن الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق
عليه السلام قال سمعت ابي يحدث عن ابيه عليهما السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله ما من صلوة يحضر وقتها الا
نادى ملك بين يدي الناس قوموا الى نيرانكم التي اوقدتموها على ظهوركم فاطفئوها بصلوتكم بيان ما لعله يحتاج
الى البيان في هذا الحديث ما من صلوة من صلة لتأكيد النفي الا نادى ملك استثناء مفرغ وجملة نادى حالية والمعنى
ما يحضر وقت الصلوة على حالة من الحالات الا مقارنا لنداء ملك الخ وانما صح خلو الماضي الواقع حالا عن الواو
وقد في امثال هذه المقامات لانه قصد به تعقيبه بما بعد الا فاشبه الشرط والجزاء صرح به المحقق التفتازاني
في اواخر بحث القصر من المطول وهو مذكور في بعض كتب النحو ايضا بين يدي الناس قال صاحب الكشاف عند

اتكلم سوق المجاز حقيقة قول القائل جلست بين يدي فلان ان يجلس بين الجهتين المسامتتين ليمينه وشماله
قريبا منه فسمي الجهتان يدين لكونهما على سمت اليدين مع القرب منهما توسعا كما يسمى الشيء باسم غيره اذا جاوره وداناه
انتهى كلامه نيرانكم استعارة مصرحة شبهت الذنوب بالنار في اهلاك من وقع فيها واوقدتموها ترشيح
واطفئوها ترشيح آخر وان جعلت نيرانكم مجازا مرسلا من قبيل تسمية السبب باسم المسبب فالترشيحان على ما كانا عليه
اذ المجاز المرسل ربما يرشح ايضا كما قالوه في قوله صلى الله عليه وآله اسرعكن لحوقا بي اطولكن يدا ولا يبعد ان يجعل الكلام
استعارة تمثيلية من غير ارتكاب تجوز في المفردات بان تشبه الهيئة المنتزعة من المذنب وتلبسه بالذنب المهلك لرد
تخفيف ذلك بالصلوة بالهيئة المنتزعة من موقد النار على ظهره ثم اطفائها وههنا وجه آخر مبني على مقدمة هي انه
قد ذهب بعض اصحاب القلوب الى ان الاعمال الصالحة هي التي تظهر في القيمة بصورة نعيم الجنة وحورها وقصورها وكذا
ان الأعمال السيئة تظهر بصورة عذاب النار وعقاربها وحياتها وقد ورد في القرآن والحديث ما يؤيد
ذلك فعلى هذا يجوز ان يكون نيرانكم مجازا مرسلا علاقته تسمية الشيء باسم ما يؤول اليه والترشيح بحاله
كما عرفت وظني ان هذا الوجه احسن من الوجوه الثلثة السابقة قال قوله صلى الله عليه وآله فاطفئوها
بصلوتكم صريح في ان الصلوة تكفر الذنوب وتسقط العقاب المتوعد عليها والقرآن يدل عليه قال سبحانه
ان الحسنات يذهبن السيئات والمراد بها الصلوة لسوق الآية وقد ورد ذلك في احاديث متكثرة من طرق
العامة والخاصة روى ابو حمزة الثمالي عن احدهما عليهما السلام عن امير المؤمنين علي عليه السلام عن النبي صلى
الله عليه وآله انه قال والذي بعثني بالحق بشيرا ونذيرا ان احدكم ليقوم من وضوئه فتساقط عن جوارحه
الذنوب فاذا استقبل الله بوجهه وقلبه لم ينفتل وعليه من ذنوبه شيء كيوم ولدته امه انما مثل
الصلوة الخمس لأمتي كنهر جار على باب احدكم فما يظن احدكم لو كان في جسده درن ثم اغتسل في ذلك النهر خمس
مرات اكان يبقى في جسده درن وكذلك والله الصلوة الخمس لأمتي وروي في سبب نزول قوله تعالى ان الحسنات
يذهبن السيئات ان رجلا من الصحابة اصاب من امرأة قبلة فاتى النبي صلى الله عليه وآله فاخبره فانزل الله تعالى

من جامع الأخبار

١٢ الله فان الصلوة كفارات لما بينهن ما اجتنبت الكباير وعنه صلى الله عليه وآله ح

اقم الصلوة طرفي النهار وزلفا من الليل ان الحسنات يذهبن السيئات فقال الرجل لي هذا فقال صلى الله عليه
وآله بل لجميع امتي كلهم ولا يخفى ان هذه الذنوب التي وردت الاخبار بان الصلوة مكفرة لها مخصوصة بما عدا الكباير
وفي كثير من الاحاديث تصريح بذلك كما روي عن النبي صلى الله عليه وآله ما من امرء مسلم تحضره صلوة مكتوبة فيحسن
وضوءها وخشوعها وركوعها الا كانت كفارة لما قبلها من الذنوب ما لم يؤت كبيرة وعنه صلى الله عليه وآله ان الصلوة
الخمس والجمعة الى الجمعة كفارات لما بينهن ما لم تغش الكباير والروايات بذلك متظافرة فينبغي حمل الذنوب في الروايتين
الاولين على الصغاير وان كان قوله صلى الله عليه وآله كيوم ولدته امه ظاهرا في العموم كما لا يخفى تذنيب ما ورد
من ان اجتناب الكباير مكفر للصغاير كما قال سبحانه ان تجتنبوا كباير ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم وندخلكم
مدخلا كريما لا ينافي ما تضمنته الاحاديث السابقة من كون الصغاير مكفرة بالصلوة فلعل كلا منهما مكفر
لنوع منها او ان لكل منهما مدخلا في التكفير فهو بهذا الاعتبار مكفر في الجملة ولا يمكن ان يحمل الصغاير التي تكفرها
الصلوة على الصغاير الصادرة ممن لا يجتنب الكباير لان ما في قوله صلى الله عليه وآله ما اجتنبت الكباير وما لم
تؤت كبيرة وما لم تغش الكباير ظرفية فالمعنى ان الصلوة تكفر ما بينهن وقت اجتناب الكباير فمن لا يجتنبها
تكون صغايره غير مكفرة بالصلوة وهذا ظاهر لا سترة فيه الحديث الرابع وبسندي المتصل الى الشيخ الجليل شيخ
الطائفة محمد بن الحسن الطوسي قدس الله روحه عن الشيخ الجليل عماد الاسلام محمد بن محمد بن النعمان المفيد طاب
ثراه عن احمد بن محمد عن ابيه عن الحسين بن الحسن بن ابان عن الحسين بن سعيد عن ابن ابي عمير وفضالة عن
جميل بن دراج عن زرارة بن اعين قال حكى لنا الامام ابو جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام وضوء رسول الله
صلى الله عليه وآله فدعا بقدح من ماء فادخل يده اليمنى فاخذ كفا من ماء فاسدلها على وجهه من اعلى الوجه
ثم مسح بيده الجانبين جميعا ثم اعاد اليسرى في الاناء فاسدلها على اليمنى ثم مسح جوانبها ثم اعاد اليمنى في الاناء ثم صبها
على اليسرى فصنع بها كما صنع باليمنى ثم مسح ببقية ما بقي في يديه راسه ورجليه ولم يعدهما في الاناء بيان ما
لعله يحتاج الى البيان في هذا الحديث فدعا بقدح من ماء قد يتمسك بهذا على ان احضار الغير ماء الوضوء

ليس

ليس من الاستعانة المكروهة في الوضوء وانما هي صب الماء في اليد ليغسل به العضو وفيه بعد ما لا يخفى فاسدلها
على وجهه اي صبها والسدل في الاصل ارخاء الثوب ونحوه ومنه السديل لما يرخى على الهودج فالكلام استعارة
تبعية من اعلى الوجه المراد باعلى الوجه ما قالوه منتهى قصاص الشعر من الناصية وما يسامته من الجهتين وسيجيء عليك
زيادة تحقيق فيه ثم مسح بيده الجانبين جميعا اي جانبي الوجه وربما يوجد في بعض نسخ التهذيب بالحاجبين وهو
من سهو الناسخ ولا يخفى ان لفظة ثم في هذا الحديث منسلخة عن معنى التراخي وهو في كلام البلغاء كثير ثم اعاد
اليسرى كان الظاهر ثم ادخل اليسرى ولعله ادخل الاعادة على الادخال الابتدائي هو لمشاكلة قوله فيما بعد ثم اعاد
اليمنى ولا يتوهم ان تقدم المشاكل بالفتح على المشاكل بالكسر شرط فانهم صرحوا بان يمشي في قوله تعالى فمنهم من يمشي
على بطنه لمشاكلة قوله تعالى ومنهم من يمشي على رجلين هذا ويمكن ان يقال انه اطلق الاعادة باعتبار كونها يدا لا باعتبار
كونها يسرى فتدبر ثم مسح ببقية ما في يديه راسه ورجليه كان الظاهر ثم مسح بما بقي في يديه وكانه لما كان
موهما لكون الامام عليه السلام مسح راسه ورجليه بجميع الرطوبة الباقية وبكل الكف ادرج لفظ البقية دفعا للتوهم
واشعارا بانه عليه السلام مسح بشيء منها ولم يعدها في الاناء افراد الضمير لعوده الى اليمنى في قوله كما صنع باليمنى
ويمكن عوده الى اليد فضمن اليدين وربما يوجد في بعض النسخ ولم يعدهما بالتثنية فلا تكلف تبصرة احتج من قال
من علمائنا بوجوب الابتداء في غسل الوجه من اعلاه وهم من عدا المرتضى وابن ادريس واتباعهما بما تضمنه هذا
الحديث من الغسل من الاعلى في مقام البيان فيجب ولا يرد الاعتراض بالمنع لانه علم استحبابه من دليل آخر وبان النبي
صلى الله عليه وآله لما توضأ الوضوء البياني اما ان يكون بدأ باعلى الوجه او باسفله لا سبيل الى الثاني والا لوجب على
التعيين ولم يجز سواه للاتفاق على انه صلى الله عليه وآله قال بعد فراغه هذا وضوء لا يقبل الله صلوة الا به فكذا غيره واجب
التعيين باتفاق الامة فتعين الاول واعترض على هذا بانه يجوز ان يكون عليه السلام بدأ بالاسفل لبيان جوازه ولا اشعار
يلزم وجوب الابتداء بالاعلى فلا يجب على الامة ويخطر بالبال انه على تقدير ابتدائه عليه السلام بالاعلى لا يلزم
وجوبه على الامة فان غسل الوجه على هذا الوجه اعني من الاعلى الى الاسفل من قبيل الافعال الجبلية التي لا يقتضي صدورها

عنه عليه السلام وجوبها على الامة وكون ذلك من جملة ما فصل بالبيان ممنوع ووصل القرينة فيه غير معلوم وكونه
من كيفيات بعض ما فصل بانه والقرينة بدلا يوجب كونه كك والا لوجب امرار اليد على الوجه حال غسله كما ذهب اليه
الناذر من اصحابنا فانه ايضا من كيفيات بعض ما فصل بانه والقرينة بد وفعله عليه السلام كما نطق به الحديث
واما قوله عليه السلام لا يقبل الله الصلوة الا به فمعناه الا بمثله والمماثلة حاصلة بين الوضوئين لا تنتفي بمجرد الابتداء
من الاسفل للوثوقي اقل ما يتحقق معه المماثلة يكفي والاصل براءة الذمة من الزائد على ذلك الاقل كما لو كلفه السيد
عبده بان يعمل مثل عمل زيد فانه يخرج عن العهدة باقل ما يصدق عليه المماثلة عرفا وظني لو استدل على هذا المطلب
بان المطلق ينصرف الى الفرد الغالب المتبادر المعتاد والغالب الشايع المعتاد في غسل الوجه غسله من فوق الى اسفل فينصرف
الامر في قوله تعالى فاغسلوا وجوهكم اليه لم يكن بعيدا وجوبا نفي البداية بالبدء على الوجه مشترك بينه وبين البداية بالبدء على ...
للاصحاب وما هو جوابهم فهو الجواب ويجمع في هذا الباب ما يزيل عنك الارتياب تحديد الوجه وان
كان مشهورا في كتب الاصحاب مسطورا الا اني اريد ان اذكر ما ظهر لي من كلام ائمتنا عليهم السلام مما لم ينبه عليه او
الاعلام فاقول اطبق اهل الاسلام سوى الزهري على ان ما يغسل في الوضوء من الوجه ليس خارجا من المسافة التي هي
من قصاص شعر الراس الى طرف الذقن طولا ومن وتد الاذن الى وتد الاذن عرضا والقصاص منتهى منابت شعر
الراس من مقدمه ومن مؤخره والمراد هيهنا قصاص المقدم وهو ماخذ من كل جانب من الناصية ويرتفع عن
النزعتين ثم ينحط الى مواضع التحذيف ثم ينعطف ويتصل بالعذار واما ما يرتفع عن الاذن فمن اخذ في
المؤخر والذي يستفاده اصحابنا رضوان الله عليهم من صحيحة زرارة الاتية انه من القصاص الى طرف الذقن طولا وما
حواه الابهام والوسطى عرضا وهذا التحديد يقتضي بظاهره دخول النزعتين والصدغين في الوجه وخروج مواضع
التحذيف والعذارين والبياض الذي بينهما وبين الاذنين لكن النزعتان خارجتان عند علمائنا من حيث ...
ولذلك ذكروا ان اعلى الوجه هو قصاص الناصية وما على سمته من الجانبين في عرض الراس واما الصدغان فهما
وان كان الخط المنحط الى الراس يقتضي الناصية يحويهما الاصبعان ايضا الا انهم استفادوا عدم وجوب

غسلهما من صحيحة زرارة المذكورة وهي ما رواه عن ابي جعفر عليه السلام قال قلت له اخبرني عن حد الوجه
الذي ينبغي ان يوضأ الذي قال الله عز وجل فقال الوجه الذي امر الله عز وجل بغسله الذي لا ينبغي لاحد ان
يزيد عليه ولا ينقص منه ان زاد عليه لم يوجر وان نقص منه اثم ما دارت عليه الوسطى والابهام من قصاص
شعر الراس الى الذقن وما جرت عليه الاصبعان مستديرا فهو من الوجه وما سوى ذلك فليس من الوجه فقلت له
الصدغ من الوجه فقال لا قال زرارة قلت له ارايت ما احاط به الشعر فقال كلما احاط به الشعر فليس على العباد
ان يطلبوه ولا ان يبحثوا عنه ولكن يجري عليه الماء وهذه الرواية هي معتمد الاصحاب في تحديد الوجه وطريقها
في الفقيه والكافي صحيح وفي التهذيب حسن وهي في مضمرة كما في الكافي ولكنه غير مضر لتصريح الشيخ في الخلاف
بان المسئول احدهما عليهما السلام وتصريح الصدوق بانه الباقر عليه السلام واما مواضع التحذيف والعذار
وان فقد اختلف اصحابنا فيها فبعضهم ادخل مواضع التحذيف لاشتمال الاصبعين عليها غالبا ولكونها
انخفض مما يسامت قصاص الناصية وقطع العلامة في التذكرة بخروجها للاصل وانبات الشعر عليها متصلا
بشعر الراس وهو موافق لمذهب بعض العامة واما العذاران فقد قطع المحقق والعلامة بخروجهما لا ...
ولعدم اشتمال الاصبعين عليهما ولكنهما لا يوجد لهما ولا ريب ان ادخالهما احوط واما البياضان اللذان
بينهما وبين الاذنين فهما خارجان عن الحد الطولي والعرضي عندنا واكثر العامة على دخولهما لان الحد
العرضي عندهم من الوتد الى الوتد اذا تقرر هذا فنقول استفاده من كلام فقهائنا رضوان الله عليهم بعد
تحديدهم الوجه طولا وعرضا بما مر ان اعلى الوجه هو قصاص الناصية وما سامته في جهة العرض على الاستقامة
من الجانبين بقيد ما يشتمل عليه الاصبعان وظاهر ان مواضع التحذيف والصدغين تحت هذا الحد الطولي
وداخلان في حد العرض لاشتمال الاصبعين عليهما غالبا فالتحديد المشهور للوجه عند من يخرجهما
مثل العلامة بل عند جميع اصحابنا المخرجين للصدغين غير سديد لخروج ما هو داخل فيه وكيف يصدر
مثله عن الامام عليه السلام والذي يظهر لي من الرواية ان كلا من طول الوجه وعرضه هو ما اشتمل عليه ...

الأصبعان بمعونة الخط المتوهم من قصاص الشعر الى طرف الذقن وهو الذي يشتمل عليه الأصبعان غالبا اذا اثبت وسطه
وادير على نفسه حتى حصل شبه دائرة فذلك القدر هو الذي يجب غسله بيان ذلك ان قوله عليه السلام من قصاص شعر
الرأس الى آخره اما حال عن الموصول الواقع خبرا عن الوجه وهو ما دار المعنى ان الوجه هو القدر الذي دارت عليه
الأصبعان حال كونه من قصاص شعر الرأس الى الذقن واما متعلق بدارت والمعنى ان الدوران يبتدئ من قصاص
شعر الرأس منتهيا الى الذقن ولا ريب انه اذا اعتبر الدوران على هذه الصفة للوسطى اعتبر للابهام عكسه
وبالعكس تتميما للدائرة المستفادة من قوله عليه السلام مستديرا فاكتفى عليه السلام بذكر احدهما عن الآخر ثم
تبين هذا المضمون وادخل بقوله عليه السلام وما جرت عليه الأصبعان مستديرا فهو من الوجه فقوله مستديرا
حال من المبتدأ وهو ما وهذا صريح في ان كلا من طول الوجه وعرضه شيء واحد هو ما اشتمل عليه الأصبعان
عند دورانهما كما ذكرناه وح فيستقيم التحديد ولا يدخل فيه مواضع التحذيف والصدغان ليحتاج الى اخراجها
فيخرج بذلك عن السداد وانما قلنا بخروج مواضع التحذيف والصدغين عن التحديد حينئذ لأن اغلب الناس
اذا طبق الخط المتوهم من انفراج الوسطى والابهام ما بين قصاص ناصيته الى طرف ذقنه وادار مثبتا
وسطه ليحصل شبه الدائرة وقعت مواضع التحذيف والصدغين خارجة عنها كما يشهد به التجربة ونظرها
من هذا ان ما يجب غسله من جانب على الوجه بمقتضى التحديد المشهور يزيد على ما نفهم من الرواية بنصف التفاضل
ما بين مربع محمول على دائرة قطرها انفراج الاصبعين وتلك الدائرة اعني مثلثين يحيط بكل واحد منهما
خطان مستقيمان وقوس من تلك الدائرة ومواضع التحذيف والصدغان واقعان في هذين المثلثين ومن احتاج

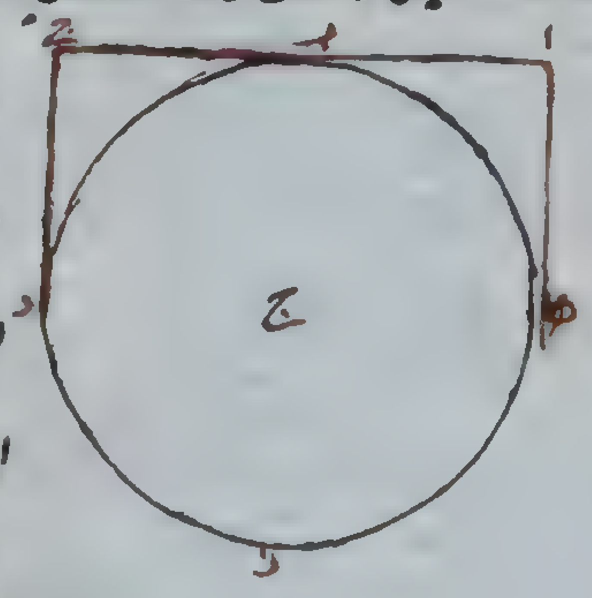

الى التوضيح فلينظر الى هذا الشكل ب قصاص الناصية و ز طرف الذقن
وخط ا ب ج هو الخط المار بقصاص الناصية مما استدعى من الجانبين
بقدر انفراج الاصبعين وهو على الوجه على ما استفاده اكثر علمائنا من
التحديد الذي تضمنته الرواية والوجه هو مجموع هذا الشكل عندهم واما على

ما استقله

ما استقلته بنظرك القاصر فاذا توهم وصل ب ج ز محيط وهو ما بين الاصبعين واثبت وسطه وهو
ج ثم ادير على نفسه حصلت دائرة ب ه ز د وهي الوجه الذي يجب غسله بمقتضى الرواية والتفاضل بين
الوجهين بمثلثي ا ب ه ج ب د وهذان المثلثان خارجان عن الوجه فلا يجب غسلهما وذلك ما اردناه
نقل مقال وتحقيق حال قال بعض الأعلام ان المعتبر في غسل الوجه غسل الأعلى فالأعلى لكن لا حقيقة
لتعسره او تعذره بل عرفا فلا تضر المخالفة اليسيرة التي لا يخرج بها في العرف عن كونه غسل الأعلى فالأعلى
ثم قال وفي الاكتفا بكون كل جزء من العضو لا يغسل قبل ما فوقه على خطه وان غسل ذلك الجزء
قبل الأعلى من غير جهته وجه وجيه انتهى كلامه اعلى الله مقامه والذي يخطر بالبال انه اذا حصل الابتداء
بغسل جزء من اعلى الوجه كفى وان مراعاة الأعلى فالأعلى في بقية اجزاء الوجه غير واجبة لا حقيقة ولا عرفا
سواء احدث الأجزاء بالنسبة الى ما على خطها او بالنسبة الى غيره ولاصالة براءة الذمة من ذلك لما فيه
من المشقة ولا دلالة في الحديث على اكثر من انه عليه السلام ابتدأ بصب الماء على اعلى الوجه واما انه عليه السلام
راعى في الغسل تقديم الأعلى فالأعلى فليس في هذه الرواية ولا في شيء من اصولنا الاربعة ما يدل عليه ولم اظفر
في شيء من كتبنا الاستدلالية بما يومي اليه والمسح في قول زرارة ثم مسح بلّة الجانبين ويتحقق في ضمن مسح
الأعلى فالأعلى وبدونه فلا يحمل على الأول من غير دليل والله الهادي الى سواء السبيل حكاية كلام وتوضيح مرام
المشهور بين الأصحاب ان المتوضي لو غمس وجهه في الماء ناويا مبتديا بالأعلى لكفى وانه لا يجب امرار اليد
على الوجه حال غسله وقال بعض الزيدية بوجوبه وعليه بعض اصحابنا ايضا واستدل العلامة في المنتهى على المذهب
المشهور بان قوله تعالى فاغسلوا وجوهكم يصدق مع امرار اليد وعدمه فيكون الآتي بالماهية في اي جزء
اوجدها فيه ممتثلا للأمر فيخرج عن العهدة انتهى كلامه زيد اكرامه ويخطر بالبال ان هذا الاستدلال
انما يجدي لو لم يوجد امرار اليد في الوضوء البياني الذي تضمنه هذا الحديث الصحيح الذي تلقاه جميع الأصحاب
بالقبول اما بعد وجوده فلا فان لقائل ان يقول انه عليه السلام فعل صبيح وجهه في معرض البيان فيجب

كما اوجبتم الابتداء باعلى الوجه على ما مر وما هو جوابكم عن هذا فهو جوابنا عن ذلك والبضا فما سنن اللثم
بد على ذلك من انه عليه السلام لما توضأ الوضوء البيانى الذى قال بعده هذا وضوء لا يقبل الله الصلوة الا به
اما ان يكون بدأ باعلى الوجه اما باسفله الى آخر ما ذكرتموه جاز بعينه هنا فيقال انه عليه السلام اما ان يكون
قد ابتدأ بيده على وجه حال غسلها او لا لا سبيل الى الثانى والا لتعين على الامة لكنه غير متعين اتفاقا فتعين الاول
فتامل وبالله التوفيق تبيين واعلام وكلام على كلام بعض الاعلام ما تضمنه هذا الحديث من تقديم غسل اليمنى
على اليسرى مما اختص به اصحابنا وانعقد عليه اجماعنا وصار في الاستدلال على الابتداء باعلى الوجه جار هنا
والعامة باسرهم لا يوجبونه بل بعضهم كالشافعى واحمد لا يقولون بالترتيب الا بين الوجه ومجموع اليدين
والرأس ومجموع الرجلين وبعضهم كابى حنيفة ومالك لا يوجبون الترتيب اصلا مستدلين بالاصل والملاق
الآية لعدم اقتضاء الواو الترتيب فى الصورة الجميعة عندهم تبلغ سبعمائة وعشرين صورة كلها باطلة
عند الامامية الا صورتين عند من لم يرتب بين الرجلين او واحدة عند من رتب وتوضيح بلوغها هذا المبلغ
ان الاعضاء ستة وللاولين صورتان والحاصل من ضربها فى مخرج الثالث ستة ومن ضربها فى مخرج الرابع
اربعة وعشرون ومن ضربها فى مخرج الخامس مائة وعشرون ومن ضربها فى مخرج السادس سبعمائة وعشرون
وهذا ظاهر وقد استدل العلامة طاب ثراه على وجوب الترتيب فى الوضوء بوجوه ولنذكر بعضها مع ما
يسنح لنا من الكلام عليها الوجه الاول ما ذكره فى المنتهى المطلب وهو قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فا
غسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق فانه تعالى عقب ارادة القيام الى الصلوة بالغسل فيجب تقديمه على غيره
وكل من اوجب تقديم الغسل اوجب الترتيب هذا كلامه وهو كما ترى يحتمل معنيين الاول ان يريد بالغسل
غسل الوجه والمعنى ان كل من اوجب تقديم غسله على اليدين اوجب الترتيب وهذا هو الذى فهمه شيخنا
الشهيد قدس سره كما يظهر من عبارة الذكرى ويخطر بالبال انه غير مستقيم فان الفاء داخلة على الغسل
الواقع على مجموع الوجه واليدين اذ الواو لمطلق الجمع فكانه سبحانه يقول اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا

هذه

هذه الاعضاء ولا دلالة فى هذا على تقديم غسل الوجه على اليدين بوجه اذ هو مثل ان تقول لصاحبك اذا
لقيت زيدا فقبل وجهه ويده ومعلوم انه لا يفهم من هذا الكلام تقديم تقبيل الوجه على اليدين وانما التقديم الذى
تفيده دال على التقديم والالم يحتج الى الفاء الثانى ان يكون مراده بالغسل غسل الوجه واليدين والمعنى ان كل من
اوجب تقديم طبيعة الغسل على المسح اوجب الترتيب ويخطر بالبال انه لا يكاد يتم ايضا فان الواو لمطلق الجمع فى
عطف المفردات والجمل وقد عقب سبحانه القيام الى الصلوة بمجموع جملتى اغسلوا وامسحوا وعطف احديهما على
الاخرى بالواو وجعلهما معا جزاء الشرط وفى حيز الفاء الجزائية فاين ما يوهم الدلالة على تقديم الغسل المتقدم
الذكر وبالجملة فالفاء التعقيبية انما يدل على وجوب الاتيان بمجموع اجزاء الوضوء بعد القيام الى الصلوة
لا على الاتيان بغسل الوجه بعد القيام بغير فصل وهل هذا الا مثل ان تقول لصاحبك اذا طلبك الامير
فالق عمامتك والبس ثوبك والظاهر انه لا دلالة فيه على تقديم احد الفعلين على الآخر فليتامل الوجه الثانى
والثالث ما استدل به طاب ثراه فى نهاية الاحكام وهذه عبارته يجب ان يبدأ بغسل وجهه ثم بيده اليمنى
ثم اليسرى ثم يمسح راسه ثم يمسح رجليه لقوله عليه السلام لا يقبل الله صلوة امرء حتى يضع الطهور مواضعه فيغسل وجهه
ثم يغسل يديه ثم يمسح راسه ثم رجليه ولان العامل فى العطف واحد تبقوية الحرف فقد جعل تعالى غاية الغسل المرفقين و
المسح الكعبين انتهى كلامه اعلى الله مقامه وصرح به بما افاده فى الدليل الثانى انه قد تقرر فى العربية ان العامل
فى المعطوف هو العامل فى المعطوف عليه بسبب تقوية حرف العطف له والعامل هنا هو اغسلوا الواقع على الوجه
واليدين والمتعلق به وهو لانتهاء غايته وقد جعل غايته المرفقين فليس بعد غسلها غسل اصلا والوجه مغسول
فغسله قبل المرفقين البتة ولا يجوز ان يكون كلمة الى غاية للغسل باعتبار وقوعه على اليدين فقط لانه بهذا
الاعتبار مغاير للغسل الواقع على الوجه فيصير العامل فى المعطوف غير العامل فى المعطوف عليه وهو خلاف ما
تقرر فى العربية وقس على هذا مسح الرجلين هذا والذى يخطر بالبال انه لا انطباق لشيء من هذين على
المدعى فانهما انما يدلان على الترتيب الذى اوجبه الشافعى وكثير من العامة اعنى تقديم الوجه على اليدين من غير

تبيين

رد الثانى انه يمكن ان يقال ان الفاء التعقيبية
انما يفيد تعقيب مدخولها لما قبله ومدخولها هنا هو
الغسل واما المسح فمعطوف على مدخولها ولهذا لو قيل
طلعت الشمس فجاء زيد فعمرو فكذا لما يستفاد تعقيب
مجيء زيد لطلوع الشمس فقط لا تعقيب مجيء عمرو
وبكر وهو ظاهر والجواب ان المسح هنا معطوف
بالواو لا بالفاء والجملة المعطوفة والمعطوف
عليه قد وقعتا معا جزاء الشرط الاول لا انك لو
قلت طلعت الشمس فجاء زيد وعمرو وبكر فانه يستفاد
تعقيب مجيء الثلثة لطلوع الشمس لا مجيء زيد فقط
هذا واعلم ان المشهور فيما بين النحاة ان الفاء
التعقيبية هى العاطفة لا الجزائية وكلام العلامة
مبنى على ان الجزائية ايضا تعقيبية وللكلام فيه
مجال ليس هذا محله منه رضى الله عنه

ترتيب فيهما وهما على الرأس وهو على الرجلين والمدعى وجوب الترتيب الذي اختص به الخاصة اعني غسل الوجه اولا ثم اليد اليمنى ثم اليسرى الخ ولا دلالة في هذين الدليلين عليه بوجه فالاستدلال بهما على ذلك المطلب عجيب بل اقول لا دلالة في الدليل الثاني منهما على الترتيب الذي عليه الشافعي ايضا لان غاية ما يلزم منه بعد التسليم وجوب تقديم الوجه على اليدين والرأس على الرجلين ولا دلالة فيه على وجوب تقديم غسل المغسولات على المسح كما لا يخفى فان تشبث متشبث بالفاء التعقيبية كان رجوعا الى ما مر في الدليل الاول وقد عرفت كلامنا عليه فتدبر بل اقول ايضا ان الدليل الثاني لا يدل على وجوب تقديم غسل الوجه على غسل اليدين ولا مسح الرأس على الرجلين فان غاية ما دل عليه ان المرافق نهاية حد الغسل والكعبين نهاية فعل المسح وهذا يتحقق لو غسل اليد اليمنى قبل الوجه ثم غسله ثم غسل اليسرى وكذا لو مسح احدى الرجلين ثم الرأس ثم الرجل الاخرى فانه يصدق على هذا الوضوء ان نهاية الغسل فيه المرافق ونهاية المسح الكعبين وما يتسرى اي من ان نهاية الغسل حينئذ ليس المرافق بل المرفق ليس بشيء لان جمع المرافق في الآية باعتبار المتوضئين وايضا فهو لازم عليكم وجوابكم جوابنا الوجه الرابع ما استدل به قدس الله روحه في التذكرة وهو قول النبي صلى الله عليه وآله ابدؤا بما بدأ الله به والعبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب وهذا الدليل كالدليل الاول في انه انما يدل على الترتيب الذي ذهب اليه الشافعي لا على ترتيب المختص بالامامية ولهذا انما استدل به طاب ثراه على الاول وغفل بالبال انه لا يدل عليه ايضا بل انما يدل على وجوب الابتداء بالوجه واما الترتيب بينه وبين بقية الاعضاء فلا والحديث انما دل على الابتداء بما بدأ الله به لا على التثنية بما ثنى والتثليث بما ثلث وهذا ظاهر واما الابتداء الاضافي فيجوز ومن رام الاستدلال بهذا الحديث على ذلك المطلب فليضف اليه المقدمة الماخوذة في الدليل الاول ولعل تلك المقدمة مطوية في كلامه انار الله برهانه وان كان ذلك لا يخرج من بعد هذا ما تيسر لي من الكلام على كلام ذلك الامام فاعرضه على جوهر رايك وصيرفي فكرك ثم روح الكساد واصلح الفساد [illegible] ما تضمنه هذا الحديث من مسحه عليه السلام ببلل يديه راسه ورجليه مما استدل به على عدم جواز استيناف ماء جديد للمسح كما هو مذهب اصحابنا سوى ابن الجنيد فانه جوز الاستيناف ووافقه مالك وباقي العامة اوجبوه

واحاديثنا الصريحة في خلافهم من الصحاح وغيرها كثيرة لكنه قد وردت روايتان صحيحتان صريحتان فيما يوافقهم فالاولى ما رواه معمر بن خلاد قال سالت ابا الحسن موسى بن جعفر الكاظم عليه السلام ايجزي الرجل ان يمسح قدميه بفضل راسه فقال برأسه لا فقلت ابماء جديد فقال برأسه نعم والثانية ما رواه ابو بصير قال سألت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام عن مسح الرأس اسمح بما في يدي من الندى راسي قال لا بل تضع يدك في الماء ثم تمسح والعلامة في المنتهى والمختلف حمل هاتين الروايتين حجة لابن الجنيد فقال احتج ابن الجنيد بكذا وكذا وانت خبير بانهما تتناديان على خلاف مذهبه فانه قائل بالتخيير بين الاستيناف والمسح بالبقية والمفهوم منهما وجوب الاستيناف والنهي عن المسح فكيف يحتج بهما اللهم الا ان يكون حمل النهي على الكراهية ويكون مذهبه استحباب الاستيناف لكن لم ينقل احد من علمائنا ذلك عنه هذا والشيخ حمل الروايتين على التقية لموافقتهما لمذهب العامة وصفا الفقها ما عليه الخاصة ثم احتمل ان يكون هذا لاجل جفاف الاعضاء وقال واما الخبر الثاني فيحتمل ان يكون المراد بقوله عليه السلام بل تضع يدك في الماء الذي يبقى في لحيته او حاجبه هذا حاصل كلامه طاب ثراه وقال والدي قدس الله روحه في حواشي الاستبصار هذا حمل بعيد جدا لان السائل قال امسح بما في يدي من الندى فكيف ينهاه عن ذلك ويامره بالاخذ من لحيته او حاجبه انتهى كلامه ولا يخفى ان حمل الخبر على جفاف الاعضاء ابعد من هذا فان السائل قال في الاول ان يمسح قدميه بفضل راسه وفي الثاني امسح بما في يديه من الندى وغفلة مثل ذلك الشيخ الجليل عن هذا عجيب لكن الجواد قد يكبو والصارم قد ينبو ثم في حمل الخبر الاول على التقية نوع خفاء لان العامة لا يمسحون القدمين لا ببقية البلل ولا بماء جديد فكيف يحمل على التقية فتامل تأصيل فيه تفصيل ما تضمنه هذا الحديث من مسح الرجلين هو مذهب الامامية وقد اخذوه عن ائمتهم المعصومين ووصل اليهم بالتواتر انهم عليهم السلام ما زالوا يفعلونه ويامرون شيعتهم بفعله فعن غالب بن هذيل قال سالت الامام ابا جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام عن مسح الرجلين فقال هو الذي نزل به جبرئيل وعن ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام انه قال يأتي على الرجل ستون وسبعون سنة

ما قبل الله منه صلوة قلت وكيف ذلك قال لانه يغسل ما امر الله ان يمسح وامثال ذلك من طرق اهل البيت عليهم السلام
اكثر من ان يحصى ومن طرق العامة ما رواه اوس بن اوس الثقفي قال رايت النبي صلى الله عليه وآله اتى كظامة
قوم بالطايف فتوضأ ومسح على قدميه والكظامة بكسر الكاف بئر الى جنبها بئر وبينهما مجرى في بطن الوادي
وروى حذيفة ابن اليمان رضي الله عنه انه راى النبي صلى الله عليه وآله توضأ ومسح على نعليه والمراد بالنعل
العربية والمسح عليها يجوز عندهم لان سيورها لا يمنع المسح على ظهر القدم اذ هم لا يوجبون استيعاب
المسح ووصف ابن عباس وضوء رسول الله صلى الله عليه وآله انه مسح على رجليه وكان يقول ان كتاب الله نزل
بالمسح ويابى الناس الا الغسل وعنه انه كان يقول الوضوء غسلتان ومسحتان من باهلني باهلته و
امثال ذلك كثيرة واعلم ان الاحتمالات العقلية في هذه المسئلة لا يزيد على اربعة الغسل والمسح والجمع والتخيير
وقد ذهب الى كل احتمال جماعة من اهل الاسلام فالغسل مذهب الفقهاء الاربعة واتباعهم والمسح مذهب
ائمة اهل البيت عليهم السلام وقد نقله الامام الرازي في التفسير الكبير عن الامام محمد بن علي الباقر عليه السلام
ونسبه ايضا الى ابن عباس وانس بن مالك من الصحابة وعكرمة والشعبي من التابعين والجمع مذهب داود
الاصفهاني والناصر للحق وكثير من الزيدية والتخيير مذهب الحسن البصري ومحمد بن جرير الطبري وابي علي الجبائي
والشيخ العارف محي الدين بن العربي فانه قال في الفتوحات المكية ان مذهبنا التخيير في المسح بظاهر الكتاب
او الغسل بالسنة اشهى ولكل من هؤلاء الفرق دلايل ليس هذا محل بيانها ولنقتصر على مناظرة بين
الفريقين الاولين والله ولي التوفيق مناظرة بين الغاسلين والماسحين وكل يدعي انه فيها من
الناصحين قال الغاسلون قد ورد الغسل في الكتاب العزيز والسنة اما الكتاب فقد قال الله تعالى
يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق وامسحوا برؤسكم
وارجلكم الى الكعبين وقد قرأ نافع وابن عامر والكسائي وحفص بنصب ارجلكم اما بالعطف
على وجوهكم او بتقدير واغسلوا وقرأ الباقون بالجر اما بالحمل على مسح الخفين او لاجل الجوار او

للعطف

للعطف على الرؤس لا للتمسح بل للتنصيص في صب الماء عليها وتغسل غسلا يشبه المسح واما السنة فما
روي انه صلى الله عليه وآله لما توضأ وضوء البياني غسل رجليه وما روي عن ابن عباس انه حكى وضوء
رسول الله صلى الله عليه وآله وختم بغسل رجليه وما رواه البخاري في صحيحه عن عبد الله بن عمرو قال تخلف
النبي صلى الله عليه وآله عنا في السفر فادركنا وقد ارهقنا العصر وجعلنا نتوضأ ونمسح على ارجلنا فنادى باعلى صوته ويل للاعقاب
من النار مرتين او ثلثا وما رواه محي السنة في المصابيح وغيره عن ابي حية قال رايت عليا عليه السلام توضأ فغسل
كفيه حتى انقاهما ثم مضمض ثلثا واستنشق ثلثا وغسل وجهه ثلثا وذراعيه ثلثا ومسح براسه مرة ثم غسل قدميه الى
الكعبين ثم قام فاخذ فضل طهوره فشربه وهو قائم ثم قال اردت ان اريكم كيف كان طهور رسول الله صلى الله
عليه وآله وامثال هذه الاحاديث كثيرة فقد دل الكتاب والسنة على الغسل وبطل ما يقوله الماسحون المحرفون
الكتاب العادلون عن السنة المتبعون للاهواء المضلة قال الماسحون يا ايها الاخوان في الدين والشركاء
في طلب اليقين لو صرفتم الى الآية الكريمة بالكم لعلمتم انها عليكم لا لكم وبيان ذلك انكم وجهتم قراءة النصب
بتوجيهين وانتم في الثاني منها سواء فان باب التقدير واسع ولكل منا ان يقدر ما يوافق مذهبه ويبقى
الاول اعني العطف على الوجوه وانه مما لا يخفى مخل بنظم الكلام لانه يصير من قبيل ضربت زيدا وعمروا واكرمت
خالدا وبكرا بجعل بكر عطفا على زيد وارادة انه مضروب لا مكرم وهذا مستهجن جدا تنفر منه الطباع ولا
تقبله الاسماع فكيف يجنح اليه او يحمل القرآن عليه فتعين اما العطف على محل الرؤس واما جعل الواو للمعية
وكل منهما صحيح فيما نحن فيه وحكاية واو المعية اوردها الشيخ الجليل جمال العارفين الشيخ محي الملة والدين
بن عربي في الجزء الثالث من الفتوحات المكية وهي مذكورة في كتب الامامية ايضا قال طاب ثراه واما القراءة
في قوله تعالى وارجلكم بفتح اللام وكسرها من اجل العطف على الممسوح فالخفض وعلى المغسول فالفتح فمذهبنا
ان الفتح في اللام لا يخرجه عن الممسوح فان هذه الواو قد تكون واو مع وواو المعية ينصب كقولك قام زيد
وعمروا بمعنى مع عمرو فيحتج من يقول بالمسح في هذه الآية اقوى لانه شارك القائل بالغسل في الدلالة التي

اعتبرها وهو فتح اللام ولم يبق احد ممن يقول بالغسل في خفض اللام اشهر كلام صدر ثم انكم ايها الاخوان هدانا
الله واياكم سواء الطريق وسقانا جميعا من كاس رحيق التحقيق حملتم قراءة الجر على المسح على الخفين تارة
وعلى الجوار تارة وعلى العطف على الرؤس للاقتصار في صبّ الماء تارة اخرى وعدلتم عما هو الاظهر الاصوب الاحرى
وهذه محامل بعيدة وتوجيهات غير سديدة اما الحمل على مسح الخفين فبعده ظاهر اذ لم يجر لهما ذكر ولا دلت
عليهما قرينة ولبسهما في الحجاز نادر جدا فكيف تعدلون بالآية عن ظاهرها وتحملونها على هذا الحمل النادر
الغير المتبادر واما الجر على الجوار فضعيف جدا فقد انكره اكثر النحاة فكيف يليق ان يكون اليه حمل كلام الله المجيد فمن جوّزه
فانما جوزه بشرط امن اللبس وان لا يتوسط حرف العطف نحو جحر ضبّ خربٍ والشرطان مفقودان في الآية
الكريمة فالقول به عدول عن الطريقة القويمة والجادة المستقيمة واما العطف على الرؤس لتغسل غسلا شبيها
بالمسح فهو وان اورده صاحب الكشاف لكنه ظاهر الاعتساف فان المعطوف في حكم المعطوف عليه باتفاق النحاة فهل
يليق من رشيد ان يقول اكرمت زيدا وعمرا وسخرت من خالد وبكر بعطف بكر على خالد للمشاركة في السخرية
بل للدلالة على ان اكرامه اكرام قليل شبيه بالسخرية وايضا فاذا اريد بالمسح بالنسبة الى المعطوف عليه حقيقته
وبالنسبة الى المعطوف الغسل الشبيه بالمسح يكون استعمالا للفظ في الحقيقة والمجاز وهذا مما يلحق بالمعمّا
والالغاز والعجب ان الفخر الرازي مع شدة عناده منع في هذه الآية من حمل الامر في اغسلوا على ما يشتمل الوجوب والندب فقال ان تناول
الكلمة لمعنيين مختلفين من باب الالغاز والتعمية ثم انه جوز مثل هذا واما ما استدللتم به من السنة فهو معارض
بمثله فقد روينا عن ائمتنا عليهم السلام ان النبي صلى الله عليه وآله لما توضأ وضوء البياني مسح رجليه وما نقلتموه عن ابن
عباس يكذبه ما اشتهر عنه ونقلتموه في كتبكم من ان مذهبه المسح وقد نقل الفخر الرازي وغيره عنه واما حديث
ابن عمر فبعد تسليمه لا يدل الا على امر رسول الله صلى الله عليه وآله بغسل الاعقاب ولعل الباعث عليه استنجاسها فان اعراب الحجاز
ليبوسة هوائهم ولمشيهم حفاة في الاغلب كان اعقابهم تتشقق كثيرا وقلما تخلو عن نجاسة الدم وغيره وقد اشتهر عنهم
انهم كانوا يبولون عليها ويزعمون ان البول علاج لها فان صح عنه صلى الله عليه وآله امر بغسل الرجلين فلعله كان

لذلك

لذلك ثم اشتبه على انه من الوضوء ثم نقول ان عبد الله بن عمر والذين توضؤا ومسحوا ارجلهم كانوا من الصحابة
رسول الله صلى الله عليه وآله بغير شك ولا شك ان الصحابة اعلم منا ومنكم ومن فقهائكم الاربعة بسنن رسول
الله صلى الله عليه وآله لمشاهدتهم افعاله وسماعهم اقواله بغير واسطة خصوصا الامور المتكررة كل يوم كالوضوء
ولا ريب ان مسحهم ارجلهم كما رويتموه عنهم لم ينشأ من عند انفسهم بل لاعتقادهم انه من الوضوء لمشاهدتهم
او سماعهم ذلك من رسول الله صلى الله عليه وآله ثم ليس في هذا الحديث انه صلى الله عليه وآله نهاهم عن المسح بل غاية
ما تضمنه امرهم بغسل اعقابهم وتخصيصه صلى الله عليه وآله بالاعقاب وسكوته عما فعلوه من المسح بل تقريره اياهم عليه
ظاهر فيما قلناه من ان الامر بالغسل انما كان لازالة النجاسة ليس الا فهذا الحديث عند التامل لنا لا علينا كما ان
الآية الكريمة كذلك واما ما نقلتموه عن امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام فالنقل متواتر عندنا عنه وعن الائمة
من اولاده عليهم السلام بخلافه وقد نقلتم في كتبكم ان الامام اباجعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام وولده الامام
اباعبدالله جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام كانا يقولان بالمسح ولا ريب انهما كانا اعلم بمذهب جدهم
وعمل ابيهم منكم ومن محدثيكم واما ما شنّعتم به ايها الاخوان علينا ونسبتموه من تحريف الكتاب ومخالفة
السنة الينا فلا نقابلكم بمثله بل نقول غفر الله لنا ولكم وتجاوز عنا وعنكم ومنّ علينا وعليكم بالتوفيق والهداية
واعصمنا واياكم عما يوجب الضلالة والغواية آمين رب العالمين محاكمة بين المتاخرين والعلامة يندفع
بها التشنيع عليه والملامة الكعبان عند اكثر العامة هما العظمان الناتيان عن يمين القدم وشماله واما
عند اصحابنا فالذي ذكره متاخروهم انهما الناتيان في ظهر القدم بين المفصل والمشط وعبارات اكثر علمائنا ظاهرة
مشعرة بذلك وذهب العلامة جمال الملة والحق والدين طاب ثراه الى ان الكعب هو المفصل بين الساق والقدم
قائلا بان هذا هو مذهب اصحابنا ونسب من فهم من كلام اصحابنا غير هذا الى عدم التحصيل قال طاب ثراه في
المختلف يجب مسح الرجلين من رؤس الاصابع الى الكعبين ونريد بالكعبين هنا المفصل بين الساق والقدم وفي
عبارة علمائنا اشتباه على غير المحصل ثم نقل عبارات الاصحاب ثم قال لنا ما رواه الشيخ في الصحيح عن زرارة وبكير

ابن اعين عن ابي جعفر عليه السلام قلنا اصلحك الله فاين الكعبان قال هيهنا يعني المفصل دون عظم الساق وما رواه
ابن بابويه عن الباقر عليه السلام وقد حكى صفة وضوء رسول الله صلى الله عليه وآله الى ان قال ومسح على مقدم راسه وظهر
قدميه وهو يعطي المسح بجميع ظهر القدم ولانه اقرب الى ما حدده اهل اللغة انتهى كلامه وقال طاب ثراه في كتاب منتهى المطلب
قد تشتبه عبارة علمائنا على بعض من لا مزيد تحصيل له في معنى الكعب والظاهر انه ما رواه زرارة في الصحيح وذكر الرواية
الاولى ثم ان جميع من تاخر من عصر العلامة من اعلام علمائنا انكروا هذا القول وشنعوا على العلامة قدس الله روحه
في نسبته الى علمائنا تشنيعا بليغا وادعوا انه احداث قول ثالث قال شيخنا الشهيد قدس الله سره في كتاب الذكرى تفرد
الفاضل رحمه الله بان الكعب هو المفصل بين الساق والقدم وصب عبارات الاصحاب كلها عليه وجعله مدلول كلام
الباقر عليه السلام محتجا برواية زرارة عن الباقر عليه السلام المتضمنة لمسح ظهر القدمين وهو يعطي الاستيعاب
وانه اقرب الى حد اهل اللغة وجوابه ان ظهر المطلق هنا يحمل على المقيد لان استيعاب الظهر لم يقل به احد منا وقد تقدم
قول الباقر عليه السلام اذا مسحت بشيء من راسك او بشيء من قدميك ما بين كعبيك الى اطراف الاصابع
فقد اجزأك ورواية زرارة واخيه بكير وقال في المعتبر لا يجب استيعاب الرجلين بالمسح بل يكفي المسمى من رؤوس
الاصابع ولو باصبع واحدة وهو اجماع فقهاء اهل البيت عليهم السلام ولان الرجلين معطوفة على الرؤس الذي
يمسح بعضه فيعطيان حكمه ثم قال شيخنا الشهيد واهل اللغة ان اراد بهم العامة فهم مختلفون وان اراد
بهم لغوية الخاصة فهم متفقون على ما ذكرنا حسب ما مر ولانه احداث قول ثالث مستلزم رفع ما اجمع عليه
الامة لان الخاصة على ما ذكرنا والعامة على ان الكعبين ما نتأ عن يمين الرجل وشمالها الى هنا كلام شيخنا في
الذكرى ولعمري لقد تجاوز الحد في التشنيع على العلامة واطنب في الازراء عليه والملامة وستطلع فيما بعد على
حقيقة الحال ان شاء الله تعالى ولقد نسج على منواله في هذا التشنيع شيخنا المحقق الشيخ علي اعلى الله شانه فقال في شرح
القواعد ما ذكره في تفسير الكعبين خلاف ما عليه جميع اصحابنا وهو من منفرداته مع انه ادعى في عدة من كتبه انه
المراد في عبارات الاصحاب وان كان فيها اشتباه على غير المحصل واستدل عليه بالاخبار وكلام اهل اللغة

وهو

وهو عجيب فان عبارات الاصحاب صريحة في خلاف ما ادعاه ناطقة بان الكعبين هما العظمان الناتئان
في ظهر القدم امام الساق حيث يكون معقد الشراك غير قابلة للتاويل والاخبار كالصريحة في ذلك وكلام
اهل اللغة مختلف وان كان اللغويون من اصحابنا لا يرتابون في ان الكعب هو الناتئ في ظهر القدم وقد
اطنب عميد الرؤساء في كتاب الكعب في تحقيق ذلك واكثر من الشواهد على ذلك ما حكي من كلامه على ان القول بان
الكعب هو المفصل بين الساق والقدم ان اراد به ان نفس المفصل هو الكعب لم يوافق مقال واحد من الخاصة
والعامة ولا كلام اهل اللغة ولم يساعد عليه الاشتقاق الذي ذكروه فانهم قالوا ان اشتقاقه من كعب
اذا ارتفع ومن كعب ثدي الجارية وان اراد به ان ما نتأ عن يمين القدم وشماله هو الكعب كمقالة العامة
لم يكن المسح منتهيا الى الكعبين الى هنا كلام شيخنا طاب ثراه وقد تبع شيخنا بهاء الملة والدين قدس الله
روحه اثار هذين الشيخين نور الله مرقدهما فقال في شرح الارشاد بعد ما نقل روايتين [illegible] ان الكعب في ظهر
القدم لا ريب ان الكعب الذي يريده العلامة ليس في ظهر القدم وانما هو مفصل بين الساق والقدم والمفصل بين الشيئين
يمتنع كونه في احدهما ثم قال والعجب من المص حيث قال في المختلف ان عبارة اصحابنا اشتبهت على غير المحصل مشيرا
الى ان المحصل لا يشتبه عليه ان مرادهم المفصل بين الساق والقدم وان من لم يفهم ذلك من كلامهم لم يجعل اليه
سبيلا ولم يقم عليه دليلا انتهى كلامه زيد اكرامه اذا استقرت كلام هؤلاء النحارير الثلثة على لوح خاطرك ظهر
لك ان تشنيعهم عليه طاب ثراه يدور على امور خمسة الاول ان قوله هذا خرق لما اجمع عليه الامة من الخاصة والعامة
واحداث قول ثالث لم يقل به احد منهم فكيف يدعي انه قول اصحابنا الثاني انه مخالف لكلام اهل اللغة اذ لم يقل
احد منهم بان المفصل كعب الثالث انه مخالف للاشتقاق فان الكعب مشتق من كعب اذا ارتفع ونتأ
والمفصل ليس كذلك الرابع انه مخالف لما وردت به النصوص عن ائمتنا عليهم السلام الخامس انه زعم ان عبارات
الاصحاب موافقة له مع انها ناطقة بان الكعبين هما العظمان الناتئان في ظهر القدم وليس المفصل عظمين ولا
واقعا في ظهر القدم فهذا حاصل ما شنعوا به عليه قدس سره وانا اقول ان من امعن النظر علم ان كلامهم في غير

موصوفون بتشنيعهم واقع في غير موقعه وحاشا العلامة ان يقع هذه الهفوة ويخالف ما اجتمعت عليه الامة بل ما
ذهب اليه هو الحق الذي لا ريب فيه والصدق الذي لا شبهة تعتريه والنص الصحيح بذلك شاهد وكلام اصحابنا عليه
ساعد وما ذكره علماء التشريح يدل عليه وما اورده المحققون من اهل اللغة يرشد اليه وكلام العامة صريح في
تثبيت هذا القول الينا وكتبهم مشحونة بالتشنيع به علينا ولنفصل هذا الاجماع بحيث لا يبقى للشك مجال
النفصل اجمال وتاصيل بيان لتفصيل طمينان روى الشيخ في الصحيح عن زرارة وبكير ابني
اعين انهما سئلا الامام ابا جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام عن وضوء رسول الله صلى الله عليه وآله فدعا
بطست او تور فيه ماء ثم حكى وضوء رسول الله صلى الله عليه وآله وفي آخر الحديث قلنا اصلحك الله فاين الكعبان
قال هيهنا يعني المفصل دون عظم الساق فقلنا هذا ما هو فقال هذا عظم الساق ولا يخفى ان هذا الحديث صحيح في ما ادعاه
العلامة طاب ثراه غير قابل للتاويل ولذا لم يجعله في المختلف وقد استدل على مدعاه واقتصر في المنتهى عليه ولم ينقل
سواه والعجب من شيخنا الشهيد فانه مع كمال حرصه في الذكرى على نقل دلائل العلامة ونقضها لم ينقل هذه
الرواية في جملة ما نقل مع انها هي العمدة في ذلك المطلب وعليها المدار في اثبات تلك الدعوى واعجب من ذلك
انه جعلها اول الدلائل على ان الكعبين قبتا القدم امام الساق اعني العظم الذي بين المفصل والمشط مع انها
في خلافه كالشمس في رابعة النهار فاعتبروا يا اولي الابصار ثم انه قدس الله روحه استدل بما رواه عيسى بن القاسم عن
الامام ابي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام انه وصف الكعب في ظهر القدم وبما رواه عنه ايضا انه عليه السلام وضع
يده على ظهر القدم وقال هذا هو الكعب ولا دلالة في شيء من هذين الحديثين على ما يخالف كلام العلامة طاب ثراه
فان الكعب عنده في ظهر القدم ايضا كما ستطلع عليه عن قريب ان شاء الله تعالى ثم ان اهل اللغة صرحوا بان المفاصل
والتي بين الانابيب القصب يسمى كعبا قال في الصحاح كعوب الرمح النواشز في اطراف الانابيب وقال في المغرب الكعب
العقدة بين الانبوبتين في القصب وقال ابو عبيدة الكعب هو الذي في اصل القدم ينتهي اليه الساق بمنزلة كعاب
القناة ونقل الفخر الرازي في تفسيره الكبير ان المفصل يسمى كعبا وقال في القاموس الكعب كل مفصل للعظام والعظم

الناشز

الناشز فوق القدم فظهر من هذا ان العلامة نور الله مرقده لم يات ببدعة في تسمية المفصل كعبا وان ما ذكره
المحقق الشيخ علي اعلى الله شانه من انه لم يقل بذلك احد من الخاصة والعامة ولا اهل اللغة خال عن الاستقامة
ثم اعلم ان المستفاد من كلام علماء التشريح كجالينوس والشيخ الرئيس وشراح القانون كالقرشي وغيره ان
القدم مؤلف من ستة وعشرين عظما اعلاها الكعب وهو اعظم مائل الى الاستدارة واقع في الملتقى الساق والقدم
له زائدتان نابتتان في اعلاه الانسية والوحشية يدخل كل منها في حفرة من حفرتي قصبتي الساق وزائدتان
في اسفله يدخلان في حفرتي العقب وان الساق مؤلف من قصبتين متلاصقتين الانسية والوحشية والانسية
منهما اعظم وتسمى القصبة العظمى وهي المتصلة بالركبة والوحشية صغيرة تستدق شيئا فشيئا وتنقطع
قبل الوصول الى الركبة وفي اسفل كل من هاتين القصبتين حفرة تدخل فيها احدى الزائدتين النابتتين في الكعب
ويحتوي طرفا القصبتين على الكعب من جوانبه سوى جانب المشط فالكعب عظم في ظهر القدم متوسط بين الساق
والعقب وعليه يتصل الساق بالقدم ولنقتصر في تاييد هذا الكلام على ما ذكره الشيخ في القانون والشارح
القرشي في شرحه قال الشيخ في مبحث تشريح عظام القدم من القانون واما الكعب فان الانسان منه اشد
تكعيبا من كعوب سائر الحيوانات وكانه اشد عظام القدم النافعة في الحركة كما ان العقب اشد عظام الرجل
النافعة في الثبات والكعب موضوع بين الطرفين النابتين من القصبتين يحتويان عليه من جانبه اعلاه وخلفا
وجانبه الوحشي والانسي ويدخل طرفاه في العقب في النقرتين دخول ركز والكعب واسطة بين الساق والعقب
به يحسن اتصالهما ويتوثق المفصل بينهما وهو موضوع في الوسط بالحقيقة وان كان قد يظن بسبب الاخمص انه
منحرف الى الوحشي انتهى كلام الشيخ وقال القرشي في شرح القانون ان اجزاء القدم مقسومة الى ستة اقسام
وهي الكعب والعقب والعظم الزورقي وعظام الرسغ وعظام المشط وعظام الاصابع ونحن الآن نتكلم على
كل واحد منها فنقول اما الكعب فلان الانسان منه اكثر تكعبا واشد تهندما مما في سائر الحيوانات وذلك لان رجله
قدما واصابع ويحتاج في تحريكه قدمه الى انبساط وانقباض وذلك لحركة سهلة ليسهل عليه الوطء على الارض

المائلة الى الارتفاع والانخفاض وعلى المستوية فلذلك يحتاج ان يكون مفصل ساقه مع قدمه مع قوته واحكامه
سلساً سهل الحركة وهذا المفصل لا يمكن ان يكون بزاوية واحدة مستديرة تدخل في حفرة الساق فكان يجب
للقدم ان يتحرك في مقصد الى جهة جانبية بل الى جهة مستديرة وكان يلزم من ذلك فساد التركيب وحاكة احدى العظمين
للاخرى فلا بد ان يكون بزاويتين حتى يكون كل واحد منهما مانعة من حركة الاخرى على الاستدارة ولا يمكن
ان يكون احدى الزاويتين خلفاً والاخرى قداماً لان ذلك يمنعه عن حركة الانبساط والانقباض اللتين
يحتاج اليه القدم فلا بد ان يكون هاتان الزائدتان احديهما يميناً والاخرى شمالاً ولا بد ان يكون بينهما تباعد له
قدر يعتد به ليكون امتناع تحرك كل واحد منهما على الاستدارة اكثر واشد فلذلك لا يمكن ان يكون ذلك
مع قصبة واحدة فلا بد ان يكون مع قصبتين ولو كان بقدر مجموعهما عظم واحد لكان يجب ان يكون ذلك
العظم ثخيناً جداً وكان يلزم من ذلك ثقل الساق فلذلك لا بد ان يكون اسفل الساق عند هذا المفصل قصبتين
واما اعلى الساق وذلك حيث مفصل الركبة فانه يكتفى فيه بقصبة واحدة فلذلك احتيج ان يكون واحد قصبتي
الساق منقطعة عند اعلى الساق ويجب ان يكون الحفرتان في هاتين القصبتين والزائدتان في العظم الذى
في القدم لان هاتين القصبتين يراد فيهما الخفة وذلك ينافي ان يكون الزوائد فيهما لان ذلك يلزمه زيادة
الثقل والحفرة يلزمها زيادة الخفة فلذلك كان هذا المفصل بحفرتين في طرفي القصبتين وزائدتين في العظم
الذى في القدم انتهى كلامه فكلام المشرحين صريح في ان الكعب هو ذلك العظم الذى في المفصل وقد علمت ما
تضمنه الحديث وكلام اهل اللغة ان نفس المفصل يسمى كعبا ايضا ولعله للمجاورة هذا العظم فصار ما يطلق عليه
اسم الكعب اربعة قبة القدم امام الساق واحد الناتيين عن يمين القدم وشماله ونفس المفصل والعظم
الناتي في القدم الداخل طرفاه في حفرتي عظم الساق وكثيراً ما يعبر عنه بالمفصل ايضا وهذا الاخير هو الكعب
عند العلامة فانه لا ينكر ان الكعبين عظمان ناتيان وقد صرح في التذكرة بذلك او فسرها بمجمع الساق
والقدم ونقل اجماع علمائنا عليه وقال انه مذهب محمد بن الحسن وفيه نظر لما ذكره طاب ثراه من نسبته هذا القول

الى علمائنا

الى علمائنا ان كتب العامة وتفاسيرهم مشحونة بان الكعب عند القائلين بالمسح هو العظم الذى في المفصل قال
فخر الرازى في التفسير الكبير عند قوله تعالى وارجلكم الى الكعبين جمهور الفقهاء على ان الكعبين هما العظمان النا
تيان من جانبي الساق وقالت الامامية وكل من ذهب الى وجوب المسح ان الكعب عبارة عن عظم مستدير مثل
كعب الغنم والبقر موضوع تحت عظم الساق حيث يكون مفصل الساق والقدم وهو قول محمد بن الحسن وكان
الاصمعي يختار هذا القول ثم قال حجة الامامية ان اسم الكعب يطلق على العظم المخصوص الموجود في ارجل جميع الحيوانات فوجب
ان يكون في حق الانسان كذلك والمفصل يسمى كعبا ومن كعاب الرمح لمفاصله وفي وسط القدم مفصل فوجب ان
يكون الكعب انتهى كلامه وقال صاحب الكشاف عند تفسير هذه الآية لو اريد المسح لقيل الى الكعاب لان الكعب
الكعاب اذ ذاك مفصل القدم وهو واحد في كل رجل فان اريد كل واحد فالافراد وتثنية فالجمع واما اذا اريد العظمان
فيهما الناشزان وهما اثنان في كل رجل فتصح التثنية باعتبار كل رجل هذا كلامه وقال فاضل النيشابورى في تفسيره
بعد ما نقل مذهب الجمهور من ان الكعبين هما العظمان الناتيان عن الجنبين قالت الامامية وكل من قال
بالمسح ان الكعب عظم مستدير موضوع تحت عظم الساق حيث يكون مفصل الساق والقدم كما في ارجل
جميع الحيوانات والمفصل يسمى كعبا ومن كعوب الرمح لمفاصله حجة الجمهور انه لو كان الكعب ما ذكره الامامية
لكان الحاصل في كل رجل كعبا واحدا فكان ينبغي ان يقال وارجلكم الى الكعاب كما انه لما كان الحاصل في كل يد
مرفقا واحدا لا جرم قال الى المرافق وايضا العظم المستدير الموضوع في المفصل شيء خفي لا يعرفه الا اهل العلم
بتشريح الابدان والعظمان الناتيان في طرفي الساق محسوسان لكل احد ومناط التكليف ليس الا امرا
ظاهرا انتهى كلامه ثم انه والله لشديد التعجب من اولئك الاعلام كيف زلت اقدام اقلامهم في هذا المقام حتى
زعموا ان ما قاله العلامة مما لم يقل به احد من الخاص والعام وظني ان وقوعهم في هذه الورطة انما نشأ من اشتباه
عبارات اصحابنا كما نبه عليه طاب ثراه في الحبل المتين وذلك انهم صرحوا باشتقاق الكعب من كعب اذا ارتفع
ولكن عباراتهم ناطقة بان الكعبين هما العظمان الناتيان في القدمين والمتبادر من الناتي ما كان نتوه

خاتمة

محسوسًا بحس البصر ولا تأتي في القدمين على هذه الصفة اللذان عن يمين القدم وشمالها والمتوسطان بين المفصل والمشط لكن الاولان ليسا الكعبين باتفاق علمائنا فحكموا بانهما الاخيران البتة وغلطوا من قال انهما المفصلان لانه لا نتوّ فيهما وغفلوا عن العظمين النابتين فيهما لان القوة الباصرة عن ادراك نتوهما قاصرة

ما اورده الشيخ الشهيد طاب ثراه على العلامة قدس الله روحه من ان استيعاب ظهر القدم لم يقل به احد منا الآخر كلامه عليه وارد على العلامة اصلا وهو قدس الله سره قائل بموجبه وانما اراد باستيعاب القدم استيعاب طولا فقط اعني من رؤوس الاصابع الى الكعب قال في التذكرة لا يجب استيعاب الرجلين بالمسح بل يكفي المسح من رؤوس الاصابع الى الكعب ولو باصبع ولحرته عند اهل البيت عليهم السلام ثم قال ويجب استيعاب طول القدم من رؤوس الاصابع الى الكعبين وان اراد شيخنا الشهيد رحمه الله ان الاستيعاب الطولي الى المفصل مما لم يقل به احد منا بناء على ظنه من ان الكعب ليس هو المفصل عنده فرجع هذا الكلام الى الامر الثاني وقد عرفت حقيقته فتامل المسألة الخامسة وبالسند المتصل الى الشيخ الاعظم محمد بن محمد بن النعمان المفيد عن احمد بن محمد عن ابيه عن محمد بن يحيى واحمد بن ادريس عن احمد بن محمد بن يحيى عن الحسن بن علي بن عبد الله عن علي بن حسان عن عمه عبد الرحمن بن كثير الهاشمي عن الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام ح والى الشيخ الاعظم المنادي اليمن ابي القاسم جعفر بن محمد عن محمد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن قاسم الخراز عن عبد الرحمن بن كثير عن الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام قال بينا امير المؤمنين ذات يوم جالس مع ابن الحنفية رضي الله عنه اذ قال له يا محمد ائتني باناء من ماء اتوضأ للصلوة فاتاه محمد بالماء فاكفاه بيده اليمنى على يده اليسرى ثم قال بسم الله والحمد لله الذي جعل الماء طهورا ولم يجعله نجسا قال ثم استنجى فقال اللهم حصن فرجي واعفه واستر عورتي وحرمني على النار ثم قال تمضمض فقال اللهم لقني حجتي يوم القاك واطلق لساني بذكرك ثم استنشق فقال اللهم لا تحرم علي ريح الجنة واجعلني ممن يشم ريحها وروحها وطيبها قال ثم غسل وجهه فقال اللهم بيض وجهي يوم تسود فيه الوجوه ولا تسود وجهي يوم تبيض فيه الوجوه ثم غسل يده اليمنى فقال اللهم اعطني

كتابي بيميني والخلد في الجنان بيساري وحاسبني حسابا يسيرا ثم غسل يده اليسرى فقال اللهم لا تعطني كتابي بشمالي ولا تجعلها مغلولة الى عنقي واعوذ بك من مقطعات النيران ثم مسح راسه فقال اللهم غشني برحمتك وبركاتك ثم مسح رجليه فقال اللهم ثبتني على الصراط يوم تزل فيه الاقدام واجعل سعيي فيما يرضيك عني ثم رفع راسه عليه السلام ونظر الى محمد فقال يا محمد من توضأ مثل وضوئي وقال مثل قولي خلق الله له من كل قطرة ملكا يقدسه ويسبحه ويكبره فيكتب الله له ثواب ذلك الى يوم القيمة بيان ما لعله يحتاج الى البيان في هذا الحديث بينا امير المؤمنين عليه السلام ذات يوم جالس بينا هي بين الظرفية اشبعت فتحتها فصارت الفا وتقع بعدها حينئذ اذا الفجائية غالبا تقول بينا انا في عسر اذ جاء الفرج وعاملها محذوف يفسرها الفعل الواقع بعد اذ عند بعض وبعضهم يجعلها خبرا من مصدر مسبوك من الفعل اي بين اوقات اعسار مجيء الفرج فاكفاه بيده اي صب وفي الصحاح كفات الاناء كببته وقلبته فهو مكفوء وزعم ابن الاعرابي ان اكفاته لغة انتهى ومعطي ان اكفاه لم يثبت في اللغة وان الصحيح كفى وكفى بكلام الامام عليه السلام حجة على ثبوته ثم قال ثم هنا بمعنى التراخي كما قالوه في قوله تعالى ثم انشاناه خلقا اخر ولم يجعله نجسا يجوز بكسر الجيم وفتحها والاول اشهر اللهم حصن فرجي قال الفراء اصل اللهم يا الله امنا بالخير فخفف بالحذف لكثرة الدوران على الالسن ولا اكثر على ان اصله يا الله فحذف حرف النداء وعوض عنه الميم المشددة ورد الشيخ الرضي كلام الفراء بانه يقال اللهم لا تومهم بالخير وفيه نظر لا يخفى على المتامل والمراد بتحصين الفرج ستره وصونه عن الحرام وعطف اعفاف عليه تفسيري وعطف ستر العورة عليه من قبيل عطف العام على الخاص فان العورة في اللغة كل ما يستحيي منه لقني حجتي بالقاف والنون المشددتين من التلقين وهو التفهيم ممن يشم بفتح الشين واصله يشمم بميمين كيعلم فنقلت فتحة الميم الى الشين وادغمت وماضيه شمم بالكسر والريح الرائحة والروح بفتح الراء النسيم الطيبة بيض وجهي يوم تسود فيه الوجوه بياض الوجه وسواده اما كنايتان عن بهجة السرور والفرح وكآبة الخوف والخجل او المراد بهما حقيقة البياض والسواد وفسر بالوجهين قوله تعالى يوم تبيض وجوه وتسود وجوه

ومقطعات النيران والمقطعات كل ثوب يقطع كالقميص والجبة ونحوهما لا ما لا يقطع كالازار والرداء

ولعل السر في كون ثياب النار مقطعات كونها اشد اشتمالا على البدن فالعذاب بها اشد وعن بعض اهل اللغة

ان المقطعات جمع لا واحد له من لفظه وواحدها ثوب وبعضهم ضبط المقطعات بالقاف والظاء المعجمة جمع

مقطعة بكسر الظاء من قطع الامر بالظم فظاعة فهو فظيع اي شديد شنيع والصحيح الاول غشني رحمتك اي غطني

واشملني بها قال الجوهري استغشى بثوبه وتغشى اي تغطى به ولعله ضمن معنى السنى فعدى بغير باء ويجوز

نصب رحمتك بنزع الخافض ثم في نسخ التهذيب والكافي والفقيه واما لي ابن بابويه في الفقرة في بعض هذه الا

في بعض النسخ اللهم حصن فرجي واستر عورتي وحرمهما على النار بظهور التثنية وهو يحتمل عوده الى الفرج

والعورة نظرا الى اختلاف اللفظين وعموم العورة او الى تخالف الحصن والستور وان تحرى عورتي بالباء المشددة

المدغمة في ياء المتكلم على صيغة التثنية فلا اشكال وفي بعضها في دعاء المضمضة اللهم انطق لساني بذكرك واجعلني

ممن ترضى عنه وفي بعضها دعاء الاستنشاق اللهم لا تحرمني طيبات الجنان واجعلني ممن يشم ريحها وروحها وطيبها

وفي بعضها في دعاء غسل الوجه زيادة لفظ فيه يوم تسود وتبيض وفي بعضها في دعاء غسل اليمنى والخلد في الجنان

بشمالي بدل اليسار وفي دعاء غسل اليسرى مقطعات النار بدل النيران وفي دعاء مسح الرجلين ثبت قدمي بدل ثبتني

وانا نقلت هذا الحديث من التهذيب من نسخة معتمدة بخط والدي طاب ثراه وهي التي قرأتها انا عليه وهو قرأها على شيخنا

الشهيد الثاني قدس الله روحه وقد تبين فيها ما تذكره المراد من طلب العباد تلقين الحجة ان يلهمهم الله تعالى ما يحتجون

به لانفسهم يوم القيمة فان الناس في ذلك اليوم يحتجون لانفسهم ويسعى كل منهم في فكاك رقبته كما قال سبحانه

يوم يأتي كل نفس تجادل عن نفسها والله سبحانه يلقن من يشاء حجته كما قالوا في قوله تعالى يا ايها الانسان ما غرك

بربك الكريم ان ذكر الكريم تلقين للعبد تنبيه له على ان يحتج ويقول غرني كرمك قال الفاضل النيسابوري

في تفسيره رايت في عنفوان الشباب في المنام ان القيمة قد قامت وقد دار في خلدي ان الله تعالى لو خاطبني بقوله

يا ايها الانسان ما غرك بربك الكريم فماذا اقول ثم الهمني الله في المنام ان اقول غرني كرمك يا رب ثم اني

هذا المعنى في بعض التفاسير اشهر كالمذكور والظاهر ان المراد ببعض التفاسير كتاب مجمع البيان للشيخ الثقة حجة الاسلام

الشيخ ابي علي الطبرسي رحمه الله فانه قال وهذه عبارته انما قال سبحانه الكريم اشهى للاصدار تلقيتك حجتهم

القول بان اهل الحشر يحتجون لانفسهم ويجادلون في خلاصها مع ما ورد من انه يختم على افواههم

وانما تنطق جوارحهم كما قال الله تعالى اليوم نختم على افواههم وتكلمنا ايديهم وتشهد ارجلهم بما كانوا يكسبون

قلنا لعل ذلك مخصوص بالكفار كما قاله بعض المفسرين او ان هذا الختم يكون بعد الاحتجاج والجدال لما

في بعض الروايات وقد ورد ان بعض الاعضاء يحتج لصاحبها كما جاء في بعض الاخبار فتشهد اعضاؤه عليه

بالزلة فتطاير شعرة من جفن عينيه فتستاذن في الشهادة فيقول الحق تعالى تكلمي يا شعرة عينيه عبدي واحتجي لعبدك

فتشهد له بالبكاء من خوفه فيغفر له وينادي مناد هذا عتيق الله بشعرة وعلى هذا فلا يلزم من الختم على الافواه

عدم وجود المحاجة انما يلزم عدم تحققها باللسان فتدبر بيان ونفسي معنى المخلد في الجنان باليسار لا يخلو

من خفاء وهو يحتمل وجوها الاول انه نقل الى الشيء الذي حصله الانسان من غير مشقة وتعب فعلته بيساره

فالمراد هنا طلب الخلود في الجنة من غير ان يتقدمه عذاب النار واهوال يوم القيمة الثاني ان الباء للسببية

والمراد اعطني الخلود في الجنان بسبب غسل يساري وعلى هذا فالباء في يميني ايضا للسببية لتتوافق القرينتان ولا يخلو

من بعد الثالث ان المراد براءة الخلد في الجنان على حذف مضاف فالباء على حالها للظرفية وهذا وجه قريب

الرابع المراد باليسار ليس ما يقابل اليمين بل اليسار المقابل للاعسار والمراد اليسار بالطاعات اي اعطني الخلد

في الجنان بكثرة طاعاتي فالباء للسببية وح يكون في الكلام ايهام التناسب وهو الجمع بين المعنيين غير

متناسبين بلفظين لهما معنيان متناسبان كما في قوله تعالى الشمس والقمر بحسبان والنجم والشجر يسجدان فان

المراد بالنجم ما ينجم من الارض اي يظهر ولا ساق له كالبقول وبالشجر ما له ساق فالنجم بهذا المعنى

وان لم يكن مناسبا للشمس والقمر لكنه بمعنى الكوكب يناسبهما ومن هذا ما يروى من قوله عليه السلام لا يزال

المنام طابو احتى يقص فاذا اقص وقع وهذا الوجه وان كان بعيد الا انه لا يخلو من لطافة اشارة

ظاهر هذا الحديث ان غسل كل من الوجه واليدين وقع مرة واحدة فهو مما يؤيد القول بعدم استحباب الغسلة
الثانية اذ لو كانت لذكرها الراوي اذ المقام مقام بيان سنن الوضوء وقد قال عليه السلام في آخر الحديث
خلق الله من كل قطرة ملكا يقدسه ويسبحه ولا شك ان القطرات مع تثنية الغسلة اكثر وربما قيل ان سكوت
الراوي عن تثنية غسل الوجه واليدين لاشتهارها بين الامة وشيوع استحبابها كالسكوت عن تثليث
المضمضة والاستنشاق وفيه ان شيوع استحبابها الى هذا الحد م كيف والشيخ الصدوق مصرح بعدم الاستحباب
وروى في كتاب من لا يحضره الفقيه عن الصادق عليه السلام انه قال والله ما كان وضوء رسول الله صلى الله عليه
وآله الا مرة وحمل الاخبار المتضمنة للمرتين على التجديد وقال الشيخ محمد بن يعقوب الكليني بعد ما روى ان وضوء علي عليه السلام
ما كان الا مرة مرة هذا دليل على ان الوضوء مرة مرة لانه عليه السلام كان اذا ورد عليه امران كلاهما طاعة لله اخذ
باحوطهما واشدهما على بدنه انتهى كلامه فبعد منادرة مثل هذين الشيخين المتقدمين الجليلين في استحباب التثنية
كيف يدعى ان سكوت الراوي عن ذكرها لاشتهارها بين الامة وشيوع استحبابها وتحقيق المقام يقتضي بسطا
في الكلام ليس هذا محل ذكره استفاد بعض اصحابنا (هو شيخنا الشهيد رحمه الله) من قوله عليه السلام ائتني باناء من ماء اتوضأ للصلوة واستحباب
من ذلك الله الاستنجاء محسوبا من ماء الوضوء وفرع عليه دخوله في المد الذي يستحب به الوضوء قائلا ان المد
لا يكاد يبلغه الوضوء وهذا الكلام لا يخلو من بعد فان ماء الوضوء المسبغ المشتمل على غسل اليدين اولا وتثنية
الغسلات الثلث والمضمضة والاستنشاق الذين كل منها بثلث اكف يبلغ المد بغير شك اذ المد لا يزيد على مائتين وثلثين
وتسعين درهما شرعية وهي على ما حسبناه لا يكاد يزيد على ربع المن التبريزي في زماننا هذا وظني ان هذا القدر
لا يفضل عنه شيء عند الاتيان بالمستحبات المذكورة قطعا بل ربما لا يفي بها فكيف يحسب ماء الاستنجاء منه هذا
واعلم ان امره عليه السلام ابنه رضي الله عنه باحضار الماء يعطي بظاهره ان احضار الماء ليس من الاستعانة المكروهة
في الوضوء ولهذا ذكر اصحابنا ان احضار الماء ليس استعانة واما احتمال كون الامر بذلك لبيان جواز الاستعانة
فلا يدل على عدم الكراهة فلا يخلو من بعد وبالسند المتصل الى الشيخ الطائفة محمد بن الحسن

الطوسي عن الشيخ الجليل عمدة الاسلام محمد بن محمد بن النعمان المفيد عن احمد بن محمد عن ابيه عن سعد بن عبد الله
عن احمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن داود بن النعمان قال سألت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام عن التيمم فقال
ان عمارا اصابته جنابة فتمعك كما تتمعك الدابة فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وهو يهزأ به يا عمار تمعكت كما تتمعك
الدابة فقلنا له فكيف التيمم فوضع يديه على الارض ثم رفعهما فمسح وجهه ويديه فوق الكف قليلا بيان ما لعله
يحتاج الى البيان في هذا الحديث فتمعك كما تتمعك الدابة اي تمرغ وتقلب في التراب والمراد انه عمّ من التراب
جميع بدنه وكانه لما رأى التيمم في موضع الغسل ظن انه يصل في استيعاب البدن وهو يهزأ به الهزء بالضم السخرية
والاستخفاف فعدي بالباء ومن يقال هزأ به وهزأ منه تمعكت كما تتمعك الدابة اما استفهام انكاري
او خبر اريد به لازم معناه نحو حفظت الرواية والاول انسب بقوله عليه السلام يهزأ به فقلنا له فكيف التيمم
هذا الكلام يحتمل وجهين الاول ان يكون قائله داود بن النعمان والمقول له الامام عليه السلام والتيمم المذكور
وقع منه عليه السلام الثاني ان يكون قائل هذا القول الصحابة الذين كانوا حاضرين مع عمار رضي الله عنه والمقول له
هو الرسول صلى الله عليه وآله والامام عليه السلام حكى كلامهم بلفظه والاول انسب بالسياق ليقتضي فقال فوضع يكون
الضمير في وضع ورفع ومسح للنبي ص ويدل عليه ما رواه الصدوق في كتاب من لا يحضره الفقيه عن زرارة
في الصحيح عن الامام ابي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم لعمار
في سفر له يا عمار بلغنا انك اجنبت فكيف صنعت قال تمرغت يا رسول الله في التراب قال فقال له كذلك يتمرغ
الحمار افلا صنعت كذا ثم اهوى بيديه الى الارض فوضعهما على الصعيد ثم مسح جبينيه باصابعه وكفيه احديهما
بالاخرى ثم لم يعد ذلك وما رواه محيي السنة من العامة في كتاب المصابيح بهذا اللفظ قال عمار كنا في سرية
فاجنبت فتمعكت فصليت فذكرت للنبي صلى الله عليه وآله فقال انما كان يكفيك هكذا فضرب النبي صلى الله عليه
وآله بكفيه الارض ونفخ فيهما ثم مسح بهما وجهه وكفيه انتهى وظني انه الحمل على الوجه الاول لوجه احمل لفظ
قلنا على حكاية كلامهم بعيد جدا وفي صحيحة زرارة فوضع ابو جعفر عليه السلام كفيه على الارض ثم مسح وجهه وكفيه

ودلالة ما رواه الصدوق على الوجه الثاني ممنوعة لاحتمال عود ضميرها هو الى الامام عليه السلام وعلى تقدير عوده
الى النبي صلى الله عليه وآله لا يلزم عود تلك الضماير اليه صلى الله عليه وآله ايضا لجواز ان يكون النبي صلى الله عليه وآله بين لعمار والامام
عليه السلام بين لداود بن النعمان ان قلت احتياج عمار ونظائره من الصحابة الى مشاهدة التيمم البياني
غير بعيد بان يكون وقوع هذه القصة مبدأ الاسلام قبل نزول آية التيمم واشتهار كيفيته بين الامة واما
احتياج داود بن النعمان الى مشاهدة كيفيته من الصادق عليه السلام فمستبعد جدا لكونه من الرجال معدود
من افاضل الرواة فكيف يخفى عليه التيمم الواقع في الحديث عن النبي صلى الله عليه وآله مفصلا قلت احتياج داود
الى مشاهدة تيمم الامام عليه السلام لا ينقص عن احتياج عمار الى تيمم البياني لان الامة مختلفون في كيفية التيمم
اختلافا شديدا فبعضهم اوجب مسح كل الوجه واليدين الى المرفقين وبعضهم خص المسح ببعض الوجه واليدين
من الزندين وبعضهم جعله مطلقا ضربتين وبعضهم فصل بالوضوء والغسل وبعضهم ثلث الضربات
فاراد ان يشاهد فعل الامام عليه السلام ليفوز بالعيان ويحصل له كمال الاطمينان ... وهو
يفهم انه لا يخلو من اشكال لان الاستهزاء لا يليق بمنصب النبوة الا ترى الى ان موسى عليه السلام لما قال له قومه
اتتخذنا هزوا قال اعوذ بالله ان اكون من الجاهلين وهذا يدل على ان الاستهزاء من عمل الجاهلين في
نفس بجواز صدور الاستهزاء عنه صلى الله عليه وآله بالنسبة الى بعض الافراد كيف يصدر ذلك عنه صلى الله
عليه وآله بالنسبة الى عمار الذي هو من اعيان الصحابة وصفوتهم واجلائهم ولم يزل صلى الله عليه وآله مكرما
موقرا حتى قال عمار جلدة بين عيني تقتله الفئة الباغية دعاية ما يمكن ان يقال ان الاستهزاء هنا ليس على
(كروه ملائك)
معناه الحقيقي اعني السخرية بل المراد به نوع من الملاحة والمطايبة ولا يبعد في صدور ذلك عنه صلى الله عليه وآله بالنسبة
الى عمار ونظائره ويكون ذلك ناشيا عن كمال اللطف بهم والمؤانسة معهم فان الانسان لا يمازح غالبا
الا مع من يحبه ولا قصور في المزاح بغير الباطل فقد روي عنه صلى الله عليه وآله انه قال اني امزح ولا اقول
الا الحق وحديثه صلى الله عليه وآله مع العجوز التي سالته ان يدعو لها بالجنة مشهور ... ما تضمنه هذا

للحديث من التعبير بوضع اليدين على الارض موجود في بعض الاحاديث وفي اكثرها وقع التعبير بالضرب
وهو وضع خاص مع اعتماد ولو الدي طاب ثراه فيه كلام اورده في شرح الرسالة فكيف كان فهل هو اول افعال
التيمم بحيث يجب تقديم النية عليه ومقارنتها له وهو مبني على اعتبار الماء للطهارة المائية ظاهر اكثر الاصحاب
على الاول والعلامة في النهاية على الثاني وعبر عن الضرب بنقل التراب ولم يجعله جزء من التيمم كالاغتراف في الوضوء
بل هو عنده امر واجب خارج عن ماهية التيمم واعترض عليه الشهيد بان بين الاول ان الاغتراف غير معتبر
لنفسه لسقوطه عند غسل الوجه اتفاقا بخلاف الضرب فانه معتبر لنفسه ولهذا لو وضع جبهته على الارض لم يجز
ان هذا الفرق غير مخل بمراد العلامة وهو يقول بوجوبه ويجعل نقل التراب شرطا في الصحة فتامل الثاني ان تخلل الحدث
بين الاغتراف وغسل الوجه غير مخل بخلاف تخلله بين الضرب ومسح الجبهة وفيه انه ان اراد ان تخلله مضر قال
بان الضرب جزء من التيمم فسلم فلا ينفع وان اراد انه كذلك عند العلامة فمم كيف وقد صرح طاب ثراه في النهاية
بان تخلله غير مضر واعلم ان العلامة مع حكمه بعدم جزئية الضرب للتيمم جوز مقارنة نية له وفيه انه يستلزم عدم
مقارنتها الشيء من اجزائه بل لامر خارج عنه ولا يرد مثله في مقارنة نية الوضوء لغسل اليدين والمضمضة ولا
ستنشاق لان كلا منها يصير حينئذ جزء الوضوء الكامل كما قالوه ولعل مراد العلامة بنفي الجزئية الضرب انه ليس جزء
حتميا اصليا بتعين النية قبله كمسح الجبهة بل ان قارن المكلف النية به صار جزء والا فلا وحينئذ فلا فرق بين الضرب
وغسل اليدين عنده كما لا يخفى ثم ما تضمنه هذا الحديث من مسحه عليه السلام وجهه يعطي بظاهره الاستيعاب وهو
(خبار)
علي بن بابويه وفي الاخبار ما ينافيه الا ان السيد المرتضى رضي الله عنه نقل الاجماع على عدم وجوبه وبعض الا
الصحيحة الناطقة بعضها بمسح الجبهة وبعضها الجبينين وحكم المحقق في المعتبر بالتخيير بين مسح كل الوجه وبعض
يعني الجبهة ونقل عن ابن ابي عقيل ايضا وكانه حمل عدم الوجوب في كلام المرتضى على عدم الوجوب الحتمي واما
استيعاب اليدين الى المرفقين فهذا الحديث الصحيح صريح في عدمه واوجبه علي بن بابويه لوروده في بعض
الاخبار ولو قيل بالتخيير هنا ايضا كالوجه لكان وجها ارشاد فيه سداد ظاهر هذا الحديث انه عليه السلام اكتفى ما

بالضربة الواحدة ولا ريب ان الكلام كان في تيمم الجنب فان عمارا كان جنبا فهو مجوز من الخبرين بالضربة مطلقا كا المفيد
والمقنع رضي الله عنهما وبعضه موثقة زرارة وحسنة ابن المقام واجاب العلامة في المختلف عن الاحتجاج بهذا الخبر
وامثاله بانه لا دلالة فيه لان التيمم الذي وصفه الامام عليه السلام بدل من الوضوء او الغسل وذكر قصة عمار لا يدل
على ارادة بيان بدل الغسل لاحتمال ذكر القصة ثم بيان عليه السلام عن كيفية التيمم مطلقا او عن كيفية التيمم الذي هو
بدل من الوضوء هذا كلامه ولا يخفى انه بعيد جدا وسوق الكلام يأباه وحديث قصة عمار الذي رواه الصدوق
في الصحيح عن زرارة على ما تقدم صريح في كون التيمم بدلا عن الغسل وفي وحدة الضرب الا ان في اخره ولم يعد ذلك
اي لم يعد بتلك الموضع فذهب له تقصيرا لا يخلو من قوة واحاديث التثنية يمكن حملها على الاستحباب جمعا بين الاخبار وهو
خير من حملها على بدل الغسل واحاديث الوحدة على بدل الوضوء كما هو المشهور بين المتاخرين لان في احاديث الوحدة
ما هو كالتصريح في بدلية الغسل وحكاية مناسبة الوحدة للوضوء والتثنية للغسل لا تنهض دليلا ولهما مارواه
الشيخ في الصحيح عن زرارة عن الامام ابي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام قال قلت كيف التيمم قال هو ضرب واحد
للوضوء والغسل من الجنابة تضرب بيديك مرتين ثم تنفضهما مرة للوجه ومرة لليدين فلا دلالة فيه على التفصيل
المشهور وان كان الشيخ في التهذيب والمحقق في المعتبر فهما منه ذلك بل قد يجعل دلالة على التثنية مطلقا
ومن ثم احتج به ابن بابويه على ذلك والحق انه محل بالنسبة الى ما ذهب اليه هذان الشيخان فان قوله عليه السلام
هو ضرب واحد يحتمل ان يكون معناه انه نوع واحد غير مختلف سواء كان عن الوضوء او الغسل ومجي الضرب بمعنى
النوع والقسم في لسان الشرع شايع كما يقال الطهارة على ضربين مائية وترابية ويحتمل في قوله عليه السلام والغسل
بالجر عطفا على الوضوء كما هو الظاهر ويجعل جملة تضرب بيديك الى مفسرة للضرب الواحد ويحتمل ان يكون معناه
انه ضربة واحدة على الارض للوضوء ويجعل قوله عليه السلام والغسل عن الجنابة ابتداء كلام اما بوضع الغسل بالابتداء
على حذف مضاف اي وتيمم الغسل او وجه بلام محذوف متعلقة بتضرب كانه قال وتضرب بيديك للغسل من الجنابة
ويكون من عطف الفعلية على الاسمية والحديث على كل من هذين المحلين لا مناص فيه من ارتكاب خلاف الظاهر اذ

الظاهر

الظاهر من الضرب هو الضرب على الارض والظاهر ان الكلام مع عطف المفرد على المفرد وهو التقديرات على خلاف الاصل
ويخطر بالبال انه يمكن حمل الضرب على ما هو الظاهر من الضرب على الارض وقراءة الغسل بالجر عطفا على الوضوء كما هو الظاهر
ايضا ويكون المراد من قوله صلى الله عليه واحد الوحدة النوعية لا العددية اي ان الضرب على الارض فيهما واحد غير
مختلف وحمل الوحدة على الوحدة النوعية وان كان فيه ادنى مخالفة للظاهر الا انها اقل من مخالفة الظاهر على الحملين السابقين
كما لا يخفى المشهور بين اصحابنا عدم اشتراط علوق التراب بشيء من الكفين واشترطه ابن الجنيد وبعض
العامة وقد استدل الاصحاب على المشهور بالروايات المتضمنة للنفض واستضعفه والدي طاب ثراه في شرح الرسالة
بان الاجزاء الصغيرة الغبارية لا يتخلص كلها من اليدين بالنفض بل يبقى منها بقية كما يشهد به التجربة
ولعل النفض لما عساه يلصق بالكفين من الاجزاء الترابية الكثيرة الموجبة لتشويه الوجه ويكون الغرض من النفض
تقليلها فلا دلالة للامر بالنفض على عدم اشتراط العلوق بل ربما يدل على اشتراطه فتامل ثم انه طاب ثراه الى
تقويته ما استدل به ابن الجنيد من ان من في قوله تعالى فامسحوا بوجوهكم وايديكم منه ظاهرة في التبعيض وجعل كونها
لابتداء الغاية بعيدا وقال ان ما تضمنه صحيحة زرارة عن ابي جعفر عليه السلام من اعادة ضمير منه في الاية
الى التيمم غير مناف للتبعيض الذي هو الظاهر وجعل قوله عليه السلام في اخر الاية تعلق من ذلك الصعيد ببعض
الكفين ولا يعلق ببعضها دالا على اشتراط العلوق ولعل وجه الدلالة على ذلك ان هذه الرواية قد دلت على انه
سبحانه لما علم ان ذلك الصعيد لا يجري باجمعه على الوجه لانه تعلق ببعض الكفين ولا يعلق ببعضها قال
فامسحوا بوجوهكم وايديكم منه ومن تامل هذا الكلام وهذا التعليل حق التامل علم اشعاره بوجوب العلوق وظهوره
لان التيمم الذي اعاد الامام عليه السلام ضمير منه اليه المراد به التراب المتيمم به فتامل حرره الساتر وبالسند
المتصل الى شيخنا الشهيد السعيد محمد بن مكي قدس الله سره وعن قال قرات على شيخنا الشيخ الامام فخر الدين مطهر دام فضله بداره
بالحلة اخر نهار الجمعة ثالث جمادى الاولى سنة ستين وخمسين وسبعمائة قال قرات على والدي جمال الدين قال
حدثني والدي سديد الدين عن السيد رضي الدين بن طاوس عن السيد شمس الدين فخار عن الشيخ محمد بن

او قاف سبع وندر میم جو ظلم لازم است مگذر از او   در گذشتن بیم کفرست اندر او   طا چو در مطلق آمد مرترا   مگذر از آن هرکجا یابی ورا   جیم جایز بگذری گر بنده دولت
پیک کز درون السیتار بهترست   صاد را حرف رخصت خوانده اند   الستی زردی اگر در مانده   لا نی الفا امد ملامت اندر او   شبنه وقت آنجا زانگه از او

بن ادريس عن الشيخ علي بن ساقي العبادي عن الياس بن هشام الحايري عن الشيخ ابي علي المفيد عن والده
الشيخ ابي جعفر الطوسي عن الشيخ ابي عبد الله المفيد محمد بن محمد بن النعمان عن ابي القاسم جعفر بن محمد عن محمد بن
يعقوب الكليني عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن حماد بن عيسى قال قال لنا ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق
عليه السلام يوما يا حماد تحسن ان تصلي قال فقلت يا سيدي انا احفظ كتاب حريز في الصلوة فقال لا عليك
يا حماد قم فصل قال فقمت بين يديه متوجها الى القبلة فاستفتحت الصلوة فركعت وسجدت فقال يا حماد لا
تحسن ان تصلي ما اقبح بالرجل منكم ياتي عليه ستون سنة او سبعون سنة فلا يقيم صلوة واحدة بحدودها
تامة قال حماد فاصابني في نفسي الذل فقلت جعلت فداك فعلمني الصلوة فقام ابو عبد الله عليه السلام مستقبل
القبلة منتصبا فارسل يديه جميعا على فخذيه قد ضم اصابعه وقرب بين قدميه حتى كان بينهما قدر ثلث اصابع
منفرجات واستقبل باصابع رجليه القبلة لم يحرفهما عن القبلة فقال بخشوع الله اكبر ثم قرا الحمد بترتيل
وقل هو الله احد ثم صبر هنيئة بقدر ما يتنفس وهو قائم ثم رفع يديه حيال وجهه وقال الله اكبر وهو قائم
(بقدر دم زدن مراد)
ثم ركع وملأ كفيه من ركبتيه منفرجات ورد ركبتيه الى خلفه ثم سوى ظهره حتى لو صب عليه قطرة من ماء او
دهن لم تزل لاستواء ظهره ومد عنقه وغمض عينيه ثم سبح ثلثا بترتيل فقال سبحان ربي العظيم وبحمده ثم
(چشم فرو خوابانیدن مراد)
استوى قائما فلما استمكن من القيام قال سمع الله لمن حمده ثم كبر وهو قائم ورفع يديه حيال وجهه ثم
سجد وبسط كفيه مضمومتي الاصابع بين يدي ركبتيه حيال وجهه فقال سبحان ربي الاعلى وبحمده
ثلث مرات ولم يضع شيئا من جسده على شيء منه وسجد على ثمانية اعظم الكفين والركبتين وانامل
ابهامي الرجلين والجبهة والانف وقال سبعة منها فرض يسجد عليها وهي التي ذكرها الله عز وجل
في كتابه فقال وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا وهي الجبهة والكفان والركبتان والابهامان
ووضع الانف على الارض سنة ثم رفع راسه من السجود فلما استوى جالسا قال الله اكبر ثم قعد على
فخذه الايسر وقد وضع ظاهر قدمه الايمن على بطن قدمه الايسر وقال استغفر الله ربي واتوب اليه ثم كبر

وهو جالس

وهو جالس وسجد السجدة الثانية وقال كما قال في الاولى ولم يضع شيئا من بدنه على شيء منه في ركوع ولا سجود
وكان مجنحا ولم يضع ذراعيه على الارض فصلى ركعتين على هذا ويداه مضمومتا الاصابع وهو جالس في التشهد
فلما فرغ من التشهد سلم فقال يا حماد هكذا صل. بيان ما لعله يحتاج الى البيان في هذا الحديث يا حماد
تحسن ان تصلي هو حماد بن عيسى الجهني منسوب الى جهينة بضم الجيم قبيلة وهو من ثقات اصحابنا لقي الصادق والكاظم
والرضا عليهم السلام ودعا له الكاظم عليه السلام بالدار والزوجة والولد والخادم والحج خمسين حجة فنال
كل ذلك ولما اراد ان يحج الحجة الحادية والخمسين غرق في الجحفة حين اراد غسل الاحرام وكان عمره نيفا وسبعين
سنة انا احفظ كتاب حريز بالحاء المهملة واخره زاء هو حريز بن عبد الله السجستاني اصله كوفي وسافر الى
سجستان كثيرا فعرف بها وهو من اصحاب الصادق عليه السلام ثقة صنف كتبا لا عليك لا نافية للجنس وخبرها محذوف
اسمها في امثال هذا مشهور اي لا باس عليك ما اقبح بالرجل منكم فصل عليه السلام بين فعل التعجب ومعموله
وهو مختلف فيه بين النحاة فمنعه الاخفش والمبرد وجوزه المازني والفراء بالظرف ناقلا عن العرب انهم يقولون
ما احسن بالرجل ان يصدق وصدوره عن الامام من اقوى الحجج على جوازه ومنكم حال من الرجل او صفة له
فان اللام جنسية والمراد ما اقبح بالرجل من الشيعة او من صلحائهم بحدودها متعلق بيقيم وتامة اما
حال من حدودها او نعت ثان لصلوة فقال بخشوع اي بتذلل وخوف وخضوع وبذلك فسر الخشوع
في قوله تعالى والذين هم في صلوتهم خاشعون وفي الصحاح خشع ببصره اي غضه وروى الشيخ الجليل ابو علي
الطبرسي في كتاب مجمع البيان عن النبي صلى الله عليه وآله انه راى رجلا يعبث بلحيته في صلوته فقال اما انه
لو خشع قلبه لخشعت جوارحه ثم قال الشيخ ابو علي وفي هذا دلالة على ان الخشوع في الصلوة يكون بالقلب فهو
بتفرغ قلبه بجمع الهمة لها والاعراض عما سواها فلا يكون فيه غير العبادة والمعبود واما بالجوارح فهو
غض البصر والاقبال عليها وترك الالتفات والعبث ثم قرا الحمد بترتيل الترتيل التاني وتبيين الحروف بحيث
يتمكن السامع من عدها ماخوذ من قولهم ثغر رتل ومرتل اذا كان مفلجا وبه فسر في قوله تعالى ورتل القرآن ترتيلا
(دندان گشاده)

النيف بفتح النون وكسر الياء المشددة وقد يخفف كلما زاد على العقد حتى يبلغ العقد الثاني ٥

٢ بحدودها تامة صح

في الحديث ان النبي صلى الله عليه وآله مر على رجل يصلي ولا يطمئن بالركوع والسجود فقال نقر كنقر الغراب ان مات وهذه صلوته ليموتن على غير ملتي

الوقف التام هو الذي لا يكون للكلام قبله تعلق بما بعده لفظا ولا معنا والحسن هو الذي يكون له تعلق لفظا لا معنى وفي الفاتحة اربعة وقوف تام على البسملة وعلى يوم الدين وعلى نستعين ولا الضالين وعشرة حسنة على بسم الله وعلى الرحمن وعلى الرحيم ايضا وعلى نعبد وعلى المستقيم وعلى انعمت عليهم وعلى غير المغضوب عليهم

وعن امير المؤمنين عليه السلام انه حفظ الوقوف وبيان الحروف اى مراعات الوقف التام والحسن والاتيان
بالحروف على الصفات المعتبرة من الهمس والجهر والاستعلاء والاطباق والغنة وامثالها والترتيل بكل
من هذين المفسرين مستحب ومن حمل الامر في الآية على الوجوب فسر الترتيل باخراج الحروف من مخارجها على
وجه يتميز ولا يندمج بعضها في بعض هنيئة بالتصغير اى لحظة قليلة تقر ما يتنفس على البناء للمفعول حيال
الوجه اى بازائه والمراد انه عليه السلام لم يرفع يديه بالتكبير ازيد من محاذاة وجهه وملأ كفيه من ركبتيه
ما سهما بكل كفيه ولم يكتف بوضع اطراف فيها والظاهر ان المراد بالكف هنا ما يشمل الاصابع ايضا وان الا
نحناء الى ان يصل الاصابع الى الركبتين هو الواجب والزايد مستحب ويدل عليه حديث زرارة فقال سبحان ربي العظيم
وبحمده سبحان مصدر كغفران بمعنى التنزيه ولا يكاد يستعمل الا مضافا منصوبا بفعل مضمر كمعاذ الله بمعنى سبحت
ربي انزهه تنزيها عما لا يليق بجنابه قدس وعز جلاله وهو مضاف الى المفعول وربما جوز كونه مضافا الى الفاعل بمعنى التنزه
والواو في وبحمده اما حالية او عاطفة والتقدير انا متلبس بحمده على التوفيق لتنزيهه والتاهيل لعبادته كانه لما اسند
التسبيح الى نفسه اوهم ذلك تبجحا فعقب بهذه الجملة الحالية لنزوله على قياس ما قيل في اياك نعبد واياك نستعين
سمع الله لمن حمده ضمن سمع معنى استجاب فعدي باللام كما ضمن معنى الاصغاء فعدي بالى في قوله لا يسمعون الى الملأ
الاعلى بين يدي ركبتيه اى قدامهما قريبا منهما وقد تقدم الكلام على هذا اللفظ في الحديث الثالث وان المساجد
لله تفسير المساجد بالاعضاء السبعة التي يسجد عليها هو المشهور بين المفسرين والمروي عن ابي جعفر محمد بن علي
بن موسى عليهم السلام الضامين سأله المعتصم عن هذه الآية وصح فلا تدعوا مع الله احدا فلا تشركوا معه
غيره في سجودكم عليها واما ما قاله بعض المفسرين من ان المراد بها المساجد المشهورة فلا تعويل عليه بعد التفسير المروي
عن الائمة عليهم السلام وكان مجنحا بالجيم والنون المشددة والحاء المهملة اى رافعا مرفقيه عن الارض
حال السجود وجاعلا يديه كالجناحين وقوله ولم يضع ذراعيه على الارض عطف تفسيري لايضاح ما تضمنه
هذا الحديث من الافعال مشترك بين الرجل والمرأة سوى امور يسيرة تختص بالرجل وهي ستة الاول رسال

اليدين

اليدين حال القيام فان المستحب لها وضع كل يد على الثدي المحاذي لها الثاني التفريق بين القدمين فان المستحب
جمعها الثالث التجافي المعتبر عنه بقوله عليه السلام ولم يضع شيئا من بدنه على شيء منه فان المستحب لها ترك الرابع
التجنح فان المستحب لها تركه الخامس التورك بين السجدتين فان المستحب للمرأة ضم فخذيها ورفع ركبتيها
السادس وضع اليدين على الركبتين فانها تضعهما فوق ركبتيها لرواية زرارة ولكن يجب عليها
ان تنحني قدر ما ينحني الرجل واحتمل بعض اصحابنا اجتزاءها بدون انحناء الرجل بان يكون الواجب
عليها ان تنحني الى ان يصل يداها الى فخذيها فوق ركبتيها كما يشعر به الرواية فانها معللة بقوله عليه
السلام لئلا يتطأطأ كثيرا فترفع عجيزتها وهذا الاحتمال عندي بعيد وما تضمنه الخبر من تخفيضه عليه السلام
حال ركوعه مخالف لما هو المشهور بين الاصحاب من استحباب نظر المصلي حال ركوعه الى ما بين قدميه كما يدل
عليه خبر زرارة والشيخ في النهاية عمل بالخبرين معا وجعل التغميض افضل من النظر الى ما بين الرجلين والمحقق
في المعتبر عمل بخبر حماد وشيخنا الشهيد في الذكرى جمع بين الخبرين بان الناظر الى ما بين قدميه يقرب صورته
من صورة المغمض وهو جمع بعيد والتخيير بين التغميض والنظر الخاص لا يخلو من وجه تتمة ما تضمنه هذا الحديث
من سجوده عليه السلام على الانف الظاهر انه سنة مغايرة للارغام المستحب في السجود فانه وضع الانف على الرغام
بفتح الراء وهو التراب والسجود على الانف كما روي عن علي عليه السلام لا تجزي صلوة لا يصيب الانف ما يصيب
الجبين يتحقق بلا صقة الانف بما يصح السجود عليه وان لم يكن ترابا وبالجملة الارغام يتحقق بالاصقة
الانف للارض وان لم يكن معه اعتماد ولهذا فسره بعض علمائنا بما سن الانف التراب والسجود يكون مع اعتماد في الجملة
فبينهما عموم من وجه وفي كلام شيخنا الشهيد ما يعطي ان الارغام والسجود على الانف امر واحد مع انه عد في بعض
مؤلفاته كلا منهما سنة على حدة ثم ان تفسير الارغام بوضع الانف على التراب هل يتأدى سنة الارغام بوضعه
على مطلق ما يصح السجود عليه وان لم يكن ترابا حكم بعض اصحابنا بذلك وجعل التراب افضل وفيه ما فيه فليتأمل
المقال الظاهر قول الراوي فصلى ركعتين على هذا يعطي انه عليه السلام قرأ سورة التوحيد في الركعة الثانية ايضا وهو

التجنح في البدن التي في الاعضاء منه

المجزي من الانحناء جميعا ... للمرأة

وجه ان جعل مطلق ما يصح السجود عليه في ذلك الحكم كالتراب قياس مع الفارق منه

ينافي ما هو المشهور بين اصحابنا من استحباب مغايرة السورة في الركعتين وكراهة تكرار الواحدة فيهما اذا
احسن غيرها كما رواه علي ابن جعفر عن اخيه الامام موسى بن جعفر عليه السلام ويؤيد ما مال اليه بعضهم
من استثناء سورة الاخلاص من هذا الحكم وهو جيد ويعضده ما رواه زرارة عن ابي جعفر عليه السلام من ان
رسول الله صلى الله عليه وآله صلى ركعتين وقرأ في كل ركعة منهما قل هو الله احد وكون ذلك لبيان الجواز بعيد
ولعل استثناء سورة الاخلاص من بين السور اختصاصها بهذا الحكم لما فيها من مزيد التشرف والفضل فقد
روى الشيخ الصدوق عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال من مضى عليه يوم واحد فصلى فيه خمس صلوات
ولم يقرأ فيه بقل هو الله احد قيل له يا عبد الله لست من المصلين وروى الشيخ ابو علي الطبرسي في تفسيره عن
ابي الدرداء عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال ايعجز احدكم ان يقرأ ثلث القرآن في ليلة قلت يا رسول الله
ومن يطيق ذلك قال اقرأوا قل هو الله احد وقد ذكر بعض العلماء في وجه معادلة هذه السورة لثلث القرآن كلها
حاصله ان مقاصد القرآن الكريم ترجع عند التحقيق الى ثلثة معان معرفة الله تعالى ومعرفة السعادة والشقاوة
الاخروية والعلم بما يوصل الى السعادة ويبعد عن الشقاوة وسورة الاخلاص تشتمل على الاصل الاول وهو
وهو معرفة الله تعالى وتوحيده وتنزيهه عن مشابهة الخلق بالصمدية ونفي الاصل والفرع والكفو وكما سميت
الفاتحة ام القرآن لاشتمالها على تلك الاصول الثلثة عادلت هذه السورة ثلث القرآن لاشتمالها على واحد
من تلك الاصول والله اعلم الحديث الثامن وبالسند المتصل الى الشيخ الجليل محمد بن يعقوب الكليني عن علي بن
ابراهيم عن هرون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام قال قال
النبي صلى الله عليه وآله يوما لاصحابه ملعون كل مال لا يزكى ملعون كل جسد لا يزكى ولو في كل اربعين يوما مرة فقيل يا رسول الله
صلى الله عليه وآله اما زكوة المال فقد عرفناها فما زكوة الاجساد فقال لهم ان تصاب بآفة قال فتغيرت وجوه
الذين سمعوا ذلك منه قال فلما رآهم قد تغيرت الوانهم قال لهم هل تدرون ما عنيت بقولي قالوا لا يا رسول الله
صلى الله عليه وآله قال بلى الرجل يخدش الخدشة وينكب النكبة ويعثر العثرة ويمرض المرضة ويشاك الشوكة

وما اشبه هذا حتى ذكر في حديثه اختلاج العين بيان ما لعله يحتاج الى البيان في هذا الحديث ملعون كل مال
لا يزكى اي بعيد من الخير والبركة يعني لا خير لصاحبه ولا بركة ويجوز ان يراد ملعون صاحبه على حذف مضاف
اي مطرود مبعد عن رحمة الله تعالى وقس عليه قوله ملعون كل جسد لا يزكى وذكر الزكوة هنا من باب المشاكلة ويجوز
ان يكون استعارة تبعية ووجه المشابهة كالاتيانها وان كان نقصا بحسب الظاهر الا انه موجب لمزيد الخير والبركة في
نفس الامر فتغيرت وجوه الذين سمعوا ذلك لانهم ظنوا ان مراده صلى الله عليه وآله بالآفة العاهة والبلية
الشديدة التي كثيرا ما يخلو عنها الانسان سنين عديدة فضلا عن اربعين يوما يخدش الخدشة بالبناء للمفعول وكذا
ينكب والخدشة تفرق اتصال في الجلد من ظفر ونحوه سواء خرج معه دم او لا ويعثر العثرة المراد بها عثرة
الرجل ويجوز ان يراد بها ما يعم عثرة اللسان ايضا لكنه بعيد ويشاك الشوكة يقال شاكته الشوكة تشوكه شاكة
وشيكة اذا دخلت في جسده وانتصاب الشوكة بالمفعولية المطلقة كانتصاب الخدشة والنكبة والعثرة
فان قلت تلك مصادر بخلاف الشوكة فكيف يكون مفعولا مطلقا قلت قد يجيء المفعول المطلق غير مصدر
اذا دل على المصدر كالآلة نحو ضربته سوطا وان ابيت فاجعل انتصابها بنزع الخافض اي يشاك بالشوكة
وما اشبه هذا يحتمل ان يكون من كلام النبي صلى الله عليه وآله وان يكون من كلام الراوي اختلاج العين
عده صلى الله عليه وآله من جملة الآفات لان الاختلاج مرض من الامراض وقد ذكره الاطباء وهو حركة سريعة
متواترة غير عادية تعرض لجزء من البدن كالجلد ونحوه بسبب رطوبة غليظة او ريح غليظة تتحلل فيصير ريحا
غليظا يعسر خروجه من المسام وتزول الا فيقد بعد فيقع بينها مدافعة واضطراب الحديث التاسع
وبسندي المتصل الى الشيخ الجليل ثقة الاسلام محمد بن بابويه عن احمد بن الحسن القطان عن احمد بن سعيد الهمداني
عن علي ابن الحسن بن فضال عن ابيه عن ابي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام عن ابيه الكاظم موسى بن جعفر عن
ابيه الصادق جعفر بن محمد عن ابيه الباقر محمد بن علي عن ابيه زين العابدين علي بن الحسين عن ابيه سيد الشهداء
الحسين بن علي عن ابيه سيد الوصيين امير المؤمنين علي ابن ابي طالب عليهم السلام قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله

خطبنا ذات يوم فقال ايها الناس انه قد اقبل اليكم شهر الله بالبركة والرحمة والمغفرة شهر هو عند الله افضل الشهور وايامه افضل الايام ولياليه افضل الليالي وساعاته افضل الساعات هو شهر دعيتم فيه الى ضيافة الله وجعلتم فيه من اهل كرامة الله انفاسكم فيه تسبيح ونومكم فيه عبادة وعملكم فيه مقبول ودعاؤكم فيه مستجاب فسلوا الله ربكم بنيات صادقة وقلوب طاهرة ان يوفقكم لصيامه وتلاوة كتابه فان الشقي من حرم غفران الله في هذا الشهر العظيم واذكروا بجوعكم وعطشكم فيه جوع يوم القيمة وعطشه وتصدقوا على فقرائكم ومساكينكم ووقروا كباركم وارحموا صغاركم وصلوا ارحامكم واحفظوا السنتكم وغضوا عما لا يحل النظر اليه ابصاركم وعما لا يحل الاستماع اليه اسماعكم وتحننوا على ايتام الناس يتحنن على ايتامكم وتوبوا الى الله من ذنوبكم وارفعوا اليه ايديكم بالدعاء في اوقات صلواتكم فانها افضل الساعات ينظر الله فيها بالرحمة الى عباده يجيبهم اذا ناجوه ويلبيهم اذا نادوه ويستجيب لهم اذا دعوه ايها الناس ان انفسكم مرهونة باعمالكم ففكوها باستغفاركم وظهوركم ثقيلة من اوزاركم فخففوا عنها بطول سجودكم واعلموا ان الله تعالى جل ذكره اقسم بعزته ان لا يعذب المصلين والساجدين وان لا يروعهم بالنار يوم يقوم الناس لرب العالمين ايها الناس من فطر منكم صائما مؤمنا في هذا الشهر كان له بذلك عند الله عتق رقبة ومغفرة لما مضى من ذنوبه فقيل يا رسول الله وليس كلنا نقدر على ذلك فقال عليه السلام اتقوا النار ولو بشق تمرة اتقوا النار ولو بشربة من ماء ايها الناس من حسن منكم في هذا الشهر خلقه كان له جواز على الصراط يوم تزل فيه الاقدام ومن خفف في هذا الشهر عما ملكت يمينه خفف الله عليه حسابه ومن كف فيه شره كف الله عنه غضبه يوم يلقاه ومن اكرم فيه يتيما اكرمه الله يوم يلقاه ومن وصل فيه رحمه وصله الله برحمته يوم يلقاه ومن قطع فيه رحمه قطع الله عنه رحمته يوم يلقاه ومن تطوع فيه بصلوة كتب الله له براءة من النار ومن ادى فيه فرضا كان له ثواب من ادى سبعين فريضة فيما سواه من الشهور ومن اكثر فيه الصلوة علي ثقل الله ميزانه يوم تخف الموازين ومن تلا فيه آية من القرآن كان له مثل اجر من ختم القرآن في غيره من الشهور ايها الناس ان ابواب الجنان في هذا الشهر مفتحة فاسئلوا ربكم ان لا يغلقها عليكم وابواب النيران مغلقة فاسئلوا ربكم ان لا يفتحها عليكم والشياطين مغلولة فاسئلوا ربكم ان لا يسلطها عليكم

قال

قال امير المؤمنين علي عليه السلام فقمت فقلت يا رسول الله ما افضل الاعمال في هذا الشهر فقال يا ابا الحسن افضل الاعمال في هذا الشهر الورع عن محارم الله عز وجل ثم بكى فقلت ما يبكيك يا رسول الله فقال لما يستحل منك في هذا الشهر كاني بك وانت تصلي لربك وقد انبعث اشقى الاولين والاخرين شقيق عاقر ناقة ثمود فضربك ضربة على قرنك فخضب منها لحيتك فقلت يا رسول الله وذلك في سلامة من ديني فقال صلى الله عليه وآله في سلامة من دينك ثم قال يا علي من قتلك فقد قتلني ومن ابغضك فقد ابغضني لانك مني كنفسي وطينتك من طينتي وانت وصيي وخليفتي على امتي بيان ما لعله يحتاج الى البيان في هذا الحديث خطبنا ذات يوم ضمن عليه السلام خطبنا معنى وعظنا فعداه مفعوله ولا يخطب هنا لازم بمعنى النطق بالخطبة وكما تضمن المتعدي بنفسه معنى المتعدي بحرف فيتعدى به كذلك قد يضمن اللازم معنى المتعدي فيتعدى بنفسه كما نحن فيه ومنه قوله تعالى ولا تعزموا عقدة النكاح قالوا انه ضمن معنى تنووا فعدي بنفسه ولا هو منصوب على الظرفية والعامل فيه خطبنا وفيه ان اليوم الذي خطب فيه عليه السلام بقوله ذات يوم في بعض الروايات انه كان آخر جمعة من شعبان وعطف فقال على خطبنا بالفاء التعقيبية مع انه لا تعقيب بين الخطبة والقول اما على تاويل اراد ان يخطبنا كما قالوه في قوله تعالى وكم من قرية اهلكناها فجاءها باسنا بياتا او هم قائلون من ان المعنى اردنا اهلاكها او على ما ذكره بعض المحققين من النحاة من ان التعقيب في الفاء على نوعين حقيقي ومعنوي نحو جاء زيد فعمرو ومجازي ذكري وهو عطف مفصل على مجمل كقوله تعالى ونادى نوح ربه فقال رب ان ابني من اهلي ونحو قولك توضأ فغسلت وجهي ويدي ومسحت راسي ورجلي فان التفصيل حقه ان يعقب الاجمال انه قد اقبل اليكم شهر الله تاكيد الحكم بان مع ان قرب شهر رمضان مما لا ينكره المخاطب ولا يتردد فيه لعله من اخراج الكلام على خلاف مقتضى الظاهر بجعل غير المنكر كالمنكر اذا لاح عليه شيء من امارات الانكار كقوله ان ابن عمك فيهم رماح فالمخاطبون كانهم لما لم يستعدوا ولم يتهيؤا وله خولوا بالخروج من المظالم والتبعات وتهية الاقوات لتفطر الصائمين والفقراء ولم يحصل لهم الفرح والاستبشار باقبال هذا الشهر العظيم الذي تغفر فيه الخطيئات وتتجاوز فيه الزلات جعلوا كانهم

منكرون لا اقبال عليهم فخاطبوا خطاب المنكر مع المبالغة في التاكيد بالايهام بضمير الشان ثم التفسير وفي التحقيقة
ولا يبعد كون التاكيد جاريا على مقتضى الظاهر نظرا الى ان الحكم ليس مجرد اقبال الشهر بل هو اقبال مصاحب للبركة
والرحمة والمغفرة ولعل هذا الحكم المقيد مما ينكر فيه بعض الحاضرين او ينكره بعض المنافقين فخاطبهم جميعا بالحكم
المؤكد من قبيل تغليب المتصف به على غير المتصف به واسناد الاقبال الى الشهر مجاز عقلي ولك ان تجعل التجوز
في الطرف لا في النسبة اما في المسند بجعل الاقبال مجازا عن القرب او في المسند اليه على طريقة الاستعارة بالكناية
ويمكن على الكشف عن التجوز في المفرد بان يعبر لتشبيه التلبس الغير الفاعلي بالتلبس الفاعلي فيصير الكلام استعارة تمثيلية
كما في اراك تقدم رجلا وتؤخر اخرى واضافة الشهر الى الله تعالى لمزيد الاختصاص المفهوم مما نطق به الحديث
القدسي الذي رواه العامة والخاصة ان الله تعالى يقول الصوم لي وانا اجزي عليه واما اشعار بان رمضان
من اسمائه تعالى كما رواه الشيخ الجليل قدوة المحدثين محمد بن يعقوب الكليني طاب ثراه في كتاب الكافي عن عدة من اصحابنا
عن احمد بن محمد عن احمد ابن ابي نصر عن ابي هشام بن سالم عن سعد بن سالم قال كنا عند ابي جعفر محمد بن علي الباقر
عليه السلم فذكرنا رمضان فقال عليه السلام لا تقولوا هذا رمضان ولا ذهب رمضان ولا جاء رمضان فان رمضان
اسم من اسماء الله تعالى وهو عز وجل لا يجيء ولا يذهب ولكن قولوا شهر رمضان الحديث فان الشقي من حرم
غفران الله تعالى فيه اسم ان على حذف ... المبالغة في شقاوة المحروم من الغفران في هذا الشهر كانه لا شقي غيره على
ما قالوه في نحو الامير زيد والشجاع عمرو من ان اللام ان حمل في مقام الخطابي على الاستغراق كانه عين الكل
امير زيد وكل شجاع عمرو وان حمل على الجنس فادان زيدا جنس الامير وعمرا جنس الشجاع متحدان في الخارج
وكيف كان فالقصر ادعائي حاصل وتصدقوا على فقرائكم ومساكينكم ربما استدل بعطف احدهما على الاخر
على تخالفهما والاخلاف في اشتراكهما في وصف عدمي وهو عدم وفاء الكسب والمال بمؤنته ومؤنة العيال
انما الخلاف في ان ايهما هو الذي لا مال له ولا كسب بالكلية وهذا معنى الخلاف في ان ايهما اسوء حالا فقال
الفراء وتغلب وابن السكيت هو المسكين وبه قال ابو حنيفة ووافقهم من علماء الشيعة الامامية ابن الجنيد

وسلار والشيخ الطوسي في النهاية لقوله تعالى او مسكينا ذا متربة وهو المطروح على التراب لشدة الاحتياج
ولان الشاعر قد اثبت للفقير مالا في مقام شكايته من الدهر في قوله اما الفقير الذي كانت حلوبته وفق العيال فلم يترك
له سبد وقال الاصمعي الفقير اسوء حالا وبه قال الشافعي ووافقه من الامامية المحقق محمد بن ادريس الحلي والشيخ ابو
جعفر الطوسي في المبسوط والخلاف لان الله تعالى بدأ به في اية الزكوة وهو يدل على الاهتمام لشأنه في الحاجة ولاستعاذة
النبي صلى الله عليه وآله من الفقر مع قوله اللهم احيني مسكينا وامتني مسكينا واحشرني مع المساكين ولان الفقير ماخوذ
من كسر الفقار من شدة الحاجة واثبات الشاعر المال للفقير لا يوجب كونه احسن حالا من المسكين فقد اثبت تعالى
للمساكين مالا في اية السفينة والحق ان المسكين اسوء حالا من الفقير لا لما ذكرنا بل لما رواه شيخ الطائفة محمد بن
الحسن الطوسي قدس الله روحه في كتاب التهذيب عن محمد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن احمد بن محمد بن
خالد عن عبد الله بن يحيى عن عبد الله بن مسكان عن ابي بصير قال قلت لابي عبد الله عليه السلم قول الله عز وجل انما
الصدقات للفقراء والمساكين قال الفقير الذي لا يسأل الناس والمسكين اجهد منه والبائس اجهدهم والحديث هذا
حديث صحيح وقوله عليه السلام الفقير الذي لا يسأل الناس الظاهر انه كناية عن ان له مالا او كسبا في الجملة وهو
يقنع به وان كان قاصرا عن مؤنته ولا يسأل الناس وقوله عليه السلام المسكين اجهد منه اي اسوء حالا والجهد
بالفتح المشقة يعني انه لا مال له ولا كسب له اصلا وعلى هذا فيشكل جعل البائس اجهد منه اللهم الا ان يعتبر فيه
الضعف البدني كالزمانة ونحوها كما اعتبره قتادة في الفقير ويظهر ثمرة الخلاف في النذر والتخالف فيما لو اوصى
ببسط الزكوة على الاصناف الثمانية او نذر او اوصى للفريقين معا قيل ويظهر ايضا في الكفارة فانها مخصوصة
بالمساكين ورد بانه لا خلاف في انه اذا ذكر احدهما وحده دخل الاخر انما الخلاف فيما ذكرا معا وقد نص الشيخ
وغيره على ذلك وفيه ما فيه ووقروا كباركم التوقير التعظيم والاحترام المراد بالكبار ما يشتمل الكبار سنا
وشانا كالعلماء وصلوا ارحامكم فسر بعض العلماء الرحم بمن يحرم نكاحه والظاهر انه كل من عرف بنسبه وان
بعد ويؤيده ما رواه علي بن ابراهيم في تفسير قوله تعالى فهل عسيتم ان توليتم ان تفسدوا في الارض وتقطعوا ارحامكم

انها نزلت فی بنی امیة وماصدر منهم بالنسبة الی ائمة اهل البیت علیهم السلام والظاهر حصول الصلة باقلها
نسمیة او احسانا وعن النبی صلی الله علیه وآله صلوا ارحامکم ولو بالسلام وتحننوا علی ایتام المسلمین الحنین الی
الشیء توقان النفس الیه والحنان الوجد ومنه الحنان بالتشدید واتقیکم هو قوله باعمالکم فذلک تعبیر تشبیه توقف
خلاص النفس من العذاب علی العمل الصالح بتوقف تخلیص الرهن علی اداء الدین لیکون الکلام استعارة بالکنایة مع التخییل
والصحیح انه تشبیه بلیغ لا استعارة لان الطرفین مذکوران وفی قوله صلی الله علیه وآله وظهورکم ثقیلة
ولا یروعنهم بالتشدید ای لا یفزعنهم والروع بالفتح الفزع ورعت فلانا اذا افزعته اتقوا النار ولو بشق
تمرة ای ولو کان الاتقاء بشق تمرة فحذف کان مع اسمها وهذه الواو واو الحال عند صاحب الکشاف و
عند بعض المحققین وعاطفة علی محذوف عند بعض فافهم قال ومنه قوله علیه السلام اطلبوا العلم ولو بالصین ای
اطلبوا العلم لو لم یکن بالصین ولو کان بالصین والشق بالکسر نصف الشیء کان له تواد من ادی سبعین
المراد بالسبعین اما العدد الخاص او معنی الکثرة فان السبعین جاد مجری المثل فی الکثرة کما قالوا فی قوله تعالی ان تستغفر
لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم وقد یقال فی وجه تخصیص السبعین بذلک من بین سایر الاعداد انها تکریر لما
هو کامل لانها اعنی السبعة بمنزلة عدد کامل هو العشرة لاشتمالها علی جمیع مخارج الکسور التسعة ولان جمیع اوقات
باضافة الاحاد الیه او بتکریره او بهما معا ووجه کاملیة السبعة اشتمالها علی جملة اقسام العدد لانه اما زوج او فرد
اما اول او غیر اول اما منطق او اصم واما محذور او غیر محذور واما تام او زائد او ناقص واما زوج الزوج
او زوج الفرد وقد شملت السبعة علی جمیع هذه الانواع الا الزائد ثقل الله میزانه ثقل المیزان کنایة عن کثرة الحسنات
ورجحانها علی السیئات وقد اختلف اهل الاسلام فی ان وزن الاعمال الوارد فی الکتاب والسنة هل هو کنایة عن
العدل والانصاف والتسویة او المراد به الوزن الحقیقی فبعضهم علی الاول لان الاعراض لا یعقل وزنها وجمهورهم
علی الثانی للوصف بالخفة والثقل فی القرآن والحدیث والموزون صحایف الاعمال او الاعمال نفسها بعد تجسمها فی
تلک النشأة الورع من محارم الله الورع عندهم درجات اربع الاولی ورع التائبین وهو ما به یخرج الانسان

عن الفسق وهو المصحح لقبول الشهادة الثانیة ورع الصالحین وهو التوقی من الشبهات فان من رتع حول
الحمی اوشک ان یدخل الحمی الثالثة ورع المتقین وهو ترک الحلال الذی
یتخوف ان ینجر الی الحرام کما قال صلی الله علیه وآله لا یکون الرجل من المتقین حتی یدع ما لا باس به مخافة ما به
باس وذلک مثل الورع عن التحدث باحوال الناس مخافة ان ینجر الی الغیبة الرابعة ورع الصدیقین
وهو الاعراض عما سوی الله تعالی خوفا من صرف ساعة من العمر فیما لا یفید زیادة القرب عند الله عز وجل
وان کان معلوما انه لا یجر الی الحرام البتة وقوله صلی الله علیه وآله فی هذه الخطبة الورع من محارم الله ظاهر فی المرتبة الاولی
من الورع ولا یبعد ادراج الثانیة والثالثة ایضا فیه کما لا یخفی علی فطنتک القرب احدی جانبی الیسر وذلک فی سلامة من
دینه لمن تاب الیه بذلک هو شهادته علیه السلام المدلول علیها بالکلام السابق وفی بمعنی مع کما فی قوله تعالی ادخلوا فی امم
قد خلت من قبلکم من الجن والانس فی النار ومن بمعنی فی کما فی قوله تعالی اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فیها
ما ذکرناه فی قوله علیه السلام خطبنا من الحمل علی التضمین اولی من الحمل علی النصب بنزع الخافض فان التضمین اکثر ورودا
فی اللغة وادق مسلکا وایضا فهو علی تقدیر مجازیته اولی من الاضمار والحق انه حقیقة لا اضمار فیه ولیس اللفظ مستعملا فی
کلا المعنیین ولا المعنی الآخر مراد بلفظ مقدر علی حدة لیلزم ذلک بل اللفظ مستعمل فی معناه الحقیقی وهو المقصود منه
اصالة ولکن بتبعیته معنی آخر من غیر ان یستعمل فیه ذلک اللفظ او یقدر لفظ آخر فلفظ خطب مستعمل فی معناه اصالة وتعدیته
بنفسه تشعر بتبعیته معنی الوعظ له وکذلک لفظ تکبروا فی قوله تعالی ولتکبروا الله علی ما هداکم مستعمل معناه الحقیقی وهو المقصود
منه اصالة ولکن بتبعیته وتعدیته بعلی تشعر باستتباعه معنی الحمد من دون تجوز ولا اضمار فتامل اشارة فیها اناره
للحق ان الموزون فی النشأة الاخری هو نفس الاعمال لا صحایفها وما یقال من ان تجسم العرض طور وراء طور
العقل فکلام ظاهری عامی والذی علیه الخواص من اهل التحقیق ان سنخ الشیء وحقیقته مغایر للصورة التی یتجلی
بها علی المشاعر الظاهرة ویلبسها لدی المدارک الباطنة وانه یختلف ظهوره فی تلک الصور بحسب اختلاف المواطن
والنشأة فیلبس فی کل موطن لباسا ویتجلی فی کل نشأة بجلباب کما قالوا ان لون الماء لون انائه واما الاصل الذی

تتوارد هذه الصورة عليه ويعبر عنه تارة بالسنخ ومرة بالوجه واخرى بالروح ولا يعلمه الا علام الغيوب فلا يبعد

ان يكون الشيء في موطن عرضا وفي آخر جوهرا الا ترى الى الشيء المبصر فانه انما يظهر لحس البصر اذا كان محفوفا بالجلابيب الجسمانية

ملازما لوضع خاص وتوسط بين القرب والبعد المفرطين وامثال ذلك وهو يظهر في الحس المشترك عريا عن تلك الامور التي

كانت شرط ظهوره لذلك الحس الا ترى الى ما يظهر في اليقظة من صورة العلم فانه في تلك النشأة امر عرضي ثم انه يظهر في النوم

بصورة اللبن فالظاهر في الصورتين سنخ واحد يتجلى في كل موطن بصورة ويتحلى في كل نشأة بحلية ويتزيا في كل عالم بزي ويسمى في كل

مقام باسم فقد يتجسد في مقام ما كان عرضا في مقام آخر وعساك تظفر في هذا الكتاب بمزيد على تلك الارتياب في هذا الباب ان شاء الله

تعالى لكن ان يحمل الظرفية في قوله عليه السلام في سلامة من دينه على ظرفية مجازية بتشبيه ملابسة تلك لسلامة الدين

في الاجتماع معها بملابسة المظروف للظرف فيكون لفظة في استعارة تبعية ولك ان تعتبر تشبيه الهيئة المنتزعة من القبل

وسلامة الدين ومصاحبة احدهما الآخر بالهيئة المنتزعة من المظروف والظرف واستصحابها فيكون الكلام استعارة

تمثيلية تركب كل من طرفيها الكنه لم يصرح من الالفاظ التي هي بازاء المشبه به الا بكلمة في فان مدلولها هو العمدة في تلك

الهيئة وما عداه تبع له يلاحظ معه في ضمن الالفاظ منويه فلا يكون لفظ في استعارة بل هي على معناها الحقيقي ولك ان

تشبه سلامة الدين بما يكون محلا وظرفا للشيء على طريقة الاستعارة بالكناية فيكون ذكر كلمة في قرينة وتخييلا على

قياس ما ذكره بعض المحققين في قوله تعالى اولئك على هدى من ربهم وفي هذا المقام بحث طويل ليس هنا محله وقد اوردناه

في حواشينا على المطول فمن اراد فليقف عليه هناك [illegible] وبالسند المتصل الى الشيخ الاعظم محمد بن الحسن الطوسي

عن الشيخ الجليل محمد بن النعمن المفيد عن الصدوق محمد بن علي بن بابويه عن محمد بن الحسن الصفار عن موسى بن القاسم

عن صفوان بن الجعمي عن معوية بن عمار عن الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام عن ابيه عن ابيه

عن ابيه عن ابيه عن امير المؤمنين عليهم السلام قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله لقيه اعرابي فقال له يا رسول الله

اني خرجت اريد الحج ففاتني وانا رجل مميل فمرني ان اصنع في مالي ما ابلغ به مثل اجر الحاج فالتفت اليه رسول الله صلى الله

عليه وآله وقال انظر الى ابي قبيس فلو ان ابا قبيس ذهبة حمراء انفقته في سبيل الله ما بلغت ما يبلغ الحاج ثم قال ان الحاج

اذا اخذ في جهازه لم يرفع شيئا ولم يضعه الا كتب الله له عشر حسنات ومحى عنه عشر سيئات ورفع له عشر درجات

فاذا ركب بعيره لم يرفع خفا ولم يضعه الا كتب الله له مثل ذلك فاذا طاف بالبيت خرج من ذنوبه فاذا سعى

بين الصفا والمروة خرج من ذنوبه فاذا وقف بعرفات خرج من ذنوبه واذا وقف بالمشعر الحرام خرج من

ذنوبه فاذا رمى الجمار خرج من ذنوبه فقال فعد رسول الله كذا وكذا موقفا اذا وقفها الحاج خرج من ذنوبه

ثم قال اني لك ان تبلغ ما يبلغ الحاج بيان ما لعله يحتاج الى البيان في هذا الحديث لقيه اعرابي الاعرابي بفتح الهمزة

منسوب الى الاعراب وهم سكان البادية خاصة ويقال لسكان الامصار عرب وليس الاعراب جمعا للعرب بل هو مما لا واحد

له نص عليه في الصحاح وانا رجل مميل اي صاحب مال وثروة انظر الى ابي قبيس الظاهر ان المراد نظر العين ان كان هذا

الكلام بمكة وما قاربها والا فنظر القلب اذا اخذ في جهازه اي شرع في تهيئة والجهاز بفتح الجيم وكسرها الا كتب الله له

مثل ذلك اي عشر حسنات ويجوز ان يراد بذلك ما يعم محو السيئات ورفع الدرجات الطاف خرج من ذنوبه شبه صفا

رتبة الذنوب والتخلص منها بالخروج من البيت وشبهه في الكلام استعارة مصرحة تبعية او شبه الذنوب بالشيء

المحيط بالانسان كالثوب ونحوه كما قال تعالى واحاطت به خطيئته في الكلام استعارة بالكناية وذكر الخروج تخييل

فاذا سعى بين الصفا والمروة خرج من ذنوبه قد تكرر ذلك الخروج من الذنوب في هذا الحديث مرارا ولعل ذلك

لتأكيد البعد عنها والتنصل عن تبعاتها او لانه يحصل بازاء كل نسك من تلك المناسك الخروج نوع من انواع

الذنوب فان تنوع الى مالية وبدنية والبدنية الى قولية وفعلية والفعلية تختلف باختلاف الآلات التي تفعل بها

الى غير ذلك وقد ورد في بعض الاخبار تنويعها الى مغيرة للنعم ومنزلة للنقم وحابسة للرزق وهاتكة للستور

ومعجلة للفناء وكما ان لكل داء من الادوية اختصاصا بازالة مرض من الامراض لاسباب وخصوصيات لا يعلم

في غيره فلعل لكل فعل من افعال الحج اختصاصا بتكفير نوع من انواع الذنوب لمناسبات وخصوصيات لا يعلمها الا

علام الغيوب ويؤيد ذلك ما اورده الغزالي في الاحياء عن الامام جعفر بن الامام محمد الصادق عليه السلام باسناده

الى رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال ان من الذنوب ذنوبا لا يكفرها الا الوقوف بعرفة وامثال هذه الاخبار

كثيرة والله اعلم الحديث الثالث وبالسند المتصل الى الشيخ الصدوق محمد بن بابويه عن الحسن بن ادريس عن ابيه

عن احمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن يحيى الخزاز عن موسى بن اسمعيل عن ابيه عن الامام موسى بن جعفر الكاظم عليه السلام

عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن امير المؤمنين عليهم السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله بعث سرية فلما

رجعوا قال مرحبا بقوم قضوا الجهاد الاصغر وبقي عليهم الجهاد الاكبر قيل يا رسول الله وما الجهاد الاكبر قال جهاد النفس

ثم قال عليه السلام افضل الجهاد من جاهد نفسه التي بين جنبيه بيان ما لعله يحتاج الى البيان في هذا الحديث

السرية القطعة من الجيش من خمسة انفس الى ثلثمائة او اربعمائة مرحبا بقوم الرحب بالضم السعة وبالفتح الواسع

والنصب مرحبا بفعل لازم الحذف سماعا كاهلا وسهلا اى اتيت بكم رحبا وسعة والباء في بقوم اما للسببية

او للمصاحبة ومن المبرد ان نصبه على المصدر اى رحبت بلادك مرحبا جهاد النفس اى قهرها وبعثها على

ملازمة الطاعات ومجانبة المنهيات ومراقبتها على ممر الاوقات ومحاسبتها على ما تجنيه وحسن تربيتها في دار المعاملة

من السعادات وكسر قواها البهيمية والسبعية بالرياضات والمجاهدات كما قال سبحانه قد افلح من زكيها

وقد خاب من دسيها افضل الجهاد من جاهد نفسه هذا الخبر لا يحمل على المبتدا بحسب الظاهر فلا بد اما من جعل

المصدر هنا بمعنى اسم الفاعل اى افضل المجاهدين من جاهد نفسه او ان يكون الخبر محذوفا والتقدير افضل

الجهاد جهاد من جاهد نفسه التي بين جنبيه قد يظن ان فيه دلالة على عدم تجرد النفس والحق انه لا دلالة فيه على

ذلك بل هو كناية عن كمال القرب فان تجرد النفس مما لا ينبغي ان يرتاب فيه وقد قامت عليه البراهين العقلية

واشارت اليه الكتب السماوية والاخبار النبوية وشهدت له الامارات الحدسية والمكاشفات الذوقية

تبصرة جهاد النفس افضل الجهاد كما تضمنه هذا الحديث وقد تكفل سبحانه للمجاهدين بان يهديهم الطريق

القويم والصراط المستقيم قال سبحانه والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا فيجب على كل شخص ان

يجاهد نفسه بالمحاسبة والمراقبة ويصدها عن الحظوظ الفانية الدنيوية ويضيق عليها في حركاتها وسكناتها

ويحفظ انفاسها ولحظاتها فان كل نفس من انفاس العمر جوهرة نفيسة لا عوض لها يمكن ان يشترى بها كنز

من الكنوز لا يتناهى نعيمه ابد الآباد وانقضاء هذه الانفاس ضايعة او صرفها فيما يجلب الهلاك خسران

عظيم هائل لا تسمح به نفس عاقل فاذا اصبح العبد وفرغ من صلوة الصبح ينبغي ان يتوجه الى نفسه ويقول لها

يا نفس ليس لي بضاعة الا العمر ومهما فني منه فقد نقص راس المال وهذا اليوم جديد وقد امهلني الله تعالى فيه وانعم

علي به ولو توفاني لكنت تتمنين ان ترجعي الى الدنيا يوما واحدا لتعملي فيه عملا صالحا فافرضي انك توفيت ثم

رددت فاياك ثم اياك ان تضيعي هذا اليوم واعلمي ان اليوم والليلة اربع وعشرون ساعة وقد ورد في الخبر انه

ينشر للعبد لساعات اليوم والليلة اربع وعشرون خزانة فيفتح له منها خزانة فيراها مملوة نورا من حسناته

التي عملها في تلك الساعة فيناله من الفرح والسرور والاستبشار ما لو وزع على اهل النار لادهشهم ذلك عن

الاحساس بالمها ويفتح له خزانة اخرى فيراها مظلمة يفوح نتنها ويتغشاه ظلامها وهي الساعة التي عصى الله

تعالى فيها فيناله من الهول والفزع ما لو قسم على اهل الجنة لتنغص عليهم نعيمها ويفتح له خزانة اخرى فيراها فارغة

ليس فيها شيء وهي الساعة التي نام فيها او اشتغل بشيء من مباحات الدنيا فيتحسر على خلوها ويناله ما يناله من

الربح العظيم الذي كان قادرا على تحصيله في تلك الساعة وهكذا تعرض عليه خزاين اوقاته في طول عمره فاجتهدي

يا نفسي في هذا اليوم ان تعمري خزانتك ولا تتركيها خالية من تلك الكنوز العظيمة والسعادات الجسيمة ولا تميلي

الى الكسل والدعة والاستراحة فيفوتك من الدرجات العلية ما كنت قادرة على تحصيله بادنى توجه وينالك

ما ينال التاجر القادر على الربح العظيم اذا اهمله وتساهل فيه فلا ينفك عنك الحسرة ابدا نعوذ بالله من ذلك

تذنيب النفس الانسانية واقعة بين القوة الشهوانية والقوة العاقلة فبالاولى تحرص على تناول اللذات

البدنية البهيمية كالغذاء والسفاد والتغالب وساير اللذات العاجلة الفانية وبالاخرى تحرص على تناول العلوم

الحقيقية والخصال الحميدة المؤدية الى السعادات الباقية الابدية والى هاتين القوتين اشار سبحانه بقوله

وهديناه النجدين وبقوله تعالى انا هديناه السبيل اما شاكرا واما كفورا فان جعلت الشهوة منقادة للعقل فقد

فزت فوزا عظيما واهتديت صراطا مستقيما وان سلطت الشهوة على العقل وجعلته منقادا لها ساعيا في استنباط

لتحصيل المؤونة إلى مراداتها هلكت يقينا وخسرت خسرانا مبينا واعلم أنك نسخة مختصرة من العالم فيك بسائط ومركبات
وماديات ومجردات بل أنت العالم الكبير بل الأكبر كما قال أمير المؤمنين وسيد الموحدين عليه السلام دواؤك فيك
وما تبصر وداؤك منك وما تشعر وتزعم أنك جرم صغير وفيك انطوى العالم الأكبر فما من شيء إلا وأنت
تشبهه من وجه لكن الغالب عليك أربعة أوصاف الملكية والسبعية والبهيمية والشيطانية فمن حيث الملكية
تتعاطى أفعال الملائكة من عبادة الله سبحانه وطاعته والتقرب إليه ومن حيث الغضب تتعاطى أفعال السباع من العداوة
والبغضاء والهجوم على الناس بالضرب والشتم ومن حيث الشهوة تتعاطى أفعال البهائم من الشره والشبق والحرص
ومن حيث الشيطانية تتعاطى أفعال الشياطين فتستنبط وجوه الشر وتتوصل إلى الأغراض بالمكر والحيل فكأنه
المجتمع في إهابك أيها الإنسان ملك وكلب وخنزير وشيطان فالكلب هو الغضب والخنزير هو الشهوة فإن اشتغلت
بجهاد هذه الثلاثة ودفع كيد الشيطان ومكره بالبصيرة النافذة وكسرت شره الخنزير بتسليط الكلب عليه إذ بالغضب
تنكسر سورة الشهوة وأذللت الكلب بتسليط الخنزير وجعلت الكل مقهورين تحت السياسة استقام لك الأمر وظهر العدل في
مملكة البدن وجرى الكل على الصراط المستقيم وإن لم تجاهدهم قهروك واستخدموك فلا تزال في استنباط الحيل وتدقيق
الفكر في تحصيل مطلوبات الخنزير ومرادات الكلب فتكون دائما في عبادة كلب وخنزير وهذا حال أكثر الناس الذين همتهم
مصروفة إلى البطن والفرج ومنافسة الخلق ومعاداتهم والعجب منك أنك تنكر على عباد الأصنام عبادتهم لها
ولو كشف الغطاء عنك وكوشفت بحقيقة حالك ومثل لك ما يمثل للمكاشفين إما في النوم أو اليقظة لرأيت
نفسك قائما بين يدي خنزير مشمرا ذيلك في خدمته ساجدا له مرة وراكعا أخرى منتظرا لإشارته وأمره فمهما
طلب الخنزير شيئا من شهواته توجهت على الفور إلى تحصيل مطلوبه وإحضار مشتهياته وإلا رأيت نفسك
جالسا بين يدي كلب عقور عابدا له مطيعا لما يلتمسه منفقا الفكر في الحيل للوصول إلى طاعته وأنت بذلك ساع
فيما يرضي الشيطان ويسره فإنه هو الذي يهيج الخنزير والكلب ويبعثهما على استخدامك وأنت من هذا الوجه
عابد للشيطان وجنوده ومندرج في المخاطبين المعاتبين يوم القيامة بقوله تعالى ألم أعهد إليكم يا بني آدم

أن لا تعبدوا الشيطان إنه لكم عدو مبين فليراقب كل عبد حركاته وسكناته وسكوته ونطقه وقيامه
وقعوده لئلا يكون ساعيا طول عمره في عبادة هؤلاء وهذه غاية الظلم حيث جعل المالك مملوكا والسيد عبدا
والرئيس مرؤوسا إذ العقل هو المستحق للسيادة والرياسة والاستيلاء وهو قد سخره لخدمة هؤلاء
وسلطهم عليه وحكمهم فيه وقال بعض المنتهين عند قوله تعالى وسخر لكم ما في السموات وما في الأرض جميعا إن في
ذلك لآيات لقوم يتفكرون وقد سخر لكم الكون وما فيه لئلا يسخرك منه شيء وتكون مسخرا لمن سخر لك
الكل فإن جعلت نفسك مسخرة لما في الكون أسيرة للذات الفانية فقد جهلت فضل الله عليك وكفرت
نعمته عليك إذ خلقك عبدا لنفسه مسخرا من الكل فاستعبدك الكل ولم تشتغل بعبودية الحق بحال

الحديث الحادي عشر

وبالسند المتصل إلى الشيخ الجليل محمد بن يعقوب عن علي بن إبراهيم عن هارون بن مسلم
عن مسعدة بن صدقة عن الإمام أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله إن الله
عز وجل ليبغض المؤمن الضعيف الذي لا دين له فقيل له وما المؤمن الذي لا دين له يا رسول الله قال الذي
لا ينهى عن المنكر قال مسعدة وسئل أبو عبد الله عليه السلام عن الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر أواجب هو على
الأمة جميعا فقال لا فقيل له ولم قال إنما هو على القوي المطاع العالم بالمعروف من المنكر لا على الضعفة الذين لا يهتدون
سبيلا والدليل على ذلك من كتاب الله عز وجل قوله تعالى ولتكن منكم أمة يدعون إلى الخير ويأمرون بالمعروف وينهون
عن المنكر وهذا خاص غير عام كما قال الله عز وجل ومن قوم موسى أمة يهدون بالحق وبه يعدلون بيان ما لعله يحتاج
إلى البيان في هذا الحديث ليبغض المؤمن الضعيف أي الضعيف الإيمان والمراد أنه سبحانه يعامله معاملة المبغض
مع من أبغضه ويوصل إليه ما يترتب على البغضاء من الجزاء السيء وهكذا أكثر ما يوصف به سبحانه فإنه إنما يؤخذ
باعتبار الغايات لا المبادي والذي لا ينهى عن المنكر المراد به القبيح أعني الحرام والمراد بالمعروف الذي يذكر في مقابله الفعل
الحسن المشتمل على رجحان فيختص بالواجب والمندوب ويخرج المباح والمكروه وإن كانا داخلين في الحسن وسئل أبو عبد الله
أي المراد بالمعروف هنا الواجب والمراد من السؤال عن وجوبهما على الأمة جميعا وجوبهما على كل واحد منهم عالما كان

اوجاهلا مؤتو امره و يفيد او غير مؤتو والدليل على ذلك اى على ان الوجوب انما هو على بعض الامة في المقام البد

بذلك هو الامر اللازم من حصر الوجوب على من صفته كذا وكذا لا نفس الحصر كما هو ظاهر ولتكن منكم امة كلام الامام

عليه السلام صريح في ان من في الآية للتبعيض واما في التفاسير فمن جعلها بيانية والمعنى كونوا امة يامرون بالمعروف

بعيد جدا فهذا خاص غير عام اى للامر بالمعروف والنهى عن المنكر لا يعم الامة جميعا بل يختص ببعضهم اختلف

اصحابنا في وجوب الحسبة اعنى الامر بالمعروف والنهى عن المنكر هل هو عينى او كفائى فالشيخ والمحقق وابن ادريس

وجماعة من متاخرى علمائنا ومنهم شيخنا الشهيد في شرح الارشاد والمحقق الشيخ على طاب ثراه على الاول والشيخ السيد

المرتضى وابو الصلاح والعلامة وبعض المتاخرين كالشهيد الثانى على الثانى ولنمثل محل النزاع بانه لو كان في البلد شخص

ترك الصلوة او يشرب الخمر مثلا وفي البلد عشرة اشخاص يجوز كل منهم تاثير امره او نهيه في ذلك الشخص من غير ضرر يحيفه

وشرع واحد منهم في امره و نهيه وكان ترتيبه الاثر على ذلك مظنونا فهل يجوز لذلك قبل حصول الانتهاء عن فعل الصلوة

وترك شرب الخمر هل يسقط وجوب الامر والنهى عن التسعة الباقية ام يجب عليهم مشاركته في الامر والنهى وعدم

تقاعدهم عن ذلك الى ان يحصل الاثر والقائلون بالوجوب العينى استدلوا بصدر هذا الحديث فان ظاهره الوجوب

العينى وباحاديث اخرى يقاربه بمضمونها لكما روى عن امير المؤمنين على عليه السلام من ترك انكار المنكر

بقلبه ويده ولسانه فهو ميت في الاحياء وما روى عن الصادق عليه السلام انه قال لاصحابه انه قد حق لى ان اخذ

البرئ منكم بالسقيم وكيف لا يحق لى ذلك وانتم تبلغكم عن الرجل منكم القبيح فلا تنكرون عليه ولا تهجرونه ولا

تؤذونه حتى يتركه وامثال هذه الاحاديث كثيرة ولا يستتر لكاتبى والقائلون بالوجوب الكفائى استدلوا

بالآية الكريمة وبما تضمنه آخر هذا الحديث وبخطر بالبال ان الآية والحديث انما يدلان على عدم وجوبهما على كل واحد

من آحاد الامة وهو كذلك لانه ليس كل واحد منهم مستجمعا لشرائط الوجوب ولا يدلان على انهما يسقطان عن المستجمعين

لشرائط الوجوب بقيام البعض منهم قبل ترتب الاثر والنزاع ليس الا في هذا وسقوطهما عن غير مستجمع الشرائط لا يقتضى

الوجوب الكفائى كما في الحج ولا يبعد ان يقال انه اذا شرع احد العشرة في المثال بالامر والنهى فان ظن الآخرون

البانون ان مشاركتهم له لا يتم بتعجيل ترتب الاثر ولا رسوخ الانزجار في قلبه بل يرى انزجاره ووجودها في ذلك

فالمشاركة غير واجبة والوجوب على الكفاية والا فالوجوب على العشرة عينى وكلام ابن البراج يمكن تنزيله على هذا

التفصيل فقول العلامة في المختلف ان مذهبه هو مذهب السيد بعيد محل نظر هذا وقد استدل العلامة في التذكرة

على الوجوب الكفائى بان الغرض من الامر والنهى وقوع المعروف وارتفاع المنكر فمع حصولهما بفعل واحد كان الامر

والنهى من غيره عبثا هذا كلامه وفيه انه ان اراد بقوله فمع حصولهما الحصول الفعلى فهو خارج عن محل النزاع وان اراد

الحصول بالقوة فان كان مراده الامر والنهى من الغير عبث في بعض الاوقات لم ينفعه وان اراد انه عبث دائما منعناه والمستند

جماعة في التفصيل فتدبر يتضمن هذا الحديث بعض شروط الامر بالمعروف والنهى عن المنكر والمشهور منها اربعة

الاول علم الآمر والناهى وتميزه بين المعروف والمنكر الثانى امكان التاثير والمنهى على الذنب وعدم ظهور امارة الاقلاع

الثالث تجويز التاثير الرابع عدم توجه ضرر مالى او بدنى او عرضى الى الآمر والناهى ولا الى احد من المسلمين بسببه

وقد تضمن هذا الحديث الاول والثالث ولا يخفى ان هذه الاربعة انما هى شرط الحسبة التى باللسان او اليد واما الحسبة القلبية

المعبر عنها بالانكار القلبى فغير مشروطة بمجموع هذه الاربعة وهى على انواع الاول اعتقاد وجوب ما تركه وتحريم

ما يفعله وعدم الرضا به وهو مشروط بالشرط الاول فقط الثانى مقته لكتبه المعصية وبغضه على ارتكابها وهو البغض

في الله المامور به في السنة المطهرة وهو مشروط بالشرطين الاولين فقط الثالث اظهار الكراهة بغير اللسان واليد

كعدم المكالمة وترك المخالطة وهو مشروط بالشروط الاربعة في عدة من انواع الانكار القلبى سابقة ومن

هذا يظهر ان ما ذكره المحقق والعلامة وغيرهما من ان وجوب الانكار القلبى مطلق اى غير مشروط بشيء من الشروط

الاربعة غير مستقيم فليتامل ولا يخفى في ان اطلاق النهى على كل مراتب الانكار القلبى تجوزا وكذا في اطلاق الامر

والنهى على كل من انواع الامر بالمعروف والنهى عن المنكر سواء بعض افراد الامر والنهى اللسانى وكان لذلك صار

حقيقة شرعية فتخصيص التجوز بالنوع الاول من انواع الانكار القلبى كما يظهر من كلام بعض علمائنا محل نظر

هذه الشروط الاربعة هى المذكورة في كتب اصحابنا رضوان الله عليهم وقد اشترط بعض العلماء شرطا خامسا وهو

ان لا يكون الآمر والناهى مرتكبا للمحرمات واشترط فيه العدالة واستدل بقوله تعالى اتامرون الناس بالبر
وتنسون انفسكم وبقوله تعالى كبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون وبما روى عن النبى ص انه قال مررت ليلة اسرى بى على
قوم تقرض شفاههم بمقاريض من نار فقلت من انتم فقالوا كنا نامر بالخير ولا ناتيه وننهى عن الشر ونأتيه
وبان هداية الغير فرع الاهتداء والاقامة بعد الاستقامة ولهذا قيل ان الاصلاح زكوة نصاب الصلاح والحق انه غير
شرط وان الواجب على فاعل الحرام المشاهد فعله من غيره امران تركه وانكاره ولا يسقط بترك احدهما وجوب الآخر
والاحاديث الدالة على وجوب الامر بالمعروف والنهى عن المنكر شاملة للعدل والفاسق والانكار فى الآيتين
المذكورتين على عدم العمل بما امر به وبقوله لا على الامر والقول وكذلك ما تضمنه حديث الاسراء وايضا فالصغائر
النادرة لا تخل بالعدالة والقائلون ان ينهى عن المنكر اتفاقا فاعلم انه داخل فى الآيتين والحديث فما هو
جوابكم فهو جوابنا واما حكاية الغير فكلام شعرى وايضا فلو تمت دلالة لكم لاقتضت عدم وجوب الامر با
المعروف والنهى عن المنكر لا على المعصوم ومن لم يقع منه من حين بلوغه او حين توبته ذنب صغير ولا
كبير فينسد باب الحسبة والله اعلم — وبالسند المتصل الى الشيخ الجليل محمد بن يعقوب بن محمد بن يحيى
(در امر بالمعروف و نهى عن المنكر)
عن احمد بن محمد ومرة عن اصحابنا عن سهل بن زياد عن ابن محبوب عن ابى حمزة الثمالى عن الامام ابى
جعفر محمد بن على الباقر عليه السلام قال قال رسول الله فى حجة الوداع الا ان الروح الامين نفث فى روعى
انه لا تموت نفس حتى تستكمل رزقها فاتقوا الله واجملوا فى الطلب ولا يحملنكم استبطاء شئ من الرزق
ان تطلبوه بشئ من معصية الله تعالى فان الله تعالى قسم الارزاق بين خلقه حلالا ولم يقسمها حراما فمن اتقى الله
وصبر اتاه رزقه من حله ومن هتك حجاب ستر الله عز وجل واخذه من غير حله قص به من رزقه الحلال
وحوسب عليه يوم القيمة بيان ما لعله يحتاج الى البيان فى هذا الحديث نفث فى روعى النفث بالنون والفاء والثاء
المثلثة بمعنى النفخ والروع بالضم القلب والعقل والمراد انه القى فى قلبى واوقع فى بالى واجملوا فى الطلب اى
لا يكن كدكم فيه كدا فاحشا وقوله صلى الله عليه وآله اتقوا الله واجملوا فى الطلب يحتمل معنيين الاول ان يكون المراد

اتقوا الله فى هذا الكد الفاحش اى لا تقيموا عليه كما تقول اتقوا الله فى فعل كذا اى لا تفعله الثانى ان يكون المراد
انكم اذا اتقيتم الله لا تحتاجون الى هذا الكد والتعب وتكون اشارة الى قوله تعالى ومن يتق الله يجعل له
مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب ولا يحملنكم اى لا يبعثنكم ويحدوكم والمصدر المسبوك من ان المصدرية
وصلتها منصوب بنزع الخافض اى لا يبعثكم استبطاء الرزق على طلبه بالمعصية قسم الارزاق بين خلقه
حلالا نصب على الحالية والمفعولية بتضمين قسم معنى جعل ومن هتك حجاب ستر الله هتك الستر
تمزيقه وخرقه واضافة الحجاب الى الستر ان قرئ بكسر السين بيانية وفتحها لامية وفى الكلام استعارة
مصرحة مرشحة تبعية قص بالبناء للمفعول من القاصصة تنبيه الرزق عند الاشاعرة كلما انتفع به حى
سواء كان بالتغذى او بغيره مباحا كان او حراما وخصه بعضهم بما يربى به الحيوان من الاغذية
والاشربة وعند المعتزلة هو كلما صح انتفاع الحيوان به بالتغذى او غيره وليس لاحد منعه منه فليس
الحرام رزقا عندهم وقال الاشاعرة فى الرد عليهم لو لم يكن الحرام رزقا لم يكن المتغذى به طول عمره مرزوقا
وليس كذلك لقوله تعالى وما من دابة فى الارض الا على الله رزقها وفيه نظر فان الرزق عند المعتزلة
اعم من الغذاء وهم لم يشترطوا الانتفاع بالفعل فالمتغذى طول عمره بالحرام انما يرد عليهم لو لم ينتفع مدة
عمره بالحرام لشئ انتفاعا محللا ولا شرب الماء والتنفس فى الهواء بل ولا تمكن من الانتفاع بذلك اصلا
وظاهر ان هذا مما لا يوجد وايضا فلهم ان يقولوا لو مات حيوان قبل ان يتناول شيئا محللا ولا محرما
يلزم ان يكون غير مرزوق فما هو جوابكم فهو جوابنا هذا ولا يخفى ان الاحاديث المنقولة فى هذا الباب متخالفة
والمعتزلة تمسكوا بهذا الحديث وهو صريح فى مدعاهم غير قابل للتاويل والاشاعرة تمسكوا بما رووه عن
صفوان بن امية قال كنا عند رسول الله اذ جاء عمرو بن قرة فقال يا رسول الله ان الله كتب على الشقوة
فلا ارانى ارزق الا من دفى بكفى فاذن لى فى الغناء من غير فاحشة فقال رسول الله صلى الله عليه وآله
لا اذن لك ولا كرامة ولا نعمة اى عدو الله لقد رزقك الله طيبا فاخترت ما حرم الله عليك من رزقه

مكان ما احل الله لك من حلاله اما لو قلت بعد هذه المقالة ضحكت ضربا وجميعا والمعتزلة يطعنون

في سند الحديث تارة ويؤولونه على تقدير سلامته اخرى بان سياق الكلام يقتضي ان يقال فاخترت ما حرم الله عليك

من حرامه مكان ما احل الله لك من حلاله وانما قال صلى الله عليه وآله من رزقه مكان من حرامه فاطلق

على الحرام اسم الرزق بمشاكلة قوله فلا الهي ارزق وقوله صلى الله عليه وآله لا احصي ثناء عليك انت

كما اثنيت على نفسك انه من باب المشاكلة لقوله ثناء عليك وان المراد انت كما وصفت نفسك والمشاكلة وان

كانت نوعا من المجاز الا انها من المحسنات المعنوية الكثيرة الورود في القرآن والحديث الفاشية في نظم

البلغاء ونثرهم فليس الحمل عليها ببعيد لرفع التعارض من البين وتزول التنافي بين الحديثين

وتمسك المعتزلة ايضا بقوله تعالى ومما رزقناهم ينفقون قال الشيخ الجليل ابو جعفر الطوسي في تفسيره

الموسوم بالتبيان ما حاصله ان هذه الآية تدل على ان الحرام ليس برزق لانه سبحانه مدحهم بالانفاق

من الرزق والانفاق من الحرام لا يوجب المدح وقد يقال ان تقديم الظرف يفيد الحصر وهو يقتضي كون

المال المنفق على ضربين ما رزقه الله وما لم يرزقه وان المدح انما هو على الانفاق مما رزقهم وهو الحلال

لا مما سولت لهم انفسهم من الحرام ولو كان كلما ينفقونه رزقا من الله سبحانه لم يستقم الحصر فتامل

وبالسند المتصل الى الشيخ الجليل محمد بن بابويه عن صالح بن عيسى بن احمد عن محمد بن

محمد بن علي عن محمد الفرج الرخجي عن عبد الله بن محمد العجلي عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني عن ابيه عن ابان مولى

زيد بن علي عن عاصم بن بهدلة قال قال لشريح القاضي اشتريت دارا بثمانين دينارا وكتبت كتابا واشهدت

عدولا فبلغ ذلك امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام فبعث الي مولاه قنبرا فاتيته فلما دخلت عليه قال

يا شريح اشتريت دارا وكتبت كتابا واشهدت عدولا ووزنت مالا فقلت نعم قال يا شريح اتق الله فانه سياتيك

من لا ينظر في كتابك ولا يسأل عن بينتك حتى يخرجك من دارك شاخصا ويسلمك الى قبرك

خالصا فانظر ان لا تكون اشتريت هذه الدار من غير مالكها ووزنت مالا من غير حله فاذا انت

قد خسرت في الدارين جميعا الدنيا والآخرة ثم قال عليه السلام يا شريح فلو كنت عندما اشتريت هذه الدار

اتيتني فكتبت لك كتابا على هذه النسخة اذن لم تشترها بدرهمين قال قلت وما كنت تكتب يا امير المؤمنين

قال كنت اكتب لك هذا الكتاب بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اشترى عبد ذليل من ميت ازعج بالرحيل اشترى

منه دارا في دار الغرور من جانب الفانين الى عسكر الهالكين وتجمع هذه الدار حدود اربعة فالحد الاول

منها ينتهي الى دواعي الآفات والحد الثاني منها ينتهي الى دواعي المصيبات والحد الثالث منها

ينتهي الى دواعي المصيبات والحد الرابع منها ينتهي الى الهوى المردي والشيطان المغوي وفيه يشرع باب هذه الدار

اشترى هذا المغرور بالامل من هذا المزعج بالاجل جميع هذه الدار بالخروج عن عز القنوع والدخول في ذل الطلب

فما ادرك هذا المشتري من درك فعلى مبلي اجسام الملوك وسالب نفوس الجبابرة مثل كسرى وقيصر وتبع وحمير

ومن جمع المال الى المال فاكثر وبنى فشيد ونجد فزخرف وادخر بزعمه للولد اشخاصهم جميعا الى موقف العرض

لفصل القضاء وخسر هنالك المبطلون شهد على ذلك العقل اذا خرج من اسر الهوى ونظر بعين الزوال

لاهل الدنيا وسمع منادي الزهد ينادي في عرصاتها ما ابين الحق لذي عينين ان الرحيل احد اليومين تزودوا

من صالح الاعمال وقربوا الآمال بالآجال بيان ما لعله يحتاج الى البيان في هذا الحديث حتى يخرجك شاخصا

اذا فتح عينيه وصار لا يطرف وهو هنا كناية عن الموت ويجوز ان يكون من شخص من البلد بمعنى ذهب وسار

او من شخص السهم اذا ارتفع عن الهدف والمراد يخرجك منها مرفوعا محمولا على اكتاف الرجال ويسلمك

الى قبرك خالصا من المال اي عطاه فقتا ولد والمراد خالصا من الدنيا وحطامها ليس معك شيء منها

فانظر ان لا تكون اشتريت هذه الدار من غير مالكها اي تامل [illegible] وتدبر لئلا تكون او في ان

لا تكون والمصدر المسبوك منصوب بنزع الخافض اي تامل في عدم كونك شاريا لها من غير مالكها وفي

اداءك ثمنها من غير حله وتفحص عن ذلك لئلا يكون واقعا فاذا انت قد خسرت اذا هذه الفجائية كالتي

في قوله تعالى فاذا هم خامدون اي فتكون مفاجيا للخسران اذن لم تشترها بدرهمين اذن حرف جواب وجزاء

ولا كنز وقوعها العمران ولو اختلف في رسم كتابتها والجمهور بالالف والمازني بالنون والفرا كالجمهور

ان اعملت وكالمازني ان اهملت اذ يحتج بالي رجل بالبناء للمفعول من ازعجه فانزعج اذا اقلعه وقلعه من مكانه

وتجمع هذه الدار اي يحويها ويحيط بها الهوى المهوى اي المهلك والردي الهلاك والمراد هيهنا هلاك الدين

باب هذه الدار فيشرع بالبناء للمفعول بمعنى تفتح تقول اشرعت بابا الى الطريق اي فتحته بالخروج عن عز القنوع

الباء للعوض والقنوع بالضم القناعة فما ادرك هذا المشتري من درك ماشيطه وادرك بمعنى لحق والى الآخر

الاشارة مفعوله وفي الصحاح الدرك التبعة يحرك ويسكن يقال ما لحقك من درك فعلي خلاصه انتهى فعلى

مبلبل اجسام الملوك مبلبل لكم من البلاء بالكسر وهو الذي وكلا منه دارس والجار والمجرور خبر مقدم عن اشخاصهم

مثل كسرى وهو بكسر الكاف وفتحها لقب ملك الفرس وهو معرب خسرو اي واسع الملك وقيصر لقب ملك الروم

وتبع بضم التاء المثناة من فوق وتشديد الباء والموحدة المفتوحة ملك اليمن وهو مفرد وجمعه التبابعة وحمير

بكسر اوله ابو قبيلة من اليمن كان منهم الملوك في الزمن السابق وبنى فشيد الشيد بكسر الشين ما يطلى به الحائط

من الجص ونحوه يقال شاده شيدا بالفتح جصصه وهو مشيد اي معمول بالشيد والمشيد بالتشديد المطول وانجد

وزخرف فنجد بالنون والجيم المشددة والدال المهملة من النجد وهو ما ارتفع من الارض ويجوز ان يكون مما نجد

به البيت اي يزين من بسط وفرش ووسايد والزخرف بالضم الذهب وزخرفه زينه اشخاصهم لفصل القضاء

اي ازعاجهم واحضارهم والضمير للبايع والبيع والمشتري وصاحب الدرك اي ان الموت متعهد ومتكفل

باحضارهم جميعا للقضاء الفصل والكلام كله استعارات ولا يخفى تفصيلها على الناقد البصير في عرصاتها

اي ساحاتها والضمير لما للدنيا والدنيا ولا اقل اقرب وان كان ابعد ما بين الحق الذي عينين ما بعينيه

اي ما ظهر الحق لصاحب البصيرة ان الرجل احد اليومين اي كما لا بني آدم يوم ولادة وهو يوم القدوم الى هذه

الدار فله يوم رحيل عنها وهو يوم الموت فينبغي ان لا يزول عن خاطره بل يجعله ابدا نصب عينيه وقوله

الامال بالاجال اي قصروها بتذكر الموت الذي هو هادم اللذات وفاضح الامال اشارة يمكن ان يكون

الدار في قوله عليه السلام اشتراه مستردا دار ظالم هذه البنية البدنية والمشتري رمز الى النفس الناطقة الانسانية

العاكفة على تلك البنية الظلمانية المشغولة بها عن العوالم المقدسة النورانية والبائع رمز الى الابوين اللذين منهما حصلت

الاجزاء المنوية التي تكون منها تلك البنية التي صيرتها من جانب الفانين وما لها الى مسكن الهالكين ثم هذه البنية اعني البدن

وان كان مركبا للنفس ووسيلة لها الى تحصيل كمالاتها لكن قواه البهيمية دواعي واسباب الى آفات النفس ودعاها وهلاكها

تها واتباعها للهوى والشيطان فنزل عليه السلام تلك الدواعي منزلة حدود الدار المكتنفة بها من جوانبها ولما كان

الخروج من ولاية الله والدخول في ولاية الطاغوت يحصل باتباع الهوى والشيطان ناسب ان يجعل باب تلك الدار في هذا

الحد ولما كان ذل النفس وخروجها عن استغنائها الذي كانت عليه في عالمها النوراني ملازما لعكوفها على هذا البدن الهيولاني

وصيرورتها عن تعلقها به واشترائها له شبهه عليه السلم بالثمن الذي هو من لوازم الشراء ولما كان الموت هو السابق الذي يسوق

الخلق باجمعهم طوعا وكرها الى موقف القيمة ليقضي بينهم بالحكم العدل وتنتصف من المعتدي للمعتدى عليه شبهه عليه السلام

بشخص ضمن الدرك وتعهد ان يحضر كل من له دخل في هذه المعاملة الى دار القضاء ليحكم بينهم ويقضي لمن له الحق

هذا ما خطر بالبال في معنى هذا الكلام ولعل امير المؤمنين عليه السلام اراد معنى آخر غير هذا لم يهتد نظرنا الكليل اليه ولم يعثر

فكرنا العليل عليه والله اعلم بحقيقة الحال وبالسند المتصل الى الشيخ الجليل محمد بن يعقوب عن علي بن محمد بن بندار

عن ابراهيم بن اسحق عن عبد الله بن حماد عن علي بن ابي حمزة قال كان لي صديق من كتاب بني امية فقال استاذن لي على ابي عبد الله

جعفر بن محمد الصادق عليه السلام فاستاذنت له فاذن له فلما دخل وسلم جلس ثم قال جعلت فداك اني كنت في ديوان هؤلاء القوم

فاصبت من دنياهم مالا كثيرا واغمضت في مطالبه فقال ابو عبد الله عليه السلم لولا ان بني امية وجدوا من يكتب لهم ويجبي لهم الفيء

ويقاتل عنهم ويشهد جماعتهم لما سلبونا حقنا ولو تركهم الناس وما في ايديهم ما وجدوا شيئا الا ما وقع في ايديهم

فقال الفتى جعلت فداك فهل لي مخرج منه قال ان قلت لك تفعل قال افعل قال فاخرج من جميع ما اكتسبت في ديوانهم فمن

عرفت منهم رددت عليه ماله ومن لم تعرف تصدقت به وانا اضمن لك على الله الجنة فاطرق الفتى طويلا ثم قال قد

فعلت جعلت فداك قال ابن ابي حمزة فرجع الفتى معنا الى الكوفة فما ترك شيئا على وجه الارض الا خرج منه حتى ثيابه التي

على بدنه قال فقسمنا له قسمة وشرينا له ثيابا وبعثنا اليه بنفقة قال فما اتى عليه الا اشهر قلائل حتى مرض فكنا نعوده
قال فدخلت عليه يوما وهو في السوق قال ففتح عينيه ثم قال يا علي وفى لي والله صاحبك قال ثم مات فتولينا امره فخرجت
حتى دخلت على ابي عبد الله عليه السلام فلما نظر الي قال لي يا علي وفينا والله لصاحبك قال فقلت صدقت جعلت فداك هكذا والله
قال لي عند موته بيان ما لعله يحتاج الى البيان في هذا الحديث من كتاب بني امية اي من عمالهم اغمضت في مطالبه اي تساهلت
في تحصيله ولم اجتنب الحرام والشبهات واصله من اغماض العين يجبي لهم الفئ يجبي بالجيم والباء الموحدة اي يجمع يقال جبيت
الخراج جباية وجبوة وجباوة والمراد بالفئ الخراج الاخرج صفراء فاد فقد داخرجه من يده وفي الكلام استعارة
بالكناية وتخييل شبه المال بالشئ المحيط بالانسان كالثوب ونحوه واثبت له الخروج منه فقسمنا له قسمة اي عينا له
فيما بيننا شيئا وقسطناه على انفسنا اشهر قلائل الوصف بالقلائل لتاكيد القلة فانه افعل من جموع القلة ولعل من
المشتركات بين جمع القلة والكثرة كاذرع ودجال فيكون الوصف موسلا للحمل على القلة فكانها كانت اقرب الى الثلث من
العشرة وهو في السوق اي في النزع تبصرة يستفاد من قوله عليه السلام لولا ان بني امية الخ ان اعانة الظالمين
حرام ولو كانت بما هو مباح في نفسه لقوله عليه السلام ويشهد جماعتهم ويؤيده ما رواه الشيخ في الحسن عن ابن ابي
يعفور قال كنت عند ابي عبد الله عليه السلام اذ دخل عليه رجل من اصحابه فقال له اصلحك الله انه ربما اصاب
الرجل منا الضيق والشدة فيدعى الى البناء يبنيه او النهر يكريه او المسناة يصلحها فما تقول في ذلك فقال ابو عبد الله عليه
السلام ما احب اني عقدت لهم عقدة او وكيت لهم وكاء وان لي ما بين لابتيها لا ولا مدة بقلم ان اعوان الظلمة يوم
القيمة في سرادق من نار حتى يحكم الله بين العباد وفي الصحيح عن يونس بن يعقوب قال قال لي ابو عبد الله عليه السلام لا
تعنهم على بناء مسجد وروى ابن بابويه عن الحسن بن زيد عن الصادق ع عن ابائه عليهم السلم قال قال رسول الله صلى
الله عليه واله الا ومن علق سوطا بين يدي سلطان جائر جعل الله ذلك السوط يوم القيمة ثعبانا من نار طوله سبعون
ذراعا يسلطه الله عليه في نار جهنم وبئس المصير وامثال هذه الاحاديث كثيرة وهي كما ترى عامة في الاعانة بالمحرم والمباح
بل الله عبد ربما يستانس له بقوله تعالى ولا تركنوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار ويظهر من كلام بعض فقهائنا في مجمع

المكاسب ان معونة الظالمين انما تحرم اذا كانت بما هو محرم في نفسه واما اعانتهم على تحصيل اموالهم وخياطة ثيابهم
وبناء منازلهم مثلا فليس بمحرم وهذا التفصيل ان كان قد انعقد عليه الاجماع فلا كلام فيه والا فللنظر فيه مجال فان
النصوص على ما قلناه ظاهرة وايضا فلا يبقى حينئذ لتخصيص الاعانة بالظالمين فان اعانة كل احد بالمحرم محرمة
بل فعل المحرم في نفسه حرام سواء كان اعانة او غير اعانة فقد تردد العجب من العلامة في التذكرة حيث خص تحريم
معونتهم بالمحرم ثم استدل على ذلك بالروايات السالفة وهي كما عرفت صريحة في خلاف ما ادعاه فتامل هذا والظ
ان مرجع الاعانة الى العرف فما يسمى اعانة عرفا محرم واما ما ينقل عن بعض الاكابر ان خياطا قال له اني اخيط للسلطان
ثيابه فهل تراني داخل بهذا في اعوان الظلمة فقال له الداخل في اعوان الظلمة من يبيعك الابر والخيوط واما انت فمن الظلمة
انفسهم فالظاهر انه محمول على نهاية المبالغة في الاحتراز عنهم والاجتناب عن تعاطي امورهم والا فالامر مشكل جدا
نسال الله العصمة والتوفيق تبصرة ما تضمنه هذا الحديث من قول ذلك الرجل عند حضور موته وفى لي والله صاحبك
يدل على انه ينكشف للانسان عند الاحتضار بعض احوال تلك النشاة ويظهر عليه انه من اهل السعادة والشقاوة
كما ظهر لهذا الرجل وفاء الصادق عليه السلام بما ضمنه له من الجنة وقد ورد في هذا المعنى احاديث متكثرة نقلها
المخالف والموالف عن النبي صلى الله عليه واله انه قال لن يخرج احدكم من الدنيا حتى يعلم اين مصيره حتى يرى مقعده
من الجنة او النار وروى الشيخ الجليل ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني في كتاب الجنائز من الكافي في باب ما يعاين
المؤمن والكافر عن علي بن عقبة عن ابيه في حديث طويل قال قال لي ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلم يا عقبة
لا يقبل الله من العباد يوم القيمة الا هذا الامر الذي انتم عليه وما بين احدكم وبين ان يرى ما تقر به عينه الا ان
تبلغ نفسه الى هذه ثم اهوى عليه السلم بيده الى الوريد الحديث وعن بعض اصحاب القلوب انه فتح عينيه وهو محتضر وتبسم
فقال لمثل هذا فليعمل العاملون ونقل المحدثون من اصحابنا احاديث متكثرة صريحة في ان رسول الله صلى الله
عليه واله وامير المؤمنين عليه السلم يحضران عند كل محتضر ويبشرانه بما يؤول اليه حاله من سعادة او شقاوة
والابيات التي تنقل عن امير المؤمنين عليه السلام في هذا المضمون في مخاطبة الحارث الهمداني مشهورة وفي كتب

السيئة مسطورة ورزقنا الله البشارة بالسعادة ومنّ علينا جميعا بالحسنى وزيادة انه جواد كريم رءوف رحيم

وبالسند المتصل الى الشيخ الجليل محمد بن بابويه عن محمد بن بكران النقاش عن احمد بن محمد الهمداني مولى بني هاشم

عن عبد الله بن حماد الرواسي عن حسين بن نصر بن ابيه عن عمرو بن شمر عن جابر بن عبد الله الانصاري عن الامام

ابي جعفر محمد بن علي الباقر عن ابيه عن ابي الحسين زين العابدين عن ابيه الحسين عن امير المؤمنين عليهم السلام قال شكوت

الى رسول الله صلى الله عليه وآله دينا كان عليّ فقال يا علي قل اللهم اغنني بحلالك عن حرامك وبفضلك عمن سواك فلو

كان عليك مثل صبير دينا قضاه الله عنك وصبير جبل باليمن ليس باليمن جبل اعظم منه قال جامع هذه الاحاديث عفى الله

عنه كنت على الدين في بعض السنين حتى تجاوز الف دينار ثمانية مثقال ذهب وكان اصحابه متشددين في تقاضيه غاية

وحتى شغلني الاهتمام به عن اكثر اشغالي ولم يكن لي وفاء بجملة ولا الى ادائه وسيلة فواظبت على هذا الدعاء فكنت اكرره

كل يوم بعد صلوة الصبح وربما دعوت به بعد الصلوات الاخر ايضا فيسّر الله سبحانه قضاءه وعجّل اداءه في مدة يسيرة

باسباب غريبة ما كانت تخطر بالبال ولا تمر بالخيال [...] وبسندي المتصل الى الشيخ الصدوق ثقة الاسلام محمد بن

بابويه قدس الله روحه عن تميم بن عبد الله القرشي عن ابيه عن عبد الله بن تميم عن احمد بن سليمان النيسابوري عن علي بن

جهم في حديث طويل اخذنا منه موضع الحاجة قال قال المأمون لابي الحسن الرضا عليه السلام ما معنى قول الله عز وجل ولما جاء

موسى لميقاتنا وكلّمه ربه قال رب ارني انظر اليك الآية كيف يجوز ان يكون كليم الله موسى بن عمران لا يعلم ان الله

تعالى لا يجوز عليه الرؤية حتى يسأله هذا السؤال فقال الرضا عليه السلام ان موسى عليه السلام علم ان الله تعالى جل ان يرى جز

بالابصار ولكنه لما كلّمه وقرّبه نجيا رجع الى قومه فاخبرهم ان الله تعالى كلّمه وقرّبه وناجاه فقالوا لن نؤمن لك حتى نسمع ٣٠

كلامه كما سمعت وكان سبعمائة الف رجل فاختار منهم سبعين الفا ثم اختار منهم سبعة الاف ثم اختار منهم

سبعمائة ثم اختار منهم سبعين رجلا لميقات ربه فخرج بهم الى طور سيناء فاقامهم في سفح الجبل وصعد موسى الى الطور

وسأل الله تعالى ان يكلمه ويسمعهم كلامه فكلمه الله تعالى وسمعوا كلامه من فوق واسفل ويمين وشمال ووراء وامام

لان الله تعالى احدثه في الشجرة ثم جعله منبعثا منها حتى سمعوه من جميع الوجوه فقالوا لن نؤمن لك بان هذا كلام الله حتى

نرى الله جهرة فلما قالوا هذا القول العظيم بعث الله عليهم صاعقة فاخذتهم بظلمهم فماتوا فقال موسى يا رب ما اقول

لبني اسرائيل اذا رجعت اليهم وقالوا انك ذهبت بهم فقتلتهم لانك لم تكن صادقا فيما ادعيت من مناجاة الله تعالى

اياك فاحياهم الله وبعثهم معه فقالوا انك لو سألت الله تعالى ان يريك تنظر اليه لاجابك وكنت تخبرنا كيف هو

فنعرفه حق معرفته فقال موسى يا قوم ان الله لا يرى بالابصار ولا كيفية له وانما يعرف باياته ويعلم باعلامه فقالوا

لن نؤمن لك حتى تسأله فقال موسى يا رب انك قد سمعت مقالة بني اسرائيل وانت اعلم بصلاحهم فاوحى الله تعالى اليه

يا موسى سلني ما سألوك فلن اؤاخذك بجهلهم فعند ذلك قال موسى رب ارني انظر اليك قال لن تراني ولكن

انظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف تراني فلما تجلى ربه للجبل جعله دكا وخرّ موسى صعقا فلما افاق قال سبحانك

تبت اليك يقول رجعت الى معرفتي بك عن جهل قومي وانا اول المؤمنين منهم بانك لا ترى فقال المأمون

لله درك فاخبرني عن قول الله عز وجل ولقد همت به وهم بها لولا ان رأى برهان ربه فقال الرضا عليه السلام لقد

همت به ولولا ان رأى برهان ربه لهم بها كما همت به لكنه كان معصوما والمعصوم لا يهم بذنب ولا يأتيه فقال

المأمون لله درك يا ابا الحسن فاخبرني عن قول الله تعالى وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر عليه فقال الرضا عليه السلام

ذلك يونس بن متى ذهب مغاضبا لقومه فظن بمعنى استيقن ان لن نقدر عليه ان لن نضيق عليه رزقه ومنه قوله تعالى واما

اذا ما ابتلاه ربه فقدر عليه رزقه اي ضيق وقتر فنادى في الظلمات ظلمة الليل وظلمة البحر وبطن الحوت ان لا اله الا انت

سبحانك اني كنت من الظالمين بتركي مثل هذه العبادة التي قد فرغتني لها في بطن الحوت فاستجاب الله له وقال سبحانه ما بتليه

فلولا انه كان من المسبحين للبث في بطنه الى يوم يبعثون فقال المأمون لله درك يا ابا الحسن فاخبرني عن

قول الله ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر قال الرضا عليه السلام لم يكن احد عند مشركي مكة اعظم ذنبا

من رسول الله صلى الله عليه وآله لانهم كانوا يعبدون من دون الله ثلثمائة وستين صنما فلما جاءهم عليه السلام

بالدعوة الى كلمة الاخلاص كبر ذلك عليهم وعظم وقالوا اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشيء عجاب وانطلق

الملأ منهم ان امشوا واصبروا على الهتكم ان هذا لشيء يراد ما سمعنا بهذا في الملة الاخرة ان هذا الا اختلاق فلما فتح

الله تعالى على نبيه صلى الله عليه بمكة فقال يا محمد انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر
عند مشركي مكة بدعائك الى توحيد الله فيما تقدم وما تأخر فقال المأمون لقد شفيت صدري يا ابن رسول الله
واوضحت لي ما كان ملتبسا الخبر اي اسر عن انبيائه وعن الاسلام خير ايمان ما لعله يحتاج الى البيان في هذا الحديث
فذهب غضبانا فعيل من المغاضبة وهي المسابقة ويمكن جعله مصدرا وهو على التقديرين حال من فاعل ذهب او مفعول له
خفي تولته جهرة اي عيانا وانتصابها على المفعول المطلق او الحال من فاعل نبيه او مفعوله جعله دكا اي مدكوكا
مفتتا والخرور السقوط على الوجه وصعقا اي مغشيا عليه ولقد همت به وهم بها هم بالشيء قصده وعزم عليه والمراد
والله اعلم قصدت مخالطته ولولا ان رأى برهان ربه لقصد مخالطتها اي فقوله وهم بها جواب لولا
مقدم عليها او دال على الجواب كما تقول قتلتك لولا ان اخاف الله واستصعب لهذا زيادة تحقيق ان لن
نضيق عليه رزقه ومنه قوله ان ربك يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر والمراد والله اعلم انه علم انا نوز قدر من عنده
تقتير سواء كان مقيما بين قومه او مهاجرا عنهم وهذا التفسير الذي فسره الامام عليه السلام هو الحق الذي لا يحيد عنه
فلا يعبأ بعده بما قيل من ان المراد فظن ان لن نقدر عليه او هي خطرة شيطانية سبقت الى وهمه وسميت ظنا
للمبالغة وامثال ذلك مما هو بالاعراض عنه حقيق سبحانك اني كنت من الظالمين تنزيه من مثل هذه العبادة التي
فهمت بها في بطن الحوت هذا الكلام منه عليه السلام لم اظفر به في شيء من التفاسير التي اطلعت عليها وهو يؤيد
ما قاله اهل الكشف والعرفان من ان القرب الذي حصل ليونس على نبينا وعليه السلام في بطن الحوت لم يحصل له
قبل ذلك ولا بعده مثله حتى جعلوا التقام الحوت معراجا عليه السلام ونقلوا في ذلك حديثا عن النبي صلى الله عليه وآله
وقد نظمه العارف الرومي في المثنوي ان هذا الشيء يراد اي هذا الامر من نوائب الدهر يراد بنا فلا مرد له
ما قصده محمد صلى الله عليه وآله من الرياسة والترفع على العرب والعجم لشيء يريده كل احد ما سمعنا بهذا في الملة
الآخرة اي ما سمعنا بما يقوله صلى الله عليه وآله من التوحيد في الملة التي ادركنا عليها آباءنا او في ملة عيسى
عليه السلام التي هي آخر الملل فان النصارى مثلثون غير موحدين ايضا والاختلاق الكذب المخترع

الاشاعرة تمسكوا بالآية الموردة في السؤال الاول على امكان رؤيته تعالى من وجهين الاول انه سبحانه
علق رؤيته موسى عليه السلام له جل شأنه على استقرار الجبل وهو في نفسه امر ممكن والمعلق على الممكن
ممكن وقالت المعتزلة ليس المعلق عليه هو استقرار الجبل مطلقا فان الجبل كان وقت هذا التعليق مستقرا
وهو الآن مستقر ايضا بل استقراره حال التجلي وهو حينئذ غير ممكن لانه سبحانه قد علق عليه وقوع الرؤية
بعد اخباره تعالى بعدم وقوعها بقوله لن تراني ووقوع الرؤية بعد اخباره سبحانه بانها لا تقع محال
فاستقرار الجبل الذي علق عليه هذا المحال محال ايضا وتعليق وقوع ما علم امتناع وقوعه على امر صحيح في
امتناع وقوع ذلك الامر كما تقول لمن يجادلك في امر ان كان كلامك هذا حقا فشريك الباري موجود
تريد بهذا ان حقيقة كلامه محال كوجود الشريك وظاهر انه لا يلزم من هذا الكلام الاعتراف بامكان
الشريك لتعليقه على الممكن في ذاته وهو الصدق فتدبر الوجه الثاني ان رؤيته تعالى لو كانت ممتنعة كما تزعم
المعتزلة لم يسألها موسى عليه السلام لان العاقل لا يطلب المحال فسؤاله لها يدل على انه عليه السلام كان يعتقد
جوازها عليه تعالى كما نقوله نحن وما زعمه المعتزلة من امتناعها عليه تعالى يقتضي جهل النبي العظيم المعزز
بالتكليم بما يجوز عليه سبحانه ويمتنع دون آحاد المعتزلة ومن له طرف من علم الكلام وهذه طريقة عوجاء
وملة شنعاء لا يسلكها احد من العقلاء والمعتزلة ايضا تمسكوا بتلك الآية قالوا اذا كانت الرؤية جائزة
عليه تعالى كما تزعمونه فلم يسأل موسى وقومه الا امرا جائزا عليه جل شأنه فلم استعظم الله سبحانه ذلك السؤال استعظاما
بليغا وسماه ظلما ودكدك الجبل وارسل بسببه الصاعقة قال الله تعالى فقد سألوا موسى على نبينا وعليه السلام اكبر من ذلك فقالوا
ارنا الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم فاجابهم الاشاعرة بان ذلك الاستعظام البليغ والانكار الشديد
انما صدر عنه تعالى لان موسى سأل الرؤية في الدنيا على طريق المقابلة والجهة وذلك مما يمتنع عليه سبحانه وانما
يجوز رؤيته في الآخرة من دون جهة ومقابلة وللمعتزلة ان يقولوا ان هذا يقتضي جهل النبي العظيم المعزز
بالتكليم بما يجوز عليه سبحانه ويمتنع دون آحاد الاشاعرة ومن له طرف من علم الكلام الى آخر ما شنعتم به علينا ونسبتموه

اليها الأحوان الينا توضيح حاله وترتيب مقال اكثر النحاة على ان الجزاء لا يتقدم على الشرط لان لصدر الكلام
فالجزاء في نحو قولك انا ظالم ان فعلت كذا محذوف بعد الشرط والا سميته المقدمة دليل عليه والتقدير ان فعلت كذا
فانا ظالم وذهب بعضهم الى جواز تقديمه فلا تقدير حينئذ وقول الامام عليه السلام في الجواب عن السؤال الثاني
ولقد همت به وهم بها لولا ان راى برهان ربه لهمّ بها كما همت به ليس نصا في شيء من المذهبين كما لا يخفى نعم
قد يدعى انه ظاهر في الاول لقرينة تقديره اللام فيما بعده لكن المحققون من المفسرين على ان قوله وهم بها
ليس هو جواب لولا لانها في حكم ادوات الشرط فلا يتقدم جوابها عليها بل الجواب محذوف يدل عليه المذكور ولولا
ان راى برهان ربه لهم بها واما ما ذهب اليه صاحب الكشاف واكثر المفسرين من ان التقدير لولا ان راى برهان
ربه لخالطها فما لا ينبغي الالتفات اليه فانه يقتضي بظاهره وقوع الهم بالمعصية من ذلك النبي الجليل ويحوج الى
سلوك مسالك التجوز والتاويل كما يقال المراد ان نفسه عليه السلام مالت الى مخالطتها بمقتضى الشهوة المركوزة
في الطبع ميلا شبيها بالهم والعزم او انه سبحانه اطلق الهم على ذلك الميل النفساني على طريق المشاكلة او انه
من قبيل تسمية المشارف على الشيء باسمه وامثال ذلك مما يوجب صرف الكلام عن حقيقته من غير داع يدعو اليه وباعث
يبعث عليه ولا يتاتى باب التقدير كما لا يخفى على الناقد الخبير تتمة المراد ببرهان ربه ما تضمنه من الدلائل العقلية
والنقلية الدالة على وجوب اجتناب المحارم والتباعد عن الذنوب والمآثم وقد يستفاد من كلام الامام صلوات
الله عليه ان من جملة ذلك الهم بالمعصية والقصد اليها فانه عليه السلام جعل ذلك من منافيات العصمة حيث قال
والمعصوم لا يهم بذنب ولا ياتيه اللهم الا ان يقال جعل الهم بالمعصية منافيا للعصمة لا يقتضي كونه ذنبا لجواز
كونه من قبيل السهو والنسيان فانهما ينافيان العصمة عند الامامية وليسا من الذنوب ومن جوز على الانبياء
صلوات الله عليهم اقتراف المعاصي والنكال الآثام فسر هم يوسف عليه السلام بانه حل سراويله وجلس منها مجلس
المجامع وفسر البرهان بانه سمع صوتا اياك واياها فلم يكترث ثم سمع ثانيا فلم ينته ثم سمع ثالثا اعرض عنها
فلم ينزجر حتى تمثل له يعقوب عليه السلام عاضا على انملته وقيل سمع صوتا يا يوسف لا تكن كالطائر كان له
رتش

ريش فلما زنى قعد لا ريش له وقيل بدت كف فيما بينهما مكتوب فيها وان عليكم لحافظين كراما كاتبين فلم ينصرف
عما هو عليه ثم راى فيها ولا تقربوا الزنى انه كان فاحشة وساء سبيلا فلم ينته ثم راى فيها واتقوا يوما ترجعون
فيه الى الله فلم ينته فقال الله سبحانه لجبرئيل ادرك عبدي قبل ان يصيب الخطيئة فانحط جبرئيل وهو يقول
يا يوسف اتعمل عمل السفهاء وانت مكتوب في ديوان الانبياء وانا اقول قاتل الله قوما يعتقدون في انبيائه التلبس بمعاصيه
وعدم الانزجار والارتداع عما هم فيه مع مشاهدة امثال هذه الزواجر الجليلة والروادع القوية نعوذ بالله من انتحال
اوهية الغواية وشنائع المعصية والهداية والى ليعجبني كلام العلامة الزمخشري في التشنيع عليهم اعمى الله ابصارهم وخذل
انصارهم قال في الكشاف بعد نقل كلامهم وتبيين مراصهم هذا ونحوه مما يورده اهل الحشو والجبر الذين دينهم بهت
الله وانبيائه واهل العدل والتوحيد ليسوا من مقالاتهم ورواياتهم بحمد الله بسبيل ولو وجدت من يوسف عليه السلام ادنى
لنعيت عليه وذكرت توبته واستغفاره كما نعيت على آدم ع زلته وعلى داود وعلى نوح وعلى ايوب وعلى ذي النون
وذكرت توبتهم واستغفارهم كيف وقد اثنى عليه وسمي مخلصا فعلم بالقطع انه ثبت في ذلك المقام الدحض وانه
جاهد نفسه مجاهدة اولي القوة والعزم ناظرا في دليل التحريم ووجه القبح حتى استحق من الله الثناء فيما انزل
من كتب الاولين ثم في القرآن الذي هو حجة على سائر كتبه مصدق لها ولم يقتصر الا على استيفاء قصته وضرب سورة
كاملة عليها ليجعل له لسان صدق في الآخرين كما جعله لجده الخليل ابراهيم وليقتدي به الصالحون الى آخر الدهر في
العفة وطيب الازار والتثبت في مواقف العثار فاخزى الله اولئك في ايرادهم ما يؤدي الى ان يكون انزال الله
السورة التي هي احسن القصص في القرآن العربي المبين ليقتدي بنبي من انبياء الله في القعود بين شعب الزانية وفي
حل تكته للوقوع عليها وفي ان ربه ناداه ثلث كرات وصاح به من عنده ثلاث صيحات بقوارع القرآن وبالتوبيخ
العظيم وبالوعيد الشديد وبالتشبيه بالطائر الذي سقط ريشه حين سقط على غير انثاه وهو جاثم في مربضه لا
يتحلحل ولا ينتهي ولا ينتبه حتى يتداركه الله بجبرئيل ولو ان اوقح الزناة واشطرهم واحدهم حدقة واجلحهم
وجها لقي بادنى ما لقي به نبي الله مما ذكروا لما بقي له عرق ينبض ولا عضو يتحرك فيا له من مذهب ما افحشه ومن

عثار السرور ... (marginal note)
تكليل في الارض
ساح فيها وهو

خلال ما ابتنيا انتهى كلام العلامة جزاه الله عن انبياء الله خيرا وللفخر الرازي في هذا المقام كلام جيد جدا تلتذ عنه
نفسي الى ذكره وتابى ان اطويه على غرة قال في التفسير الكبير ان الذين لهم تعلق بهذه الواقعة هم يوسف عليه السلام
والمرأة وزوجها والنسوة والشهود ورب العالمين وابليس وكلهم قالوا ببراءة يوسف عليه السلام عن الذنب فلم يبق
لمسلم توقف في هذا الباب اما يوسف فلقوله هي راودتني عن نفسي وقوله رب السجن احب الي مما يدعونني اليه واما
المرأة فلقولها ولقد راودته عن نفسه فاستعصم وقالت الآن حصحص الحق انا راودته عن نفسه واما زوجها
فلقوله انه من كيدكن ان كيدكن عظيم واما النسوة فلقولهم امرأة العزيز تراود فتاها عن نفسه قد شغفها
حبا انا لنراها في ضلال مبين وقولهن حاش لله ما علمنا عليه من سوء واما الشهود فقوله تعالى وشهد شاهد من
اهلها واما شهادة الله بذلك فقوله تعالى كذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء انه من عبادنا المخلصين
واما اقرار ابليس بذلك فلقوله فبعزتك لاغوينهم اجمعين الا عبادك منهم المخلصين فاقر بانه لا يمكنه اغواء
العباد المخلصين وقد قال الله تعالى انه من عبادنا المخلصين فقد اقر ابليس بانه لم يغوه وعند هذا نقول هؤلاء
الجهال الذين نسبوا الى يوسف عليه السلم الفضيحة ان كانوا من اتباع دين الله فليقبلوا شهادة الله بطهارته وان
كانوا من اتباع ابليس وجنوده فليقبلوا اقرار ابليس بطهارته انتهى كلامه وهو كلام ظريف جيد جدا ارشاد
قد سلف لك ما اصطفيناه من كلام المفسرين الذين لا يجوزون صدور الذنوب صغيرها وكبيرها عن الانبياء عليهم السلام هو
الوجه الصحيح والحق الصريح الذي لا ريب فيه ولا شك يعتريه وقد ذكر اصحاب السير ان المشركين كانوا يقولون
ان مكة لله تعالى حرم امن بيته وحكمه في حرمه تنبيها انه نبي حق فلما يسر الله عليه السلام فتح مكة دخلوا في دين الله
افواجا واذعنوا بنبوته كما نطق به الكتاب العزيز وزال انكارهم عليه في الدعوة الى ترك عبادة الاصنام وصار
ذنبه عندهم مغفورا كما قرره الامام عليه السلام ولا يخفى انه اذا حمل الذنب المذكور في الاية على معناه الظاهر
الذي فهمه اكثر المفسرين لم يصح تعليل الفتح بغفران الذنب الا بتكلف بعيد كان يقال لما كان الفتح متضمنا
لجهاد العدو صح بهذا الاعتبار جعله سببا لغفران الذنب المتقدم والمتأخر وامثال ذلك مما لا يخفى بعده واما

على ما قرره الامام عليه السلام في الجواب فاستقامة التعليل مما لا يحوم حوله شك ولا ارتياب والعجب من اكثر علماء
الشيعة الامامية ومفسريهم كشيخ الطائفة الشيخ ابي جعفر الطوسي والشيخ الجليل امين الاسلام الشيخ ابي علي
الطبرسي والسيد الاجل قدوة اهل الايمان المرتضى علم الهدى قدس الله ارواحهم مع كثرة تصنيفهم في التفسير
والحديث والكلام كيف لم يذكروا في شيء من كتبهم هذا الجواب الذي ذكره الامام عليه السلام وذكروا وجوها ضعيفة لا تشفي
العليل ولا تروي الغليل مع ان هذا الحديث موجود في مؤلفات الشيخ الصدوق ثقة الاسلام محمد بن بابويه ككتاب
عيون الاخبار وغيره وزمانه طاب ثراه متقدم على ازمانهم واما الذين يجوزون صدور المعاصي عن الانبياء
صلوات الله عليهم فمن جوز عليهم الصغائر والكبائر معا ابقى الذنب على عمومه وقال المراد بما تقدم وما تأخر
ما وقع منه عليه السلام قبل النبوة وبعدها او قبل الفتح وبعده او ما يقع وما سيقع او ذنب ابويك ادم وحوا ببركتك
وذنب امتك بدعوتك ومن جوز الصغائر فقط ومنع من صدور الكبائر عنهم عليهم السلام حمل الذنب على
الصغائر وجعل التقدم والتأخر كما اجمله اولئك وكل هذه الوجوه مشتركة في عدم استقامة التعليل
بدون تكلف ولا يخفى ان التقدم والتأخر على تفسير الامام عليه السلام لا يمكن حمله على ما قبل النبوة وبعدها
لانه صلوات الله عليه لم يدعهم الى التوحيد قبل النبوة ولا قبل الفتح وبعده لانهم ادعوا الدعوة الى الله وانكروه بعد
الفتح ولم يبق مذنبا عندهم حينئذ اللهم الا ان يراد بالنسبة الى من بلغهم خبر الفتح بعد مدة ولا ابعد في حمل
ذلك على ما صدر منه صلوات الله عليه من الدعوة الى التوحيد قبل الهجرة وبعدها الحديث الثامن وبالاسناد
المتصل الى الشيخ الجليل امين الاسلام محمد بن يعقوب الكليني عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد البرقي عن
شريف بن اسحق عن الفضل بن ابي قرة عن الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله قالت الحواريون لعيسى يا روح الله من نجالس قال من يذكركم
الله رؤيته ويزيد في علمكم منطقه ويرغبكم في الاخرة عمله بيان ما لعله يحتاج الى البيان في هذا الحديث امور
الحواريون هم خواص عيسى عليه السلام قيل سموا حواريين لانهم كانوا قصارين يحورون الثياب اي ينقونها

وينقونها من الاوساخ ويبيضونها مشتق من الحور وهو البياض الخالص وقال بعض العلماء انهم لم يكونوا
قصارين على الحقيقة وانما اطلاق هذا الاسم عليهم رمز الى انهم كانوا ينقون نفوس الخلايق عن اوساخ
الاوصاف الذميمة والكدورات وينزلونها الى عالم النور من عالم الظلمات من يذكركم الله رؤيته وصفه عليه السلام
من يجوز مجالسته بثلاثة اوصاف الاول ان يكون رؤيته موجبة لذكر الله تعالى كما هو شان من دومت العبادة
والزهاد والسالكين الثاني ان يكون كلامه موجبا لازدياد علم من يجالسه الثالث ان يكون عمله مما يرغب
في الاخرة اي يكون رؤيته اعماله وعباداته مما يوجب اقبال الرائي على الاعمال الاخروية والاعراض عن الاشغال
الدنيوية ولا يخفى ان المراد بالمجالسة في هذا الحديث ما يشمل الالفة والمخالطة والمصاحبة وفيه اشعار
بان من لم يكن عنده هذه الصفات فلا ينبغي مجالسته ولا مخالطته فكيف من كان موصوفا باضدادها
كاكثر ابناء زماننا فطوبى لمن وفقه الله سبحانه لطلب امثالهم والاعتزال عنهم والانس بالله وحده والتوحش
منهم فان مخالطتهم تميت القلب وتفسد الدين ويحصل بسببها للنفس ملكات مهلكة مؤدية الى الخسران
المبين وقد ورد في الحديث فر من الناس فرارك من الاسد وقال معروف الكرخي لابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق
عليه السلام اوصني يا ابن رسول الله فقال اقلل معارفك قال زدني قال انكر من عرفت منهم وروى الشيخ الجليل
زين السالكين جمال الدين احمد بن فهد في كتاب التحصين عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
ليأتين على الناس زمان لا يسلم لذي دين دينه الا من يفر من شاهق الى شاهق ومن حجر الى حجر كالثعلب
باشباله قالوا ومتى ذلك الزمان قال اذا لم تنل المعيشة الا بمعاصي الله فعند ذلك حلت العزوبة قالوا
يا رسول الله امرتنا بالتزويج قال بلى ولكن اذا كان ذلك الزمان فهلاك الرجل على يدي ابويه فان لم يكن له ابوان
فعلى يدي زوجته واولاده فان لم يكن له زوجة ولا ولد فعلى يدي قرابته وجيرانه قالوا وكيف ذلك يا رسول الله
قال يعيرونه بضيق المعيشة ويكلفونه ما لا يطيق حتى يوردونه موارد الهلكة الحديث الثاني عشر
وبالسند المتصل الى الشيخ الجليل عماد الاسلام محمد بن بابويه عن الحسين بن ادريس عن ابيه عن احمد بن محمد بن

عيسى عن محمد بن يحيى الخزاز عن موسى بن اسمعيل عن ابيه عن الامام ابي الحسن موسى الكاظم عن ابيه عن ابيه
عن ابيه عن ابيه عن ابيه امير المؤمنين عليه السلام قال ان يهوديا كان له على رسول الله صلى الله عليه وآله دنانير
فتقاضاه فقال يا يهودي ما عندي ما اعطيك قال فاني لا افارقك يا محمد حتى تقضيني فقال صلى الله عليه وآله
اذا اجلس معك فجلس صلى الله عليه وآله معه حتى صلى في ذلك الموضع الظهر والعصر والمغرب والعشاء الاخرة والغداة وكان
اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله يتهددونه ويتواعدونه فنظر رسول الله صلى الله عليه وآله اليهم فقال ما الذي تصنعون به
فقالوا يا رسول الله يهودي يحبسك فقال عليه السلام لم يبعثني ربي عز وجل بان اظلم معاهدا ولا غيره فلما علا النهار
قال اليهودي اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله وشطر مالي في سبيل الله اما والله ما فعلت بك الذي
فعلت الا لانظر الى نعتك في التورية محمد بن عبد الله مولده بمكة ومهاجره بطيبة وليس بفظ ولا غليظ ولا سخاب
ولا متزين بالفحش ولا قول الخناء وانا اشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله وهذا مالي فاحكم فيه بما انزل الله
وكان اليهودي كثير المال ثم قال علي عليه السلام كان فراش رسول الله صلى الله عليه وآله عباءة وكان مرفقته ادما حشوها ليف
فثنيت له ذات ليلة فلما اصبح قال لقد منعني الفراش الليلة الصلوة فامر عليه السلام ان تجعل بطاق واحد بيان ما لعله
يحتاج الى البيان في هذا الحديث بان اظلم معاهدا اسم المفعول من العهد بمعنى الامان او الذمة وشطر مالي في سبيل
الله الشطر يجيء بمعنى النصف وبمعنى الجزء المطلق وكل منهما محتمل هنا ولعل قوله فيما بعد فاحكم فيه بما انزل الله ناظر
الى الثاني الا لانظر الى نعتك في التورية اي لاعلم ان الذي في التورية نعتك ام لا فاقتصر له على لازم المقام مولده
بمكة المك بمعنى النقص والهلاك وسمي البلد الحرام مكة لانها تنقص الذنوب او تفنيها او تهلك من قصدها بظلم
كما وقع لاصحاب الفيل ومهاجره بطيبة مهاجر بفتح الجيم اي موضع هجرته بكسر الهاء وضمها الخروج من ارض الى
اخرى وطيبة بفتح الطاء وسكون الياء مدينة رسول الله صلى الله عليه وآله وليس بفظ ولا غليظ ولا سخاب الفظ
والغليظ متقاربان وهما بمعنى السيء الخلق القاسي القلب الخشن الكلام والسخاب بالسين المهملة والخاء المعجمة
المشددة واخره باء موحدة صيغة مبالغة من السخب بالتحريك وهو شدة الصوت يقال اصطخب القوم

أي تصايحوا وتضادّوا ولا منّ بن بالنحنح ولا قول الخنا المثنى بن بالواو المهملة والنونين من الرنين بالفتح
والسكون بمعنى الصوت والخنا بالخاء المعجمة المفتوحة والنون مرادف للفحش كان فراش رسول الله صلى الله عليه
وآله عباءة الهاء في عباءة يجوز أن يكون ضمير راجعًا إلى النبي صلى الله عليه وآله وأن يجعل تاء من أصل الكلمة وكانت مرفقته
أدمًا المرفقة المخدّة والأدم بفتحتين جمع أديم وهو الجلد فثنيت أي العباء بمعنى جعلت على طاقتين لقد صنعتم الفراش
الليلة الصلاة أي أنه للبينة وبعوم مترك بشح النفس بمفاد فتنة والقيام عند الصلاة الليل ولعله صلى الله عليه وآله
أراد بالصلاة بعضها فإن أصحابنا على أن قيام بعض من الليل وصلاة الوتر كانا من خصائصه بمعنى الواجب عليه صلى
الله عليه وآله الحديث العشرون وبالسند المتصل إلى الشيخ الجليل محمد بن يعقوب عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن
محمد بن خالد عن منصور بن العباس عن سعيد بن جناح عن عثمان بن سعيد عن عبد الحميد بن علي الكوفي عن مهاجر
الأسدي عن الإمام أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام قال مرّ عيسى بن مريم عليه السلام على قرية قد مات أهلها
وطيرها ودوابها فقال أما إنهم لم يموتوا إلا بسخطة ولو ماتوا متفرقين لتدافنوا فقال الحواريون يا روح الله
وكلمته ادع الله أن يحييهم لنا فيخبرونا ما كانت أعمالهم فنجتنبها فدعا عيسى عليه السلام ربه فنودي من الجو
أن نادِهم فقام عيسى عليه السلام بالليل على شرف من الأرض فقال يا أهل هذه القرية فأجابه منهم مجيب لبيك يا روح
الله وكلمته فقال ويحكم ما كانت أعمالكم قال عبادة الطاغوت وحبّ الدنيا مع خوف قليل وأمل بعيد وغفلة
في لهو ولعب فقال كيف كان حبكم الدنيا قال كحب الصبي لأمه إذا أقبلت علينا فرحنا وسررنا وإذا أدبرت علينا
بكينا وحزنا قال كيف كانت عبادتكم للطاغوت قال الطاعة لأهل المعاصي قال كيف كانت عاقبة أمركم قال
بتنا ليلة في عافية وأصبحنا في الهاوية فقال وما الهاوية قال سجّين قال وما سجّين قال جبال من جمر توقد
علينا إلى يوم القيامة قال وما قلتم وما قيل لكم قال قلنا ردّنا إلى الدنيا فنزهد فيها قيل لنا كذبتم قال ويحك
كيف لم يكلمني غيرك من بينهم قال يا روح الله إنهم ملجمون بلجم من نار بأيدي ملائكة غلاظ شداد وإنا كنت
فيهم ولم أكن منهم فلما نزل العذاب عمّني معهم فأنا معلق بشعرة على شفير جهنم لا أدري أكبكب فيها أم أنجو

منها فالتفت عيسى عليه السلام إلى الحواريين وقال يا أولياء الله أكل الخبز اليابس بالملح الجريش والنوم على المزابل خير كثير
مع عافية الدنيا والآخرة بيان ما لعله يحتاج إلى البيان في هذا الحديث أما إنهم أما بالتخفيف حرف استفتاح وتنبيه
تدخل على الجملة لتنبيه المخاطب وطلب إصغائه إلى ما يلقى إليه وقد يحذف ألفها تخفيفًا وأما قيل قائم لم يموتوا إلا بسخطة
السخط بالتحريك وبضم أوله وسكون ثانيه الغضب ولو ماتوا متفرقين لتدافنوا الظاهر أن تفاعل هنا بمعنى فعل كتوانى
ويمكن إبقاؤه على أصل المشاركة بتكلف فقال الحواريون قد تقدم الكلام في تفسير الحواريين في الحديث الثامن عشر
فنودي من الجو هو بتشديد الواو وما بين السماء والأرض على شرف الشرف المكان العالي قيل ومنه سمي الشريف شريفًا
لتشبيه العلو المعنوي بالعلو المكاني تعالى ويحكم ويح اسم فعل بمعنى الترحم كما أن ويل كلمة عذاب وبعض اللغويين
يستعمل كلا منهما مكان الأخرى عبادة الطاغوت هو فلعوت من الطغيان وهو تجاوز الحد وأصله طغيوت فقدموا
الأخير على عينه على خلاف القياس ثم قلبوا الياء ألفا فصار طاغوت وهو ما يطلق على الكاهن والشيطان والأصنام
وعلى كل رئيس في الضلالة وعلى كل ما يصدّ عن عبادة الله تعالى وعلى كل ما عُبد من دون الله تعالى ويجيء مفردا كقوله
تعالى يريدون أن يتحاكموا إلى الطاغوت وقد أمروا أن يكفروا به وجمعا كقوله تعالى والذين كفروا أولياؤهم
ط الطاغوت يخرجونهم من النور إلى الظلمات وغفلة في لهو ولعب لفظة في في هذا المقام الظرفية المجازية كما في نحو النجاة
في الصدق أو بمعنى مع كما في قوله تعالى ادخلوا في أمم أو للسببية كقوله تعالى فذلكن الذي لمتنني فيه إذا أقبلت علينا إلى آخره
الشرطيتان واقعتان موقع المفسّرة لحب الصبي لأمه فأنا معلق بشعرة على شفير جهنم كناية عن أنه مشرف على الوقوع
فيها ولا يبعد أن يراد به معناه الصريح أيضا والشفير حافة الشيء وجانبه أكبكب فيها على صيغة المبني للمفعول أي
أطرح فيها على وجهي بالملح الجريش أي الذي لم ينعم دقه تبيين وذكر حال هذا الرجل المتكلم لعيسى على نبينا
وعليه السلام في وصف أصحاب تلك القرية وما كانوا عليه من الخوف القليل والأمل البعيد والغفلة واللهو واللعب
والفرح بإقبال الدنيا والحزن بإدبارها هو بعينه حالنا وحال أهل زماننا بل أكثرهم خال عن ذلك الخوف القليل
أيضا نعوذ بالله من الغفلة وسوء المنقلب وما أحسن ما نقله الشيخ الصدوق محمد بن بابويه رحمه الله تعالى في كتاب الكمال

الذين واتمام النفع من بعض الحكماء في تشبيه حال الانسان واغتراره بالدنيا وغفلته عن الموت وما بعده من
الاهوال وانهماكه في اللذات العاجلة الفانية الممتزجة بالكدورات بشخص مدلى في بئر مشدود وسطه بحبل وفي
اسفل ذلك البئر ثعبان عظيم متوجه اليه منتظر سقوطه فاتح فاه لالتقامه وفي اعلى ذلك البئر جرذان ابيض
واسود لا يزالان يقرضان ذلك الحبل شيئا فشيئا ولا يفتران عن قرضه آنا من الآنات وذلك الشخص مع انه
يرى ذلك الثعبان ويشاهد انقراض الحبل آنا فآنا قد اقبل على قليل من العسل قد لطخ به جدار ذلك البئر
وامتزج بترابه واجتمع عليه زنابير كثيرة وهو مشغول بلطعه منهمك فيه ملتذ بما اصاب منه مخاصم لتلك
الزنابير عليه قد صرف باله باجمعه الى ذلك غير ملتفت الى ما فوقه وما تحته فالبئر هو الدنيا والحبل هو العمر والثعبان
الفاتح فاه هو الموت والجرذان هو الليل والنهار القارضان للاعمار والعسل المختلط بالتراب هو لذات
الدنيا الممتزجة بالكدورات والآلام والزنابير هم ابناء الدنيا المتزاحمون عليها ولعمري ان هذا المثل من اشد
الامثال انطباقا على الممثل له نسأل الله البصيرة والعافية والهداية ونعوذ به من الغفلة والغواية
لعلك تظن ان ما تضمنه هذا الحديث من ان الطاعة لاهل المعاصي عبادة لهم جار على ضرب من التجوز لا الحقيقة
وليس كذلك بل هو حقيقة فان العبادة ليست الا الخضوع والتذلل والطاعة والانقياد ولهذا جعل سبحانه
اتباع الهوى والانقياد اليه عبادة للهوى فقال تعالى افرأيت من اتخذ الهه هواه وجعل طاعة الشيطان
عبادة له فقال تعالى الم اعهد اليكم يا بني آدم ان لا تعبدوا الشيطان وقد مر فيه الكلام في الحديث الحادي عشر وقد روى
الشيخ الجليل محمد بن يعقوب الكليني في باب الزي والتجمل من كتاب الكافي عن ابي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام
انه قال من اصغى الى ناطق فقد عبده فان كان الناطق يؤدي عن الله فقد عبد الله وان كان يؤدي عن الشيطان
فقد عبد الشيطان وروى في آخر باب الشرك من الكافي ايضا عن ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام
انه قال من اطاع رجلا في معصية فقد عبده وروى في كتاب العلم من الكافي ايضا في باب التقليد عن ابي بصير
قال قلت لابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله فقال

عليه السلام والله ما دعوهم الى عبادة انفسهم ولو دعوهم لما اجابوهم ولكن احلوا لهم حراما وحرموا عليهم حلالا
فعبدوهم من حيث لا يشعرون وروى في هذا الباب ايضا بطريق آخر انه عليه السلام سئل عن هذه الآية فقال والله
ما صلوا لهم ولا صاموا لهم ولكن احلوا لهم حراما وحرموا عليهم حلالا فاتبعوهم واذا كان اتباع الغير والانقياد
اليه عبادة له فاكثر الخلق عند التحقيق مقيمون على عبادة اهواء نفوسهم الخسيسة الدنية وشهواتهم البهيمية
والسبعية على كثرة انواعها واختلاف اجناسها وهي اصنامهم التي هم عليها عاكفون والانداد التي هم لها من دون
الله عابدون وهذا هو الشرك الخفي فنسأل الله سبحانه ان يعصمنا عنه ويطهر نفوسنا منه بمنه وكرمه وما احسن ما
قالت رابعة العدوية رضي الله عنها لك الف معبود مطاع امره دون الاله وتدعي التوحيد ما تضمنه
هذا الحديث من كون اهل تلك القرية في جبال من جمر توقد عليهم الى يوم القيامة صريح في وقوع العذاب في مدة البرزخ اعني
ما بين الموت والبعث وقد انعقد عليه الاجماع ونطقت به الاخبار ودل عليه القرآن العزيز وقال به اكثر اهل الملل
وان وقع الاختلاف في تفاصيله والذي يجب علينا هو التصديق المجمل بعذاب واقع بعد الموت وقبل الحشر في الجملة اما
كيفيته وتفاصيله فلم نكلف بمعرفتها على التفصيل واكثرها مما لا تسعه عقولنا فينبغي ترك التجسس والفحص عن تلك
التفاصيل وصرف الوقت فيما هو اهم منها اعني فيما يصرف ذلك العذاب ويدفعه عنا كيف ما كان وعلى اي نوع حصل
وهو المواظبة على الطاعات واجتناب المنهيات لئلا يكون حالنا في الفحص عن ذلك والاشتغال به عن الفكر فيما يدفعه
وينجي منه كحال شخص اخذه السلطان وحبسه ليقطع في غد يده ويجدع انفه فترك الفكر في الحيل المؤدية الى
خلاصه وبقي طول ليله متفكرا في انه هل يقطع بالسكين او بالسيف وهل القاطع زيد او عمرو وهذا ولعلنا
نورد بعض الاحاديث الواردة في هذا الباب من طرق اهل البيت عليهم السلام في اواخر هذا الكتاب ولنورد هنا حديثا
واحدا مختصرا رويناه عن الشيخ الصدوق محمد بن بابويه رحمه الله بسنده الى الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق
عليه السلام انه قال ان بين الدنيا والآخرة الف عقبة اهونها واسهلها الموت وفي هذا الحديث كفاية لذوي
الهداية ثم لا يخفى ان ما قاله هذا الرجل من انه كان فيهم ولم يكن منهم فلما نزل العذاب عمه معهم يشعر بانه ينبغي

الهاجرة من اهل المعاصي والاعتزال لهم وان المقيم معهم شريك لهم في العذاب وحجة في بلادهم وان لم يشاركهم

في افعالهم واقوالهم وقد ضيا انى لذلك بعموم قوله تعالى ان الذين توفيهم الملائكة ظالمي انفسهم قالوا فيم كنتم

قالوا كنا مستضعفين في الارض قالوا الم تكن ارض الله واسعة فتهاجروا فيها فاولئك ماويهم جهنم وساءت

مصيرا وبما رواه الشيخ الجليل محمد بن يعقوب في باب مجالسة اهل المعاصي من كتاب الكافي عن الامام ابي الحسن موسى بن

جعفر الكاظم عليه السلام انه نهى بعض اصحابه عن مجالسة رجل من اهل الضلال فقال اي شيء علي منه اذا لم اقل

ما يقول فقال عليه السلام اما تخاف ان تنزل به نقمة فتصيبكم جميعا والحديث طويل نقلنا منه موضع الحاجة ولو

لم يكن في الاعتزال عن الناس فائدة سوى ذلك لكفى كيف وفيه من الفوائد ما لا يعد ولا يحصى فنسأل الله سبحانه

ان يوفقنا لذلك بمنه وكرمه وبالسند المتصل الى الشيخ الجليل عماد الاسلام محمد بن يعقوب

عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن حماد بن عيسى عن ابراهيم بن عمر اليماني عن ابان بن ابي عياش عن سليم بن قيس

الهلالي قال قلت لامير المؤمنين علي عليه السلام اني سمعت من سلمان والمقداد وابي ذر شيئا من تفسير القرآن

والاحاديث عن النبي صلى الله عليه واله غير ما في ايدي الناس ثم سمعت منك تصديق ما سمعت منهم ورايت في ايدي الناس

اشياء كثيرة من تفسير القرآن ومن الاحاديث عن النبي صلى الله عليه واله انتم تخالفونهم فيها وتزعمون ان ذلك كله

باطل افترى الناس يكذبون على رسول الله صلى الله عليه واله متعمدين ويفسرون القرآن باراءهم قال فاقبل علي

عليه السلام فقال قد سالت فافهم الجواب ان في ايدي الناس حقا وباطلا وصدقا وكذبا وناسخا ومنسوخا وعاما

وخاصا ومحكما ومتشابها وحفظا ووهما وقد كذب على رسول الله صلى الله عليه واله في عهده حتى قام خطيبا

فقال ايها الناس قد كثرت علي الكذابة فمن كذب علي متعمدا فليتبوأ مقعده من النار ثم كذب عليه من بعده وانما

اتاكم الحديث من اربعة ليس لهم خامس رجل منافق يظهر الايمان متصنع بالاسلام لا يتاثم ولا يتحرج ان

يكذب على رسول الله صلى الله عليه واله متعمدا فلو علم الناس انه منافق كذاب لم يقبلوا منه ولم يصدقوه ولكنهم

قالوا هذا صحب رسول الله صلى الله عليه واله وراه وسمع منه فاخذوا عنه ولا يعرفون حاله وقد اخبره الله

عن المنافقين بما اخبره ووصفهم بما وصفهم فقال عز وجل واذا رايتهم تعجبك اجسامهم وان يقولوا تسمع

لقولهم ثم بقوا بعده فتقربوا الى ائمة الضلالة والدعاة الى النار بالزور والكذب والبهتان فولوهم الاعمال وحملوهم

على رقاب الناس واكلوا بهم الدنيا وانما الناس مع الملوك والدنيا الا من عصم الله فهذا احد الاربعة ورجل سمع من رسول الله

شيئا لم يحفظه على وجهه ووهم فيه ولم يتعمد كذبا فهو في يده يقول به ويعمل به ويرويه ويقول انا سمعته

من رسول الله صلى الله عليه واله فلو علم المسلمون انه وهم لم يقبلوه ولو علم هو انه وهم لرفضه ورجل ثالث سمع من رسول الله صلى الله عليه واله

شيئا امر به ثم نهى عنه وهو لا يعلم او سمعه ينهى عن شيء ثم امر به وهو لا يعلم فحفظ منسوخه ولم يحفظ الناسخ ولو

علم انه منسوخ لرفضه ولو علم المسلمون اذ سمعوه منه انه منسوخ لرفضوه وآخر رابع لم يكذب على رسول الله صلى الله عليه واله

مبغض للكذب خوفا من الله وتعظيما لرسول الله صلى الله عليه واله لم ينسه بل حفظ ما سمع على وجهه فجاء به كما سمع لم يزد فيه ولم ينقص

منه وعلم الناسخ من المنسوخ فعمل بالناسخ ورفض المنسوخ فان امر النبي صلى الله عليه واله مثل القرآن ناسخ ومنسوخ وخاص وعام

ومحكم ومتشابه وقد كان يكون من رسول الله صلى الله عليه واله الكلام له وجهان كلام عام وكلام خاص مثل القرآن

وقال الله تعالى في كتابه ما اتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا فيشتبه على من لم يعرف ولم يدر ما عنى

الله به ورسوله صلى الله عليه واله وليس كل اصحاب رسول الله صلى الله عليه واله كان يسأله عن الشيء فيفهم وكان منهم

من يسأله عن الشيء فيفهم وكان منهم من يسأله ولا يستفهمه حتى ان كانوا ليحبون ان يجيء الاعرابي والطارئ

فيسأل رسول الله صلى الله عليه واله حتى يسمعوا وقد كنت ادخل على رسول الله صلى الله عليه واله كل يوم دخلة وكل ليلة دخلة

فيخليني فيها ادور معه حيث دار وقد علم اصحاب رسول الله صلى الله عليه واله انه لم يصنع ذلك باحد من الناس

غيري وربما كان ياتيني رسول الله صلى الله عليه واله اكثر ذلك في بيتي وكنت اذا دخلت عليه بعض منازله اخلاني

واقام عني نساءه فلا يبقى عنده غيري واذا اتاني للخلوة معي في منزلي لم يقم عني فاطمة ولا احد من بني

وكنت اذا سالته اجابني واذا سكت عنه وفنيت مسائلي ابتداني فما نزلت على رسول الله صلى الله عليه واله اية

من القرآن الا اقرانيها واملاها علي فكتبتها بخطي وعلمني تاويلها وتفسيرها وناسخها ومنسوخها ومحكمها

ومتشابهها وخاصها وعامها ودعا الله ان يعطيني فهمها وحفظها فما نسيت آية من كتاب الله ولا علما

املاه علي وكتبته منذ دعا لي بما دعا وما ترك شيئا علمه الله من حلال ولا حرام امر ولا نهي ولا شيء كان او يكون

ولا كتابا منزلا على احد قبله من طاعة او معصية الا علمنيه وحفظته فلم انس حرفا واحدا ثم وضع يده على

صدري ودعا الله لي ان يملأ قلبي علما وحكما ونورا فقلت يا نبي الله بابي انت وامي منذ دعوت الله بما دعوت

لم انس شيئا ولم يفتني شيء لم اكتبه افتتخوف علي النسيان فيما بعد فقال لا لست اتخوف عليك النسيان والجهل بيان

ما لعله يحتاج الى البيان في هذا الحديث ومحكما ومتشابهها المحكم في اللغة هو المضبوط المتقن ويطلق في الاصطلاح

على ما اتضح معناه وظهر لكل عارف باللغة منزاه وعلى ما كان محفوظا من النسخ او التخصيص او منهما معا وعلى

ما كان نظمه مستقيما خاليا عن الخلل وعلى ما لا يحتمل من التأويل الا وجها واحدا ويقابله بكل من هذه المعاني المتشابه

وكل منها يجوز ان يكون مراده عليه السلام بقوله محكما ومتشابها فليتبوأ مقعده على الكذب بالتشديد كسيان

والجار اما متعلق بمراد بكثرة على تضمين اجترأ ونحوه فليتبوأ مقعده من النار اي لينزل منزله منها تقول

تبوأت منزلا اي نزلته وهذا الحديث معدود من المتواترات متصنع بالاسلام اي متكلف له و

متدلس به غير متصف به في نفس الامر ولا يتأثم ولا يتحرج العطف تفسيري اي لا يعد نفسه آثما بالكذب على

رسول الله صلى الله عليه واله وقد اخبره الله عن المنافقين بما اخبره الخ المراد ان المنافقين كان ظاهرهم

ظاهرا حسنا وكلامهم كلاما مونقا مؤلما يوجب اغترار الناس بهم وتصديقهم لهم فيما ينقلونه عن النبي صلى

الله عليه واله وسلم من الاحاديث ويرشد الى ذلك انه سبحانه خاطب نبيه صلى الله عليه واله بقوله واذا رايتهم

تعجبك اجسامهم اي صباحتهم وحسن منظرهم وان يقولوا تسمع لقولهم اي تصغي اليه لذلاقة السنتهم

بالزور والكذب متعلق بتقربوا والعطف تفسيري ناسخ ومنسوخ خبران لان او خبر مبتدأ محذوف

اي بعضه ناسخ وبعضه منسوخ او بدل من مثل وجرة على البدلية من القرآن ممكن فان قيل البدل

في مقام المبدل منه غير لازم عند كثير من المحققين وقد جعل صاحب الكشاف الجن في قوله تعالى وجعلوا لله شركاء

الجن بدلا من شركاء ولا يقوم مقامه وقد كان يكون من رسول الله صلى الله عليه واله اسم كان ضمير الشان

ويكون تامة وهي مع اسمها الخبر وله وجهان نعت للكلام لانه في حكم النكرة او حال منه وان جعلت يكون

ناقصة فهو خبرها فيشتبه متفرع على ما قبل الاية ولم يدر ما عنى الله به الموصول مفعول يدر ويحتمل ان يكون

فاعل يشتبه الاعرابي الطارئ اي المتجدد قدومه فيخلي فيها ادد رمه حيث دار والظاهر انه ليس المراد البدوي

الجسمي بل العقلي والمعنى انه صلى الله عليه واله كان يطلعه على الاسرار المصونة عن الاغيار ويتركه اخوض معه في المعاني

اللاهوتية والعلوم الملكوتية التي جبلت على ان تكون شهيدا لكل وارد او يطلع عليها الا واحد بعد واحد وعلمني

تأويلها وتفسيرها التأويل ارجاع الكلام وصرفه عن معناه الظاهري الى معنى اخفى منه ماخوذ من آل يؤول اذا

رجع وقد تقرر ان لكل آية ظهرا وبطنا والمراد انه صلى الله عليه واله اطلعه عليه السلام على تلك البطون المصونة

وعلمه تلك الاسرار المكنونة والتفسير لغة كشف معنى اللفظ واظهاره ماخوذ من الفسر وهو مقلوب السفر يقال اسفرت

المرأة عن وجهها اذا كشفته واسفر الصبح اذا ظهر وفي الاصطلاح علم يبحث فيه عن كلام الله المنزل للاعجاز من حيث

الدلالة على مراده سبحانه وقولنا المنزل للاعجاز لاخراج البحث عن الحديث القدسي من طاعة او معصية اي

ما توجب طاعة الله او معصيته ان يملأ قلبي علما وحكما اي حكمة فان الحكم بضم الحاء يجيء بمعنى الحكمة الفادة لا

ان يقرأ وحكما بكسر الحاء وفتح الكاف جمع حكمة لا ريب في انه كذب على رسول الله صلى الله عليه واله للتوصل الى الاغراض الواهية

والمقاصد الباطلة من التقرب الى الملوك وترويج الاراء الزائفة وغير ذلك ودعوى صرف القلوب عن ذلك

ظاهرة البطلان وما تضمنه هذا الحديث من قوله صلى الله عليه واله اولا والمطلوب على التقديرين حاصل كما لا

يخفى ولوجود الاحاديث المتنافية التي لا يمكن الجمع بينها وليس بعضها ناسخا للبعض قطعا وما ذكره عليه السلام

من وضع الحديث للتقرب الى الملوك قد وقع كثيرا وقد حكي ان غياث بن ابراهيم دخل على المهدي العباسي وكان يحب

المسابقة بالحمام فروى عن النبي صلى الله عليه واله انه لا سبق الا في خف او حافر او نصل او جناح فامر له المهدي

بعشرة آلاف درهم فلما خرج قال المهدي اشهد ان قفاه قفا كذاب على رسول الله صلى الله عليه واله ما قال رسول الله

او خباح ولكن اراد ان ينفر من الينا وانه يذبح الحمام وقال اللهم العنه على ذلك وقد وضع الزنادقة لهم اكثيرا
من الاحاديث وكذلك الغلاة والخوارج ويحكى ان بعضهم كان يقول بعدما رجع عن ضلالته انظروا
الى هذه الاحاديث عمن تاخذونها فانا كنا اذا رأينا رأيا وضعنا له حديثا وقد صنف جماعة من العلماء
كالصغاني وغيره كتبا في بيان الاحاديث الموضوعة وعدوا من تلك الاحاديث السعيد من وعظ بغيره والشقي
من شقي في بطن امه الجنة دار الاسخياء طاعة النساء ندامة دفن البنات من المكرمات اطلبوا الخير عند حسان الوجوه
لا هم الا هم الدين ولا وجع الا وجع العين الموت كفارة لكل مسلم ان التجار هم الفجار وقال الصغاني في كتاب الدر
الملتقط ومن الموضوعات ما زعموا ان النبي صلى الله عليه وآله قال ان الله يتجلى للخلائق يوم القيمة عامة ويتجلى لك
لك يا ابا بكر خاصة وانه قال حدثني جبرئيل عليه السلام ان الله تعالى لما خلق الارواح اختار روح ابي بكر
من بين الارواح وامثال ذلك كثيرة ثم قال الصغاني وانا انتسب الى عمر وافوه بالحق لقول النبي صلى الله عليه
وآله قولوا الحق ولو على انفسكم والوالدين والاقربين فمن الموضوعات ما روى ان اول من يعطى كتابه بيمينه
عمر بن الخطاب وله شعاع كشعاع الشمس قيل فاين ابو بكر قال سرقته الملائكة ومنها من سب ابا بكر وعمر قتل
ومن سب عثمان وعليا جلد الحد الى غير ذلك من الاحاديث المختلفة ومن الموضوعات زر غبا تزدد حبا النظر
الى الخضرة يزيد في البصر من قاد اعمى اربعين خطوة غفر الله له العلم علمان علم الاديان وعلم الابدان انتهى
كلام الصغاني منتخبا وقد ظهر في الهند بعد الستمائة من الهجرة شخص اسمه بابا رتن ادعى انه صحابي رسول الله
صلى الله عليه وآله وانه عمر الى ذلك الوقت وصدقه جماعة واختلق احاديث كثيرة زعم انه سمعها من النبي
صلى الله عليه وآله قال صاحب القاموس سمعنا تلك الاحاديث من اصحابه وقد صنف الذهبي كتابا في تبيين
كذب ذلك اللعين سماه كسر وثن بابا رتن والاحاديث الموضوعة اكثر من ان تحصى ما نحن فيه هذه
الحديث من تعليمه صلى الله عليه وآله لامير المؤمنين علم ما كان وما يكون يمكن حمله على الاحكام الشرعية
في المسائل الكائنة والمتجددة ويمكن حمله على بعض الغيبيات التي اطلع الله نبيه ووصل صلى الله عليه اليها فقد نقل الخاصة و

السير من الخاص والعام ان امير المؤمنين عليه السلام اخبر بكثير من ذلك كقوله عليه السلام لما استاذنه طلحة والزبير في
الخروج الى العمرة والله ما يريدان العمرة ولكن يريدان البصرة وان الله سيرد كيدهما ويظفرني بهما وكاخباره
عن عدم عبور الخوارج النهر وقال كيف يعبرونه وقد اخبرني رسول الله صلى الله عليه وآله ان مصرعهم دونه واخباره
وكاخباره عن قتل نفسه قبل قتله عليه السلام بثلث ليال وكان لا يتناول فيها الا ما يسد الرمق ويقول الق الله خميصا
وكاخباره كميل بن زياد بقتل الحجاج له وكاخباره وهو متوجه الى صفين لما مر بكربلا عن قتل الحسين عليه السلام
فيها وكاخباره بزوال دولة بني عباس على يد الاتراك وغير ذلك مما هو مشهور في كتب السير مسطور وقد
تظافرت الاخبار بان النبي صلى الله عليه وآله املى على امير المؤمنين عليه السلام كتابي الجفر والجامعة وان فيهما علم ما كان
وما يكون الى يوم القيمة ونقل الشيخ الجليل ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني في كتاب الكافي عن الامام جعفر بن
محمد الصادق عليه السلام احاديث متكثرة في ان ذينك الكتابين كانا عنده عليه السلام وانهما لا يزالان عند الائمة
عليهم السلام يتوارثونهما واحد بعد واحد وقال المحقق الشريف في شرح المواقف في بحث تعلق العلم الواحد
بمعلومين ان الجفر والجامعة كتابان لعلي عليه السلام قد ذكر فيهما على طريقة علم الحروف الحوادث التي تحدث
الى انقراض العالم وكان الائمة المعروفون من اولاده يعرفونهما ويحكمون بهما وفي كتاب قبول العهد الذي
كتبه علي بن موسى الرضا عليهما السلام الى المامون انك قد عرفت من حقوقنا ما لم يعرفه اباؤك فقبلت منك
عهدك الا ان الجفر والجامعة يدلان على انه لا يتم ولمشايخ المغاربة نصيب من علم الحروف ينتسبون فيه
الى اهل البيت ورايت بالشام نظما اشير فيه بالرموز الى احوال ملوك مصر وسمعت انه مستخرج من ذينك
الكتابين الى هنا كلام السيد الشريف وبالسند المتصل الى شيخ الطائفة محمد بن الحسن
الطوسي قال حدثنا محمد بن محمد بن النعمان في شهر رمضان سنة تسع واربعمائة حدثنا عمر بن محمد بن علي
الصيرفي المعروف بابن الزيات حدثنا ابو علي محمد بن همام الاسكافي حدثنا جعفر بن محمد بن مالك حدثنا احمد بن
سلامة الغنوي حدثنا محمد بن الحسين العامري حدثنا ابو معمر عن ابي بكر بن عياش عن الفجيع العقيلي

حدثنا الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام قال لما حضره الوفاة اقبل يوصيني فقال هذا ما اوصى به علي بن ابي طالب
اخو محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وابن عمه وصاحبه اول وصيتي اني اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله
اختاره بعلمه وارتضاه بخيرته وان الله باعث من في القبور وسائل الناس عن اعمالهم عالم بما في الصدور
ثم اني اوصيك يا حسن وكفى بك وصيا بما اوصاني به رسول الله ص فاذا كان ذلك يا بني فالزم بيتك وابك
على خطيئتك ولا تكن الدنيا اكبر همك واوصيك يا بني بالصلوة عند وقتها والزكوة في اهلها عند محلها و
الصمت عند الشبهة والعدل في الرضا والغضب وحسن الجوار واكرام الضيف ورحمة المجهود واصحاب البلاء
وصلة الرحم وحب المساكين ومجالستهم والتواضع فانه من افضل العبادة وقصر الامل وذكر الموت والزهد
فانك رهين موت وغرض بلاء وطريح سقم واوصيك بخشية الله في سر امرك وعلانيتك وانهاك عن التسرع
في القول والفعل واذا عرض شيء من امر الآخرة فابدأ به واذا عرض شيء من امر الدنيا فتأنه حتى تصيب رشدك
فيه واياك ومواطن التهمة والمجلس المظنون به السوء فان قرين السوء يغر جليسه وكن لله يا بني عاملا وعن الخنا
زجورا وبالمعروف آمرا وعن المنكر ناهيا وواخ الاخوان في الله واحب الصالحين وجانب الفاسقين عن دينك
وابغضهم وزايلهم باعمالك لئلا تكون منهم واياك والجلوس في الطرقات ودع المماراة ومجاراة من لا عقل
له ولا علم واقتصد يا بني في معيشتك واقتصد في عبادتك وعليك بالامر الدائم الذي تطيقه والزم الصمت تسلم
وقدم لنفسك تغنم وتعلم الخير تعلم وكن لله ذاكرا على كل حال وارحم من اهلك الصغير ووقر منهم الكبير ولا تأكلن طعاما
حتى تصدق قبل اكله وعليك بالصوم فانه زكوة البدن وجنة لاهله وجاهد نفسك واحذر جليسك واجتنب
عدوك وعليك بمجالس الذكر واكثر من الدعاء فاني لم آلك يا بني نصحا وهذا فراق بيني وبينك بيان ما لعله
يحتاج الى البيان في الحديث وارتضاه بخيرته الخيرة والخيرة بالخاء المعجمة المضمومة والباء الموحدة الساكنة
ترادف العلم بهذه الجملة كالموكدة لما قبلها فاذا كان ذلك الاشارة الى حلول اجله عليه السلام وكان تأخيره عند
محلها بكسر الحاء اي عند حلولها وهو حلول الحول في النقدين والانعام وحول الزكوة عندنا احد عشر شهرا

وحسن الجوار عن النبي صلى الله عليه وآله ما زال جبرئيل يوصيني بالجار حتى ظننت انه سيورثه والاحاديث في ذلك
كثيرة وليس حسن الجوار كف الأذى عنه فقط بل تحمل الاذى منه ايضا ومن جملة حسن الجوار ابتداؤه بالسلام وعيادته
في المرض وتعزيته في المصيبة وتهنئته في الفرح والصفح عن زلاته وعدم التطلع الى عوراته وترك مضايقته فيما يحتاج
اليه من وضع جذوعه على جدارك الى دارك وما شابه ذلك واكرام الضيف عن النبي صلى الله عليه وآله من كان يؤمن
بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه الى غير ذلك من الاحاديث ومن جملة اكرامه تعجيل الطعام وطلاقة الوجه
والبشاشة وحسن الحديث حال المواكلة ومشايعته الى باب الدار وامثال ذلك وقد عد من جملة اكرام الضيف
تقديم الفاكهة اليه قبل الطعام لانه ادخل بالطب وابعد عن الضرر كما قدمها سبحانه في قوله عز وجل وفاكهة
مما يتخيرون ولحم طير مما يشتهون ورحمة المجهود اي الذي وقع في تعب ومشقة وحب المساكين ومجالستهم
وروي ان الحسن عليه السلام اجتاز بالمدينة في طريق وهو راكب فرأى جماعة من المساكين وقد اخرجوا كسيرات الخبز
وهم يأكلونها فسلم عليهم فقالوا هلم يا ابن رسول الله الى الغداء فنزل عليه السلام وجلس معهم على الارض وشاركهم
في الاكل حتى فرغوا ثم قام وروي انه عليه السلام مر يوما بجماعة من المجذومين وهم يأكلون وكان عليه السلام صائما
فقالوا هلم الى الغداء فقال عليه السلام اني صائم وخشي ان يكون قد حصل لهم بذلك كسر قلب فقال تأتوني في الليلة جميعا
لافطر معكم فاتوه عند المساء واكل معهم على خوان واحد جبرا لقلوبهم وربما روي ذلك عن الامام زين العابدين
علي بن الحسين عليه السلام وقصر الامل في الحديث اذا اصبحت فلا تحدث نفسك بالمساء واذا امسيت فلا تحدث نفسك
بالصباح وخذ من حيوتك لموتك ومن صحتك لسقمك فانك لا تدري ما اسمك غدا وعن امير المؤمنين عليه السلام
انما اخاف عليكم اثنتين اتباع الهوى وطول الامل فاما اتباع الهوى فانه يصد عن الحق واما طول الامل فانه ينسي
الآخرة وروي ان اسامة بن زيد اشترى وليدة بمائة دينار الى شهر فبلغ النبي ص فقال الا تعجبون من اسامة
المشتري الى شهر ان اسامة لطويل الامل الحديث وسبب طول الامل هو حب الدنيا فان الانسان اذا انس بها وبلذاتها
ثقل عليه مفارقتها واحبها فلا يتفكر في الموت الذي هو سبب مفارقتها فان من احب شيئا كره الفكر

فيما يريد ويطلب فلا يزال يتمنى نفسه البقاء في الدنيا ويعتقد حصول ما يحتاج اليه من اهل ومال وادوات واسباب وقيمة
فكن مستغرقا في ذلك فلا يخطر الموت بخاطره وان خطر ببالها بعض لم الموت والتوبة والاقبال على الاعمال الاخروية اخر ذلك
من يوم الى يوم ومن شهر الى شهر ومن سنة الى سنة وقال الى ان اكتهل وينزول سن الشباب فلما اكتهل قال الى ان اصير
شيخا فلما شاخ قال الى ان اتم عمارة هذه الدار او ازوج ولدي الفلاني او الى ان ارجع من هذا السفر وهكذا يؤخر التوبة
شهرا بعد شهر وسنة بعد سنة وكلما فرغ من شغل عرض له شغل اخر بل اشغال حتى يختطفه الموت وهو غافل عنه غير
مستعد له مستغرق في امور الدنيا فتطول في الاخرة حسرته وتكثر ندامته وذلك هو الخسران المبين نعوذ بالله
منه فانك رهين موت فعيل بمعنى مفعول اي انك مرهون الموت ومالك وقد رهنك فهذه الدنيا مرة قليلا ثم
عن قريب يفكك رهنه ويصرف فيما له وغرض بلاء بالعين وضاد المعجمة اي هدف بلاء وطريح سقم اي مطروح
له ذليل عنده وهو متمكن منك غاية التمكن او الانسان لتركبه من المواد المتضادة المشرفة على الانحلال في غاية
الاستعداد للاسقام والامراض والسقم بفتحتين وبضم السين واسكان القاف كالحزن والحزن واوصيك بخشية الله
قال المحقق الطوسي طاب ثراه في بعض مؤلفاته ما حاصله ان الخوف والخشية وان كانا في اللغة بمعنى واحد الا ان بين
خوف الله وخشيته في عرف ارباب القلوب فرقا هو ان الخوف تألم النفس من العقاب المتوقع بسبب ارتكاب المنهيات
والتقصير في الطاعات وهو يحصل لاكثر الخلق وان كانت مراتبه متفاوتة ومتدرجة والمرتبة العليا منه لا تحصل الا
للقليل والخشية حالة تحصل عند الشعور بعظمة الحق وهيبته وخوف الحجب عنه وهذه الحالة لا يحصل الا لمن اطلع على
جلال الكبرياء وذاق لذة القرب ولذلك قال سبحانه انما يخشى الله من عباده العلماء فالخشية خوف خاص
وقد يطلقون عليها الخوف ايضا انتهى كلامه والمراد بالخشية في العلانية ان تظهر اثارها في الافعال والصفات
من كثرة البكاء ودوام التحرق وملازمة الطاعات وقمع الشهوات حتى تصير جميعها مكروهة لديه كما يصير العسل
مكروها من عرف ان فيه سما قاتلا مثلا واذا احترقت جميع الشهوات بنار الخوف ظهر في القلب الذبول والخشوع
والانكسار وزال عنه الحقد والكبر والحسد وصار كل همه النظر في خطر العاقبة فلا يتفرغ لغيره ولا يصير له شغل الا المراقبة

الذبول پژمرده شدن
وكاهيده ن كرن

الهم الارادة والمقصد

والمحاسبة والمجاهدة والاحتراز من تضييع الانفاس والاوقات ومواخذة النفس في الخطوات والخطرات
واما الخوف الذي لا يترتب عليه شيء من هذه الاثار فلا يستحق ان يطلق عليه اسم الخوف وانما هو حديث نفس
ولهذا قال بعض العارفين اذا قيل لك هل تخاف الله فاسكت عن الجواب فانك ان قلت لا كفرت وان قلت
نعم كذبت واياك عن التسرع في القول والفعل اي الاسراع والمبادرة اليهما من دون تأمل وتدبر واذا عرض
شيء من امر الدنيا فتأنّ له اي تمكث ويحتمل ان يكون من باب الحذف والايصال اي فتأنّ فيه ومواطن التهمة
هي بالتحريك بمعنى الجلسة اي يجلس ويوقع فيما هو فيه وكن لله يا بني عاملا تقديم الظرف للحصر اي ليكن عملك خالصا
لوجه الله غير ملاحظ فيه غيره حتى الفوز بالثواب والخلاص من العقاب كما قال امير المؤمنين عليه السلام والله ما عبدتك
وهذه مرتبة عالية لا يصل اليها الا القليل وانما حملنا الكلام عليها لانه بقية الكتاب اظهر من ان يوصى لها
وستسمع في الاخلاص كلاما في الحديث السابع والثلثين ان شاء الله تعالى وعن الخنا زجرا اي ذا زجر عن
الفحش نفسك وغيرك وواخ الاخوان في الله واخ بالخاء المعجمة من المواخاة وهي ضد التفرد وذا ليلم
باعمالك اي ليكن اعمالك متباينة لاعماله والمراد بالمباينة ودع المماراة اي المجادلة ومجاراة من لا عقل له
اي الخوض معه في الكلام واقتصد يا بني في معيشتك الاقتصاد هو التوسط بين التبذير والتقتير والمراد من
الاقتصاد في العبادة الاتيان منها بما لا يلحق البدن منه مشقة شديدة لئلا ينفر الطبع عنها روى الشيخ
الجليل محمد بن يعقوب عن الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
لامير المؤمنين عليه السلم يا علي ان هذا الدين متين فاوغل فيه برفق لا تبغض الى نفسك عبادة ربك ان المنبت
يعني المفرط في السير لا ظهرا ابقى ولا ارضا قطع فاعمل عمل من يرجو ان يموت هرما واحذر حذر من يتخوف ان
يموت غدا والزم الصمت تسلم اي تسلم من افات اللسان والمعاصي الناشية منه وهي كثيرة جدا فانه ما من
موجود ومعدوم وخالق ومخلوق ومعلوم وموهوم الا ويتناوله اللسان ويتعرض له بنفي او اثبات وهذه
الخاصية لا توجد في بقية اعضاء الانسان فان العين لا تصل الى غير الالوان والاضواء والاذن لا تصل

الى غير الاصوات والبدلا تصل الى غير الاجسام واما اللسان فميدانه واسع جدا وله في كل من الخير والشر مجال عريض
وعن معاذ بن جبل انه قال قلت يا رسول الله انؤاخذ بما نقول فقال ثكلتك امك وهل تكب الناس في النار على
مناخرهم الا حصائد السنتهم وعنه صلى الله عليه وآله من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيرا او ليسكت
والاحاديث في ذلك كثيرة فانه زكوة البدن وجنة اي وقاية من النار فانه لم الك يا ابني نصحا اي لم امنعك
ولا لوم الا فصل بمعنى النقص لكنه كثيرا ما يضمن معنى المنع فيعدى الى مفعولين كما في الحديث ولنا في هذا المقام
كلام مع بعض الاعلام اوردناه في شرحنا على الحاشية الخطائية فمن اراده فليقف عليه وهذا فراق بيني وبينك
يجوز ان يقرأ باضافة المصدر الى الظرف على الاتساع ويجوز ان يقرأ فراق بالتنوين والظرف نعته
وقد قرئ بالوجهين قوله تعالى قال هذا فراق بيني وبينك ما تضمنه صدر هذا الحديث من قوله
عليه السلام وابك على خطيئتك لا يستقيم بظاهره على قواعد الامامية القائلين بالعصمة وقد ورد مثله كثيرا في
الادعية المروية عن ائمتنا عليهم السلام كما روي عن الامام موسى الكاظم عليه السلام انه كان يقول في سجدة
الشكر رب عصيتك بلساني ولو شئت وعزتك لاخرستني وعصيتك ببصري ولو شئت وعزتك لاكمهتني وعصيتك ب
سمعي ولو شئت وعزتك لاصممتني الى آخر الدعاء وفي الصحيفة الكاملة المنسوبة الى الامام زين العابدين عليه السلام
اشياء كثيرة من هذا القبيل بل روي عن النبي صلى الله عليه وآله ما يشعر بذلك ايضا روى الشيخ الجليل محمد بن يعقوب في باب
الاستغفار في كتاب الكافي عن الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله
قال اني لاستغفر الله واتوب اليه في اليوم اكثر من سبعين مرة وامثال ذلك من طرق الخاصة والعامة
كثيرة واحسن ما ينحل به هذه الشبهة ما افاده الفاضل الجليل بهاء الدين علي بن عيسى الاربلي قدس
الله روحه في كشف الغمة قال رحمه الله ان الانبياء والائمة عليهم السلام تكون اوقاتهم مستغرقة بذكر
الله وقلوبهم مشغولة به وخواطرهم متعلقة بالملأ الاعلى وهم ابدا في المراقبة كما قال عليه السلام اعبد الله
كانك تراه فان لم تره فانه يراك فهم ابدا متوجهون اليه ومقبلون بكليتهم عليه فمتى انحطوا عن تلك المرتبة

العالية

العالية الى المنزلة التي هي دونها الى الاشتغال بالمأكل والمشرب والتفرغ الى النكاح وغيره من المباحات عدوه ذنبا واعتقدوه
خطيئة فاستغفروا منه الا ترى ان بعض عبيد ابناء الدنيا لو قعد يأكل ويشرب وينكح وهو يعلم انه بمرأى
من سيده ومسمعه لكان ملوما عند الناس فما ظنك بسيد السادات ومالك الملاك والى هذا اشار عليه السلام بقوله انه ليغان على قلبي واني
لاستغفر الله بالنهار سبعين مرة وقوله حسنات الابرار سيئات المقربين هذا ملخص كلامه رحمه الله بأكثر الفاظه وقد اقتفى
اثره القاضي الفاضل البيضاوي في شرح المصابيح عند شرح قوله عليه السلام انه ليغان على قلبي واني لاستغفر الله في اليوم
مائة مرة قال الغين لغة الغيم وغان على كذا اي غطا عليه قال ابو عبيدة في معنى الحديث اي يتغشى قلبي ما يلبسه وقد
بلغنا عن الاصمعي انه سئل عن هذا الحديث فقال للسائل عن قلب من تروي هذا فقال عن قلب النبي صلى الله عليه وآله
فقال لو كان غير قلب النبي صلى الله عليه وآله لكنت افسره لك ثم قال القاضي ولله در الاصمعي في انتهاجه منهج الادب واجلاله القلب
الذي جعله الله موقع وحيه ومنزل تنزيله وبعد فانه مشرب سُدّ عن اهل اللسان موارده وفتح لاهل السلوك
مسالكه واحق من يعرب عنه مشائخ الصوفية الذين نازلوا الحق اسرارهم ووضع الذكر عنهم اوزارهم
ونحن بالنور المقتبس من مشكاتهم نذهب ونقول لما كان قلب النبي صلى الله عليه وآله اتم القلوب صفاء
واكثرها ضياء واعرفها عرفانا وكان صلى الله عليه وآله معينا مع ذلك لتشريع الملة وتاسيس السنة ميسرا غير
معسر لم يكن له بد من النزول الى الرخص والالتفات الى حظوظ النفس مع ما كان ممتحنا به من الاحكام
البشرية وكان اذا تعاطى شيئا من ذلك اسرعت كدورة ما الى القلب لكمال رقته وفرط نورانيته فان الشيء كلما
كان ارق واصفى كان ورود الكدورات عليه ابين واهدى وكان صلى الله عليه وآله اذا احس بشيء من ذلك عده
على النفس ذنبا فاستغفر منه انتهى كلامه ملخصا وللشيخ العارف كمال الدين عبد الرزاق الكاشي رحمة الله عليه
في هذا المقام كلام جيد جدا اضربنا عن ذكره خوف التطويل والله الهادي الى سواء السبيل
وبالسند المتصل الى الشيخ الصدوق محمد بن بابويه عن جعفر بن علي بن الحسن الكوفي عن جده الحسن بن علي بن عبد الله
عن جده عبد الله بن المغيرة عن اسماعيل بن مسلم عن الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام عن ابيه

عن أبيه عن أمير المؤمنين عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله عجبت لمن يحتمي من الطعام مخافة الداء كيف لا يحتمي من الذنوب مخافة النار وليس في هذا الحديث ما يحتاج إلى البيان ولا يخفى أن إطلاق الحمية على اجتناب الذنوب من باب المشاكلة

الحديث الرابع والعشرون

وبالسند المتصل إلى الشيخ الجليل ثقة الإسلام محمد بن يعقوب الكليني عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن عثمان بن عيسى عن عمر بن أذينة عن أبان بن عياش عن سليم بن قيس عن أمير المؤمنين عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله إن الله حرم الجنة على كل فحاش بذي قليل الحياء لا يبالي بما قال ولا ما قيل له فإنك إن تفتشه لم تجده إلا لغية أو شرك شيطان قيل يا رسول الله وفي الناس شرك الشيطان فقال صلى الله عليه وآله أما تقرأ قول الله عز وجل وشاركهم في الأموال والأولاد بيان ما لعله يحتاج إلى البيان في هذا الحديث إن الله حرم الجنة لعله صلى الله عليه وآله أراد أنها محرمة عليهم زمانا طويلا لا محرمة تحريما مؤبدا والمراد جنة معدة لغير الفحاش وإلا فظاهره مشكل فإن العصاة من هذه الأمة مآلهم إلى الجنة وإن طال مكثهم في النار بذي بالباء الموحدة المفتوحة والذال المعجمة المكسورة والياء المشددة من البذاء بالفتح بمعنى الفحش قليل الحياء إما أن يراد به معناه المتعارف أو يراد عديم الحياء كما يقال فلان قليل الخير أي عديمه لم تجده إلا لغية يحتمل أن يكون بضم اللام وإسكان الغين المعجمة وفتح الياء المثناة من تحت أي ملغى والظاهر أن المراد به المخلوق من الزنا ويحتمل أن يكون بالعين المهملة المفتوحة أو الساكنة والنون أي من دأبه أن يلعن الناس أو يلعنوه قال في كتاب أدب الكاتب فعلة بضم الفاء وإسكان العين من صفات المفعول وبفتح العين من صفات الفاعل يقال همزة للذي يهزأ به وهمزة للذي يهزأ بالناس وكذلك لعنة ولعنة انتهى كلامه أو شرك الشيطان المصدر بمعنى اسم المفعول أو بمعنى اسم الفاعل أي مشاركا فيه مع الشيطان أو مشاركا فيه الشيطان تبصرة قال المفسرون في قوله تعالى وشاركهم في الأموال والأولاد إن مشاركة الشيطان لهم في الأموال حملهم على تحصيلها وجمعها من الحرام وصرفها فيما لا يجوز وبعثهم على الخروج في إنفاقها عن حد الاعتدال إما بالإسراف أو التبذير أو البخل والتقتير وأمثال ذلك وأما

وأما المشاركة لهم في الأولاد فحثهم على التوصل إليها بالأسباب المحرمة من الزنا ونحوه أو حملهم على تسميتهم إياهم بعبد العزى وعبد اللات أو تضليل الأولاد بالحمل على الأديان الزائغة والأفعال القبيحة هذا كلام المفسرين وقد روى الشيخ الجليل ثقة الإسلام أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي قدس الله روحه حديثا يتضمن معنى آخر للمشاركة في الأولاد روى في باب الاستخارة للنكاح من تهذيب الأحكام عن أبي بصير عن أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام أنه قال إذا تزوج أحدكم كيف يصنع قال قلت له ما أدري جعلت فداك قال فإذا هم بذلك فليصل ركعتين ويحمد الله ويقول اللهم إني أريد أن أتزوج فاقدر لي من النساء أعفهن فرجا وأحفظهن لي في نفسها وفي مالي وأوسعهن رزقا وأعظمهن بركة واقدر لي منها ولدا طيبا تجعله خلفا صالحا في حياتي وبعد موتي فإذا دخلت عليه فليضع يده على ناصيتها ويقول اللهم على كتابك تزوجتها وفي أمانتك أخذتها وبكلماتك استحللت فرجها فإن قضيت في رحمها شيئا فاجعله مسلما سويا ولا تجعله شرك شيطان قلت وكيف يكون شرك شيطان فقال لي إن الرجل إذا دنا من المرأة وجلس مجلسه حضره الشيطان فإن هو ذكر اسم الله تنحى الشيطان عنه فإن فعل ولم يسم أدخل الشيطان ذكره فكان العمل منهما جميعا والنطفة واحدة قلت فبأي شيء يعرف هذا قال بحبنا وبغضنا وهذا الحديث يعضد ما قاله المتكلمون من أن الشياطين أجسام شفافة تقدر على الولوج في بواطن الحيوانات ويمكنها التشكل بأي شكل شاءت وبه يضعف ما قاله بعض الفلاسفة من أنها النفوس الأرضية المدبرة للعناصر والنفوس الناطقة البشرية التي فارقت أبدانها وحصل لها نوع تعلق وألفة بالنفوس البشرية المتعلقة بالأبدان فتمدها وتعينها على الشر والفساد

الحديث الخامس والعشرون

وبالسند المتصل إلى الشيخ الجليل ثقة الإسلام محمد بن يعقوب الكليني عن علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حماد عن الحلبي عن الإمام أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام قال إن بريرة كانت عند زوج لها وهي مملوكة فاشترتها عائشة فأعتقتها فخيرها رسول الله صلى الله عليه وآله فقال إن شاءت أن تقر عند زوجها وإن شاءت فارقته وكان مواليها

الذين باعوها اشترطوا على عائشة ان لهم ولاءها فقال رسول الله صلى الله عليه وآله الولاء لمن اعتق وتصدق
على بريرة بلحم فاهدته الى رسول الله صلى الله عليه وآله فعلقته عائشة وقالت ان رسول الله صلى الله عليه وآله
لا يأكل لحم الصدقة فجاء رسول الله صلى الله عليه وآله واللحم معلق فقال ما شأن هذا اللحم لم يطبخ فقالت يا رسول الله
تصدق به على بريرة وانت لا تأكل الصدقة فقال صلى الله عليه وآله هو لها صدقة ولنا هدية ثم امر بطبخه فجاء
فيها ثلث من السنن بيان ما لعله يحتاج الى البيان في هذا الحديث ان بريرة كانت عند زوج لها [illegible]
بالباء الموحدة والياء المثناة من تحت المتوسطة بين الرائين المهملتين وآخرها هاء ويروى بريرة بفتح الباء
اسم زوجها مغيث بالميم المضمومة والعين المعجمة ثم الياء المثناة من تحت والثاء المثلثة وقد اختلف في انه هل
كان حرا او عبدا ومن ثم اختلف الفقهاء في تخيير الامة اذا اعتقت تحت حر ان شاءت ان تقر بالفتح اي تمكث ويجوز
الكسر تقول قررت بالمكان بالكسر اقر بالفتح وقررت اقر بالعكس ان لهم ولاءها الولاء بفتح الواو وهي في الاصل
من ولي الشيء ويطلق في الشرع على علاقة بين الشخصين توجب الارث سوى العلاقة النسبية والزوجية
والمراد به هنا العلاقة المترتبة على العتق الموجبة للارث لا تأكل لحم الصدقة هي ما اعطي للغير تبرعا
بقصد القربة بغير هدية فيدخل فيها الزكاة والمنذورات والكفارات وامثالها ادعى فيها بعض الفقهاء بالعطية
المتبرع بها من غير قصد القربة فجاء فيها ثلث من السنن هذا من كلام الصادق عليه السلام اي ورد بسبب
بريرة ثلث احكام من السنن النبوية الاول تخيير الامة المعتقة تحت حر او عبد على الخلاف بين فسخ النكاح وابقائه
الثاني ثبوت الولاء للمعتق دون البايع المشترط الثالث ان الصدقة المحرمة على بني هاشم اذا دفعت على
شخص فاهداها اليهم لم يكن محرمة عليهم تبصرة ما تضمنه هذا الحديث من ثبوت الخيار للامة المعتقة لا كلام
فيه مع رقية الزوج اما مع حريته فاكثر علمائنا على ثبوته ايضا لان زوج بريرة كان حرا كما في بعض الروايات
وبه قال ابو حنيفة ولصحيحة ابي الصباح الكناني عن الصادق عليه السلم ايما امرأة اعتقت فامرها بيدها ان شاءت
اقامت وان شاءت فارقت وهي بعمومها شاملة لمحل النزاع والاقل على انتفائه وعليه الشافعي ومالك واحمد

لما روي عن ابن عباس ان زوج بريرة كان عبدا اسود كاني انظر اليه يطوف خلفها في سكك المدينة
يبكي ودموعه تسيل على لحيته ثم ما تضمنه الحديث من ان عائشة اعتقها ظاهره اعتاق كلها وكذا ظاهر صحيحة
ابي الصباح فالامة المبعضة لا خيار لها وان تحرر اكثرها اقتصارا فيما خالف الاصل على المورد الظاهر من النص
واعلم ان المستفاد من الاخبار ان عتق بريرة وقع بعد الدخول لما نقل وروي ان مغيثا استشفع برسول الله صلى الله عليه وآله
فقال لها صلى الله عليه وآله لو راجعتيه فانه ابو ولدك فقالت يا رسول الله تأمرني بامرك فقال لا انما انا شافع فقالت
لا حاجة لي فيه لكن علمائنا رضي الله عنهم اثبتوا الخيار للامة سواء وقع عتقها قبل الدخول او بعده عملا بعموم الصحيحة
تذنيب السابقة فان وقع قبله وفسخت سقط المهر وان وقع بعده لم يسقط وكان للسيد طلبه استثنى الفقهاء
من تخيير الامة المعتقة صورة واحدة هو ما اذا [illegible] ثلث مال مولاها وقيمتها ثلث وخلف مالا بقدر
تذكرة قيمتها بمهر وصية بعتقها ووقع العتق قبل الدخول فان اختيارها الفسخ توجب سقوط المهر فلا ينعقد العتق
في جميعها لزيادتها على الثلث فيبطل خيارها ما دل عليه هذا الحديث من تقرير النبي صلى الله عليه وآله عائشة
على قولها وانت لا تأكل الصدقة يعطي بظاهره تحريم الصدقة الواجبة والمندوبة معا عليه صلى الله عليه وآله لان اللام في
الصدقة اما للجنس او للاستغراق اذ لا عهد بحسب الظاهر وكذا ما روي من ان الحسن عليه السلام اخذ تمرة من
تمر الصدقة فقال له النبي صلى الله عليه وآله كخ كخ ليطرحها وقال اما شعرت انا لا ناكل الصدقة ولا خلاف بين اهل
الاسلام في تحريم الصدقة الواجبة عليه صلى الله عليه وآله في الجملة وانما الخلاف في المندوبة وقد حكم العلامة في التذكرة
بتحريمها ايضا عليه صلى الله عليه وآله لعلو شانه وزيادة رفعته وعدم لياقتها لمنصبه وضدها لما فيها من الغض بمقامه
وتسليط المتصدق ومنصب النبوة اجل وارفع من ذلك وهو احد قولي الشافعي واما الائمة عليهم السلم فالظاهر
الحاقهم في ذلك بالنبي صلى الله عليه وآله فتحرم عليهم المندوبة ايضا وبه حكم العلامة في التذكرة واما ما رواه
العلامة ان الامام ابا جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلم انه كان يشرب من سقايات بين مكة والمدينة فقيل له
اتشرب من الصدقة فقال انما حرم علينا الصدقة المفروضة فهو بما تفرد بروايته العامة وفي طريقه ضعف واما بقية بني هاشم

خاتمة

فلا خلاف عندنا في جواز اخذهم الصدقة المندوبة وللشافعي قولان وهل الصدقة المحرمة على بني هاشم مخصوصة
بالزكاة او عامة لجميع الصدقات كالمنذورات والكفارات ظاهر اكثر اصحابنا العموم وفي بعض الروايات
ما يدل على التخصيص بالزكاة وهو مستند العلامة في تجويزه دفع المنذور والكفارات اليهم وغيرها
ولا كلام في جواز اخذ الهاشمي الصدقة الواجبة من مثله لكن هل هذا الحكم مخصوص بما عدا النبي صلى الله عليه وآله والائمة عليهم السلام
او شامل له ولهم صلوات الله عليهم فيجوز لهم ايضا قبول الصدقة من الهاشمي لم اظفر لعلمائنا رضوان الله عليهم فيه بشيء
لكن المناسب لعلو شانهم تحريم الصدقة عليهم كيف كانت ومن اي شخص صدرت سوى الهاشمي وغيره
ذكر بعض محققي الكمال في معرض تحقيق الآل كلاما يناسب هذا المقام حاصله ان آل النبي صلى الله عليه وآله كل من يؤول اليه وهم
قسمان الاول من يؤول اليه مآلا صوريا جسمانيا كاولاده ومن يجري مجراهم من اقاربه الصوريين الذين تحرم
عليهم الصدقة في الشريعة المحمدية والثاني من يؤول اليه مآلا معنويا روحانيا وهم اولاده الروحانيون من العلماء
الراسخين والاولياء الكاملين والحكماء المتألهين المقتبسين من مشكوة انواره سواء سبقوه بالزمان او لحقوه
ولا شك ان النسبة الثانية آكد من الاولى واذا اجتمع النسبتان كان نورا على نور كما في الائمة المشهورين من العترة
الطاهرة صلوات الله عليهم اجمعين وكما حرم على الاولاد الصوريين الصدقة الصورية كذلك حرم على الاولاد المعنويين الصدقة
المعنوية اعني تقليد الغير في العلوم والمعارف هذا ملخص كلامه وهو مما يستوجب ان تكتب بالنور على الاحداق
لا بالحبر على الاوراق وبالسند المتصل الى الشيخ الجليل الشيخ الطائفة ابي جعفر
محمد بن الحسن الطوسي عن الشيخ المفيد محمد بن محمد بن النعمان عن محمد بن محمد عن علي بن مهرويه القزويني عن داود
بن سليمان عن الامام ابي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه
عن امير المؤمنين عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله قال الله عز وجل يا بني آدم كلكم ضال الا من هديته
وكلكم عائل الا من اغنيت وكلكم هالك الا من انجيت فاسئلوني اكفكم واهدكم سبيل رشدكم وان من عبادي
من لا يصلحه الا الفقر ولو اغنيته لافسده ذلك وان من عبادي من لا يصلحه الا الغناء ولو افقرته لافسده ذلك

وانّ من

وان من عبادي من لا يصلحه الا الصحة ولو امرضته لافسده ذلك وان من عبادي من لا يصلحه الا المرض ولو
اصححت جسمه لافسده ذلك وان من عبادي لمن يجتهد في عبادتي وقيام الليل فالقي عليه النعاس نظرا مني اليه
فيرقد حتى يصبح ويقوم حين يقوم وهو ماقت لنفسه زار عليها ولو خليت بينه وبين ما يريد لدخله العجب بعمله
ثم كان هلاكه في عجبه ورضاه عن نفسه فيظن انه قد فاق العابدين وجاز باجتهاده حد المقصرين فيتباعد بذلك مني
وهو يظن انه يتقرب الي الا فلا يتكل العاملون على اعمالهم وان حسنت ولا ييأس المذنبون من مغفرتي لذنوبهم وان كثرت
لكن برحمتي فليثقوا وبفضلي فليفرحوا والى حسن نظري فليطمئنوا وذلك اني ادبر عبادي بما يصلحهم وانا بهم لطيف خبير
بيان ما لعله يحتاج الى البيان في هذا الحديث كلكم ضال الا من هديته اذا اضيف كل الى ضمير جمع جاز مراعاة لفظها
فيفرد ضميرها ومراعاة معناها فيكون بحسب ما يضاف اليه فيقال كلهم قائم وكلهم قائمون وقد روعي هنا جانب
اللفظ كما قال تعالى وكلهم آتيه يوم القيمة فردا والهداية هي الدلالة بلطف سواء كانت دلالة موصلة الى المطلوب او
دلالة الى ما يوصل اليه ومن الاول قوله تعالى والله لا يهدي القوم الظالمين وقوله تعالى والذين جاهدوا فينا لنهدينهم
سبلنا وقوله تعالى والذين قتلوا في سبيل الله فلن يضل اعمالهم سيهديهم ويصلح بالهم ومن الثاني قوله تعالى
واما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى على الهدى وقوله تعالى انا هديناه السبيل اما شاكرا واما كفورا وقوله تعالى وهديناه
النجدين اي طريق الخير والشر فان المراد انهما لان الاية موردة في معرض الامتنان ولا يتم بالايصال الى
طريق الشر ولهذا يظهر ضعف التفصيل بان الهداية ان تعدت الى المفعول الثاني بنفسها كانت بمعنى الدلالة
الموصلة الى المطلوب وان تعدت باللام او الى كانت بمعنى الدلالة على ما يوصل وكلكم عائل الا من اغنيت يقال
بعيل عيلة وعيولا اذا افتقر واهدكم سبيل رشدكم المراد بالهداية هنا الدلالة الموصلة فان الدلالة على ما بعيل
يوصل حاصلة من دون سؤال وهداية الله سبحانه للعباد على انواع كما قال بعض الاعلام الاول افاضة
القوى التي يتمكنون بها من الاهتداء الى مصالحهم كالقوة العقلية والمشاعر الظاهرة والحواس الباطنة
والثاني نصب الدلائل العقلية الفارقة بين الحق والباطل والصلاح والفساد والثالث ارسال

الرسل وانزال الكتب والرابع ان يكشف على قلوبهم السرائر ويريهم الاشياء كما هي بالمنافاة الصادقة اذ الالهام
والخامس ان يمحو عنهم ظلمات ابدانهم ويميط عنهم جلابيب ناسوتيتهم ويشهدهم التجليات الاحدية فتندك عند
ذلك جبال انانيتهم فيخرون خرورا ويصيرون هباء منثورا وتضمحل في نظرهم الاغيار وتحترق الحجب والاستار
وينادون لمن الملك اليوم لله الواحد القهار ثم كان هلاكه في عجبه ورضاه عن نفسه لا ريب ان من عمل اعمالا صالحة
من صيام الايام وقيام الليالي وامثال ذلك يحصل لنفسه ابتهاج فان كان من حيث كونها عطية من الله ونعمة منه
عليه وكان مع ذلك خائفا من نقصها مشفقا من زوالها طالبا من الله الازدياد منها لم يكن ذلك الابتهاج
عجبا وان كان من حيث كونها صفته وقائمة به ومضافة اليه فاستعظمها وركن اليها ورأى نفسه خارجا عن حد
التقصير بها وصار كانه يمن على الله سبحانه بسببها فذلك هو العجب المهلك وهو من اعظم الذنوب حتى روي عن النبي صلى
الله عليه وآله لو لم تذنبوا لخشيت عليكم ما هو اكبر من ذلك العجب العجب وعن امير المؤمنين عليه السلام سيئة تسوءك خير من
حسنة تعجبك الا فلا يتكل العاملون على اعمالهم وان حسنت اي لا يعتمدون في دخول الجنة على محض تلك الاعمال
وان اتوا بها حسنة تامة الاركان فان المفسدات الخفية كثيرة جدا وقلما يخلو عمل عنها كما تضمنه الخبر الذي رواه
الشيخ العارف جمال الدين احمد بن فهد في كتاب الداعي عن معاذ بن جبل عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال ان الله
خلق سبعة املاك قبل ان يخلق السموات والارض فجعل في كل سماء ملكا قد جللها بعظمته وجعل على كل باب من
ابواب السموات ملكا بوابا فتكتب الحفظة عمل العبد من حين يصبح الى حين يمسي ثم ترتفع الحفظة بعمله وله نور كنور الشمس
حتى اذا بلغ سماء الدنيا فتزكيه وتكثره فيقول قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملك الغيبة فمن اغتاب لا ادع
عمله يجاوزني الى غيري امرني بذلك ربي قال ثم تجيء الحفظة من الغد ومعهم عمل صالح فتمر به فتزكيه وتكثره
حتى يبلغ السماء الثانية فيقول الملك الذي في السماء الثانية قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انما اراد بهذا
عرض الدنيا انا صاحب الدنيا لا ادع عمله يتجاوزني الى غيري قال ثم تصعد الحفظة بعمل العبد مبتهجا بصدقة وصلاة فتعجب به
الحفظة وتجاوزه الى السماء الثالثة فيقول الملك قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه وظهره انا صاحب الكبر

انه

انه عمل وتكبر على الناس في مجالسهم امرني ربي ان لا ادع عمله يتجاوزني الى غيري قال وتصعد الحفظة بعمل العبد
يزهر كالكوكب الدري في السماء له دوي بالتسبيح والصوم والحج فتمر به الى السماء الرابعة فيقول لهم الملك قفوا
واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه وبطنه انا ملك العجب انه كان يعجب بنفسه وانه عمل وادخل في نفسه العجب امرني ربي ان لا
ادع عمله يتجاوزني الى غيري قال وتصعد الحفظة بعمل العبد كالعروس المزفوفة الى بعلها فتمر به الى ملك السماء الخامسة
بالجهاد والصدقة ما بين الصلوتين ولذلك ضوء كضوء الشمس فيقول الملك قفوا انا ملك الحسد اضربوا بهذا العمل وجه
صاحبه واحملوه على عاتقه انه كان يحسد من يتعلم او يعمل لله بطاعته واذا رأى لاحد فضلا في العمل والعبادة حسده
ووقع فيه فيحمله على عاتقه ويلعنه عمله قال وتصعد الحفظة بعمل العبد فتجاوز الى السماء السادسة فيقول الملك قفوا
انا صاحب الرحمة واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه واطمسوا عينيه لان صاحبه لا يرحم شيئا اذا اصاب عبدا من عباد الله ذنبا
للآخرة او ضر في الدنيا شمت به امرني ربي ان لا ادع عمله يتجاوزني قال وتصعد الحفظة بعمل العبد بفقه واجتهاد
وورع وله صوت كالرعد وضوء كضوء البرق ومعه ثلاثة آلاف ملك فتمر بهم الى ملك السماء السابعة فيقول الملك قفوا
واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملك الحجاب احجب كل عمل ليس لله انه اراد رفعة عند القواد وذكرا في المجالس
وصيتا في المدائن امرني ربي ان لا ادع عملا يتجاوزني الى غيري ما لم يكن لله خالصا قال وتصعد الحفظة بعمل العبد
مبتهجا به من صلاة وزكاة وصيام وحج وعمرة وخلق حسن وصمت وذكر كثير فتشيعه ملائكة السموات والملائكة
السبعة بجماعتهم فيطؤون الحجب كلها حتى يقومون بين يديه سبحانه فيشهدوا له بعمل ودعاء فيقول انتم حفظة عمل
عبدي وانا رقيب على ما في نفسه انه لم يردني بهذا العمل عليه لعنتي فيقول الملائكة عليه لعنتك ولعنتنا الحديث وهو طويل
اخذنا منه موضع الحاجة وهو ينبهك على ان العمل الخالص من الشوائب اقل قليل فنسأل الله العصمة والتوفيق ولا
ييأس المذنبون من مغفرة الله لذنوبهم وان كثرت كما قال سبحانه ان ربك لذو مغفرة للناس على ظلمهم وقال سبحانه
قل يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم
وفي الخبر عن النبي صلى الله عليه وآله ليغفرن الله تعالى يوم القيامة مغفرة ما خطرت قط على قلب احد حتى ان ابليس ليتطاول

لهاد جاء ان يصيبه وروى في الكافي عنه صلى الله عليه وآله انه قال لولا انكم تذنبون وتستغفرون الله لخلق الله خلقا
حتى تذنبوا ثم تستغفروا فيغفر لهم ونقل الغزالي في الاحياء عن الامام ابي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام انه
كان يقول لاصحابه انتم اهل العراق تقولون ارجى آية في كتاب الله عز وجل قوله تعالى قل يا عبادي الذين اسرفوا
على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ونحن اهل البيت نقول ارجى آية من كتاب الله قوله سبحانه ولسوف يعطيك
ربك فترضى اراد عليه السلام ان النبي صلى الله عليه وآله لا يرضى وواحد من امته في النار والاحاديث الواردة في سعة عفو
الله سبحانه وجزيل رحمته ووفور مغفرته كثيرة جدا ولكن لا بد لمن يرجوها ويتوقعها من العمل الخالص المعد لحصولها
وترك الانهماك في المعاصي المفوت لهذا الاستعداد كمن القى البذر في ارض وساق اليها الماء في وقته ونقاها
من الشوك والاحجار وبذل جهده في قلع النباتات الخبيثة المفسدة للزرع ثم جلس ينتظر كرم الله ولطفه سبحانه
مؤملا ان يحصل له وقت الحصاد مائة قفيز مثلا فهذا هو الرجاء الممدوح واما من تغافل عن الزراعة واختار
الراحة طول السنة وصرف اوقاته في اللهو واللعب ثم جلس منتظرا ان ينبت الله له زرعا من سعي وكد وتعب وكان
طامعا ان يحصل له كما يحصل لصاحبه الذي صرف ليله ونهاره في السعي والكد والتعب فهذا حمق وغرور لا رجاء فالدنيا
مزرعة الآخرة والقلب الارض والايمان البذر والطاعات هي الماء الذي يحيى به وتطهير القلب من المعاصي والاخلاق
الذميمة بمنزلة تنقية الارض من الشوك والاحجار والنباتات الخبيثة ويوم القيامة هو وقت الحصاد فاحذر ان يغرك الشيطان
ويثبطك عن العمل ويقنعك بمحض الرجاء والامل وانظر الى حال الانبياء والاولياء واجتهادهم في الطاعات وصرفهم
العمر في العبادات ليلا ونهارا اما كانوا يرجون عفو الله ورحمته بلى والله انهم كانوا اعلم بسعة عفو الله وارجى لها
منك ومن كل واحد ولكن علموا ان رجاء الرحمة من دون العمل غرور محض وسفه بحت فصرفوا في العبادات اعمارهم
وقصروا على الطاعات ليلهم ونهارهم وبالسند المتصل الى الشيخ الجليل شيخ الطائفة
محمد بن حسن الطوسي عن الشيخ المفيد محمد بن النعمان عن ابي القاسم جعفر بن محمد عن الشيخ الاجل ثقة الاسلام
محمد بن يعقوب الكليني عن علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن منصور بن حازم عن الامام ابي عبد الله

جعفر

جعفر بن محمد الصادق عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا يمين لولد مع والده ولا لمملوك مع مولاه ولا
للمرأة مع زوجها ولا نذر في معصية ولا يمين في قطيعة بيان ما لعله يحتاج الى البيان في هذا الحديث لا يمين اليمين
القسم قيل ماخوذ من اليمين بمعنى القوة لان الشخص يتقوى به على فعل ما يحلف على فعله وترك ما يحلف على تركه وقيل
ماخوذ من اليمين بمعنى البركة لحصول التبرك بذكر الله تعالى وقيل ماخوذ من اليمين بمعنى الجارحة المخصوصة
لانهم كانوا عند الحلف يضربون ايمانهم بيمين المحلوف له وهذه الوجوه الثلث ذكرها الشيخ ابو علي الطبرسي رحمه الله في
تفسيره الموسوم بمجمع البيان لولد مع والده سواء كان الولد ذكرا او انثى وسواء كان الوالد حرا او عبدا اما لو كان
كافرا فهل هو في ذلك كالمسلم لا يحضرني فيه تصريح لعلمائنا واطلاق الحديث يشمله ويمكن اخراجه بآية نفي السبيل ولا
لمملوك مع مولاه تعدد الموالي او اتحد والظاهر ان المبعض كذلك ولا للمرأة مع زوجها وهل المتمتع بها كذلك لم
اجد لاحد من علمائنا تصريحا والمطلقة رجعيا زوجة وهل يشترط في الزوج البلوغ ظاهر الحديث العموم وللنظر فيه مجال
ولم اظفر للاصحاب فيه بكلام ولا نذر في معصية النذر لغة الوعد وشرعا التزام فعل او ترك بالقول لله متقربا والماضي
منه مفتوح العين ويجوز في مضارعه ضمها وكسرها ولا يمين في قطيعة اي قطيعة الرحم كان يحلف ان لا يكلم
اباه مثلا ويمكن ان يكون صلى الله عليه وآله وسلم اراد بالقطيعة ما يشمل قطيعة الاخ في الدين ايضا
نفيه صلى الله عليه وآله يمين الولد والمملوك والمرأة مع الوالد والمالك والزوج يمكن ان يراد به نفي الصحة فلا ينعقد
في الاصل من دون سبق اذنهم فيها ولا تؤثر الاذن المتعقبة او يراد به نفي اللزوم فينعقد ويكون لهم الزامها
وحلها وهذا هو الذي افتى به اكثر علمائنا كالمحقق وغيره ومال اليه العلامة في القواعد وقد بنيا القولين على عموم الآيات
الدالة على وجوب الوفاء باليمين كقوله تعالى ولا تنقضوا الايمان يخرج ما اذا احلها الاب والمالك والزوج فيبقى
الباقي وفيه ما فيه وذهب بعض المتاخرين الى الاول لان نفي الصحة هو اقرب المجازات الى نفي الحقيقة وهذا اظهر
لولا ان الثاني اشهر والخلاف انما هو في غير الحلف على فعل واجب او ترك محرم اما الحلف على احدهما فلا يحتاج
في لزومه وانه لا ولاية لاحد على حله ولا يخفى ان النص الدال على الولاية على هؤلاء انما ورد في اليمين ولم يرد في نذرهم

نص وبعض المتأخرين من علمائنا حمل نذرهم في ذلك كيمينهم ودليلهم غير واضح لكن روى الشيخ في التهذيب عن الحسن
بن علي الوشاء عن الكاظم عليه السلام قال قلت له ان لي جارية حلفت عنها بيمين فقلت لله علي ان لا ابيعها ابدا
فقال فِ لله بنذرك قال شيخنا الشهيد في الدروس بعد نقل هذا الخبر وفيه دقيقة واراده رحمه الله انه يدل على
ان النذر يسمى يمينا فيستنبط منه توقف نذر الولد والزوجة على الاذن لورود النص في توقف يمينهم وهذه التسمية
وان استفيدت من كلام السائل لكن تقرير الامام له في قوة تلفظه به هكذا نقل عنه رحمه الله وانت خبير بان التقرير على
هذه التسمية على تقدير تسليمه لا يجعلها حقيقة لجواز التقرير على المجاز على ان الظاهر من قوله عليه السلام فِ لله بنذرك
الرد عليه في تسمية اليمين نذرا لا تقريره عليها كما لا يخفى فامثال هذه الدلائل الضعيفة لا تصلح لتاسيس الاحكام
الشرعية والاقتصار على ما يقتضيه ظاهر النص هو الاولى والله اعلم قوله صلى الله عليه وآله لا نذر في معصية
يشمل ما اذا كان نذرها مطلقا نحو لله علي ان اتزوج خامسة مثلا ومعلقا سواء كانت المعصية شرطا نحو
ان شربت خمرا فلله علي كذا اذا لم يقصد زجر النفس عنه او جزاء نحو ان شفي مريضي فلله علي ان اصوم العيد مثلا
هذا وقد ذهب السيد المرتضى رضي الله عنه الى بطلان النذر المطلق طاعة كان او معصية واعتبر في ماهية النذر ان يكون
معلقا على شيء وادعى على ذلك اجماع الامامية وقال ان العرب لا يعرف من النذر الا ما كان معلقا كما قاله ثعلب
والكتاب والسنة وردا بلسانهم والنقل على خلاف الاصل هذا ملخص كلامه طاب ثراه وقد خالفه اكثر علمائنا وحكموا
بانعقاد النذر المطلق كالمعلق وقد استدل على ذلك بوجوه الاول نقل الشيخ الاجماع على ذلك والثاني انه
ورد في الكتاب مطلقا غير معلق بشرط كقوله تعالى اني نذرت للرحمن صوما اني نذرت لك ما في بطني محررا يوفون
بالنذر ويخافون يوما وغير ذلك والثالث اطلاق قوله صلى الله عليه وآله من نذر ان يطيع الله فليطعه
ومن نذر ان يعصيه فلا يعصه ولو كان النذر مختصا بالمشروط لم يحسن اطلاق الامر بالطاعة بمجرد النذر
بل كان ينبغي ان يقول فليطعه اذا حصل الشرط المعلق عليه الرابع ظاهر ما رواه ابو الصباح الكناني في الصحيح
عن الصادق عليه السلام قال سألته عن رجل قال علي نذر فقال ليس النذر بشيء حتى يسمي شيئا لله صياما او صدقة

او حجا

او حجا فقد جعل عليه السلام المصحح للنذر هو تسمية الصيام او الصدقة او الحج لله تعالى ولو كان الشرط من المصححات
لذكره ايضا هذا خلاصة ما استدل به على شمول النذر المطلق والمعلق ويخطر بالبال انه ليس في شيء من هذه الدلائل
ما ينهض حجة على السيد اما نقل الشيخ الاجماع فظ واما الآيات الثلاث فانما دلت على وقوع نذر الصوم والتحرير والوفاء
به ولا ريب ان السيد يحمل على المشروط فان ما عداه ليس نذرا عنده وليس في الآيات دلالة على ان النذر المذكور
فيها لم يكن معلقا على شرط اما الاولى فلجواز انها حكاية عما وقع في شريعة اخرى لم يتضمن سوى امر مريم عليها السلام
بان تجيب الناس انها نذرت للرحمن صوما اي صمتا وكونها لم يذكر الشرط في هذا الخبر لا يقتضي ان لا يكون قد ذكرته في
النذر ولم يثبت ان كلامها هذا هو صيغة النذر حتى يقال انه خال عن الشرط بل الموجود في التفاسير انه كان اخبارا
عن وقوع النذر سابقا فان قلت هذا الكلام مستلزم لمخالفة النذر وظاهر من الحمل على انه هو صيغة النذر لتسلم من
الحنث قلت لعلها استثنت حال النذر الاخبار به او انها كانت مضطرة الى الكلام بهذا القدر لئلا يظن
قومها ان تركها اجابتهم وقع منها عنادا او خجلا من صدور ما توهموه في حقها وبعض المفسرين على ان
اخبارها بالنذر كان بالاشارة فاطلق سبحانه عليها القول مجازا وقد نقل الشيخ الجليل ابو علي الطبرسي
رحمه الله في مجمع البيان انه كان قد اذن لها ان تتكلم بهذا القدر ثم تسكت ولا تتكلم بشيء آخر وهو صريح في ان
كلامها هذا لم يكن صيغة النذر بل اخبار بسبق وقوعه منها كما مر واما الآية الثانية فهي وان احتملت ان يكون
هذا الكلام الصادر عن امرأة عمران هو صيغة النذر الا ان كلام المفسرين صريح في انها قالته بعد صدور النذر قال
في الكشاف روي انها كانت عاقرا لم تلد الى ان عجزت فبينا هي في ظل شجرة بصرت بطائر يطعم فرخه فتحركت
نفسها للولد وتمنته فقالت اللهم ان لك علي نذرا شكرا ان رزقتني ولدا ان اتصدق به على بيت المقدس فيكون
من سدنته وخدمته فحملت بمريم عليها السلام انتهى كلام الكشاف فان قلت فقد روى الشيخ ابو علي الطبرسي رحمه الله
في كتاب مجمع البيان عند تفسير هذه الآية عن ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام انه قال ان الله عز وجل اوحى
الى عمران اني واهب لك ذكرا يبرئ الاكمه والابرص ويحيي الموتى باذن الله وجاعله رسولا الى بني اسرائيل فحدث امرأته

بذلك وهي ام مريم عليها السلام فلما حملت بها قالت رب اني نذرت لك ما في بطني محررا الحديث وهو مشعر
بان هذا القول هو صيغة النذر وانه لم يبق منها نذر بتحريره ان رزقته كما رواه في الكشاف او بعد اعلام الله سبحانه
بهبة الولد لا معنى لاستعجاله بالنذر قلت ليس في هذه الرواية اشعار بما زعمت فان قوله عليه السلام فلما حملت الى اخره لا
يدل الا على انها وقع منها هذا القول بعد الحمل (الظاهر) وهو لا يدل على عدم وقوع النذر قبله لشيء من الدلالات واخبار الله سبحانه
عنها ان بهبة الذكر لا ينافي نذرها لانه لم يخبر بانه يحصل منها وعلى تقدير علمها بذلك يمكن ان يكون نذرها كان
قد وقع قبل اخباره سبحانه وبالجملة فلا دلالة في هذه الآية على ما ذهب اليه في مذهب السيد بوجه واما الآية الثالثة التي ذكرها
في معرض الاستدلال فعجيب فانها لم تتضمن الا المدح بالوفاء بالنذر وذلك النذر هو سبب نزولها معلق على
الشرط باتفاق الامة والقصة اشهر من ان يذكر ولكنا نذكرها تبركا بذكر من نزلت الآية بل السورة في شانهم سلام
الله عليهم اجمعين قال القاضي البيضاوي في تفسيره عن ابن عباس ان الحسن والحسين عليهما السلام مرضا فعادهما
رسول الله صلى الله عليه وآله في ناس فقالوا يا ابا الحسن لو نذرت على ولديك فنذر علي وفاطمة عليهما السلام
وفضة جاريتهما صوم ثلثة ايام ان برئا فشفيا وما معهم شيء فاستقرض علي عليه السلام من شمعون الخيبري
ثلث اصوع من شعير فطحنت فاطمة صاعا واختبزت خمسة اقراص فوضعوها بين ايديهم ليفطروا فوقف عليهم
مسكين فآثروه وباتوا لم يذوقوا الا الماء واصبحوا صياما فلما امسوا ووضعوا الطعام وقف عليهم يتيم فآثروه
ثم وقف عليهم في الثالثة اسير ففعلوا مثل ذلك فنزل جبرئيل عليه السلام بهذه السورة فقال خذها يا محمد هناك الله
في اهل بيتك انتهى كلام القاضي واما الاستدلال بقوله صلى الله عليه وآله من نذر ان يطيع الله فليطعه فلو تم
التقريب الذي ذكره بتوهمه فيدل على عدم مشروعية النذر المعلق كما لا يخفى على المتامل وما هو جوابكم فهو جوابه
السيد قدس الله روحه على انه رحمه الله لا يعمل بخبر الآحاد فامثال هذه الاخبار لا يستبعد عليه واما رواية
ابي الصباح فهو يقول بموجبها من ان تسمية العبادة شرط في النذر ومصحح له ولعل الامام عليه السلام جعل تسمية
العبادة كالجزء الاخير من المصحح كما تشعر به صيغة الاشتراط لا انها نفس المصحح في ذلك فيصح ان يكون له مصحح اخر

من التعليق

من التعليق وغيره هذا وربما يستدل على ما ذهب اليه الاكثر من صحة النذر المطلق بما رواه الشيخ في الصحيح عن صفوان
بن حازم عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا قال الرجل علي المشي الى بيت الله وهو محرم بحجة او علي هدي كذا وكذا ان
لم افعل كذا وكذا فانه عليه السلام قد بين النذر المطلق بقوله لله علي المشي الى بيته والمعلق بقوله علي هدي كذا وكذا
ان لم افعل كذا وكذا ولا يخفى ان هذه الرواية كما تحتمل التمثيل على هذا المعنى تحتمل التمثيل على معنى آخر هو ان يكون
قوله عليه السلام ان لم افعل كذا قيدا للمجموع النذرين معا ومع قيام الاحتمال يسقط الاستدلال

تذنيب متعلق اليمين
لا بد ان يكون وقت الحلف راجحا دينا او دنيا او متساوي الطرفين ولو طرأ رجحان جاز مخالفة اليمين من غير
كفارة عندنا فان زالت المرجوحية قبل المخالفة فهل فان عادت عاد جواز المخالفة وهكذا كلما عادت
عاد وكلما زالت زال واما متعلق النذر فالمشهور بين اصحابنا اشتراط كونه راجحا بحيث لا يصح
نذر المباح الا عني بعض الاقياس نذر الصدقة بهذه الدينار مثلا وجب عليه تخصيصه بالصدقة مع ان
هذا التخصيص غير راجح في الاصل لانا نقول المنذور هنا هو الصدقة الخاصة لا نفس التخصيص ونفس الصدقة
الخاصة كان راجحا قبل النذر على تركها لا الى البدل ولو فرض نذر نفس التخصيص يصح ايضا لاندراج (المعنى) تحت
نذر بر

والعشرون الثامن الحديث

وبالسند المتصل الى الشيخ الجليل محمد بن يعقوب الكليني عن محمد بن يحيى عن
احمد بن محمد وعن علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن محبوب عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سمعت ابن ابي ليلى
يحدث اصحابه قال قضى امير المؤمنين صلوات الله عليه بين رجلين اصطحبا في سفر فلما ارادا الغداء اخرج احدهما
من زاده خمسة ارغفة واخرج الآخر ثلثة ارغفة فمر بهما عابر سبيل فدعواه الى طعامهما فاكل الرجل
معهما حتى لا يبقى شيء فلما فرغوا اعطاهما العابر بهما ثمانية دراهم ثواب ما اكل من طعامهما فقال صاحب
الثلثة ارغفة لصاحب خمسة ارغفة اقسمها نصفين بيني وبينك فقال صاحب الخمسة لا بل يأخذ كل واحد
منا من الدراهم على عدد ما اخرج من الزاد فاتيا امير المؤمنين عليه السلام في ذلك فلما سمع مقالتهما قال لهما
اصطلحا فان قضيتكما دنية فقالا اقض بيننا بالحق قال فاعطى صاحب الخمسة ارغفة سبعة دراهم واعطى

صاحب الثلثة درهما واحدا فقال لهما اليس اخرج احدكما من زاده خمسة ارغفة واخرج الاخر ثلثة ارغفة
قالا نعم قال اليس اكل ضيفكما معكما مثل ما اكلتما قالا نعم قال اليس اكل واحد منكما ثلثة ارغفة غير ثلث
قالا نعم قال اليس اكلت انت يا صاحب الثلثة ثلثة ارغفة غير ثلث واكلت انت يا صاحب الخمسة ثلثة
ارغفة غير ثلث قال نعم واكل الضيف ثلثة ارغفة غير ثلث اليس بقي لك يا صاحب الثلثة ثلث رغيف
من زادك وبقي لك يا صاحب الخمسة رغيفان وثلث واكلت ثلثة غير ثلث رغيف فاعطاكما بكل ثلث رغيف
درهما واعطى صاحب الرغيفين وثلث سبعة دراهم واعطى صاحب الثلثة رغيفه درهما قال جامع هذه
الاحاديث عفى الله عنه القضايا الغريبة المنقولة عن امير المؤمنين عليه السلام كثيرة وقد اشتمل تهذيب الاحكام
والكافي وكتاب من لا يحضره الفقيه على طرف منها وقد افرد لها بعض العلماء كتابا ضخما اطلعت عليه بخراسان
سنة اثنين وسبعين وتسعمائة

وبالسند المتصل الى الشيخ الجليل محمد بن يعقوب عطفا

عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن عثمان بن عيسى عمن ذكره عن الامام ابي عبد الله جعفر بن
محمد الصادق عليه السلام قال جاء رجل موسر الى رسول الله صلى الله عليه وآله نقي الثوب فجلس الى رسول الله صلى الله عليه
وآله فجاء رجل معسر درن الثوب فجلس الى جنب الموسر فقبض الموسر ثيابه من تحت فخذيه فقال له رسول الله
صلى الله عليه وآله خفت ان يمسك من فقره شيء قال لا قال فخفت ان يصيبه من غناك شيء قال لا قال
فخفت ان يوسخ ثيابك قال لا قال فما حملك على ما صنعت قال يا رسول الله ان لي قرينا يزين لي كل قبيح
ويقبح لي كل حسن وقد جعلت له نصف مالي فقال رسول الله صلى الله عليه وآله للمعسر اتقبل قال لا فقال له الرجل
ولم قال اخاف ان يدخلني ما دخلك بيان ما لعله يحتاج الى البيان في هذا الحديث فجلس الى رسول الله
الى اما بمعنى مع كما قاله بعض المفسرين في قوله تعالى من انصاري الى الله او بمعنى عند كما في قول الشاعر
اشهى الي من الرحيق السلسل ويجوز ان يضمن جلس معنى توجه ونحوه درن الثوب بفتح الدال
وكسر الراء المهملتين صفة مشبهة من الدرن بفتحهما وهو الوسخ فقبض الموسر ثيابه من تحت فخذيه

ما يسلسل وسلسلة السلاسل ما يخرج سهلا
الدخول في الحلق لغاية عذوبته وصفائه

(نعم)

ضمير فخذيه يعود الى الموسر اي جمع الموسر ثيابه وضمها تحت فخذ نفسه لئلا تلاصق ثياب المعسر ويحتمل
عوده الى المعسر على الاول اما بمعنى في او زائدة على القول بجواز زيادتها في الاثبات وعلى الثاني لابتداء
الغاية والعود الى الموسر اولى كما يرشد اليه قوله عليه السلام فخفت ان يوسخ ثيابك فانهم ان لي قرينا يزين لي
كل قبيح اي ان لي شيطانا يغويني ويجعل القبيح حسنا في نظري والحسن قبيحا وهذا الفعل الشنيع الذي صدر مني من
جملة اغوائاته وقد جعلت له نصف مالي اي في مقابلة ما صدر مني اليه من كسر قلبه وزجر النفس عن عوده الى
مثل هذه الذلة قال اخاف ان يدخلني ما دخلك اي من الكبر والغرور والترفع على الناس واحتقارهم
وسائر الاخلاق الذميمة التي من لوازم التمول والغنى

وبالسند المتصل الى الشيخ
الجليل الصدوق ثقة الاسلام محمد بن بابويه القمي عن حمزة بن محمد عن احمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن الحسين
بن علي بن ابي طالب عليه السلام قال حدثنا ابو عبد الله عبد العزيز بن محمد بن عيسى الابهري قال حدثنا ابو عبد الله محمد بن
زكريا الجوهري البصري قال حدثنا شعيب بن واقد قال حدثنا الحسين بن زيد عن الامام الصادق جعفر بن محمد عليه
السلام عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام قال نهى رسول الله صلى الله
عليه وآله عن الاكل على الجنابة فانه يورث الفقر ونهى ان تقلم الاظفار بالاسنان وقال لا تجعلوا المسجد
طريقا حتى تصلوا فيها ركعتين ونهى ان يبول احد تحت شجرة مثمرة او على قارعة الطريق ونهى ان يبول الرجل
وفرجه باد بالشمس او للقمر وقال اذا دخلتم الغائط فتجنبوا القبلة ونهى ان يدخل الرجل في سوم اخيه المؤمن
ونهى عن الكلام عند المجامعة وقال انه يكون خرس الولد ونهى ان تتكلم المرأة عند غير زوجها وغير ذي
محرم منها اكثر من خمس كلمات مما لا بد لها منه ونهى عن الشرب في آنية الذهب والفضة ونهى عن لبس
الحرير والديباج والقز للرجال واما للنساء فلا باس وقال صلى الله عليه وآله وسلم لعن الله الخمر
عاصرها وغارسها وشاربها وساقيها وبايعها ومشتريها واكل ثمنها وحاملها والمحمولة اليه وقال النبي
عليه وآله من شربها لم يقبل صلوته اربعين يوما وان مات وفي بطنه شيء منها كان حقا على الله ان يسقيه من

طينة خبال

وهو صديد اهل النار وما يخرج من فروج الزناة فيجتمع ذلك في قدور جهنم فيشربه اهل النار فيصهر ما في بطونهم
ونهى عن ضرب وجوه البهائم ونهى ان يقول الرجل للرجل لا وحيوتك وحيوة فلان ونهى عن الكلام يوم الجمعة
والامام يخطب ونهى ان يستعمل اجيرا حتى يعلم ما اجرته ونهى ان يختال الرجل في مشيته وقال صلى الله عليه وآله من عرضت
له فاحشة او شهوة فاجتنبها من مخافة الله عز وجل حرم الله عليه النار وآمنه من الفزع الاكبر وانجز له ما وعده في
كتابه في قوله تعالى ولمن خاف مقام ربه جنتان ومن ملأ عينيه من حرام ملأ الله عينيه يوم القيمة من النار الا
ان يتوب ويرجع ونهى عن الغيبة وقال صلى الله عليه وآله من اغتاب امرء مسلما بطل صومه ونقض وضوءه
وجاء يوم القيمة يفوح من فيه رائحة انتن من الجيفة يتأذى به اهل الموقف وقال صلى الله عليه وآله من ذرفت
عيناه من خشية الله كان له بكل قطرة قطرت من دموعه قصر في الجنة مكلل بالدر والجواهر فيه ما لا عين رأت
ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر وقال صلى الله عليه وآله لا تحقروا شيئا من الشر وان صغر في اعينكم ولا
تستكثروا الخير وان كثر في اعينكم وقال صلى الله عليه وآله لا كبيرة مع الاستغفار ولا صغيرة مع الاصرار بيان
ما لعله يحتاج الى البيان في هذا الحديث حتى يصلوا حتى هذه اما لانتهاء الغاية بمعنى الى او للاستثناء بمعنى الا ومجيئها للا استثناء
مشهور بينهم وقد عدوا منه قول الشاعر ليس العطاء من الفضول سماحة حتى تجود وما لديك قليل والمعنى على الاول
ان كراهة الاستطراق منتهية بالصلوة وعلى الثاني ان كراهة الاستطراق حاصلة الا مع الصلوة والمعنيان متقاربان
وبينهما فرق لا يخفى على المتامل اذا دخلتم الغائط هو المكان المطمئن من الارض وكان سكان البادية يقصدونه لقضاء
الحاجة والمراد به مكان التخلي كيف كان في سوم اخيه لدخول في السوم يتحقق بان يطلب ما يريد ان يشتريه او
يبذل للمشتري متاعا غير ما اتفق مع البايع عليه وقد اختلفوا في ان النهي عن ذلك في الحديث هل هو للتحريم
او الكراهة اما لو التمس الداخل من المدخول عليه تركه له فلا تحريم قطعا ولا كراهة على الظاهر ان يكثر الكلام
عند المجامعة النهي هنا محمول على الكراهة اتفاقا ولفظ يكثر اما ان يقرأ مبنيا للمفعول او الفاعل وعلى الاول يعم
الكراهة الفاعل والمفعول ويعضده قول الصادق عليه السلام اتقوا الكلام عند التقاء الختانين وعلى الثاني يكون

يخصص

يخصص بالرجل ويعود الضمير اليه في قوله صلى الله عليه وآله ونهى ان يدخل الرجل ويؤيده قوله صلى الله عليه وآله يا علي
لا تتكلم عند الجماع كيف الكنه يضعف بان الرجل في قوله عليه السلام نهى ان يدخل الرجل في سوم اخيه المراد به الشخص كما في قوله ونهى
ان يبول الرجل ونحوه باد للشمس لا الذات الموصوفة بالرجولية وهو الظاهر طين خبال بفتح الخاء المعجمة والباء الموحدة
وهو في الاصل الفساد فيصهر ما في بطونهم بالصاد المهملة من صهرت الشيء بمعنى اذبته والمراد ان ذلك الصديد يذيب
لحرارته احشاء شاربيه وجلودهم ان يختال الرجل في مشيته اي يختبر كما يفعله المتكبرون والنهي عن الاختيال في الامور
المذكورة قبله محمول على الكراهة اتفاقا الا الكلام في اثناء الخطبة فان في تحريمه خلافا ولمن خاف مقام ربه جنتان
المراد بمقام ربه والله اعلم موقفه الذي يوقف فيه العباد للحساب وهو مصدر بمعنى قيامه على احوالهم ورقيبه لهم
او للمراد مقام الخائف عند ربه وفسر الجنتان بجنة فيتحفها العبد بعقايده الحقة واخرى باعماله الصالحة او احدهما
لفعل الحسنات والاخرى لاجتناب السيئات او جنة يثاب بها واخرى يتفضل بها عليه او جنة روحانية واخرى
جسمانية ذرفت عيناه ذرفت الدمع بالذال المعجمة يذرف ذرفا بالسكون وذرفانا بالتحريك اي
سال الدمع عينه اذا سال دمعها فسر بعضهم الثمرة التي تضمن الحديث النهي عن البول تحتها ما من شانها
الاثمار ولو في الاستقبال وينبه ذلك على ما تقرر في الاصول من اشتراط بقاء المعنى المشتق منه في صدق المشتق
حقيقة وهو بناء عجيب فان ما ذكره في الاصول على تقدير تمامه انما يقتضي المساواة في الكراهة بين المثمرة
بالفعل وبين ما كانت مثمرة في وقت ما لا بينها وبين ما من شانها الاثمار في الاستقبال فان اطلاق المشتق
على ما سيتصف باصله مجاز اتفاقا وانما الخلاف في اطلاقه على من انقضى به وقتا ما ثم زال الاتصاف
الظاهر ان المراد بالابد منه في نهي المرأة من التكلم بازيد من خمس كلمات ما دعت الضرورة اليه كالاقرار
والشهادة ونحوهما فيشكل حينئذ التحديد بالخمس فانه على حسب الضرورة اجماعا وقد يحمل على ما احتاجت فيه
الى التكلم من غير ضرورة شرعية كسؤال الاجنبي القادم عن اهلها مثلا لكن في جواز مثل هذا الكلام لها مطلقا

نظر ولا يبعد ان يقال ان من العلماء من ذهب الى ان استماع صوت الاجنبية انما يحرم مع خوف الفتنة او بدون

دليلهم على ذلك دلائل ليس هذا محل ذكرها وممن ذهب الى ذلك العلامة جمال الدين الحلي قدس الله سره في كتاب

تذكرة الفقهاء فيحمل الحديث على هذا بقيد عدم مظنة الفتنة ويكون الزائد على الخمس مكروها وكذا اماد

الخمس بدون الحاجة ويمكن جعل الخمس هنا كناية عن القلة كما جعلت السبعون في قوله تعالى ان تستغفر لهم سبعين

مرة كناية عن الكثرة والكلام السابق جار فيه كما لا يخفى لتحقيق حال المراد بعدم

قبول صلوة شارب الخمر اربعين يوما عدم ترتب الثواب عليها في تلك المدة لا عدم اجزائها فانها مجزية اتفاقا

فهو يؤيد ما يستفاد من كلام السيد المرتضى علم الهدى انار الله برهانه من ان قبول العبادة امر مغاير للاجزاء

فالعبادة المجزية هي المبرئة للذمة المخرجة عن عهدة التكليف والمقبول هي ما يترتب عليها الثواب ولا

تلازم بينهما ولا اتحاد كما يظن ومما يدل على ذلك قوله تعالى انما يتقبل الله من المتقين مع ان عبادة غير

المتقي مجزية اجماعا وقوله تعالى حكاية عن ابرهيم واسمعيل عليهما السلام ربنا تقبل منا مع انهما لا يفعلان

غير المجزي وقوله تعالى فتقبل من احدهما ولم يتقبل من الآخر مع ان كلا منهما فعل ما امر به من القربان وقوله

صلى الله عليه وآله ان من الصلوة لما يقبل نصفها وثلثها وربعها وان منها لما تلف كما يلف الثوب الخلق

فيضرب بها وجه صاحبها والتقريب ظاهر ولان الناس لم يزالوا في سائر الاعصار والامصار يدعون

الله لقبول اعمالهم بعد الفراغ منها ولو اتحد القبول والاجزاء لم يحسن هذا الدعاء الا قبل الفعل كما لا يخفى

فهذه وجوه خمسة تدل على انفكاك الاجزاء عن القبول وقد يجاب عن الاول بان التقوى على مراتب

ثلث اولها التبرّي عن الشرك وعليه قوله تعالى والزمهم كلمة التقوى قال المفسرون هي قول لا اله الا الله

وثانيها التجنب عن المعاصي وثالثها التنزه عما يشغل عن الحق جل وعلا ولعل المراد بالمتقين اصحاب

المرتبة الاولى وعبادة غير المتقين بهذا المعنى غير مجزية وسقوط القضاء لان الاسلام يجب ما قبله وعن

الثاني بان السؤال قد يكون للواقع والغرض منه بسط الكلام مع المحبوب وعرض الافتقار لديه كما قال

في قوله تعالى ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطأنا على بعض الوجوه وعن الثالث بانه تعالى يجوز ان يعبر بعدم القبول

عن عدم الاجزاء ولعله لخلل في الفعل وعن الرابع انه كناية عن نقص الثواب وفوات معظمه وعن الخامس ان الدعاء

لعله لزيادة الثواب وتضعيفه وفي النفس من هذه الاجوبة شيء وعلى ما قيل في الجواب عن الرابع ينزل عدم قبول

صلوة شارب الخمر عند غير السيد المرتضى رضي الله عنه نفعه عميم بقية صلى الله عليه وآله بابطالها الصوم ونقضها

الوضوء مبني على كمال المبالغة في نقضها من ثوابها حتى كانها انه بطلا بالاصل ومن هذا القبيل ما رواه الشيخ الطوسي

طاب ثراه في كتاب تهذيب الاخبار عن الصادق عليه السلام قال سمع رسول الله صلى الله عليه وآله امرأة تساب جارية لها وهي صائمة

فدعا رسول الله صلى الله عليه وآله بطعام فقال لها كلي فقالت اني صائمة فقال كيف تكونين صائمة وقد سببت جاريتك ان الصوم

ليس من الطعام والشراب هذا وقد عرفت الغيبة بانها التعبير حال غيبته لا نسان المعين او بحكم على ما يكره نسبته اليه

ما هو حاصل فيه ويعد نقصا بحسب العرف قولا او اشارة او كناية تعريضا او تصريحا والتقييد بالمعين لاخراج المبهم

من جمع غير محصور كاهل البلد وبحكمه لادراج المبهم من محصور كاحد قاضي البلد فاسق مثلا فان الظاهر انه

غيبة ولم اجد احدا تعرض له وقولنا ما هو فيه لاخراج البهت وفائدة القيود الباقية ظاهرة وقد جوز

الغيبة في عشرة مواضع الشهادة والنهي عن المنكر وشكاية المتظلم ونصح المستشير وجرح الشاهد والراوي

وتفضيل بعض العلماء والصناع على بعض وغيبة المتظاهر بالفسق الغير المستنكف على قول وذكر المشهور بوصف

مميز له كالاعور والاعرج مع عدم قصد الاحتقار والذم وذكره عند من يعرفه بذلك بشرط عدم سماع غيره

على قول والتنبيه على الخطاء في المسائل العلمية ونحوها بقصد ما يقصد ان لا يتبعه احد فيها اهتمام

قد يفهم من نفي الصغيرة مع الاصرار انها تصير كبيرة معه فلو لبس الحرير مثلا مصرا عليه يصير ذلك اللبس كبيرة والمشهور

فيما بين القوم ان الكبيرة هي نفس الاصرار على الصغيرة لا ان الصغيرة المصر عليها تصير بالاصرار كبيرة فكانهم

يحملون الحديث على معنى انه لا اثر للصغيرة في ترتب العقاب معه انه يترتب على نفس الاصرار الذي هو من الكبائر

فكان الصغيرة مضمحلة في جنبه والاصرار في الاصل من الصر وهو الشد والربط ومنه سميت الصرة ثم اطلق على الاقامة

النفس

بطنقاد

عن الغيبة محرم على التحريم في غير مواضع المستثناة بتميم باجماع الامة وحكمه صلى الله عليه وآله صح

اتمام

على الذنب من دون استغفار كان الذنب اذ ينبسط بالاقامة عليه كما ذكره المفسرون في تفسير قوله تعالى ولم يصروا
على ما فعلوه وهم يعلمون وقد قسم بعض الاعلام الاصرار الى فعلي وحكمي وقال الفعلي هو الدوام على نوع واحد من الصغائر بلا توبة
او الاكثار من جنس الصغائر بلا توبة والحكمي هو العزم على تلك الصغيرة بعد الفراغ منها اما لو فعل الصغيرة ولم يخطر بباله
بعدها توبة ولا عزم على فعلها فالظاهر انه غير مصر انتهى كلامه ولا يخفى ان تخصيصه الاصرار الحكمي بالعزم على تلك الصغيرة
بعد الفراغ منها يعطي انه لو كان عازما على صغيرة اخرى بعد الفراغ مما هو فيه لا يكون مصرا والظاهر انه مصر ايضا
وتقييده بعد الفراغ منها يقتضي بظاهره ان من كان عازما مدة سنة على لبس الحرير مثلا لكنه لم يلبسه اصلا لعدم تمكنه
لا يكون في تلك المدة مصرا وهو محل نظر

في تحقيق الكبائر

اختلف اراء الاكابر في تحقيق الكبائر فقال قوم هي
كل ذنب توعد الله عليه بالعقاب في الكتاب العزيز وقال بعضهم هي كل ذنب رتب عليه الشارع حدا او صرح فيه
بالوعيد وقالت طائفة كل معصية يؤذن بقلة اكتراث فاعلها بالدين وقال اخرون كل ذنب علم حرمته بدليل قاطع
وقيل كل ما توعد عليه توعدا شديدا في الكتاب والسنة وعن ابن مسعود انه قال اقرؤوا من اول سورة النساء الى قوله تعالى
ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم فكل ما نهى عنه في هذه السورة الى هذه الآية فهو كبيرة وقال
جماعة الذنوب كلها كبائر لاشتراكها في مخالفة الامر والنهي لكن قد يطلق الصغيرة والكبيرة على الذنب بالاضافة
الى ما فوقه وما تحته فالقبلة صغيرة بالنسبة الى الزنا وكبيرة بالنسبة الى النظر بشهوة قال
الشيخ الجليل امين الاسلام ابو علي الطبرسي طاب ثراه في كتاب مجمع البيان بعد نقل هذا القول والى هذا
ذهب اصحابنا رضي الله عنهم فانهم قالوا المعاصي كلها كبيرة لكن بعضها اكبر من بعض وليس في الذنوب
صغيرة وانما يكون صغيرا بالاضافة الى ما هو اكبر ويستحق العقاب عليه اكثر انتهى كلامه وقال
قوم انها سبع الشرك بالله وقتل النفس التي حرم الله وقذف المحصنة واكل مال اليتيم والزنا والفرار
من الزحف وعقوق الوالدين واوردوا في ذلك حديثا عن النبي صلى الله عليه وآله وزاد بعضهم
على ذلك ثلاثة عشر اخرى اللواط والسحر والربا والغيبة واليمين الغموس وشهادة الزور وشرب الخمر

واستحلال

واستحلال الكعبة والسرقة ونكث الصفقة والتعرب بعد الهجرة واليأس من روح الله والامن
من مكر الله وقد يزاد اربعة عشر اخرى اكل الميتة والدم ولحم الخنزير وما اهل لغير الله به من غير
ضرورة والسحت والقمار والبخس في الكيل والوزن ومعونة الظالمين وحبس الحقوق من غير عسر
والاسراف والتبذير والخيانة والاشتغال بالملاهي والاصرار على الذنوب وهذه الاربعة عشر منقولة
في عيون الاخبار عن الرضا عليه السلام فهذه عشرة اقوال في ماهية الكبيرة وليس على شيء منها دليل
تطمئن به النفس ولعل في اخفائها مصلحة لا تهتدي اليها عقولنا كما في اخفاء ليلة القدر والصلوة
الوسطى وغير ذلك وقد نقل اصحاب الحديث عن ابن عباس رضي الله عنه انه سئل عن الكبائر اسبع هي فقال
هي الى السبعمائة اقرب منها الى السبعة وربما يقال ان ما ذهب اليه اصحابنا من ان الذنوب كلها كبائر كما نقله
الشيخ الطبرسي عنهم كيف يستقيم مع ما تقرر من ان الصغائر مغفورة لمن اجتنب الكبائر لقوله تعالى
ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم وندخلكم مدخلا كريما فانه يقتضي ان يكون الكبائر
ذنوبا مخصوصة لتجتنب فيحصل باجتنابها تكفير الصغائر والحاصل ان تكفير الصغائر باجتناب الكبائر
على القول بان كلا منها امور مخصوصة معقول فما معناه على القول بان الوصف بالكبيرة والصغيرة اضافي
وجوابه ان معناه ان من عن له امران منها ودعت نفسه اليهما بحيث لا يتمالك فكفها عن اكبرهما وارتكب
اصغرهما فانه يكفر عنه ما ارتكبه لما استحقه من الثواب على اجتناب الاكبر كمن عن له التقبيل والنظر بشهوة
فكف عن التقبيل وارتكب النظر كذا قيل وفيه تامل

تذنيب

مما ذكرناه يظهر ان قولهم العدل من يجتنب الكبائر
ولا يصر على الصغائر ينبغي ان يراد به انه اذا عن له امران كف عن الاكبر ولم يصر على الاصغر وهو المعنى
وان كان غير مشهور فيما بينهم لكنه هو الذي يقتضيه النظر بناء على ذلك المذهب فما في كلام بعض الاعلام من
انه يلزمهم ان يكون كل معصية مخرجة عن العدالة محل نظر ثم لا يخفى ان كلام الشيخ الطبرسي مشعر بان
القول بان الذنوب كلها كبائر متفق عليه بين علماء الامامية وكفى بالشيخ ناقلا اذا قالت حذام فصدقوها

فان القول بما قالت خدام ولكن صرح بعض الافاضل للمتاخرين منهم بانهم مختلفون وان بعضهم قايل
ببعض الاقوال السالفة ونسب هذا القول الى رئيس الطائفة الشيخ المفيد وابن البراج وابي الصلاح والمحقق
محمد بن ادريس والشيخ ابي علي الصهرشتي رضوان الله عليهم اجمعين وتحقيق ما هو الحق يقتضي بسطا اخر من
الكلام وبالسند المتصل الى الشيخ الجليل عماد الاسلام محمد بن يعقوب الكليني عن علي
ابن ابراهيم عن ابيه ابراهيم بن هاشم عن محمد بن ابي عمير عن هشام بن سالم عن الامام ابي عبد الله جعفر
بن محمد الصادق عليه السلام انه قال من سمع شيئا من الثواب على شيء فصنعه كان له اجره وان لم يكن على ما
بلغه بيان مما لعله يحتاج الى البيان في هذا الحديث من سمع شيئا من الثواب يحتمل ان يراد بسماع الثواب
مطلق بلوغه اليه سواء كان على سبيل الرواية او الفتوى او المذاكرة او نحو ذلك كما لو راه في شيء
من كتب الحديث او الفقه مثلا ويؤيد هذا التعميم انه ورد في حديث اخر عن الصادق عليه السلام من
بلغه شيء من الثواب ويمكن ان يراد السماع من لفظ الراوي او المفتي خاصة فانه هو الشايع الغالب
في الزمن السالف واما الحمل على التحمل باحد الوجوه السبعة المشهورة فلا يخلو من بعد وظاهر الاطلاق
ان طريق الوصول الينا في غير شرط في ترتب الثواب فلو تساوى بمن وصل وكذب بحفظ السامع وعمل بقوله نال
الاجر لعدم اشتراط عدم ظن كذبه لقيام بعض القراين والظاهران تصحيح الراوي يترتب الثواب عند شرط
بل قوله ان العمل الفلاني مستحب او مكروه كاف في ترتب الثواب على فعله او تركه على شيء اي على فعل شيء او
تركه فصنعه اي اتى بذلك الشيء سواء كان فعلا او تركا كان له اجره الضمير في اجره اما ان يعود الى الشيء
اي كان له الاجر المترتب على ذلك الشيء او الى من اي كان لذلك العامل اجره اي الاجر الذي طلبه بذلك العمل
وان لم يكن على ما بلغه اسم يكن ضمير الشان ويجوز عوده الى الشيء والثواب او المسموع ويؤيده انه في
رواية اخرى وان لم يكن الحديث كما بلغه هذا الحديث حسن الطريق متلقى بالقبول وقد تايد
باخبار اخرى كما رواه الشيخ الجليل محمد بن يعقوب في الكافي عن محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن محمد بن

سنان

سنان عن عمران الزعفراني عن محمد بن مروان قال سمعت ابا جعفر محمد الباقر عليه السلام يقول من بلغه
ثواب من الله على عمل ففعل ذلك العمل التماس ذلك الثواب اوتيه وان لم يكن الحديث كما بلغه وما رواه الشيخ
الصدوق محمد بن بابويه في ثواب كتاب الاعمال عن ابيه علي بن بابويه عن علي بن موسى عن احمد بن محمد عن علي بن
الحكم عن هشام عن صفوان عن ابي عبد الله عليه السلام قال من بلغه شيء من الثواب على شيء من الخير فعمل به كان
له اجر ذلك وان كان رسول الله صلى الله عليه واله لم يقله وهذا هو سبب تساهل فقهائنا في البحث عن دلايل
السنن وقولهم باستحباب بعض الاعمال التي ورد بها اخبار ضعيفة وحكمهم بترتب الثواب عليها فلا يرد
عليهم انهم قد اتفقوا على ان الحديث الضعيف لا يثبت به الاحكام الشرعية والاستحباب حكم شرعي لان حكمهم
باستحباب تلك الاعمال وترتب الثواب عليها ليس مستندا في الحقيقة الى تلك الاحاديث الضعيفة بل الى هذا
الحديث الحسن المشتهر المعتضد بغيره من الاحاديث نعم يرد البحث على من اقتصر من اصحابنا على العمل بالصحاح
ولم يعمل بالحسان وان اشتهرت واعتضدت بغيرها وهو نادر هذا ووجه عدم استنادهم الى هذا الخبر
في وجوب ما تضمن الخبر الضعيف وجوبه كاستنادهم اليه في استحباب ما تضمن استحبابه ظاهر فان هذا الخبر
لم يتضمن الا ترتب الثواب على العمل وهو لا يقتضي الامر بالعمل وكلام على كلام قد ظهر لك وجه عمل
اصحابنا بالاحاديث الضعيفة في السنن وانه راجع في الحقيقة الى العمل بذلك الحديث الحسن فاعلم ان
بعض الاعلام من مخالفينا لما نقل الاشكال في تجويز القوم بل استحبابهم العمل بالخبر الضعيف في
فضايل الاعمال كما صرح به النووي في الاذكار مع حكمهم بعدم ثبوت الاحكام الشرعية بالاحاديث الضعيفة
فقال في التفصي عن هذا الاشكال اذا وجد حديث ضعيف في فضيلة عمل من الاعمال ولم يكن هذا العمل
مما يحتمل الكراهة والحرمة فانه يجوز العمل به ويستحب لانه مامون الخطر ومرجو النفع اذ هو داير بين الاباحة
والاستحباب فالاحتياط العمل به رجاء الثواب واما اذا دار بين الحرمة والاستحباب فلا وجه لاستحباب
العمل به واذا دار بين الكراهة والاستحباب فمجال النظر فيه واسع اذ في العمل به عن غير الوقوع في المكروه وفي الترك

مظنة ترك المستحب فلينظر ان كان خطر الكراهة اشد بان تكون الكراهة المحتملة شديدة والاستحباب
المحتمل ضعيفا فحينئذ يترجح الترك على الفعل فلا يستحب العمل وان كان خطر الكراهة اضعف بان تكون
الكراهة على تقدير وقوعها كراهة ضعيفة دون ما في ترك العمل على تقدير استحبابه فالاحتياط العمل وفي صورة
المساواة يحتاج الى نظر تام والظاهر انه يستحب ايضا لان المباحات تصير عبادة بالنية فكيف ما فيه شبهة الاستحباب فيكون
لاجل الحديث الضعيف فجواز العمل واستحبابه مشروطان اما جواز العمل فبعدم احتمال الحرمة واما الاستحباب
فبما ذكرناه مفصلا ثم قال بقي هنا شيء وهو انه اذا عدم احتمال الحرمة فجواز العمل ليس لاجل الحديث اذ لو
لم يوجد الحديث يجوز العمل اذ المفروض انتفاء احتمال الحرمة لا يقال الحديث الضعيف ينفي احتمال الحرمة لانا
نقول الحديث الضعيف لا يثبت به شيء من الاحكام الخمسة وانتفاء احتمال الحرمة يستلزم ثبوت الاباحة
والاباحة حكم شرعي فلا يثبت بالحديث الضعيف ولعل مراد النووي ما ذكرناه وانما ذكر جواز العمل توطئة
للاستحباب وحاصل الجواب ان الجواز معلوم من خارج والاستحباب ايضا معلوم من القواعد الشرعية الدالة
على استحباب الاحتياط في امر الدين فلم يثبت شيء من الاحكام بالحديث الضعيف بل اوقع الحديث الضعيف
شبهة الاستحباب فصار الاحتياط ان يعمل به واستحباب الاحتياط معلوم من قواعد الشرع انتهى كلامه بلفظه
وفيه نظر لان خطر الحرمة في هذا الفعل الذي تضمن الحديث الضعيف استحبابه حاصل كلما فعله المكلف لرجاء
الثواب لانه لا يعلم به شرعا ولا يصير منشأ لاستحقاق الثواب الا اذا فعله المكلف بقصد القربة ولاحظ
رجحان فعله شرعا فان الاعمال بالنيات ونحن على هذا الوجه مردد بين كونه سنة وورد الحديث بها
الجلية وبين كونه تشريعا وادخالا لما ليس من الدين فيه ولا ريب ان ترك السنة اولى من الوقوع في البدعة
فليس الفعل المذكور دايرا في وقت من الاوقات بين الاباحة والاستحباب ولا بين الكراهة والاستحباب بل
هو دايما داير بين الحرمة والاستحباب فتاركه متيقن للسلامة وفاعله متعرض للندامة على ان قولنا
يدور امره بين الحرمة والاستحباب انما هو على سبيل المماشاة وارخاء العنان والا فالقول بالحرمة من غير

تردد

تعميل لبس عن المراد بعيد والتامل الصادق على ذلك شهيد هذا وقد تفصى بعض الفضلاء عن
اصل الاشكال بان معنى قولهم يجوز العمل بالحديث الضعيف في فضايل الاعمال دون مسايل الحلال
والحرام انه اذا ورد حديث صحيح او حسن في استحباب عمل وورد حديث ضعيف في ان ثوابه كذا او كذا
جاز العمل بذلك الحديث الضعيف والحكم بترتب ذلك الثواب على ذلك الفعل وليس هذا الحكم احد الاحكام
الخمسة التي لا يثبت بالاحاديث الضعيفة وبعضهم بان معنى قولهم الاحكام لا يثبت بالاحاديث الضعيفة انها
لا تستقل باثباتها الا انها لا تصير مقوية ومؤكدة كما تثبت به ومعنى تجويزهم العمل بالحديث الضعيف في فضائل
الاعمال انه اذا دل على استحباب عمل حديثان صحيح وضعيف مثلا جاز للمكلف حال العمل ملاحظة دلالة الضعيف ايضا
عليه فيكون عاملا به في الجملة ولا يخفى ما في هذين الكلامين من الخلل اما الاول فلمخالفته منطوق عبارات القوم فانها
صريحة في استحباب الاتيان بالفعل اذا ورد في استحبابه حديث ضعيف غير قابلة لهذا التاويل السخيف واما
الثاني فبعده وسماجته يقتضي عدم صحة التخصيص بفضايل الاعمال دون مسايل الحلال والحرام فان العمل بالحديث
الضعيف بهذا المعنى لا نزاع بين اهل الاسلام في جوازه في جميع الاحكام والله اعلم وبالسند
المتصل الى الشيخ الصدوق عماد الاسلام محمد بن علي بن بابويه عن ابيه عن سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد عن الحسين
بن سعيد عن ابن ابي عمير عن معوية بن وهب عن يحيى بن [illegible] عن سلام المكي عن الامام ابي جعفر محمد بن علي
الباقر عليه السلام قال اتى رجل النبي صلى الله عليه وآله يقال له شيبة الهذلي فقال يا رسول الله اني شيخ قد كبرت
سني وضعفت قوتي عن كنت عودته نفسي من صلوة وصيام وحج وجهاد فعلمني يا رسول الله كلاما
ينفعني الله به وخفف علي يا رسول الله فقال اعدها فاعادها ثلث مرات فقال رسول الله صلى الله
عليه وآله ما حولك شجرة ولا مدرة الا وقد بكت من رحمتك فاذا صليت الصبح فقل عشر مرات سبحان الله
العظيم وبحمده ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم فان الله عز وجل يعافيك بذلك من العمى والجنون والبرص
والجذام والفقر والهرم فقال يا رسول الله هذا للدنيا فما للآخرة قال صلى الله عليه وآله

والثلثون
الحديث الثالث

تقوله دبر كل صلوة اللهم اهدني من عندك وافض علي من فضلك وانشر علي من رحمتك وانزل
علي من بركاتك قال فقبض عليهن بيده ثم مضى فقال رجل لابن عباس ما اشد ما قبض عليها خالك
فقال النبي صلى الله عليه وآله اما انهن اربع وانى بهن يوم القيمة لم يدع بهن عبد متعمدا فتحت له ثمانية ابواب الجنة يدخل
من ايها شاء بيان ما لعله يحتاج الى البيان في هذا الحديث يقال له شبيب الهذلي شبيب بالبجاة والهذلي
بضم الها وفتح الذال المعجمة منسوب الى هذيل بضم الهاء طايفة وقياس النسبة الى فعيل فعيلي باثبات اليأ
لا فعلي وانما تحذف الياء من فعيلة عند المضاعفة كجهني نسبة الى جهينة فقولهم هذلي وقرشي شاذ
والقياس هذيلي وقريشي فقال اعدها اي اعد تلك الكلمات واعد حكايتها ضعفك او مسئلتك فاعادها
ثلث مرات فيه تغليب والمراد ذكرها ثلثا وان حملت الاعادة على معناها فالذكر وقع اربعا شجرة ولا مدرة
بالفتحات قطعة الطين اليابس سبحان الله العظيم وبحمده تقدم تفسيره في الحديث السابع ولا حول ولا قوة
الحول القدرة على التصرف والهرم بفتحتين اقصى كبر السن والمراد هنا الضعف والاسترخاء الناشي منه
فتسمية اللازم باسم الملزوم في دبر كل صلوة دبر شئ بضمتين وبضم اوله واسكان ثانيه عقبه اللهم اهدني
من عندك قد مر في الحديث السادس والعشرين الكلام في هداية الله سبحانه للعباد وانها على خمسة انواع
والمراد هنا ما عدا النوع الاول والثالث وافض علي من فضلك في الكلام استعارة مكنية وتخييل وانزل علي
من بركاتك اي من خيرات نعمائك وكراماتك سمى ايصالها الينا منه سبحانه انزالا على سبيل الاستعارة
تشبيها للعلو والسفل الرتبتين بالعلو والسفل المكانيين فقبض عليهن بيده الظاهر عود الضمير الى الكلمات
الاربع الاخر ويؤيده قوله صلى الله عليه وآله وانى بهن يوم القيمة ولعل المراد بالقبض عليهن عدهن
بالاصابع وضمها الهن ما اشد ما قبض عليها خالك اي صاحبك يقال انا خال هذا الفرس اي صاحبه
ويمكن ان يراد بالخال معناه الحقيقي ويكون عبد الله بن عباس رضي الله عنه منتسبا من جانب الام الى
هذيل والله اعلم   وبالسند المتصل الى الشيخ الجليل محمد بن يعقوب عن محمد بن يحيى

عن احمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن سدير الصيرفي قال قال ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق
عليه السلام في حديث طويل اذا بعث الله المؤمن من قبره خرج معه مثال يقدمه امامه كلما راى المؤمن هولا
من اهوال يوم القيمة قال له المثال لا تفزع ولا تحزن وابشر بالسرور والكرامة من الله عز وجل حتى يقف
بين يدي الله عز وجل فيحاسبه حسابا يسيرا ويامر به الى الجنة والمثال امامه فيقول المؤمن يرحمك الله نعم
الخارج خرجت معي من قبري وما زلت تبشرني بالسرور والكرامة من الله عز وجل حتى رايت ذلك فمن
انت فيقول انا السرور الذي كنت ادخلته على اخيك المؤمن في الدنيا خلقني الله عز وجل منه بيان
ما لعله يحتاج الى البيان في هذا الحديث خرج معه مثال يقدمه امامه المثال الصورة ويقدم على وزن
ينصر اي يتقدمه ويتجهم من الاقدام في الحرب وهو الشجاعة وعدم الخوف ويجوز ان يقرأ على وزن
ينصر وماضيه قدم كنصر ينصر يقدم كما قال تعالى يقدم قومه يوم القيمة ولفظ امامه تاكيد نعم الخارج
خرجت معي من قبري المخصوص بالمدح محذوف لدلالة ما قبله عليه نعم الخارج انت وجملة خرجت معي وما بعدها
مفسرة لجملة المدح او بدل منها ويحتمل الحالية بتقدير قد انا السرور الذي كنت ادخلته يدل على تجسم
الاعمال في النشاة الاخروية وقد ورد في بعض الاخبار تجسم الاعتقادات ايضا فالاعمال الصالحة والاعتقادات
الصحيحة تظهر صورا نورانية مستحسنة موجبة لصاحبها كمال السرور والابتهاج والاعمال السيئة
والاعتقادات الباطلة تظهر صورا ظلمانية مستقبحة توجب غاية الحزن والتالم كما قال لجماعة من المفسرين
عند قوله تعالى يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا وما عملت من سوء تود لو ان بينها وبينه امدا
بعيدا ويرشد اليه قوله تعالى يومئذ يصدر الناس اشتاتا ليروا اعمالهم فمن يعمل مثقال ذرة خيرا
يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره ومن جعل التقدير ليروا جزاء اعمالهم ولم يرجع ضمير يره الى العمل
فقد ابعد وقد مر في الحديث التاسع كلام في هذا الباب ولعلنا نورده ايضاحا فيما تتلو به بعض الاحاديث
الآتية ان شاء الله تعالى   وبالسند المتصل الى الشيخ الصدوق محمد بن بابويه

عن حمزة بن محمد عن عبد العزيز بن محمد الابهري عن محمد بن زكريا الجوهري عن شعيب بن واقد عن الحسين بن
زيد عن الامام جعفر بن محمد الصادق عليه السلام عن آبائه عن امير المؤمنين عليه السلام قال قال رسول الله صلى
الله عليه وآله من سمع فاحشة فافشاها فهو كالذي اتاها ومن تطول على اخيه في غيبة سمعها فيه في مجلس فردّها
عنه الف باب من الشر في الدنيا والآخرة ومن كظم غيظا وهو قادر على انفاذه اعطاه الله اجر شهيد ومن سعى
لمؤمن في حاجة قضاها او لم يقضها خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه ومن فرّج عن مؤمن كربة فرّج الله عنه
اثنتين وسبعين كربة من كرب الآخرة واثنتين وسبعين كربة من كرب الدنيا ومن صلى على ميت صلى عليه
سبعون الف ملك وغفر الله له ما تقدم من ذنبه فان اقام حتى يدفن ويحثى عليه التراب كان له بكل قدم
نقلها قيراط من الاجر والقيراط مثل جبل احد وقال صلى الله عليه وآله من مطل على ذي حق حقه وهو يقدر على
اداء حقه فعليه كل يوم خطيئة عشار بيان ما لعله يحتاج الى البيان في هذا الحديث من سمع فاحشة الفاحشة
كلما نهى الله عز وجل وربما تختص بما يتزايد قبحه من الذنوب والمراد بسماعها ما يشمل سماعها من فاعلها
او من فاعلها ان يسمع من احد كذبا او قذفا او غيبة ولا ريب ان المراد في غير المواضع المستثناة وقد مضت
في الحديث الثلثين ومن تطول على اخيه اي تفضل وتكرم في غيبة اي في ردها عنه حذف مضاف وفي التسبيه هذا
ولا يبعد ان يجعل استماع غيبة المؤمن لقصد ردها مجوزا وان لم اجد احدا جوز ذلك والتجويز قوي ومن
كظم غيظا الكظم الرد والحبس اعطاه الله اجر شهيد ظاهره ينافي ما اشتهر من قوله صلى الله عليه وآله افضل
الاعمال احمزها وربما يقال ان الشهيد وكل فاعل حسنة فاجره مضاعف بعشرة امثاله لقوله تعالى من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها فلعل اجر كاظم الغيظ مع المضاعف مثل اجر الشهيد بدونها واعلم ان في كظم الغيظ اجرا
جليلا وثوابا جزيلا وهو شعار الصالحين ودأب الاولياء المقربين روى الشيخ الجليل محمد بن يعقوب
في الكافي عن الامام زين العابدين علي بن الحسين عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من احب
السبيل الى الله عز وجل جرعتان جرعة غيظ تردها بحلم وجرعة مصيبة تردها بصبر وعن الامام ابي جعفر

محمد بن

محمد بن علي الباقر عليه السلام من كظم غيظا وهو يقدر على امضائه حشى الله قلبه امنا وايمانا يوم القيامة
والخاصة عن الامام زين العابدين علي بن الحسين عليهما السلام انه كان يتوضا وجارية واقفة تسكب الماء
في يده فسقط الابريق من يدها على وجهه فجرحه فرفع عليه السلام رأسه الى الجارية فقالت ان الله عز
وجل يقول والكاظمين الغيظ فقال قد كظمت غيظي فقالت والعافين عن الناس فقال عفوت عنك فقالت
والله يحب المحسنين فقال انت حرة لوجه الله وروي ان ابا ذر رضي الله عنه ان شخصا خاشنه وسبه
فحلم عنه ابو ذر فقال له يا ابن اخي ان بين يدي عقبة كؤودا ان نجوت منها لم يضرني ما قلت وان لم انج منها
فانا اشر مما قلت خرج من ذنوبه فيه استعارة وقد مر مثله ومن مطل على ذي حق حقه المطل التسويف
والتعلل في اداء الحق وتأخيره من وقت الى وقت والحق يشمل الحق المالي وغيره وحقوق الله سبحانه وحقوق
الناس ويدخل فيها التعلل في اخراج الزكوة واداء الحج الواجب وتأخير الصلوة عن وقتها ونحو ذلك
خطيئة عشار بالعين المهملة والشين المعجمة المشددة وهو الذي يسمى بالفارسية عشاري ماخوذ
من التعشير وهو اخذ العشر من اموال الناس بامر الظالم
وبالسند المتصل
الى الشيخ الجليل عماد الاسلام محمد بن يعقوب الكليني عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن اسمعيل بن
مهران عن ابي سعيد القماط عن ابان بن تغلب عن الامام ابي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام قال لما اسري
بالنبي صلى الله عليه وآله قال يا رب ما حال المؤمن عندك قال يا محمد من اهان لي وليا فقد بارزني بالمحاربة
وانا اسرع شيء الى نصرة اوليائي وما ترددت في شيء انا فاعله كترددي في وفاة عبدي المؤمن يكره الموت
واكره مساءته وان من عبادي من لا يصلحه الا الغنى ولو صرفته الى غير ذلك لهلك وان من عبادي من لا يصلحه
الا الفقر ولو صرفته الى غير ذلك لهلك وما يتقرب الي عبدي بشيء احب مما افترضت عليه وانه ليتقرب الي
بالنوافل حتى احبه فاذا احببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ولسانه الذي ينطق به
ويده التي يبطش بها ان دعاني اجبته وان سألني اعطيته بيان ما لعله يحتاج الى البيان في هذا الحديث

الحديث الخامس والثلثون

لما اسرى بالنبي صلى الله عليه والداسرى بالبناء للمفعول من السرى على وزن هدى وهو السير في الليل واما نقييد بالليل في قوله تعالى سبحان الذي اسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى فالدلالة بتنكير الليل على تقليل مدة الاسرى مع ان المسافة بين المسجدين مسيرة اربعين ليلة ما حال المؤمن عندك اى ما قدره وقضيته من اهانة لي وليا المراد بالولي المحب وبالمبارزة المحاربة اظهارها والتصدي لها وما ترددت في شيء انا فاعله ذكر التردد استعارة سنتكلم عليها والجملة الاسمية نعت شيء واسم الفاعل فيها يجوز ان يكون بمعنى الحال والاستقبال يكره الموت واكره مساءته جملة مستانفة استينافا بيانيا كان سائلا قال ما سبب التردد فاجيب بذلك ويحتمل الحالية من المؤمن والاستيناف اولى والمساءة على وزن سلامة مصدر ميمي من ساءه اذا فعل ما يكره وان من عبادي من لا يصلحه الا الفقر الصناعة النحوية تقتضي ان يكون الموصول اسم ان والجار والمجرور خبرها لكن لا يخفى انه ليس الغرض الاخبار عن ان الذي لا يصلحه الا الفقر بعض العباد اذ لا فائدة فيه بل الغرض العكس والاولى ان يجعل الظرف اسم ان والموصول خبرها وهذا وان كان خلاف ما هو المتعارف بين القوم لكن جوز بعضهم مثله في قوله تعالى ومن الناس من يقول امنا بالله واليوم الاخر قال المحقق الشريف في حواشي الكشاف عند تفسيره هذه الاية فان قيل ما فائدة في الاخبار بان من يقول كذا وكذا من الناس اجيب بان فيه التنبيه على ان الصفات المذكورة تنافي الانسانية فينبغي ان يجعل كون المتصف بها من الناس مما يتعجب منه ورد بان مثل هذا التركيب قد يأتي في مواضع لا يأتي فيها مثل هذا الاعتبار ولا يقصد منها الا الاخبار بان من هذا الجنس طائفة متصفة بكذا كقوله تعالى من المؤمنين رجال صدقوا فالاولى ان يجعل مضمون الجار والمجرور مبتدأ على معنى وبعض الناس او بعض منهم من اتصف بما ذكر فيكون مناط الفائدة تلك الاوصاف ولا استبعاد في وقوع الظرف بتاويل معناه مبتدأ انتهى كلامه ثم لما كان مضمون هذا الخبر مظنة التردد والانكار حسن فيه التاكيد فان قلت المخاطب هو النبي صلى الله عليه وآله وسلم وهو لا يتردد في ان افعال الله سبحانه مبنية على الحكم العديدة والمصالح العظيمة قلت امثال هذه الخطابات من قبيل اسمعي يا جارة واكثر ما خاطب الله سبحانه الانبياء صلوات الله عليهم من هذا القبيل ولا ريب ان اكثر الخلق مترددون في مضمون

ذلك الخبر بل ربما ينكره بعضهم لو صرف الى غيره لك لهلك وصل هذه الجملة الشرطية على الجملة الصلية لانها كالتتمة والمبينة لها اذ كون هلاك دينه في الغنى مما يبين كون صلاحه في الفقر فبينهما كمال الاتصال واما ما مر في الحديث السادس والعشرين من عطف مثل هذه الشرطية على الصلة بالواو فلملاحظة كون حصوله فسادا امرا مغايرا لعدمه الاصلاح وغير مندرج في جنسه وقد صرح علماء المعاني بان الجملتين اللتين بينهما كمال الاتصال الموجب للفصل ربما يلاحظ بينهما الانقطاع بوجه من الوجوه فتعطف احديهما على الاخرى لتوسطهما حينئذ بين كمال الاتصال وكمال الانقطاع الا ترى الى ما قالوه في قوله تعالى في سورة البقرة يسومونكم سوء العذاب يذبحون ابنائكم وفي سورة ابراهيم ويذبحون بالواو من ان طرح الواو في الاية الاولى لجعل تذبيح الابناء بيانا ليسومونكم وتفسير العذاب واثباتها في الاية الثانية لملاحظة كون التذبيح فوق العذاب المتعارف وزائدا عليه كانه جنس اخر غير مندرج فيه وما يتقرب الي عبدي بشيء احب مما افترضت عليه هذا صريح في ان الواجبات اكثر ثوابا من المندوبات وسنتكلم فيه فيما بعده انشاء الله تعالى وعموم الموصول يشمل الواجب بالاصالة وما اوجبه المكلف على نفسه بنذر وشبهه فان قلت مدلول هذا الكلام هو ان غير الواجب ليس احب الى الله سبحانه من الواجب لان الواجب احب اليه من غيره فلعلهما متساويان قلت الذي يستفيده اهل اللسان من مثل هذا الكلام هو تفضيل الواجب على غيره كما تقول ليس في البلد احسن من زيد لا تريد مجرد نفي وجود من هو احسن منه فيه بل تريد نفي من يساويه في الحسن واثبات انه احسن اهل البلد وارادة هذا المعنى من مثل هذا الكلام شايع متعارف في كتب اللغة وانه ليتقرب الي بالنوافل حتى احبه النوافل جميع الاعمال الغير الواجبة مما يفعل لوجه الله سبحانه اما تخصيصها بالصلوة المندوبة فعرف طار ومعنى محبة الله سبحانه للعبد هو كشف الحجاب عن قلبه وتمكينه من ان يطأ على بساط قربه فان ما يوصف به سبحانه انما يوجد باعتبار الغايات لا باعتبار المبادي وعلامة حبه سبحانه للعبد توفيقه للتجافي عن دار الغرور والترقي الى عالم النور والانس بالله والوحشة مما سواه وصيرورة جميع الهموم هما واحدا قال بعض العارفين اذا اردت ان تعرف مقامك فانظر الى ما اقامك

فاذا احببته كنت سمعه الذي يسمع به لاصحاب القلوب في هذا المقام كلمات سنية واشارات سرية وتلويحات ذوقية

تعطر مشام الارواح وتحيي رميم الاشباح لا يهتدي الى معناها ولا يطلع على مغزاها الا من اتعب بدنه في الرياضات

وعنى نفسه بالمجاهدات حتى ذاق مشربهم وعرف مطلبهم واما من لم يفهم تلك الرموز ولم يهتد الى هاتيك الكنوز

لعكوفه على الحظوظ الدنية وانهماكه في اللذات البدنية فهو عند سماع تلك الكلمات على خطر عظيم من التردي في

غياهب الاتحاد والوقوع في مهاوي الحلول والاتحاد تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا ونحن نتكلم في هذا المقام

بما يسهل تناوله على الافهام فنقول هذا مبالغة في القرب وبيان لاستيلاء سلطان المحبة على ظاهر العبد

وباطنه وسره وعلانيته فالمراد والله اعلم اني اذا احببت عبدي جذبته الى محل الانس وصرفته الى عالم القدس

وصيرت فكره مستغرقا في اسرار الملكوت وحواسه مقصورة على اجتلاء انوار الجبروت فيثبت حينئذ

في مقام القرب قدمه ويمتزج بالمحبة لحمه ودمه الى ان يغيب عن نفسه ويذهل عن حسه فتتلاشى الاغيار

في نظره حتى اكون له بمنزلة سمعه وبصره كما قال من قال جنوني فيك لا يخفى ونادي منك لا تخبو فات

السمع والابصار والاركان والقلب يبطش بها بالكسر والضراء ياخذ بها واصل البطش الاخذ بالعنف والسطوة

وهذا الحديث صحيح السند وهو من الاحاديث المشهورة بين الخاصة والعامة وقد رووه في صحاحهم بادنى تغيير

هكذا قال رسول الله صلى الله عليه واله ان الله تعالى قال من عادى لي وليا فقد اذنته بالحرب وما تقرب الى عبدي

احب الي مما افترضت عليه وما يزال عبدي يتقرب الي بالنوافل حتى احبه فاذا كنت احببته كنت سمعه الذي

يسمع به وبصره الذي يبصر به ويده التي يبطش بها ورجله التي يمشي بها ان سالني لاعطيته وان استعاذني

لاعيذنه وما ترددت في شيء انا فاعله كترددي في قبض نفس المؤمن يكره الموت واكره مساءته ولا بد له منه

ما تضمنه هذا الحديث من نسبة التردد اليه سبحانه يحتاج الى التاويل وفيه وجوه الاول ان في

الكلام اضمارا والتقدير لو جاز علي التردد ما ترددت في شيء كترددي في وفاة المؤمن الثاني انه لما جرت

العادة بان يتردد الشخص في مساءة من يحترمه ويوقره كالصديق الوفي والخل الصفي وان لا يتردد في مساءة من ليس

عنده قدر ولا حرمة كالعدو والحية والعقرب بل اذا خطر بالبال مساءته اوقعها من غير تردد ولا تامل صح

ان يعبر بالتردد والتامل في مساءة الشخص عن توقيره واحترامه وبعدمهما عن اذلاله واحتقاره فقوله سبحانه

ما ترددت في شيء انا فاعله كترددي في وفاة المؤمن المراد به والله اعلم ليس لشيء من مخلوقاتي عندي قدر وحرمة

كقدر عبدي المؤمن وحرمته فالكلام من قبيل الاستعارة التمثيلية الثالث انه قد ورد في الحديث من طرق الخاصة

والعامة ان الله سبحانه يظهر للعبد المؤمن عند الاحتضار من اللطف والكرامة والبشارة بالجنة ما يزيل

عنه كراهة الموت ويوجب رغبته في الانتقال الى دار القرار فيقل تأذيه به ويصير راضيا بنزوله راغبا

في حصوله فاشبهت هذه المعاملة معاملة من يريد ان يولم حبيبه الما يتعقبه نفع عظيم فهو يتردد في انه كيف

يوصل ذلك الالم اليه على وجه يقل تأذيه به فلا يزال يظهر له ما يرغبه فيما يتعقبه من اللذة الجسمية والراحة

العظيمة الى ان يتلقاه بالقبول ويعده من الغنائم المؤدية الى ادراك المامول   قد يتوهم

المنافاة بين ما دل عليه هذا الحديث وامثاله من ان المؤمن الخالص يكره الموت ويرغب في الحيوة وبين ما ورد

عن النبي صلى الله عليه واله من احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن كره لقاء الله كره الله لقاءه فانه يدل

بظاهره على ان المؤمن الحقيقي لا يكره الموت بل يرغب فيه كما نقل عن امير المؤمنين عليه السلام انه كان يقول

ان ابن ابي طالب انس بالموت من الطفل بثدي امه وانه قال حين ضربه ابن ملجم فزت ورب الكعبة وقد نقل

عن شيخنا الشهيد طاب ثراه في الذكرى فقال ان حب لقاء الله غير مقيد بوقت فيحمل على حال الاحتضار

ومعاينة ما يحب كما رويناه عن الصادق عن النبي صلى الله عليه واله قال من احب لقاء الله احب الله لقاءه

ومن كره لقاء الله كره الله لقاءه قيل يا رسول الله انا لنكره الموت فقال ليس ذلك ولكن المؤمن اذا حضره

الموت فبشر برضوان الله وكرامته فليس شيء احب اليه مما امامه فاحب لقاء الله واحب الله لقاءه وان

الكافر اذا حضر فبشر بعذاب الله فليس شيء اكره اليه مما امامه كره الله فكره الله انتهى وقد يقال ان الموت ليس

نفس لقاء الله فكراهته من حيث الالم الحاصل منه لا يستلزم كراهة لقاء الله وهذا ظاهر ايضا فحب الله سبحانه

يوجب الاستعداد التام للفائز بكثرة الأعمال الصالحة وهو سيتلزم كراهة الموت القاطع لها
كما عرفت صريح في ان الواجب افضل من المندوب وقد استثنى من ذلك شيخنا الشهيد وغيره مواضع الأول الابراء
من الدين فانه مستحب وهو افضل من انظار المعسر وهو واجب الثاني السلام ابتداء فانه افضل من رده وهو واجب
الثالث اعادة المنفرد صلوته جماعة فان صلوة الجماعة مطلقا تفضل على صلوة الفرد بسبع وعشرين درجة الرابع
الصلوة في البقاع الشريفة فانه مستحب وهي افضل من الصلوة في غيرها الخامس الخشوع في الصلوة مستحب ويتكرر
لاجله سقط المبادرة الى الجمعة وان فات بعضها مع انها واجبة ولنا فيه في هذه المواضع مجال والله اعلم
وبالسند المتصل الى الشيخ الجليل محمد بن بابويه عن ابيه عن محمد بن ابي القاسم ماجيلويه عن
محمد بن علي الصيرفي عن نصر بن مزاحم عن عمر بن سعد عن فضيل بن خديج عن كميل بن زياد النخعي قال كنت مع امير
المؤمنين عليه السلام في مسجد الكوفة وقد صلينا عشاء الآخرة فاخذ بيدي حتى خرجنا من المسجد فمشى حتى خرج الى ظهر
الكوفة لا يكلمني بكلمة فلما اصحر تنفس الصعداء ثم قال يا كميل ان هذه القلوب اوعية فخيرها اوعاها احفظ
عني ما اقول لك الناس ثلثة عالم رباني ومتعلم على سبيل النجاة وهمج رعاع اتباع كل ناعق يميلون مع كل ريح
لم يستضيئوا بنور العلم ولم يلجؤا الى ركن وثيق يا كميل العلم خير من المال العلم يحرسك وانت تحرس المال والمال
تنقصه النفقة والعلم يزكو على الانفاق يا كميل العلم دين يدان الله به يكسب الانسان الطاعة في حيوته وجميل الا
حدوثة بعد وفاته يا كميل مات خزان الاموال والعلماء باقون ما بقي الدهر اعيانهم مفقودة وامثالهم في القلوب
موجودة آه آه ان ههنا واشار بيده الى صدره لعلما جما لو اصبت له حملة بلى اصيب لقنا غير مأمون يستعمل
آلة الدين في الدنيا ويستظهر بحجج الله على خلقه وبنعمه على عباده او منقادا لحملة الحق لا بصيرة له في احنائه
ينقدح الشك في قلبه باول عارض من شبهة الا لا ذا ولا ذاك او منهوما باللذات سلس القياد للشهوات
او مغرى بالجمع والادخار ليسا من رعاة الدين في شيء اقرب شبها بهما الانعام السائمة كذلك يموت
العلم بموت حامليه اللهم بلى لا تخلو الارض من قائم لله بحجة ظاهر مشهور او مستتر مغمور لئلا تبطل حجج الله وبيناته

واين اولئك

واين اولئك والله الاقلون عددا الاعظمون خطرا بهم يحفظ الله حججه وبيناته حتى يودعوها
نظراءهم ويزرعوها في قلوب اشباههم هجم بهم العلم على حقائق الامور فباشروا روح اليقين واستلانوا
ما استوعره المترفون وانسوا بما استوحش منه الجاهلون وصحبوا الدنيا بابدان ارواحها معلقة
بالمحل الاعلى اولئك خلفاء الله في ارضه والدعاة الى دينه آه آه شوقا الى رؤيتهم ثم نزع يده من يدي فقال
انصرف اذا شئت بيان ما لعله يحتاج الى البيان في هذا الحديث فلما اصحر في الصحاح اصحر الرجل اي خرج الى
الصحراء تنفس الصعداء بضم الصاد وفتح العين المهملتين والمد نوع من التنفس يصعد من الحلق
الحزين وانتصابه على المفعول المطلق النوعي نحو جلست القرفصاء يا كميل هو من خواص امير المؤمنين عليه
السلام قد اخبره بان الحجاج سيقتله ان هذه القلوب اوعية الوعاء بكسر الواو الظرف ووعى الشيء بعيد
حفظه وجمعه فخيرها اوعاها اي احفظها للعلم واجمعها عالم رباني الرباني منسوب الى الرب
بزيادة الالف والنون على خلاف القياس كاللحياني قال في الصحاح الرباني المتأله العارف بالله وكذا
قال في القاموس وقال في الكشاف عند قوله تعالى ولكن كونوا ربانيين الرباني هو شديد التمسك بدين الله
وطاعته وعن محمد بن الحنفية انه قال حين مات ابن عباس اليوم مات رباني هذه الامة انتهى وقال الشيخ
ابو علي الطبرسي رحمه الله في مجمع البيان الرباني هو الذي يرب امر الناس بتدبيره واصلاحه اياه ومتعلم على سبيل
نجاة اي على طريقها بان يكون قصده من التعلم حصول النجاة الاخروية لا الحظوظ الدنيوية كاكثر اهل
زماننا وهمج رعاع الهمج جمع همجة وهو ذباب صغير يسقط على وجوه الحيوانات واعينها استعار عليه السلام
هذا اللفظ للجهلة تحقيرا لهم والرعاع بالمهملة وفتح الراء العوام والسفلة وامثالهم اتباع كل ناعق النعق
صوت الراعي بغنمه ويقال لصوت الغراب ايضا والمراد انهم لعدم ثباتهم على عقيدة من العقائد وتزلزلهم
في امر الدين يتبعون كل داع ويعتقدون كل مدع ويخبطون خبط العشواء من غير تمييز بين محق ومبطل
ويمكن في جميع هذا القسم وافراد القسمين الاولين ايماء الى قلتهما وكثرة هذا والعلم يزكو على الانفاق اي ينمو

وينبه بذلك على انه يجوز ان يكون مجزوما كما قالوه في قوله تعالى وان يتبك لنا وصفة للناس على ظلمهم
وان يكون للسببية والتعليل كما قالوه في قوله تعالى ولتكبروا الله على ما هداكم المراد بين بان الله يريد ان طاعة
يطاع الله بها والتنوين للتعظيم يكسب الانسان الطاعة يكسب الانسان طاعة الله تعالى او يكسب طاعة العباد
له وجميل الاحدوثة اى الكلام الجميل والاحدوثة مفرد الاحاديث وانما يبقى في القلوب موجودة كالامثال جمع مثل النظير
بالتحريك وهو في الاصل بمعنى النظير ثم استعمل في القول السائر المثل مضربه بمورده ثم في الكلام الذي له شان وغرابة
وهو المراد هنا اى حكمهم ومواعظهم محفوظة عند اهلها يعملون بها ويهتدون بمنارها الهاء اجاى كثيرا لوا
لرجلت بالمغناجم حاملا اى من يكون اهلا له وجواب لو محذوف اى لبذلته لهم بلى اصبت لقنا بفتح اللام
وكسر القاف اى فهما من اللقانة وهو حسن الفهم مستعمل آلة الدين في الدنيا اى يجعل العلم الذي هو آلة ووصلة
الى الفوز بالسعادة الابدية آلة ووسيلة الى تحصيل الحظوظ الفانية الدنيوية كالمال والجاه ونيل الخلايق
البدوانيا لهم عليه وليستظهر بحجج الله على خلقه اى يطلب الغلبة عليهم بما عرفه الله سبحانه من الحجج لابقى
له في احنائه بفتح الهمزة وبعد ها حاء مهملة ثم نون اعجوابنه اى ليس له غور وتعمق فيه وفي بعض النسخ في احيائه
بالياء المثناة من تحتها اى توجهه وتقويته الا لا ذا ولا ذاك اى ليس المنقاد العديم البصيرة اهلا لتحمل
العلم ولا اللقن الغير المامون وهذا الكلام معترض بين المعطوف والمعطوف عليه او منهوما في اللذات لغل الكلام نحو ذلك
اى حريصا عليها منهمكا فيها والمنهوم في الاصل هو الذي لا يشبع من الطعام وسلس القياد اى سهل الانقياد
من غير توقف او مغرى بالجمع والادخار اى شديد الحرص على جمع المال وادخاره كان احدا يغريه بذلك
ويبعثه عليه ليسا من رعاة الدين في شيء الرعاة بضم الراء جمع راع بمعنى الوالى اى ليس المنهوم والمغرى المذكوران
من ولاة الدين في امر من الامور اى ليس لها لياقة ذلك بوجه وفيه اشعار بان العالم الحقيقى والى على الدين
وقيم عليه وقد قسم عليه السلام الذين ليس لهم اهلية لحمل العلم الى اربعة اقسام اولها جماعة فسقة لم يريدوا
ما بالعلم وجه الله سبحانه بل انما ارادوا به الرياء والسمعة وجعلوه شبكة لاقتناص اللذات الدنيئة والشهوات

المنهومين

بلى
الدنيوية ثانيها قوم من اهل الصلاح وليس لهم بصيرة في الوصول الى اغواره والوقوف على اسراره
بل انما يصلون الى ظواهره فينفتح الشكوك في قلوبهم من اول شبهة تعرض لهم وثالثها جماعة لا يتوصلون
بالعلم الى المطالب الدنيوية ولا هم غارصون للبصيرة في احنائه بالكلية ولكنهم اسراء في ايدي القوى البهيمية
منهمكون في اللذات الواهية الوهمية ورابعها طائفة سلموا من تلك الصفات الذميمة وسلكوا الطريقة المستقيمة
لكنهم لم يخلصوا من صفة خسيسة اخرى هي حب المال وادخاره وجمعه اكثاره وبالجملة فلا بد لطالب العلم الحقيقي
من تقديم طهارة النفس عن رذائل الاخلاق وذمائم الاوصاف اذ العلم عبادة القلب وصلوته وكما لا يصح
الصلوة التي هي وظيفة الجوارح الظاهرة الا بتطهير الظاهر من الاحداث والاخباث كذلك لا تصح عبادة القلب
وصلوته الا بعد طهارته عن خبائث الاخلاق وانجاس الاوصاف كذلك يموت العلم بموت حامليه اى مثل ما عدم
من يصلح لتحمل العلوم الحقيقية والمعارف الالهية تعدم تلك العلوم والمعارف ايضا وينطمس آثارها
بموت العلماء العارفين لانهم لا يجدون من يليق لتحملها بعدهم ولما كانت سلسلة العلم والعرفان لا تنقطع
بالكلية ما دام نوع الانسان باقية فيه بل لا بد من امام حافظ للدين في كل زمان على ما تقتضيه قواعد العدلية
رضوان الله عليهم استدرك امير المؤمنين عليه السلام كلامه هذا بقوله اللهم لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما
ظاهر مشهود كمولانا امير المؤمنين صلوات الله عليه في ايام خلافته الظاهرة المتفق عليها بين اهل الاسلام او خائف
مغمور اى مستتر غير متظاهر بالدعوة الا للخواص كما كان من حاله عليه السلام في ايام خلافة من تقدم عليه وكما
كان من حال الائمة عليهم السلام ومن ولده عليه السلام وكما هو في هذا الزمان من حال مولانا وامامنا الحجة
المنتظر محمد بن الحسن المهدي سلام الله عليه وعلى آله الطاهرين هجم بهم العلم على حقائق الامور وباشروا
روح اليقين شرع عليه السلام في وصف حجج الله في ارضه والحافظين لدينه اى اطلعهم العلم اللدني
على حقائق الاشياء محسوساتها ومعقولاتها وانكشفت لهم خفيها واستارها فعرفوها بعين اليقين على
ما هي عليه في الامر من غير وصمة ريب او شائبة شك فاطمانت لها قلوبهم واستراحت بها ارواحهم وهذه

خاکره ان کرم روانیم کر نشنت   بر دامنت ن کرد زو پراز عالم
استلانه زه شمردن حرام

هي الحكمة الحقيقية التي من اوتيها فقد اوتي خيرا كثيرا والوجد بفتح الواو الاحد واستلانوا ما استوعره
المترفون الوعر من الارض ضد السهل والمترف المتنعم من الترفة بالضم وهي النعمة اي استسهلوا ما
المتنعمون من رفض الشهوات الدنيوية وقطع التعلقات الدنيوية وملازمة الصمت والسهر والجوع والمراقبة
والاحتراز من صرف ساعة من العمر فيما لا يوجب زيادة القرب منه تعالى شأنه وامثال ذلك وقس على هذه
الفقرة نظيرتها وصحبوا الدنيا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلى اي نفضوا عن اذيال قلوبهم غبار
التعلق بهذه الخرابة الموحشة الدنية وتوجهت بارواحهم الى مشاهدة جمال حضرة الربوبية فهم مصاحبون
باشباحهم لاهل هذه الدار وبارواحهم للملائكة المقربين الابرار وحسن اولئك رفيقا اولئك خلفاء
الله في ارضه تعريف المسند اليه بالاشارة للدلالة على انه حقيق بما يسند اليه بعدها بسبب اتصافه بالاوصاف
المذكورة قبلها كما قالوه في قوله تعالى اولئك على هدى من ربهم واولئك هم المفلحون آه آه شوقا
الى رؤيتهم لا ريب في شدة شوقه عليه السلام اليهم فان الجنسية علة الضم وهو عليه السلام اشتاق الى العامل   استاد
وفرقة الواصلين بعد سيد المرسلين صلى الله عليه وآله فلا جرم اشتاقت نفسه الشريفة الى مشاهدة ابناء
جنسه واصحاب طريقته السالكين على آثاره والمقتبسين من انواره سلام الله عليهم اجمعين
ما دل عليه هذا الحديث من عدم خلو الارض من امام موصوف بتلك الصفات وكذا ما يفيده الحديث المتفق عليه
بين الخاصة والعامة من قوله صلى الله عليه وآله من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية ظاهر
على ما ذهب اليه الامامية من ان امام زماننا هذا هو مولانا وامامنا الامام الحجة محمد بن الحسن المهدي
عليه السلام ومخالفوهم من اهل السنة يشنعون عليهم بانه اذا لم يمكن التوصل اليه ولا اخذ المسائل
الدينية عنه فاي ثمرة تترتب على مجرد معرفته حتى يكون من مات ولم يعرفه مات ميتة جاهلية والامامية
يقولون ليست الثمرة منحصرة في مشاهدته واخذ المسائل عنه بل نفس التصديق بوجوده عليه السلام وانه
خليفة في الارض امر مطلوب لذاته وركن من اركان الايمان كتصديق من كان في عصر النبي صلى الله عليه وآله

وسلم

وسلم بوجوده وبنبوته وقد روى عن جابر بن عبد الله الانصاري ان النبي صلى الله عليه وآله ذكر المهدي فقال ذلك
الذي يفتح الله عز وجل على يده مشارق الارض ومغاربها يغيب عن اوليائه غيبة لا يثبت فيها الا من امتحن
الله قلبه للايمان قال جابر فقلت يا رسول الله هل ينتفع الشيعة به في غيبته فقال عليه السلام اي والذي بعثني بالحق
انهم يستضيئون بنوره وينتفعون بولايته في غيبته كانتفاع الناس بالشمس وان علاها السحاب ثم قال الامامية
ان تشنيعكم علينا مقلوب عليكم لانكم تذهبون الى ان المراد بامام الزمان في هذا الحديث صاحب الشوكة
من ملوك الدنيا كائنا من كان عالما او جاهلا عدلا او فاسقا فاي ثمرة تترتب على معرفة الجاهل الفاسق
ليكون من مات ولم يعرفه فقد مات ميتة جاهلية ولما استشعر هذا بعض مخالفيهم ذهب الى ان المراد با
الامام في الحديث الكتاب وقال الامامية ان اضافة الامام الى الزمان ذلك الشخص يشعر بتبدل الائمة في الاعصار
والقرآن العزيز لا يتبدل بحمد الله على مر الازمان وايضا فالمراد بمعرفة الكتاب التي اذا لم تكن حاصلة
للانسان مات ميتة جاهلية فان اريد بها معرفة الفاظه والاطلاع على معانيه اشكل الامر على كثير من
نقلها الناس وان اريد مجرد التصديق بوجوده فلا وجه للتشنيع علينا اذا قلنا بمثله   ومما يناسب المقام حكاية
السيد الجليل ذو المناقب رضي الدين علي بن طاوس قدس روحه في بعض كتبه ما حاصله انه اجتمع يوما في بغداد
مع بعض فضلائها فانجر الكلام بينهما الى ذكر الامام محمد بن الحسن المهدي عليه السلام وما يدعيه الامامية من حياته
في هذه المدة الطويلة فشنع ذلك الفاضل على من يصدق بوجوده ويعتقد طول عمره الى ذلك الزمان وانكر
الانكار بليغا قال السيد رحمه الله فقلت له انك تعلم انه لو حضر اليوم رجل وادعى انه يمشي على وجه الماء لاجتمع
لمشاهدته كل اهل البلد فاذا مشى على الماء وعاينوه وقضوا تعجبهم منه ثم جاء في اليوم الثاني آخر وقال انا امشي
على الماء ايضا فشاهدوا مشيه عليه لكان تعجبهم اقل من الاول فاذا جاء في اليوم الثالث آخر وادعى انه يمشي
على الماء ايضا فربما لا يجتمع للنظر اليه الا قليل ممن شاهد الاولين فاذا مشى سقط التعجب بالكلية فاذا جاء
رابع وقال انا ايضا امشي على الماء كما مشوا واجتمع عليه جماعة ممن شاهد الثلثة الاول ثم اخذوا يتعجبون منه

تعجبا زايدا على تعجبهم من الاول والثاني والثالث لتعجب العقلاء على من نقص عقولهم وخاطبوهم بانكم هون
وهذا بعينه حال المهدي عليه السلم فانكم رويتم ان ادريس عليه السلام حي موجود في السماء من زمانه الى
الان ورويتم ان خضر كذلك في الارض حي موجود من زمنه الى الان ورويتم ان عيسى ع حي موجود
في السماء وانه سيعود الى الارض اذا ظهر المهدي ويقتدي به فهذه ثلثة نفر من البشر قد طالت اعمارهم زيادة
على المهدي ع فكيف لا يتعجبون منهم ويتعجبون من ان يكون الرجل من ذرية النبي ص اسوة بواحد منهم ويكون
ان يكون من جملة اياته صلى الله عليه واله ان يعمر واحد من عترته وذريته زيادة على ما هو المتعارف من
الاعمار في هذه الزمان والله الهادي   انه ليعجبني كلام في هذا المقام للشيخ العارف الكامل الشيخ محيي الدين   خاتمة
بلغهم الى درده في كتاب الفتوحات المكية قال رحمه الله في الباب الثلثمائة والست والستين من الكتاب
المذكور ان لله خليفة يخرج من عترة رسول الله صلى الله عليه واله من ولد فاطمة عليها السلام يواطي اسمه اسم
رسول الله ص جده الحسين بن علي عليهما السلام يبايع بين الركن والمقام يشبه رسول الله ص في الخلق بفتح الخاء وينزل
عنه في الخلق بضم الخاء اسعد الناس به اهل الكوفة يعيش خمسا او سبعا او تسعا يضع الجزية ويدعو الى الله
بالسيف ويرفع المذاهب عن الارض فلا يبقى الا الدين الخالص اعداؤه مقلدة العلماء واهل الاجتهاد لما يرونه
يحكم بخلاف ما ذهب اليه ائمتهم فيدخلون كرها تحت حكمه خوفا من سيفه يفرح به عامة المسلمين اكثر من خواصهم
البتون كم   يبايعه العارفون من اهل الحقايق عن شهود وكشف بتعريف الهي له رجال الهيون يقيمون دعوته وينصرونه
ولولا ان السيف بيده لافتى الفقهاء بقتله ولكن الله يظهره بالسيف والكرم فيطيعون ويخافون ويقبلون
حكمه من غير ايمان ويضمرون خلافه ويعتقدون فيه اذا حكم فيهم بغير مذهب ائمتهم انه على ضلال في ذلك
لانهم يعتقدون ان اهل الاجتهاد وزمانه قد انقطع وما بقي مجتهد في العالم وان الله لا يوجد بعد
ائمتهم احدا له درجة الاجتهاد ومن يدعي التعريف الالهي بالاحكام الشرعية فهو عندهم مجنون فاسد
الخيال انتهى كلامه فتامله بعين البصيرة وتناوله بيد غير قصيرة مخصوصا قوله ان لله خليفة وقوله اسعد الناس

به

به اهل الكوفة وقوله اعداؤه مقلدة العلماء اهل الاجتهاد وقوله لانهم يعتقدون ان اهل الاجتهاد وزمانه
قد انقطع الى اخر كلامه عسى ان تطلع على نكاته والله ولي التوفيق   وبالسند المتصل
الى الشيخ الجليل عماد الاسلام محمد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم بن هاشم عن القسم بن محمد المنقري عن سفيان
بن عيينة عن الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام في قول الله عز وجل ليبلوكم ايكم احسن عملا قال
ليس يعني اكثركم عملا ولكن اصوبكم عملا وانما الاصابة خشية الله والنية الصادقة ثم قال العمل الخالص الذي
لا تريد ان يحمدك عليه احد الا الله عز وجل والنية افضل من العمل بيان مما لعله يحتاج الى البيان في هذا الحديث
ليبلوكم ايكم احسن عملا هذه الجملة تعليل لخلق الموت والحيوة في قوله سبحانه هو الذي خلق الموت والحيوة والمعنى
والله اعلم انه سبحانه قدر الموت الذي هو داع الى حسن العمل وموجب لعدم الوثوق بالدنيا ولذاتها الفانية
واعطى الحيوة التي تقتدرون بها على الاعمال الصالحة الخالصة ليعاملكم في دار التكليف معاملة المختبر ايكم احسن
عملا وقدم الموت لانه ادعى الى حسن العمل هذا ان حمل الموت على الموت الطاري على الحيوة وان حمل على العدم الاصلي
فانه يسمى موتا ايضا كما قال سبحانه وكنتم امواتا فاحياكم فالمعنى والله اعلم قدرتكم الاصلي نقلكم منه
والبسكم خلعة الحيوة ليبلوكم وتقديم الموت لانه مقدم ليس يعني اسم ليس ضمير عايد الى الله عز وجل او الى الثاني
وجملة يعني خبرها خشية الله والنية الصادقة تقدمت في الحديث الثاني والعشرين كلام في الفرق بين
الخشية والخوف نقلناه عن المحقق الطوسي نصير الملة والدين طاب ثراه والمراد بالنية الصادقة انبعاث
القلب نحو الطاعة غير ملحوظ فيه شيء سوى وجه الله سبحانه لا كمن يعتق عبده مثلا ملاحظا مع القربة
الخلاص من مؤونته او سوء خلقه او يتصدق بحضور الناس لغرض الثواب والثناء معا بحيث لو كان منفردا
لم يبعثه مجرد الثواب على الصدقة وان كان يعلم من نفسه انه لولا الرغبة في الثواب لم يبعثه مجرد الرياء على
الاعطاء والاكمن له ورد في الصلوة وعادة في الصدقات واتفق ان حضر في وقتها جماعة فصار الفعل
اخف عليه وحصل له نشاط ما بسبب مشاهدتهم وان كان يعلم من نفسه انهم لو لم يحضروا ايضا لم يترك العمل او يفتر عنه

ولبلغوا المسناك

النية في مثل هذه الأمور مما يخل بصحة النية وبالجملة فكل عمل قصد به ثواب الآخرة وبضمنه الحظ من حظوظ الدنيا بحيث
تركب الباعث عليه من ديني ونفسي فنيتك فيه غير صادقة سواء كان الباعث الديني أقوى من الباعث النفسي أو
أضعف أو مساويا والعمل الخالص هو الذي لا تريد أن يحمدك عليه أحد إلا الله عز وجل والخالص في اللغة كل ما صفى وتخلص
ولم يمتزج بغيره سواء كان ذلك الغير أدون منه أو لا فمن تصدق لمحض الرياء فصدقته خالصة لغة كمن تصدق
لمحض الثواب وقد خص العمل الخالص في العرف بما تجرد قصد التقرب فيه عن جميع الشوائب وهذا التجريد يسمى إخلاصا
وقد عرفه أصحاب القلوب بتعريفات أخر فقيل هو تنزيه العمل عن أن يكون لغير الله فيه نصيب وقيل إخراج الخلق
عن معاملة الحق وقيل هو ستر العمل عن الخلائق وتصفيته عن العلائق وقيل أن لا يريد عامله عليه عوضا
في الدارين وهذه درجة علية عزيزة المنال وقد أشار إليها أمير المؤمنين عليه السلام وسيد الموحدين صلوات الله عليه
بقوله ما عبدتك خوفا من نارك ولا طمعا في جنتك ولكن وجدتك أهلا للعبادة فعبدتك

تبصرة

ذهب كثير من علماء الخاصة والعامة إلى بطلان العبادة إذا قصد بفعلها تحصيل الثواب أو الخلاص من العقاب
وقالوا إن هذا القصد مناف للإخلاص الذي هو إرادة [2] وجه الله سبحانه كما أن من عظم شخصا لأجل أثنى
عليه طمعا في ماله أو خوفا من إهانته لا يعد مخلصا في ذلك التعظيم والثناء وممن بالغ في ذلك السيد الجليل
صاحب المقامات والكرامات رضي الدين علي بن طاوس قدس الله روحه ويستفاد من كلام شيخنا الشهيد
في قواعده أنه مذهب أكثر أصحابنا رضوان الله عليهم ونقل الفخر الرازي في تفسيره الكبير اتفاق المتكلمين على أن
من عبد الله لأجل الخوف من العقاب أو الطمع في الثواب لم تصح عبادته أورده عند تفسيره قوله تعالى ادعوا ربكم تضرعا
وخفية وجزم في أوائل تفسير الفاتحة بأنه لو قال أصلي لثواب الله والهرب من عقابه فسدت صلاته ومن قال بأن
ذلك القصد غير مفسد للعبادة منع خروجها به عن درجة الإخلاص وقال إن إرادة الفوز بثواب الله والسلامة
من سخطه ليست أمرا مخالفا لإرادة وجه الله سبحانه وقد قال تعالى في مقام مدح أصفيائه إنهم كانوا يسارعون
في الخيرات ويدعوننا رغبا ورهبا أي للرغبة في الثواب والرهبة من العقاب وقال سبحانه ادعوه خوفا وطمعا

[2] وجه الله وحده وأن من قصد ذلك فإنما قصد جلب النفع إلى نفسه ودفع الضرر عنها

وقال تعالى

وقال تعالى يا أيها الذين آمنوا اركعوا واسجدوا واعبدوا ربكم وافعلوا الخير لعلكم تفلحون أي حال كونكم راجين للفلاح
أي لكي تفلحوا والفلاح هو الفوز بالثواب نص عليه الشيخ أبو علي الطبرسي هذا ما وصل إلينا من كلام هؤلاء ولنا
تنبيه فيه مجال أما قولهم إن تلك الإرادة ليست مخالفة لإرادة وجه الله سبحانه فكلام ظاهري قشري إذ البون
البعيد بين إطاعة المحبوب والانقياد إليه لمحض حبه وتحصيل رضاه وبين إطاعته لأغراض أخر أظهر من
الشمس في رابعة النهار والثانية ساقطة بالكلية عن درجة الاعتبار عند أولي الأبصار وأما الاعتضاد
بالآيتين الأوليين ففيه أن كثيرا من المفسرين ذكروا أن المعنى راغبين في الإجابة راهبين من الرد والخيبة
وأما الآية الثالثة فقد ذكر الشيخ أبو علي الطبرسي في كتاب مجمع البيان أن معنى لعلكم تفلحون لكي تسعدوا
ولا ريب أن تحصيل رضاه سبحانه هو السعادة العظمى وفسر رحمه الله الفلاح في قوله تعالى وأولئك هم المفلحون
بالنجاح والفوز وقال الشيخ الجليل شيخ الطائفة أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي في تفسيره الموسوم بالتبيان المفلحون
هم المنجحون الذين أدركوا ما طلبوا من عند الله بأعمالهم وإيمانهم وفي تفسير البيضاوي المفلح الفائز بالمطلوب ومثله
في الكشاف نعم فسر الشيخ الطبرسي الفلاح في قوله تعالى قد أفلح المؤمنون بالفوز بالثواب لكن مجيئه في هذه الآية بهذا المعنى
لا يوجب حمله في غيرها عليه أيضا وعلى تقدير حمله على ذلك المعنى إنما يتم التقريب لو جعلت جملة الترجي حالية أما لو جعلت
تعليلية كما جعلها الطبرسي فلا دلالة لها على ذلك المدعى أصلا كما لا يخفى هذا والأولى أن يستدل على ذلك المطلب
بما رواه الشيخ الجليل محمد بن يعقوب في الكافي بطريق حسن عن هارون بن خارجة عن الإمام أبي عبد الله جعفر
بن محمد الصادق عليه السلام قال العباد ثلاثة قوم عبدوا الله عز وجل خوفا من العقاب فتلك عبادة العبيد
وقوم عبدوا الله تبارك وتعالى طلبا للثواب فتلك عبادة الأجراء (جمع أجير) وقوم عبدوا الله عز وجل حبا له فتلك عبادة
الأحرار وهي أفضل العبادة فإن قوله عليه السلام وهي أفضل العبادة يعطي أن العبادة على الوجهين السابقين
لا تخلو من فضل أيضا فتكون صحيحة أيضا وهو المطلوب

تتمة

القائلون بفساد العبادة من قصد تحصيل
الثواب أو دفع العقاب جعلوا هذا القصد مفسدا لها وأن الظن أنه قصد وجه الله سبحانه على ما يفهم من كلامهم إنما يتيسر

الضمائم اللازم الحصول من العبادة بوقت ادلم تنو كالخلاص من النفقة بعتق العبد في الكفارة والحمية بالصوم
والتبرد في الوضوء واعلام المأموم الدخول في الصلوة وملازمة الطواف والسعي وحفظ المتاع بالقيام للصلوة
الليل وامثال ذلك فالظاهران قصدها عندهم مفسد ايضا بالطريق الأولى واما الذين لا يجعلون قصد
الضمائم مفسدا فقد اختلفوا في الافساد بامثال هذه الضمائم فاكثرهم على عدمه وبه قطع الشيخ في المبسوط والمحقق في
المعتبر والعلامة في التحرير والمنتهى لانها تحصل لا محالة فلا يضر قصدها وفيه ان لزوم حصولها لا يستلزم صحة
قصدها حصولها والمتأخرون من اصحابنا حكموا بفساد العبادة بقصدها وهو مذهب العلامة في النهاية والقواعد
وولده فخر المحققين في الشرح وشيخنا الشهيد في قواعد التفصيل بان القربة ان كانت هي المقصود بالذات والضميمة
مقصودة تبعا صحت العبادة وان انعكس الامر او تساويا بطلت هذا واعلم ان القربة ان كانت راجحة ولاحظ القاصد
رجحانا وجوبا او ندبا كالحمية في الصوم لوجوب حفظ البدن والاعلام بالدخول في الصلوة للتعاون على
البر فينبغي ان لا يكون مضرا اذ هي حينئذ مؤكدة وانما الكلام في الضمائم الغير الملحوظة الرجحان فصوم من قصد
الحمية مثلا صحيح مستحبا كان الصوم او واجبا معينا لان الواجب المعين صحيح ولكن في النفس من صحته على التعيين
شيء وعدمها محتمل والله اعلم — عرف فقهائنا رضوان الله عليهم النية بانها ارادة ايجاد الفعل على الوجه المأمور
به شرعا واراد بالارادة ارادة الفاعل بالفعل ما يعم توطين النفس على الترك فخرج بها ارادة الله سبحانه
لافعالها ودخلت نية الصوم والاحرام وامثالها والجار متعلق بالارادة لا بالايجاد فخرج العزم وهذا
التعريف مذكور في قواعد الاحكام واعترض عليه شيخنا المحقق الشيخ علي قدس الله روحه بان المأمور به ان اريد
به الواجب لان الامر حقيقة في الوجوب مجاز في غيره انتقض التعريف في عكسه بخروج نية المندوب وان اريد به
مطلق المطلوب فعله ولو على وجه الا باحة كالمطلوب في قوله تعالى واذا حللتم فاصطادوا والزم صحة ارتكاب المجاز
من غير قرينة على ارادة ايجاد المباح كالاصطياد في الاية على الوجه المطلوب في ذلك نية عند الفقهاء انتهى
وفيه نظر لان المأمور به ما توجه فعل شرعا فيدخل فيه المندوب ويخرج المباح عند غير الكعبي وما توى

فهو

تنبيه

دخوله في المأمور به مبني على ما هو مختار المحققين من ان الامر حقيقة في الوجوب ومجاز في غيره فليس بشيء لان
مرادهم بالامر في قولهم الامر حقيقة في الوجوب هو صيغة افعل وما بمعناها لا لفظ ا م ر فانها عندهم للقدر
المشترك بين الوجوب والندب اعني مطلق الترجيح على ما يقتضيه حكمهم بالمندوب مأمور به حقيقة كما حكاه
المحقق العضدي في شرح المختصر وغاية ما يمكن ان يقال اعتراض شيخنا طاب ثراه مبني على الاغماض عن حكمهم
بان المندوب مأمور به حقيقة وليس غرضه تزييف التعريف من اصله بل هو لجنابه الى مجمع العلامة قدس
الله روحه فانه وان نص في النهاية بان المندوب مأمور به لكنه جزم في التهذيب بانه غير مأمور به والتحقيق
معه بناء على مذهبه في التهذيب فتدبر — اشتهر الاستدلال بين اصحابنا رضوان الله عليهم على انه لا بد في
العبادات من النية بقوله تعالى وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين وفي دلالة الاية الكريمة على
ذلك نظر لان الدين مفعول مخلصين وضمير امروا يعود الى اهل الكتاب اي ما امروا اليهود والنصارى
الا ليعبدوا الله مخلصين له العبودية غير مشركين به من سواه كعزير وعيسى قال الشيخ الجليل ابو علي الطبرسي
في تفسيره الموسوم بجوامع الجامع وما امروا في التورية والانجيل الا بالدين الحنيف ولكنهم حرفوا وبدلوا ومثله
قال في الكشاف وقال في تفسيره الموسوم بمجمع البيان مخلصين له الدين اي لا يخلطون بعبادته عبادة ما سواه
وقال البيضاوي مخلصين له الدين اي لا يشركون به وقال الفاضل النيشابوري استدل بالاية من قال الايمان
عبارة عن مجموع الاجتهاد والاعتقاد والعمل لانه سبحانه ذكر العبادة بالاخلاص وهو التوحيد ثم عطف عليه
اقامة الصلوة وايتاء الزكوة ثم اشار الى المجموع بقوله وذلك دين القيمة ورد بالمنع من ان المشار اليه هو المجموع
لم يجوز ان يكون اشارة الى التوحيد فقط الى اخر ما قاله والحاصل ان الاية الكريمة انما دلت على امر اهل الكتاب
بعبادة الله تعالى حال كونهم موحدين غير مشركين ولم تدل على ان النية لا بد منها في العبادات فضلا عن الدلالة
اي دلالة التامة بل غاية ما دلت عليه ان عبادة المشركين غير صحيحة واين هذا من ذلك فتدبر ثم الاية ان
كانت حكاية عن تكليف اهل الكتابين ولا يلزمنا ما كلفوا به الا ان قوله سبحانه في اخرها وذلك دين

القيمة

هداية

اى دين الملة القيمة يشعر بان ان المذكور ثابت فى شرعنا ايضا فلذلك استدل بها اصحابنا على ما استدلوا

ودفع ايراد ولابد فى النية القصد الى ايقاع الفعل فمن تصور الفعل من دون القصد الى ايقاعه فهو غير ناو

حقيقة وقد يطلق على هذا المتصور اسم النية كما قال الفقهاء لو نوى المتوضى رفع حدث الواقع عنه وان كان غلطا

صح وان كان عمدا بطل لانه فى صورة الغلط قاصد الى رفع حدث فى الجملة واما فى صورة العمد فلم يحصل منه قصد الى رفع

شئ وانما تصور رفع غير الواقع فتبطل وضوءه على الاصح لانه غير ناو فى الحقيقة بل هو لاعب قال العلامة فى التحقيق

نية الوضوء من نهاية الاحكام لا يجب التعرض لنفى حدث معين فان نواه وكان هو الثابت صح اجماعا ولو كان غيره

فان كان غالطا فالاقرب الصحة لعدم اشتراط التعرض لها فلا يضر الغلط فيها وان كان عامدا فالاقرب البطلان

لتلاعبه بالطهارة انتهى كلامه طاب ثراه فقوله لتلاعبه بالطهارة اشارة الى عدم حصول القصد وقال الرافعى فى

العزيز اذا نوى رفع حدث النوم ولم ينم وانما بال نظر ان كان غالطا صح وضوءه وان كان عامدا لم يصح فى اصح

الوجهين لانه متلاعب بطاهره انتهى كلامه فقد جعل الفقهاء الغالط ناويا والعامد لاعبا لان الغالط قاصد لرفع

الحدث فى الجملة والعامد غير قاصد وانما حصل منه تصور وحديث نفس فقط ولم يريدوا ان العامد فى الصورة

المذكورة قاصد لرفع غير الواقع ليرد ما اورده بعض الاعلام عليهم فى الرسالة الموسومة بالانموذج حيث قال ان

النية هو القصد وقصد ازالة ما لم يتحقق حصوله مستحيل من الحيوان فضلا عن الانسان فلا يتصور منه

دفع غير حدثه الا غلطا فان التقييد بالغلط غلط الى آخر ما قاله والله اعلم لتوضيح حال قد تضمن هذا

الحديث تفضيل النية على العمل ونقل الخاصة والعامة عن النبى صلى الله عليه وآله نية المؤمن خير من عمله وقد قيل فيه وجوه الاول

ان المراد بنية المؤمن اعتقاده الحق ولا ريب انه خير من اعماله اذ ثمرته الخلود فى الجنة وعدمه يوجب الخلود فى النار

بخلاف العمل وبهذا يزول الاشكال فيما يروى فى تتمة هذا الحديث من قوله صلى الله عليه وآله نية الكافر شر من عمله الثانى

ان المراد ان النية بدون العمل خير من العمل بدون النية ورد بان العمل بدون نية لا خير فيه اصلا وحقيقة

التفضيل يقتضى المشاركة ولو فى الجملة الثالث ان المؤمن ينوى خيرات كثيرة لا يساعده الزمان على عملها فكان الثواب

المترتب على نياته اكثر من ثواب المترتب على اعماله وهذا الكلام ينسب الى ابن دريد اللغوى رحمه الله الرابع ان طبيعة

النية خير من طبيعة العمل لانه لا يترتب عليها عقاب اصلا بل ان كان خيرا يثيب عليها وان كان شرا كان وجودها

كعدمها بخلاف العمل فان من يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره فصح ان النية بهذا الا

عتبار خير من العمل الخامس ان النية من اعمال القلب وهو افضل من الجوارح فعمله افضل من عملها الا ترى

الى قوله تعالى اقم الصلوة لذكرى جعل سبحانه الصلوة وسيلة الى الذكر والمقصود اشرف من الوسيلة وايضا

فاعمال القلب مستورة عن الخلق لا يتطرق اليها الرياء ونحوه بخلاف اعمال الجوارح السادس ان المراد ان

بعض الاعمال الشاقة كالحج والجهاد خير من بعض الاعمال الخفيفة كتلاوة آية والصدقة بدرهم مثلا السابع

ان لفظة خير ليست اسم تفضيل بل المراد ان نية المؤمن عمل خير من جملة اعماله ومن تبعيضية ونقل هذا

عن السيد المرتضى رضى الله عنه ويبعد الثانى بين هذا الحديث وبين ما روى عنه صلى الله عليه وآله افضل

الاعمال احمزها ويزول الاشكال المشهور فى قوله عليه السلام نية الكافر شر من عمله بان لفظة شر كلفظة

خير فى عدم ارادة التفضيل ولا يخفى عدم جريان هذا الوجه فى الحديث الذى نحن بصدد الكلام فيه الثامن ان

المراد بالنية تأثر القلب عند العمل وانقياده الى الطاعة واقباله على الآخرة وانصرافه عن الدنيا وذلك يشتد

بشغل الجوارح فى الطاعات وكفها عن المعاصى فان بين الجوارح والقلب علاقة شديدة يتأثر كل منها بالآخر

كما اذا حصل للاعضاء آفة سرى اثرها الى القلب فاضطرب واذا تألم القلب بخوف مثلا سرى اثره الى الجوارح

فارتعدت والقلب هو الامير المتبوع والجوارح كالرعايا والاتباع والمقصود من اعمالها حصول ثمرة فى القلب

فلا تظن ان فى وضع الجبهة على الارض غرضا من حيث انه جمع بين الجبهة والارض بل من حيث انه بحكم

العبادة يؤكد صفة التواضع فى القلب فان من يجد فى نفسه تواضعا فاذا استعان باعضائه وصورها بصورة

التواضع تأكد بذلك تواضعه واما من يسجد غافلا عن التواضع وهو مشغول القلب باغراض الدنيا فلا

يصل من وضع جبهته على الارض اثر الى قلبه بل سجوده كعدمه نظرا الى الغرض المطلوب منه فكانت النية

روح العبادة ثمرتها والقصد الاصلي من التكليف بها فكانت افضل وهذا الوجه قريب من الوجه الخامس التاسع

ان النية ليست مجرد قولك عند الصلوة او الصوم او التدريس اصلي او اصوم او ادرس قربة الى الله ملاحظا معاني

هذه الالفاظ بخاطرك ومتصورا لها بقلبك هيهات انما هذا تحريك لسان وحديث نفس وانما النية المعتبرة

انبعاث النفس وميلها وتوجهها الى ما فيه غرضها ومطلبها اما عاجلا او آجلا او عاجلا وآجلا وهذا الانبعاث

والميل اذا لم يكن حاصلا لها لا يمكنها اختراعه واكتسابه بمجرد النطق بتلك الالفاظ وتصور تلك المعاني وما

ذلك الا كقول الشبعان اشتهي الطعام واميل اليه قاصدا حصول الميل والاشتهاء وكقول الفارغ اعشق فلانا

واحبه وانقاد اليه واطيعه بل لا طريق الى اكتسابه بصرف القلب الى الشيء وميله اليه واقباله عليه الا بتحصيل الاسباب

الموجبة لذلك الميل والانبعاث واجتناب الامور المنافية لذلك المضادة له فان النفس انما تنبعث الى الفعل

وتقصده وتميل اليه تحصيلا للغرض الملائم لها بحسب ما يغلب عليها من الصفات فاذا غلب على قلب المدرس

مثلا حب الشهرة واظهار الفضيلة واقبال الطلبة عليه وانقيادهم اليه فلا يتمكن من التدريس بنية التقرب الى الله

سبحانه بنشر العلم وارشاد الجاهلين بل لا يكون تدريسه الا لتحصيل تلك المقاصد الواهية والاغراض الفاسدة

وان قال بلسانه ادرس قربة الى الله وتصور ذلك بقلبه واثبته في ضميره وما دام لم يقلع تلك الصفات الذميمة

من قلبه لا عبرة بنيته اصلا وكذا اذا كان قلبك عند نية الصلوة منهمكا في امور الدنيا والتهالك

عليها والانبعاث في طلبها فلا يتيسر لك توجيهها بكليتها الى الصلوة وتحصيل الميل الصادق

اليها والاقبال الحقيقي عليها بل يكون دخولك فيها متكلفا لها متبرما بها ويكون قولك اصلي قربة

الى الله كقول الشبعان اشتهي الطعام وقول الفارغ اعشق فلانا مثلا فالحاصل انه لا يحصل لك النية

الكاملة المعتد بها في العبادات من دون ذلك الميل والاقبال وقمع ما يضاده من الصوارف والاشغال

وهو لا يتيسر الا اذا صرفت قلبك عن الامور الدنيوية وطهرت نفسك عن الصفات الذميمة الدنيئة اشق

من العمل بكثير فيكون افضل منه وتبين لك ان قوله صلى الله عليه وآله افضل الاعمال احمزها القول صلى الله عليه وآله

نية المؤمن خير من عمله هل هو كالمؤكد والمقرر له والله ولي التوفيق وبالسند المتصل الى

الشيخ الجليل عماد الاسلام محمد بن يعقوب عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد عن ابن فضال عمن ذكره عن الامام

ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من تاب قبل موته بسنة قبل الله توبته

ثم قال ان السنة لكثيرة من تاب قبل موته بشهر قبل الله توبته ثم قال ان الشهر لكثير من تاب قبل موته بجمعة قبل

الله توبته ثم قال ان الجمعة لكثير من تاب قبل موته بيوم قبل الله توبته ثم قال ان يوما لكثير من تاب قبل ان

يعاين قبل الله توبته بيان ما لعله يحتاج الى البيان في هذا الحديث من تاب قبل موته التوبة لغة الرجوع

تنسب الى العبد والى الله سبحانه ومعناها على الاول الرجوع عن المعصية الى الطاعة وعلى الثاني الرجوع عن العقوبة

الى اللطف والتفضل وفي الاصطلاح الندم على الذنب لكونه ذنبا فخرج الندم على شرب الخمر مثلا لاضراره بالجسم

وقد يزاد مع العزم على ترك المعاودة ابدا والظاهر ان هذا العزم لازم لذلك الندم غير منفك عنه والكلام

الجامع في هذا الباب ما قاله بعض ذوي الالباب من ان التوبة لا تحصل الا بحصول ثلثة امور اولها معرفة

ضرر الذنوب وكونها حجابا بين العبد ومحبوبه وسموما قاتلة لمن يباشرها فاذا عرف ذلك معرفة يقينية

حصل له من ذلك حالة ثانية هي التألم لفوات المحبوب من فعل الذنوب وهذا التألم والتأسف هو المعبر

عنه بالندم واذا غلب هذا الالم حصل حالة ثالثة هي القصد الى امور ثلثة لها تعلق بالحال والاستقبال والمضي

فالمتعلق بالحال هو ترك ما هو مقيم عليه من الذنوب والمتعلق بالاستقبال هو العزم على عدم العود اليها

الى آخر العمر والمتعلق بالماضي تلافي ما يمكن تلافيه من قضاء الفوائت والخروج من المظالم فهذه الثلثة اعني

المعرفة والندم والقصد الى المذكورات امور مترتبة في الحصول وقد يطلق على مجموعها اسم التوبة وكثيرا ما

يطلق على الثاني اعني الندم وحده ويجعل المعرفة مقدمة لها وذلك القصد ثمرة متأخرة عنها وقد يطلق

على مجموع الندم والعزم هذا وقد عرفها بعض اصحاب القلوب برجوع الآبق عن الجرم السابق وبعضهم بانه

ترك الاختيار لما سلف من الخطاء وبعضهم بانها خلع لباس الجفاء وبسط بساط الوفاء قبل الله توبته المراد بقبول

التوبة اسقاط العقاب للمذنب على الذنب الذى تاب عنه وسقوط العقاب بالتوبة مما اجمع عليه اهل الاسلام

وانما الخلاف فى انه هل يجب على الله حتى لو عاقب بعد التوبة كان ظلما او هو تفضل يفعله سبحانه كرما منه

ورحمة لعباده المعتزلة على الاول والاشاعرة على الثانى واليه ذهب الشيخ ابو جعفر الطوسى قدس الله روحه

فى كتاب الاقتصاد والعلامة جمال الملة والدين رحمه الله فى بعض كتبه الكلامية وتوقف المحقق الطوسى طاب

ثراه فى التجريد ومختار الشيخين هو الظاهر ودليل الوجوب مدخول من تاب قبل ان يعاين اى يرى ملك الموت

كما روى عن ابن عباس رضى الله عنه ويمكن ان يراد بالمعاينة علمه بحلول الموت وقطع الطمع من الحيوة وتيقنه

ذلك كانه يعاينه وان يراد معاينته رسول الله صلى الله عليه وآله وامير المؤمنين على بن ابى طالب عليه السلام فقد روى فى الكافى وغيره

انهما يحضران عند كل محتضر ويبشرانه بما يؤول اليه حاله من سعادة او شقاوة او معاينته منزلته فى الآخرة كما

روى عن النبى صلى الله عليه وآله انه قال لن يخرج احدكم من الدنيا حتى يعلم اين مصيره وحتى يرى مقعده من الجنة او النار وفى

الكافى عن ابى بصير قال قال ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام اذا حيل بينه وبين الكلام اتاه رسول الله

صلى الله عليه وآله ومن شاء الله فجلس رسول الله صلى الله عليه وآله عن يمينه والآخر عن شماله فيقول له رسول الله صلى الله عليه وآله

اما ما كنت ترجو فهو ذا امامك واما ما كنت تخاف فقد امنت منه ثم يفتح له بابا الى الجنة فيقول هذا منزلك من الجنة

فان شئت رددناك الى الدنيا ولك فيها ذهب وفضة فيقول لا حاجة لى فى الدنيا الحديث والمراد بمن شاء الله فى

قوله عليه السلام اتاه رسول الله صلى الله عليه وآله ومن شاء الله امير المؤمنين عليه السلام كما ورد التصريح بذلك فى احاديث متكثرة

ولعل الابهام فى هذا الحديث وقع للتقية لا ريب فى وجوب التوبة على الفور فان الذنوب بمنزلة السموم المضرة

بالبدن وكما يجب على شارب السم المبادرة الى الاستفراغ تلافيا لبدنه المشرف على الهلاك كذلك يجب على صاحب الذنوب

المبادرة الى تركها والتوبة منها تلافيا لدينه المشرف على التهافت والاضمحلال ومن اهمل المبادرة الى التوبة وسوّفها من

وقت الى وقت فهو بين خطرين عظيمين ان سلم من واحد فلعله لا يسلم من الآخر احدهما ان يعاجله الاجل فلا ينتبه

من غفلته الا وقد حضر الموت وفات وقت التدارك وانسدّ ابواب التلافى وجاء الوقت الذى اشار اليه سبحانه بقوله

وحيل بينهم وبين ما يشتهون وصار يطلب المهلة والتاخير يوما او ساعة فيقال له لا مهلة لك كما قال سبحانه

من قبل ان ياتى احدكم الموت فيقول رب لولا اخرتنى الى اجل قريب قال بعض المفسرين فى تفسير هذه الآية ان

المحتضر يقول عند كشف الغطاء يا ملك الموت اخرنى يوما اعتذر فيه الى ربى واتوب اليه واتزود صالحا فيقول

فنيت الايام فيقول اخرنى ساعة فيقول فنيت الساعات فيغلق عنه باب التوبة ويغرغر بروحه الى النار ويتجرع غصة الياس

وحسرة الندامة على تضييع العمر وربما اضطرب اصل ايمانه فى صدمات تلك الاهوال نعوذ بالله من ذلك وثانيهما

ان تتراكم ظلمة المعاصى على قلبه الى ان تصير رينا وطبعا فلا تقبل المحو فان كل معصية يفعلها الانسان يحصل

منها ظلمة فى قلبه كما يحصل من نفس الانسان ظلمة فى المرآة فاذا تراكمت ظلمة الذنوب صارت رينا كما يصير بخار

النفس عند تراكمه على المرآة صدأ واذا تراكم الرين صار طبعا فيطبع على قلبه كالخبث على وجه المرآة اذا تراكم

بعضه فوق بعض وطال مكثه وغاص فى جرمها وافسدها فصارت لا تقبل الصيقل ابدا وقد يعبر عن هذا

القلب بالقلب المنكوس والقلب الاسود روى الشيخ الجليل محمد بن يعقوب الكلينى فى كتاب الكافى عن الامام ابى

عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام انه كان ابى يقول ما من شئ افسد للقلب من خطيئته ان القلب

ليواقع الخطيئة فلا تزال به حتى تغلب عليه فيصير اعلاه اسفله وروى فى الكتاب المذكور ايضا عن الامام

ابى جعفر محمد بن على الباقر عليه السلام انه قال ما من عبد الا وفى قلبه نكتة بيضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فى

النكتة نكتة سوداء فان تاب ذهب ذلك السواد وان تمادى فى الذنوب زاد ذلك السواد حتى يغطى البياض

فاذا اغطى البياض لم يرجع صاحبه الى خير ابدا وهو قول الله عز وجل كلا بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون

فقوله عليه السلام لم يرجع صاحبه الى خير ابدا يدل على ان صاحب هذا القلب لا يرجع عن المعاصى ولا يتوب منها

ابدا ولو قال بلسانه تبت الى الله يكون هذا القول مجرد تحريك اللسان من دون موافقة القلب فلا اثر

له اصلا كما ان قول القصار غسلت الثوب لا يصير الثوب نقيا من الاوساخ وربما يؤول حال صاحب هذا القلب

عدم المبالاة باوامر الشريعة ونواهيها فيسهل امر الدين فى نظره ويزول وقع الاحكام الالهية من قلبه

و ينفر عن قبولها طبعه و ينجر ذلك الى اختلال عقيدته و زوال الايمان فيموت على غير الملة وهو المعبر عنه بسوء
الخاتمة نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا   العزم على عدم العود الى الذنب فيما بقي من العمر لا بد
منه في التوبة وهل امكان صدوره منه في بقية العمر شرط حتى لو زنى ثم جب وعزم ان لا يعود الى الزنا على تقدير
قدرته عليه لم يصح توبته ام ليس بشرط فتصح الاكثر على الثاني بل نقل بعض المتكلمين اجماع السلف عليه واولى من هذا
بصحة التوبة من تاب فخص بحوف عليه على ظنه الموت فيه اما التوبة عند حضور الموت وتيقن الفوت وهو
المعبر عنه بالمعاينة فقد نقل الاجماع على عدم صحتها ونطق بذلك القرآن العزيز قال سبحانه وليست
التوبة للذين يعملون السيئات حتى اذا حضر احدهم الموت قال اني تبت الآن ولا الذين يموتون وهم كفار اولئك
اعتدنا لهم عذابا اليما وفي الحديث عن النبي صلى الله عليه وآله ان الله يقبل توبة العبد ما لم يغرغر والغرغرة تردد الماء وغيره
من الاجسام المائعة في الحلق والمراد هنا تردد الروح وقت النزع وقد روى محمد بن ابي الحامية عن ائمة اهل البيت
عليهم السلام احاديث متكثرة في انه لا يقبل التوبة عند حضور الموت وظهور علاماته ومشاهدة اهواله
ووجه ذلك بان الايمان برهاني ومشاهدة تلك العلامات والاهوال في ذلك الوقت يصيّره عيانا
فيسقط التكليف كما ان اهل الآخرة لما صارت معارفهم ضرورية سقطت التكاليف عنهم قال بعض المفسرين
ومن لطف الله بالعباد ان امر قابض الارواح بالابتداء في نزعها من اصابع الرجلين ثم يصعد شيئا
شيئا الى ان يصل الى الصدر ثم ينتهي الى الحلق ليتمكن في هذه المهلة من الاقبال بالقلب على الله تعالى والوصية
والتوبة ما لم يعاين والاستحلال وذكر الله سبحانه فيخرج روحه وذكر الله على لسانه فيرجى بذلك حسن خاتمته
رزقنا الله ذلك بمنه وكرمه   وورد في القرآن العزيز الامر بالتوبة النصوح قال سبحانه في سورة
التحريم يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبة نصوحا وقد ذكر المفسرون في معنى توبة النصوح وجوها منها
ان المراد توبة تنصح الناس اي تدعوهم الى ان ياتوا بمثلها لظهور آثارها الجميلة في صاحبها وتنصح صاحبها
فيقلع عن الذنوب ثم لا يعود اليها ابدا وروى الشيخ الجليل محمد بن يعقوب في الكافي عن ابي الصباح الكناني قال سئل

ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام عن قول الله عز وجل يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبة نصوحا
فقال عليه السلام يتوب العبد عن الذنب ثم لا يعود فيه ومنها ان النصوح ما كانت خالصة لوجه الله سبحانه من
قولهم عسل نصوح اذا كان خالصا من الشمع بان يندم على الذنوب لقبحها وكونها خلاف رضاء الله عنه
سبحانه لا لخوف النار مثلا وقد حكم المحقق الطوسي طاب ثراه في التجريد بان الندم على الذنوب خوفا من
النار ليس توبة وقد مر في الحديث السابع والثلثين ما ينفع به في هذا المقام ومنها ان النصوح من النصاحة
وهي الخياطة لانها تنصح من الدين ما مزقته الذنوب او تجمع بين التائب وبين اولياء الله واحبائه كما تجمع الخياطة
بين قطع الثوب ومنها ان النصوح وصف للتائب واسناده الى التوبة من قبيل الاسناد المجازي اي توبة تنصحون
بها انفسكم بان تاتوا بها على اكمل ما ينبغي ان يكون عليه حتى تكون قالعة لآثار الذنوب من القلوب بالكلية وذلك
باذابة النفس بالحسرات ومحو ظلمة السيئات بنور الحسنات وروى الشيخ ابو علي الطبرسي عند تفسير هذه الآية عن امير
المؤمنين عليه السلام ان التوبة يجمعها ستة اشياء على الماضي من الذنوب الندامة وللفرائض الاعادة ورد المظالم
واستحلال الخصوم وان تعزم على ان لا تعود وان تذيب نفسك في طاعة الله كما ربيتها في المعصية وان تذيقها
مرارة الطاعات كما اذقتها حلاوة المعاصي واورد السيد الرضي رضي الله عنه في كتاب نهج البلاغة ان قائلا قال
بحضرته عليه السلام استغفر الله فقال له عليه السلام ثكلتك امك اتدري ما الاستغفار ان الاستغفار درجة
العليين وهو اسم واقع على ستة معان اولها الندم على ما مضى الثاني العزم على ترك العود اليه ابدا الثالث ان
تؤدي الى المخلوقين حقوقهم حتى تلقى الله سبحانه املس ليس عليك تبعة الرابع ان تعمد الى كل فريضة عليك
ضيعتها فتؤدي حقها الخامس ان تعمد الى اللحم الذي نبت على السحت فتذيبه بالاحزان حتى يلصق الجلد بالعظم
وينشأ بينهما لحم جديد السادس ان تذيق الجسم الم الطاعة كما اذقته حلاوة المعصية وفي كلام بعض الاكابر انه كما
لا يكفي في جلاء المرآة قطع الانفاس والابخرة المسودة لوجهها بل لا بد من تصقيلها وازالة ما حصل
في جرمها من السواد كذلك لا يكفي في جلاء القلب من ظلمات المعاصي وكدوراتها مجرد تركها وعدم العود اليها

بل يجب محو اثار تلك الظلمات بانوار الطاعات فانه كما يرتفع الى القلب من كل معصية ظلمة وكدورة كذلك يرتفع اليه من كل طاعة نور وضياء والاولى محو ظلمة كل معصية بنور الطاعة تضادها بان ينظر التائب الى سيئاته مفصلة ويطلب لكل سيئة منها حسنة تقابلها فياتى بتلك الحسنة على قدر ما اتى بتلك السيئة فيكفر استماع الملاهي باستماع القرآن والحديث والمسائل الدينية ويكفر مس خط المصحف محدثا باكرامه وكثرة تقبيله وتلاوته ويكفر المكث في المسجد جنبا بالاعتكاف فيه وكثرة التعبد في زواياه وامثال ذلك واما في حقوق الناس فيخرج من مظالمهم اولا بردها عليهم والاستحلال منهم ثم يقابل ايذاءه لهم بالاحسان اليهم وغصبه اموالهم بالتصدق بماله الحلال وغيبتهم بالثناء على اهل الدين واشاعة اوصافهم الحميدة وعلى هذا القياس يمحو كل سيئة من حقوق الله وحقوق الناس بحسنة تقابلها من جنسها كما يعالج الطبيب الامراض باضدادها فنسال الله سبحانه ان يوفقنا لذلك بمنه وكرمه

اشتهر بين اصحابنا رضوان الله عليهم استحباب غسل التوبة بعد فعلها سواء كانت عن كفر او فسق ومستند الاول ما روي عن النبي صلى الله عليه وآله انه امر ثمامة الحنفي وقيس بن عاصم لما اسلما بالغسل ومستند الثاني ما رواه الشيخ في تهذيب الاحكام عن الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام ان رجلا جاء اليه فقال له ان لي جيرانا ولهم جوار يتغنين ويضربن بالعود فربما دخلت المخرج فاطيل الجلوس استماعا مني لهن فقال عليه السلام لا تفعل فقال والله ما هو شيء آتيه برجلي انما هو سماع باذني فقال الصادق عليه السلام تالله انت ما سمعت الله يقول ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسؤولا فقال الرجل كأني لم اسمع بهذه الآية من كتاب الله عز وجل من عربي ولا عجمي لا جرم اني قد تركتها واني استغفر الله فقال له الصادق عليه السلام قم فاغتسل وصل ما بدا لك فلقد كنت مقيما على امر عظيم ما كان اسوأ حالك لو مت على ذلك استغفر الله وسله التوبة من كل ما يكره فانه لا يكره الا القبيح والقبيح دعه لاهله فان لكل اهلا وهذا الخبر رواه الشيخ مرسلا ولم اظفر به مسندا في شيء من كتب الحديث التي اطلعت عليها سوى الكافي ولكن الرسالة غير محصر فيما هو المقصود منه بناء على ما تقدم في الحديث الحادي والثلاثين ولا يخفى انه كما تضمن الامر بالغسل

نص الامر بالصلوة ايضا ولم يتعرض اكثر فقهائنا رضوان الله عليهم الا للغسل هذا فان علماءنا اكثر علمائنا اطلق استحباب الغسل للتوبة سواء كانت عن الصغائر او الكبائر وفي كلام المفيد طاب ثراه انه يستحب للتوبة عن الكبائر واعترضه شيخنا المحقق الشيخ علي قدس الله روحه بان الخبر وقد تضمن ان الحديث المذكور بحج في ان توبة ذلك الرجل كانت عن استماع الغناء من تلك الجواري وليس استماع الغناء من الكبائر وبخطرها بالبال ان هذا الكلام غير وارد على المفيد رحمه الله لانه في الحديث دلالة على ان ذلك الرجل كان مصرا على ذلك الاستماع كما يظهر من قوله ربما دخلت المخرج فاطيل الجلوس استماعا لهن فان ربما تاتي في الاغلب للتكثير كما صرح به في مغني اللبيب بل ذكر الشيخ الرضي رضي الله عنه بان التكثير صار لها كالمعنى الحقيقي والتقليل كالمعنى المجازي المحتاج الى القرينة وقد صرح شيخنا الشهيد طاب ثراه في قواعده بان الاصرار يحصل بالاكثار من الصغائر بلا توبة ولا ريب ان الاصرار على الصغيرة كبيرة وقول الصادق عليه السلام له لقد كنت مقيما على امر عظيم ما كان اسوأ حالك لو مت على ذلك يشعر بما قلناه على ان المنقول عن المفيد طاب ثراه القول بان الذنوب كلها كبائر لاشتراكها في الخروج عن طاعة الله سبحانه كما ورد في الحديث لا تنظر الى ما فعلت وانظر الى ما عصيت وانه انما يطلق الكبير والصغير على الذنب بالاضافة الى ما تحته وفوقه كتقبيل الاجنبية بالنسبة الى النظر والوطي على ما تفصل في الحديث الثلاثين ولا ريب ان ما صدر عن ذلك الرجل كان معصية متضمنة لثلاثة انواع من المعاصي استماع صوت الاجنبيات وصوت العود والغناء فهي كبيرة نظرا الى كل منها بل سماع غناهن كبيرة نظرا الى استماع صوتهن هنا وبما ذكرناه في هذا المقام يندفع ايضا ما اورده شيخنا الشهيد الثاني طاب ثراه على من قيد التوبة المستحب لها الغسل بما كانت عن كبيرة وفسق من لزوم عدم استحباب الغسل للتوبة عن الصغيرة النادرة فانها ليست فسقا لعدم اخلالها بالعدالة مع شمول النص لغسل التوبة منها الذنب ان لم يستتبع امرا آخر بل يلزم الاتيان به شرعا كلبس الحرير مثلا كفى الندم عليه والعزم على عدم العود اليه ولا يجب شيء آخر سوى ذلك وان استتبع امرا آخر من حقوق الله او من حقوق الناس ماليا او دينيا مالياً وجب مع التوبة الاتيان به بدون ما كان المكلف مخيرا بين الاتيان بذلك الامر وبين الاكتفاء بالتوبة من الذنب المستتبع له كالعتق في الكفارة مثلا

الاتيان بجامع القدرة وعند المالية ان كان عن حق كقضاء الفوائت وصوم الكفارة فكذلك وان كان حدا فالمكلف مخير
ان شاء اقر بالذنب عند الحاكم ليقام عليه وان شاء ستره واكتفى بالتوبة منه فلا حد عليه حينئذ ان تاب قبل قيام البينة
عند الحاكم واما حقوق الناس المالية فتجب تبرئة الذمة منها بقدر الامكان فان مات صاحب الحق فورثته في كل
طبقة قائمون مقامه فتدفع اليهم هو او وارثه او اجنبي متبرع برئت ذمته وان بقي الى يوم القيمة فلفقهائنا رضي
الله عليهم في مستحقه وجوه الاول انه لصاحبه الاول الثاني انه لآخر وارث ولو بالعموم كالامام الثالث انه يشيل الى
الله سبحانه والاول هو الاصح وقد دلت عليه الرواية الصحيحة عن الصادق عليه السلام واما حقوقهم الغير المالية فان
كان اضلالا وجب الارشاد وان كان قصاصا وجب اعلام المستحق له وتمكينه من استيفائه فيقول له انا الذي قتلت اباك
مثلا فان شئت فاقتص مني وان شئت فاعف عني وان كان حدا كحد القذف فان كان المستحق له عالما بصدوره ما يوجبه
وجب التمكين ايضا وان كان جاهلا به فهل يجب اعلامه به وجهان من كونه حق آدمي فلا يسقط الا باسقاطه ومن
كون الاعلام تجديد للاذى وتشهيا لما يوجب البغضاء ومثل هذا يجري في الغيبة ايضا وكلام المحقق الطوسي وتلميذه
العلامة طاب ثراهما يعطي عدم وجوب الاعلام بها واعلم ان الاتيان بما يستتبعه الذنوب من قضاء الفوائت واداء الحقوق
والتمكين من القصاص والحد ونحو ذلك ليس شرطا في صحة التوبة بل هذه واجبات براسها والتوبة صحيحة بدونها وبها تصير
اكمل واتم واما التوبة المبعضة والموقتة والمجملة فيختلف فيها والاصح صحة المبعضة والا لما صح عن الكفر مع الاصرار
صغيرة واما الموقتة كان يتوب من الذنوب سنة فاشتراط العزم على عدم العود ابدا يقتضي بطلانها واما المجملة كان
يتوب من الذنوب على الاجمال من دون تفصيلها وهو ذكر للتفصيل فقد توقف فيها المحقق الطوسي والقول بصحتها
غير بعيد اذ لا دليل على اشتراط التفصيل والله اعلم بالصواب . وبالسند المتصل الى الشيخ
الجليل ثقة الاسلام محمد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن عمرو بن عثمان وعدة من اصحابنا عن سهل بن زياد
عن احمد بن ابي نصر والحسن بن علي جميعا عن ابي جميلة مفضل بن صالح عن جابر عن عبد الاعلى وعلي بن ابراهيم عن
محمد بن عيسى عن يونس عن ابراهيم بن عبد الاعلى عن سويد بن غفلة قال قال امير المؤمنين عليه السلام ان ابن آدم

اذا كان في آخر يوم من ايام الدنيا واول يوم من ايام الآخرة مثل له ماله وولده وعمله فيلتفت الى ماله فيقول
والله اني كنت عليك حريصا شحيحا فما لي عندك فيقول خذ مني كفنك قال فيلتفت الى ولده فيقول
والله اني لكم محبا واني كنت عليكم محاميا فما لي عندكم فيقولون نؤديك الى حفرتك نواريك فيها قال
فيلتفت الى عمله فيقول والله اني كنت فيك لزاهدا وان كنت علي لثقيلا فما لي عندك فيقول انا قرينك
في قبرك ويوم نشرك حتى اعرض انا وانت على ربك قال فان كان لله وليا اتاه اطيب الناس ريحا
واحسنهم منظرا واحسنهم رياشا فقال ابشر بروح وريحان وجنة نعيم ومقدمك خير مقدم فيقول
له من انت فيقول انا عملك الصالح ارتحل من الدنيا الى الجنة وانه ليعرف غاسله ويناشد حامله ان يعجله
فاذا ادخل قبره اتاه ملكا القبر يجران اشعارهما ويخدان الارض باقدامهما اصواتهما كالرعد القاصف
وابصارهما كالبرق الخاطف فيقولان له من ربك وما دينك ومن نبيك فيقول الله ربي وديني الاسلام
ونبيي محمد صلى الله عليه وآله فيقولان ثبتك الله فيما تحب وترضى وهو قول الله عز وجل يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت
في الحيوة الدنيا وفي الآخرة ثم يفسحان له في قبره مد بصره ثم يفتحان له بابا الى الجنة ثم يقولان له نم قرير العين نوم
الشاب الناعم فان الله عز وجل يقول اصحاب الجنة يومئذ خير مستقرا واحسن مقيلا قال واذا كان لربه عدوا
فانه ياتيه اقبح من خلق الله زيا وانتنه ريحا فيقول ابشر بنزل من حميم وتصلية جحيم وانه ليعرف غاسله
ويناشد حملته ان يحبسوه فاذا ادخل القبر اتاه ممتحنا القبر فالقيا اكفانه ثم يقولان له من ربك وما دينك
ومن نبيك فيقول لا ادري فيقولان لا دريت ولا هديت فيضربان يافوخه بمرزبة معهما ضربة ما خلق الله
عز وجل من دابة الا تذعر لها ما خلا الثقلين ثم يفتحان له بابا الى النار ثم يقولان له نم بشر حال ويسلط
عليه في قبره حيات الارض وعقاربها وهوامها فتنهشه حتى يبعثه الله من قبره بيان ما لعله يحتاج الى البيان في
هذا الحديث مثل له ماله وولده وعمله بالبناء للمفعول وتشديد الثاء المثلثة اي صور له كل من الثلثة
بصورة مثالية يخاطبها وتخاطبه ويجوز ان يراد بالتمثيل خطور هذه الثلثة بالبال وحضور صورها في الخيال

وحينئذ تكون المخاطبة بلسان الحال الذى هو افصح من لسان المقال حرصًا شحيحًا البشح بتثليث اوله البخل مع الحرص

تؤذيك بالهمزة اى توصلك الى كتتغيك لاذاهر الزهد فى الشئ ضد الرغبة فيه وماضيه مثلث العين كا حسبهم

عصرو باشا بكسر الراء المهملة وبعدها ياء مثناة تحتانية وبعد الالف شين معجمة اللباس الفاخر اثنه بروح وريحان

وجنة نعيم الروح بفتح اوله الراحة وبضمه الرحمة او الحيوة الدائمة فقد فسر بها الوجهين فى قوله تعالى فاما ان كان من

المقربين فروح وريحان وجنة نعيم وروى فى الكشاف قراءة الضم عن رسول الله صلى الله عليه وآله ورواها فى مجمع

البيان عن الامام محمد بن على الباقر عليه السلام ايضا وفسر الريحان فى الاية بالورق الطيب ونقل الشيخ ابو على الطبرسى

عن بعضهم انه الريحان المشموم يؤتى به عند الموت من الجنة فليشمه فيقول انا عملك الصالح روى فى الكافى فى حديث

آخر عن الامام ابى عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام فيقول انا رايك الحسن الذى كنت عليه وعملك الصالح الذى

كنت تعمله وهذا صريح فى تجسم الاعتقاد ايضا فى تلك البشارة ادخل بصيغة فعل الامر وانه ليعرف غاسله هنا اصل مقدر

يدل عليه السياق والواو حالية والتقدير فيدخل والحال انه ليعرف غاسله ويحتمل ان يكون عاطفة على اتاه فلا

تقدير وربما شرح ما هنا فى الصحاح شمت خلانا الشيء لشدة اذا قلت له تخبر تك الله اى سالتك بالله يخدان

الارض بالخاء المعجمة المضمومة والدال المهملة المشددة اى يشقانها والجمع القاصفا الشديد الصوت من نبيك فى

من احاديثنا المروية فى الكافى وغيره انه يسئل عن امامه ايضا ولعل مولانا امير المؤمنين عليه السلام لم يذكر ذلك

اكتفاء بشهرته وهذا لنفسه المقدسة سلام الله عليه وروى اصحابنا ان النبى صلى الله عليه وآله لما دفن فاطمة

بنت اسد رضى الله عنها لقنها وقال لها ابنك ابنك فيما نحب وتوضى على صيغة الغايبة لا المخاطب وهو قول الله

عز وجل يجوز عود الضمير لقول الملكين تثبك الله الح والمضاف محذوف والتقدير مدلول قول الله عز وجل والاول

عوده الى تثبيت المؤمن على ما يجيب به الملكين كما يدل عليه ما روى عن النبى صلى الله عليه وآله انه ذكر قبض روح

المؤمن فقال ثم تعاد روحه فى جسده ويأتيه ملكان فيجلسانه فى قبره ويقولان له من ربك وما دينك

ومن نبيك فيقول الله ربى ودينى الاسلام ونبيى محمد فينادى مناد من السماء ان صدق عبدى فذلك قوله تعالى يثبت الله

الذين آمنوا بالقول الثابت وما روى عنه صلى الله عليه وآله ان المسلم اذا سئل فى القبر شهد ان لا اله الا الله

وان محمدا رسول الله فذلك قوله تعالى يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت ثم يفسحان له فى قبره مد بصره فسحا بالفسح

بالفتح فيهما اى وسعه له والفسحة بالضم السعة والمراد بمد البصر مداه وغايته التى ينتهى اليها ولا منافاة بين هذا

وبين ما روى عن النبى صلى الله عليه وآله يفسح له فى قبره سبعون ذراعا فى سبعين وما رواه فى الكافى عن الامام ابى

عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام يفسح له فى قبره سبعة اذرع والاوسط سبعون والاعلى مد البصر ثم

يفتحان له بابا الى الجنة فلا يزال ياتيه من روحها وطيبها الى يوم القيمة كما فى احاديث آخر مروية فى الكافى وغيره

ثم يقولان له نم قرير العين قرة العين بردها وانقطاع بكائها ورؤيتها ما كانت متشوقة اليه والقر

بالضم ضد الحر والعرب تزعم ان دمع الباكى من شدة السرور بارد ودمع الباكى من الحزن حار فقرة العين

كناية عن الفرح والسرور والظفر بالمطلوب يقال قرت عينه تقر بالكسر والفتح قرة بالفتح والضم نوم

الشاب الناعم من النعمة بالكسر وهى ما ينعم به من المال ونحوه او بالفتح وهى نفس التنعم ولعل الثانى

الثانى اولى فقد قيل كم ذى نعمة لا نعمة له فان الله عز وجل يقول هذا الكلام يحتمل ان يكون من كلام الامام عليه

السلام ويكون كالمؤيد لما تضمنه الكلام السابق من الفسحة وفتح الباب الى الجنة والنوم قرير العين وان

يكون من مقول قول الملكين اصحاب الجنة يومئذ خير مستقرا واحسن مقيلا المراد اليوم المذكور فى قوله

سبحانه قبل هذه الاية يوم يرون الملائكة لا بشرى يومئذ للمجرمين ويقول حجرا محجورا وهذا الحديث يدل

على ان المراد بذلك اليوم يوم الموت وبالملائكة ملائكة الموت وهو قول كثير من المفسرين وفسره بعضهم

ذلك اليوم بيوم القيمة والملائكة ملائكة النار والمراد بالمستقر المكان الذى يستقر فيه وبالمقيل مكان

الاستراحة مأخوذ من مكان القيلولة ويحتمل المصدرية فيهما او فى احدهما واذا كان لربه عدوا الظاهر

ان المراد ما يشمل الكافر والفاسق المتمادى فى فسقه وقد روى فى الكافى عن الامام ابى عبد الله جعفر بن محمد

الصادق عليه السلام بطرق عديدة لا يخلو بعضها من اعتبار انه لا يسئل فى القبر الا من محض الكفر محضا قبح

من خلق الله ذريًا في الكافي في حديث آخر عن الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام فيقول له يا عبد الله
من انت فما رايت شيئا اقبح منك فيقول انا عملك السيء الذي كنت تعمله ورايك الخبيث والزي بكسر الزاء المعجمة
وتشديد الياء الهيئة ابشر بنزل من حميم وتصلية جحيم البشارة هنا على سبيل التهكم كقوله تعالى فبشرهم بعذاب
اليم والنزل بضمتين ما يعد للضيف النازل على الشخص من الطعام والشراب وفيه تهكم ايضا والحميم الماء الشديد
الحرارة يسقى منه اهل النار او يصب على ابدانهم والانسب بالنزل السقي والتصلية التلويح على النار اتاه
ممتحنا القبر ايضا فتان اسم الفاعل اما المعول على حذف مضاف اي ممتحنا صاحب القبر والاعين معول كصادع مصر وهذا
اولى وقد تظافرت الاحاديث بتسمية هذين الملكين منكرا ونكيرا وانكر بعض اهل الاسلام تسميتهما بهذين الاسمين
وقال ان المنكر هو ما يصدر عن الكافر من التلجلج عند سؤالهما والنكير هو ما يصدر عنهما من التقريع له فليس للمؤمن
منكر ولا نكير عند هؤلاء والاحاديث المتكاثرة صريحة في خلافهم فالقيل الكافر انه تخصيص الغاية لا الكفار نعوذ بالله لظاهر
لا بد من الشناعة للمناسبة بحال فيضها يا فوجه بمرزبة معها اضاهيه ما خلق الله عز وجل من دابة الا تحركها
ما خلا الثقلين اليافوخ بالياء المثناة من تحت وبعد الالف فاء ثم واو وآخره خاء معجمة هو الموضع الذي يتحرك من
راس الطفل اذا كان قريب عهد بالولادة وجمعه يافيخ كمصابيح والمرزبة بالراء المهملة والزاء المعجمة والباء الموحدة قطعة
من حديد وفي الصحاح الارزبة التي يكسر بها المدر فان قلتها بالميم خففت وقلت المرزبة انتهى وقال القاضي
البيضاوي في شرح المصابيح ان المحدثين يشددون الباء من المرزبة والصواب تخفيفها وانما يشدد الباء اذا ابدلت
الميم همزة انتهى لكن كلام صاحب القاموس صريح في مجيء التشديد في مرزبة ايضا ولم يتعرض فيه لما ذكره الجوهري وتذعر
بالذال المعجمة والعين المهملة اي تفزع وانما سمي الانس والجن بالثقلين لعظم شانهما بالنسبة الى ما في الارض من
الحيوانات وكل شيء له وزن وقدر فهو ثقل ومنه اسم الثقل قال في القاموس ومنه الحديث اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله
وعترتي وقيل سميا بذلك لحفظهما اذ لهما وقيل لانهما مثقلان بالتكاليف هذا ولعل الحكمة في عدم سماع الثقلين ذلك
انهم لو سمعوه لصار الايمان ضروريا فيرتفع التكليف وقد وردت احاديث متكثرة من طرق العامة والخاصة ان الحيوانات

العجم

العجم تسمع صوت عذاب الميت في القبر فعن الامام ابي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام قال قال النبي صلى
الله عليه وآله اني كنت لا انظر الى الابل والغنم وانا ارعاها وليس من نبي الا وقد رعى الغنم فكنت انظر اليها وهي
في المكنة ما حولها شيء يهيجها حتى تذعر فتطير فاقول ما هذا واعجب حتى جاءني جبرئيل عليه السلام فقال
ان الكافر يضرب ضربة ما خلق الله شيئا الا سمعها ويذعر لها الا الثقلين رواه في الكافي وعن زيد بن ثابت
قال بينا رسول الله صلى الله عليه وآله في حائط لبني النجار على بغلة له ونحن معه اذ حادت به فكادت تلقيه فاذا
ستة او خمسة فقال صلى الله عليه وآله من يعرف اصحاب هذه الاقبر قال رجل انا قال فمتى ماتوا قال في الشرك
فقال ان هذه تبتلى في قبورها فلولا ان لا تدافنوا لدعوت الله ان يسمعكم من عذاب القبر الذي اسمع منه الحديث
ويسلط الله عليه حيات الارض وروى في الكافي عن الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام ان الله
يسلط عليه تسعة وتسعين تنينا لو ان تنينا واحدا منها نفخ في الارض ما انبتت شجرا ابدا وروى الجمهور ايضا
هذا المضمون بهذا العدد الخاص عن النبي صلى الله عليه وآله قال بعض اصحاب الحال ولا ينبغي ان يتعجب من التخصيص بهذا العدد فلعل
عدد هذه الحيات بقدر عدد الصفات المذمومة من الكبر والرياء والحسد والحقد وسائر الاخلاق الذميمة والملكات
الرديئة فانها تتشعب وتتنوع انواعا كثيرة وهي بعينها تنقلب حيات في تلك النشأة انتهى كلامه ولبعض اصحاب
الحديث في نكتة التخصيص بهذا العدد وجه ظاهري اقناعي محصله انه قد ورد في الحديث ان لله تعالى تسعة
وتسعين اسما من احصاها دخل الجنة ومعنى احصائها الاذعان باتصافه عز وجل بكل منها وروي عن النبي صلى الله عليه وآله
انه قال ان لله تعالى مائة رحمة واحدة بين الجن والانس والبهائم واخر تسعة وتسعين رحمة يرحم بها عباده
فتبين من الحديث الاول انه سبحانه بين لعباده معالم معرفته بهذه الاسماء التسعة والتسعين ومن الحديث
الثاني ان لهم عنده في النشأة الاخروية تسعة وتسعين رحمة وحيث ان الكافر لم يعرف الله سبحانه بشيء من تلك
الاسماء جعل له في مقابل كل اسم رحمة تنين ينهشه في قبره هذا حاصل كلامه وهو كما ترى — تبصرة — لعلك تقول
انا قد نفتش عن القبر بعد دفن الميت فلا نسمع شيئا من ذلك السؤال والجواب والخطاب والعتاب وربما يكشف

عن الميت فتراه في القبر على حاله الذي تركناه عليه ولا نرى معه شيئا من تلك الحيات والعقارب فكيف التصديق
بما يخالف المشاهدة فاعلم ان عدم سماعك ومشاهدتك شيئا من ذلك في عالم الملك لا يمنع من التصديق
به فان هذه الامور من عالم الملكوت وهذه الاذن والعين لا يصلحان لسماع الامور الملكوتية ومشاهدتها
بل انما تدرك تلك الامور بجنس آخر من الاذن اما ترى الصحابة كانوا يؤمنون بنزول جبرئيل عليه السلام على
النبي صلى الله عليه وآله ويذعنون بان النبي صلى الله عليه وآله كان يشاهده وهو يخاطبه وهم لا يشاهدونه ولا يسمعون خطابه
فان كنت لا تؤمن بهذا فتصحيح اصل الايمان بالملائكة والوحي اهم واوجب عليك من تصحيح الايمان بعذاب
القبر وان كنت آمنت بذلك وجوزت ان يشاهد النبي صلى الله عليه وآله ما لا تشاهده ويسمع ما لا تسمعه فجوز مثل ذلك
فيما نحن فيه ايضا وما يكسر سورة استبعادك ان تتفكر في حال النائم في مجلس فيه جماعة فانه قد يرى في منامه
ان عقارب وحيات تلدغه وان اشخاصا يعاقبونه بانواع العقاب ويصيحون عليه باصوات هائلة وهو
يتألم من ذلك غاية التألم ويتأذى نهاية التأذي وربما يصيح في اثناء النوم ويرتعد ويعرق من شدة الخوف
والاضطراب مع ان الجماعة الجالسين حوله لا يسمعون شيئا من تلك الاصوات ولا يرون شيئا من تلك الحيات
والعقارب والاصحاب التي يسمعها هو ويشاهدها في النشأة المنامية فقس على ذلك عذاب القبر وحياته وعقاربه
وغرضنا من هذا مجرد التنبيه والتقريب وليس الغرض ان حيات القبر وعقاربه خيالية ايضا كحيات المنام وعقاربه البرزخ
هيهات فانها اشد وادهى من حيات اليقظة وعقاربها بل نسبتها اليها كنسبة حيات اليقظة وعقاربها
الى حيات النوم وعقاربه فان الناس نيام فاذا ماتوا انتبهوا عذاب القبر وهو العذاب الحاصل
في البرزخ اعني ما بين الموت والقيامة مما اتفقت عليه الامة سلفا وخلفا وقال به اكثر اهل الملل ولم ينكره
من المسلمين الا شرذمة قليلة لا عبرة بهم وقد انعقد الاجماع على خلافهم سابقا ولاحقا والاحاديث الواردة
فيه من طرق الخاصة والعامة متواترة المضمون وهي اكثر من ان تحصى وقد اورده الشيخ الجليل محمد بن
يعقوب الكليني في كتاب الكافي طرفا منها من طرق اهل البيت عليهم وكذا الشيخ الصدوق محمد بن بابويه في كتاب

الامالي

الامالي وغيره وقد اشتمل كتاب المشكاة والمصابيح على احاديث متكثرة في هذا الباب وفي القرآن العزيز آيات
يرشد اليه فمنها قوله تعالى كيف تكفرون بالله وكنتم امواتا فاحياكم ثم يميتكم ثم يحييكم ثم اليه ترجعون فقد
ذكر سبحانه الرجوع اليه وهو البعث في القيمة معطوفا بثم على احياءين فاحدهما في القبر كما ذكره جماعة من
المفسرين منهم الفخر الرازي في تفسيره الكبير ومن قال بالاحياء في القبر قال بالعذاب ومنها قوله سبحانه حكاية عن
آل فرعون النار يعرضون عليها غدوا وعشيا ويوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب وهذا
العطف يقتضي ان العرض على النار غدوا وعشيا غير العذاب بعد قيام الساعة فيكون في القبر وعن الا
مام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام الم تسمع قول الله عز وجل ويوم تقوم الساعة ادخلوا آل
فرعون اشد العذاب ومنها قوله تعالى ومن اعرض عن ذكري فان له معيشة ضنكا ونحشره يوم القيمة
بعدها ولا يجوز ان يراد بها سوء الحال في الدنيا لان كثيرا من الكفار في الدنيا معيشة طيبة هنيئة غير
ضنك والمؤمنين بالضد كما ورد في الحديث الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر ومنها قوله تعالى في حق
قوم نوح اغرقوا فادخلوا نارا فان الفاء للتعقيب من غير مهلة فالمراد نار البرزخ ولو اراد سبحانه ادخالهم
النار يوم القيمة لكان المناسب الاتيان بثم كما لا يخفى اشتهر الاحتجاج في الكتب الكلامية على
اثبات عذاب القبر بقوله تعالى حكاية عن الكفار ربنا امتنا اثنتين واحييتنا اثنتين فاعترفنا بذنوبنا
فهل الى خروج من سبيل وتقرير الاستدلال انه سبحانه حكى عنهم على وجه تقرير تصديقهم الاعتراف
باماتتين واحياءين فاحد الاماتتين في الدنيا والاخرى في القبر بعد السؤال واحد الاحياءين فيه للسؤال
والاخرى في القيمة واما الاحياء في الدنيا فانما سكتوا عنه لان غرضهم الاحياء الذي عرفوا فيه قدرة الله
سبحانه على البعث ولهذا قالوا فاعترفنا بذنوبنا اي بالذنوب التي حصلت بسبب انكار الحشر والاحياء في
الدنيا لم يكونوا فيه معترفين بذنوبهم قال المحقق الشريف في شرح المواقف ان تفسير هذه الآية على هذا الوجه
هو الشايع المستفيض بين المفسرين ثم قال واما حمل الاماتة الاولى على خلقهم امواتا في اطوار النطفة وحمل

الأمانة الثانية على الإماتة الطارية على الحيوة وحمل الإحيائين على الأحياء في الدنيا والحشر فقد ورد بان الإماتة
انما تكون بعد سابقة الحيوة ولا حيوة في اطوار النطفة وبانه قول شاذ من المفسرين والمعتمد هو قول
الأكثرين انتهى كلامه فقد جعل التفسير بالوجه الأول مستفيضا وبالوجه الثاني شاذا ويخطر بالبال ان
الأمر بالعكس فان الشايع المستفيض بين المفسرين هو ما جعله شاذا او الشاذ النادر هو ما جعله مستفيضا
ولعل هذا من سهو قلمه فان التفاسير المشهورة التي عليها المدار في هذه الأعصار هي الكشاف للعلامة
الزمخشري ومفاتيح الغيب للإمام الرازي ومعالم التنزيل للبغوي ومجمع البيان وجوامع الجامع لأمين الإسلام
ابي علي الطبرسي وتفسير النيشابوري وتفسير القاضي البيضاوي ولم يختر احد من هؤلاء تفسير الآية بالوجه
الأول بل اكثرهم انما اختار التفسير الثاني واما تفسير الأول فبعضهم نقله ثم زيفه وبعضهم اقتصر على
مجرد نقله من غير ترجيح فلو كان هو الشايع المستفيض كما زعمه السيد المحقق لما كان الحال على هذا المنوال
ولا باس في هذا المقام بنقل كلام بعض هؤلاء الأعلام قال في الكشاف اراد بالاماتتين خلقهم امواتا واماتتهم
عند انقضاء آجالهم وبالاحيائين الاحياءة الأولى واحياء البعث ثم قال بعد ذلك فان قلت كيف صح ان يسمى
خلقهم امواتا اماتة قلت كما صح ان يقول سبحان من صغر جسم البعوضة وكبر جسم الفيل وقولك
للحفار ضيق فم الركية ووسع اسفلها وليس ثمة نقل من كبر الى صغر ولا من صغر الى كبر ولا من ضيق الى
سعة ولا من سعة الى ضيق وانما اردت الانشاء على تلك الصفات والسبب في صحته ان الصغر والكبر جائزان
معا على المصنوع الواحد من غير ترجيح لأحدهما وكذلك الضيق والسعة واذا اختار الصانع احد الجائزين
وهو متمكن منهما على السواء فقد صرف المصنوع عن الجائز الآخر فجعل صرفه عنه كنقله منه ومن جعل الاماتتين
التي بعد حيوة الدنيا والتي بعد حيوة القبر لزمه اثبات ثلث احياآت وهو خلاف ما في القرآن الا ان يتمحل
فيجعل احديها غير معتد بها او يزعم ان الله يحييهم في القبور وتستمر بهم تلك الحيوة فلا يموتون بعدها
ويعدهم في المستثنين من الصعقة في قوله الا من شاء الله فان قلت كيف تسبب هذا لقوله فاعترفنا بذنوبنا

قلت

قلت قد انكروا البعث وكفروا واتبع ذلك من الذنوب ما لا يحصى لأن من لم يخش العاقبة تخرق في المعاصي
فلما رأوا الاماتة والاحياء قد تكررا عليهم علموا بان الله قادر على الاعادة قدرته على الانشاء فاعترفوا
بذنوبهم التي اقترفوها من انكار البعث وما تبعه من معاصيهم انتهى كلامه وقال الشيخ امين الإسلام
في جوامع الجامع اراد بالاماتتين خلقهم امواتا اولا واماتتهم عند انقضاء آجالهم وبالاحيائين الاحياءة الأولى
واحياء البعث وقيل الاماتتان هما اللتان في الدنيا بعد الحيوة والتي في القبر قبل البعث والاحياءان هما
اللتان في القبر للمسائلة والتي في البعث انتهى كلامه وفي كلام هذين الفاضلين كفاية والله الموفق
ولك ان تقول ان تفسير الآية على ما هو الشايع المستفيض كما ذكرته يقتضي سكوت الكفار عن الاحياء والا
ماتة الواقعتين في القبر فما السبب في سكوتهم عنهما واهمالهما وكيف لم يقولوا واحييتنا ثلاثا وامتنا ثلاثا
نقول ان الحيوة في القبر حيوة برزخية ناقصة ليس معها من آثار الحيوة سوى الاحساس بالالم واللذة
حتى انه قد توقف بعض الامة في عود الروح الى الميت في القبر فلذلك لم يعتدوا بها في جنب الحيوتين الأخريين قال في
شرح المقاصد اتفق اهل الحق على انه تعالى يعيد الى الميت في القبر نوع حيوة قدر ما يتألم ويلتذ لكن توقفوا في
انه هل يعاد الروح اليه ام لا وما يتوهم من امتناع الحيوة بدون الروح ممنوع وانما ذلك في الحيوة الكاملة التي
تكون معها القدرة والافعال الاختيارية انتهى كلامه والحق ان الروح يتعلق به [illegible] على الجانب الملكي
ولكنه تعلق ضعيف كما يشعر به ما رواه في الكافي عن الإمام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام في
حديث طويل يدخل عليه في قبره ملكا القبر منكر ونكير فيلقيان فيه الروح الى حقويه الحديث وقد يستبعد تعلق
الروح بمن اكلته السباع او احرق وتفرقت اجزاؤه يمينا وشمالا ولا استبعاد فيه نظرا الى قدرة الله سبحانه
على حفظ اجزائه الأصلية عن التفرق وجمعها بعده وتعلقه بها تعلقا ما وقد روي عن ائمتنا عليهم السلام
ما يدل على ان الأجزاء الأصلية محفوظة الى يوم القيمة روى الشيخ الجليل محمد بن يعقوب في باب النوادر من
كتاب الجنائز من الكافي عن الإمام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام انه سئل عن الميت يبلى جسده قال

ثم حتى لا يبقى لحم ولا عظم الا طينته التي خلق منها فانها لا تبلى بل تبقى في القبر مستديرة حتى يخلق منها ١
كما خلق اول مرة ما تضمنه هذا الحديث من تجسم العمل في النشأة الاخروية وانه يكون قرين الانسان خاتمة
في قبره وحشره وقد ورد في احاديث متكثرة من طرق المخالف والمؤالف وقد روى اصحابنا رضوان الله عليهم
عن قيس بن عاصم قال وفدت مع جماعة من بني تميم على النبي صلى الله عليه وآله فدخلت عليه وعنده الصلصال
بن الدلهمس فقلت يا رسول الله صلى الله عليه وآله عظنا موعظة ننتفع بها فانا قوم نعبر في البرية فقال رسول الله ٣
يا قيس ان مع العز ذلا وان مع الحيوة موتا وان مع الدنيا آخرة وان لكل شيء رقيبا وان لكل حسنة ثوابا
ولكل سيئة عقابا وعلى كل شيء حسيبا وان لكل اجل كتابا وانه لا بد لك يا قيس من قرين يدفن معك وهو حي وتدفن
معه وانت ميت فان كان كريما اكرمك وان كان لئيما اسلمك ثم لا يحشر الا معك ولا تحشر الا معه ولا تسأل الا عنه
فلا تجعله الا صالحا فانه ان صلح آنست به وان فسد لا تستوحش الا منه وهو فعلك فقال يا نبي الله احب ان يكون
هذا في ابيات من الشعر نفخر به على من يلينا من العرب وندخره فامر النبي صلى الله عليه وآله من يأتيه بحسان فاستبان ٢
لي القول قبل مجيء حسان فقلت يا رسول الله قد حضرتني ابيات احسبها توافق ما تريد فقلت تخير خليطا من فعالك انما
قرين الفتى في القبر ما كان يفعل ولا بد بعد الموت من ان تعده ليوم ينادى المرء فيه فيقبل فان تك مشغولا بشيء
فلا تكن بغير الذي يرضى به الله تشتغل فلن يصحب الانسان من بعد موته ومن قبله الا الذي كان يعمل
وقد ذكرنا في بعض الاحاديث السابقة كلاما في تجسم الاعمال في النشأة الاخروية ونقول هنا قال بعض اصحاب القلوب
ان الحيات والعقارب بل النيران التي تظهر في القيمة هي بعينها الاعمال القبيحة والاخلاق الذميمة والعقائد الباطلة
التي ظهرت في هذه النشأة بهذه الصور وتجلببت بهذه الجلابيب كما ان الروح والريحان والحور والثمار هي الاخلاق
الزكية والاعمال الصالحة والاعتقادات الحقة التي برزت في هذا العالم بهذا الزي وتسمت بهذا الاسم اذ الحقيقة
الواحدة تختلف صورها باختلاف المواطن فتحلى في كل موطن بحلية وتتزيى في كل نشأة بزي على ما سبق الكلام
فيه في الحديث التاسع وقالوا ان اسم الفاعل في قوله تعالى يستعجلونك بالعذاب وان جهنم لمحيطة بالكافرين

ليس بمعنى الاستقبال بان يكون المراد انها ستحيط بهم في النشأة الاخرى كما ذكره الظاهريون من المفسرين
بل هو على حقيقته من معنى الحال فان قبائحهم الخلقية والعملية والاعتقادية محيطة بهم في هذه النشأة
الاخروية بصورة النار وعقاربها وحياتها وقس على ذلك قوله عز وجل الذين يأكلون اموال اليتامى ظلما
انما يأكلون في بطونهم نارا وكذا قوله سبحانه يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا ليس المراد انها تجد
جزاءه بل تجده بعينه لكن ظاهرا في جلباب آخر وقوله تعالى فاليوم لا تظلم نفس شيئا ولا تجزون الا ما كنتم
تعملون كالصريح في ذلك ومثله في القرآن العزيز كثير وورد في الاحاديث النبوية منه ما لا يحصى كقوله صلى
الله عليه وآله الذي يشرب في آنية الذهب والفضة انما يجرجر في جوفه نار جهنم وقوله صلى الله عليه
وآله الظلم ظلمات يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وآله الجنة قيعان وان غراسها سبحان الله وبحمده الى غير ذلك من
الاحاديث المتكثرة والله الهادي وبالسند المتصل الى الشيخ الجليل امين الاسلام ابي
جعفر محمد بن الحسن الطوسي قدس الله روحه عن الشيخ الجليل محمد بن محمد النعمان المفيد عن ابي القاسم
جعفر بن محمد بن قولويه عن الشيخ الجليل ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني عن علي بن ابراهيم عن ابيه ابراهيم
بن هاشم عن محمد بن ابي عمير عن حماد عن ابي بصير قال سألت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام
عن ارواح المؤمنين فقال في الجنة على صور ابدانهم لو رأيته لقلت فلان بيان ما لعله يحتاج الى البيان
في هذا الحديث عن ارواح المؤمنين اي عما يؤول اليه حالها بعد خراب ابدانها وكثيرا ما تطلق الروح على الجسم
البخاري المتكون من لطيف الدم المنجذب الى التجويف الايسر من القلب والمراد هنا ما يشير اليه الانسان
بقوله انا اعني النفس الناطقة وهو المعني بالروح في القرآن والحديث وقد تحير العقلاء في حقيقتها واعترف
كثير منهم بالعجز عن معرفتها حتى قال بعض الاعلام ان قول امير المؤمنين عليه السلام من عرف نفسه فقد
عرف ربه معناه انه كما لا يمكن التوصل الى معرفة النفس لا يمكن التوصل الى معرفة الرب وقوله عز وجل ويسألونك
عن الروح قل الروح من امر ربي وما اوتيتم من العلم الا قليلا مما يعضد ذلك والاقوال في حقيقتها متكثرة

والشهود الرابع عشر قد ذكرناها في المجلد الرابع من المجموع الموسوم بالكشكول والذي عليه المحققون انها
غير داخلة في البدن بالجزئية والحلول بل هي بريئة عن صفات الجسمية منزهة عن العوارض المادية متعلقة
به تعلق التدبير والتصرف فقط وهو مختار الحكماء الا لهييين واكابر الصوفية والاشراقيين وعليه استقر
راي اكثر متكلمي الامامية كالشيخ المفيد وبني نوبخت والمحقق نصير الملة والدين الطوسي والعلامة جمال الدين
الحلي ومن الاشاعرة الراغب الاصفهاني وابي حامد الغزالي والفخر الرازي وهو المذهب المنصور الذي اشارت
اليه كتب السماوية وانطوت عليه الانباء النبوية وعضدت الدلايل العقلية وايدت الامارات الحدسية
والمكاشفات الذوقية فقال في الجنة الظرفية مجازية باعتبار الشبح الذي تعلقت الروح به والا فهي مجردة غير
مكانية على صور ابدانهم خبر ثان للمبتدأ المحذوف او حال من المستكن في الظرف والمراد انها عاكفة ومقيمة
على تلك الصور ويحتمل ان يكون على بمعنى في كما قالوه في قوله تعالى ودخل المدينة على حين غفلة وقوله سبحانه
واتبعوا ما تتلو الشياطين على ملك سليمان فشبهها للملابسة التعليقية بالملابسة الظرفية لو رايته لقلت فلان
لما كانت الصورة بمعنى المثال والشبح صح ارجاع ضمير المذكر اليها اي لو رايت ذلك الشبح المثالي لقلت هذا فلان
او لقلت له يا فلان وتقدير المبتدأ والحرف النداء لان المفرد لا يكون محكيا بالقول عندهم ظاهر قوله
عليه السلام في الجنة يدل على ان الجنة مخلوقة الآن ومن قال بخلق الجنة قال بخلق النار وهو قول الاكثر وعليه المحقق
الطوسي في التجريد وله شواهد من القرآن العزيز في حق الجنة اعدت للمتقين وفي حق النار اعدت للكافرين فقد اخبر
سبحانه عن اعدادهما بلفظ الماضي عدولا عن الظاهر هكذا استدل الاشاعرة على هذا المطلب وللكلام في هذا المطلب مقام وفي
هذا المقام كلام حاصله ان هذا الاستدلال ظاهر الانطباق على مذهب المعتزلة من حدوث القرآن واما على مذهب
الاشاعرة فيشكل مع ان قولهم بان الكلام النفسي بل والكلام اللفظي اذ الجنة والنار حادثتان فلا مندوحة
لهم من الحمل على التعبير عن المستقبل بالماضي فلا يتم استدلالهم ويختلج بالبال في توجيهه ان يجعل الزاميا لكثير
من المعتزلة كعباد ابي هاشم والقاضي عبد الجبار حيث ذهبوا الى انهما غير مخلوقتين وانما يخلقان يوم

تبصرة

القيمة هذا وربما قيل ان في قصة آدم وحوا واسكانهما الجنة واخراجهما منها بالاكل من الشجرة وهو يضعف
ما قاله بعض المفسرين من انها كانت بستانا من بساتين الدنيا ويؤيده ما رواه الشيخ الجليل محمد بن يعقوب
الكليني عن الحسين بن بشير قال سألت الامام ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام عن جنة آدم فقال جنة
من جنان الدنيا تطلع فيها الشمس والقمر ولو كانت من جنان الاخرة ما خرج منها ابدا واما في شرح المقاصد والشهيد
الجديد للتجريد من ان الحمل على بستان من بساتين الدنيا يجري مجرى التلاعب بالدين والمراغمة لاجماع المسلمين فليس
بشيء اذ لا تلاعب مع النقل عن المفسرين المعتضد بالرواية عن الائمة الطاهرين واما الاجماع ففيه ما تبت ولا دلالة
في قوله تعالى قلنا اهبطوا منها جميعا على انها تكون في الارض فان الانتقال من ارض الى اخرى يسمى هبوطا كما في قوله سبحانه
اهبطوا مصرا هذا لكن ظاهر قوله تعالى فقلنا اهبطوا بعضكم لبعض عدو ولكم في الارض مستقر ومتاع الى حين
ربما يعطي ان الهبوط كان من غير الارض الى الارض فليتامل في هذا الحديث دلالة تدل على تجرد النفوس وبقائها
النفوس بعد خراب الابدان واليه ذهب اكثر العقلاء من المليين والفلاسفة ولم ينكره الا شرذمة قليلة كالقائلين
بان النفس هي المزاج وامثالهم ممن لا يعبأ بهم ولا بكلامهم والشواهد العقلية على ذلك كثيرة وقد تضمن كتاب المطالب
العالية منها ما لا مزيد عليه ويكفي في هذا الباب قوله جل وعلا ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل
احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتيهم الله من فضله ويستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم الا
خوف عليهم ولا هم يحزنون الثاني انها تتعلق بعد مفارقة ابدانها العنصرية باشباح مثالية تشابه تلك الا
بدان عليه الصوفية وحكماء الاشراق الذي دلت عليه الاخبار المنقولة عن ائمة اهل البيت عليهم السلام ان تعلق
الارواح بهذه الاشباح يكون في مدة البرزخ فتتنعم او تتالم بها الى ان تقوم الساعة فتعود عند ذلك الى ابدانها
كما كانت عليه روى الشيخ الجليل عماد الاسلام محمد بن يعقوب الكليني في اواخر كتاب الجنايز من الكافي عن ابي
عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام ان الارواح في صفة الاجساد في شجر في الجنة تتعارف وتتساءل
فاذا قدمت الروح على الارواح تقول دعوها فانها قد افلتت من هول عظيم ثم يسألونها ما فعل فلان وما

تنبيه

[illegible] لشيخنا [illegible] المصنف رحمه الله [illegible]

وقد ورد في الحديث ان الارواح تزدرا [illegible] وراة [illegible] الاحيا
فمنها من تزدر في كل جمعة ومنها من تزدر في اقرب [illegible]
في الكافي ٥

فعل فلان فان قالت لهم لو كنت حيا اذ تجوه وان قالت لهم قد هلك قالوا قد هوى وفي الكافي ايضا عنه عليه السلام
ان ارواح المؤمنين في حجرات في الجنة يأكلون من طعامها ويشربون من شرابها ويقولون ربنا اقم لنا الساعة
وانجز لنا ما وعدتنا والحق آخرنا باولنا وروي في ارواح الكفار بضد ذلك وروى الشيخ الجليل امين الاسلام
محمد بن الحسن الطوسي في كتاب تهذيب الاخبار عن الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام انه قال ليونس بن
ظبيان ما يقول الناس في ارواح المؤمنين فقال يونس يقولون تكون في حواصل طيور خضر في قناديل تحت العرش
فقال عليه السلام سبحان الله المؤمن اكرم على الله من ذلك ان يجعل روحه في حوصلة طائر اخضر يا يونس المؤمن اذا قبضه الله
تعالى صير روحه في قالب كقالبه في الدنيا فيأكلون ويشربون فاذا قدم عليهم القادم عرفوه بتلك الصورة التي
كانت في الدنيا وامثال هذه الاحاديث من طرق الخاصة كثيرة وروى العامة ايضا ما يقرب منها فربما توهم
ان القول بتعلق الارواح بعد مفارقة ابدانها العنصرية باشباح اخر كما دلت عليه تلك الاحاديث قول بالتناسخ
وهذا توهم سخيف لان التناسخ الذي اطبق المسلمون على بطلانه هو تعلق الارواح بعد خراب اجسامها باجسام اخر
في هذا العالم اما عنصرية كما يزعم بعضهم ويقسم الى النسخ والمسخ والفسخ والرسخ او فلكية ابتداء او بعد ترددها
في الابدان العنصرية على اختلاف آرائهم الواهية المفصلة في محلها واما القول بتعلقها في عالم آخر بابدان
مثالية مدة البرزخ الى ان تقوم قيامتها الكبرى فتعود الى ابدانها الاولية باذن مبدعها اما بجمع اجزائها
المتشتتة او بايجادها من كتم العدم كما انشأها اول مرة فليس من التناسخ في شيء وان سميته تناسخا فلا
مشاحة في التسمية اذا اختلف المسمى وليس انكارنا على التناسخية وحكمنا بتكفيرهم بمجرد قولهم بانتقال الروح
من بدن الى آخر فان المعاد الجسماني كذلك عند كثير من اهل الاسلام بل لقولهم بقدم النفوس وترددها في
اجسام هذا العالم وانكارهم المعاد الجسماني في النشأة الاخروية قال الفخر الرازي في نهاية العقول ان المسلمين
يقولون بحدوث الارواح وردها الى الابدان لا في هذا العالم والتناسخية يقولون بقدمها وردها الى
الابدان في هذا العالم وينكرون الآخرة والجنة والنار وانما كفروا من اجل هذا الانكار انتهى كلامه ملخصا

فقد

فقد ظهر البون البعيد بين القولين والله الهادي وما ورد في بعض احاديث اصحابنا رضي الله عنهم من ان
الاشباح التي تتعلق بها النفوس ما دامت في عالم البرزخ ليست باجسام وانهم يجلسون حلقا حلقا على صور
اجسادهم العنصرية يتحدثون ويتنعمون بالاكل والشرب وانهم ربما يكونون في الهواء بين الارض و
السماء يتعارفون في الجو ويتلاقون وامثال ذلك مما يدل على نفي الجسمية واثبات بعض لوازمها على ما هو
منقول في الكافي وغيره عن امير المؤمنين والائمة من اولاده عليهم السلام يعطي ان تلك الاشباح ليست
في كثافة الماديات ولا في لطافة المجردات بل هي ذوات جهتين واسطة بين العالمين وهذا يؤيد ما قاله طائفة
من اساطين الحكماء من ان في الوجود عالما مقداريا غير العالم الحسي هو واسطة بين عالم المجردات وعالم الماديات
ليس في تلك اللطافة ولا في هذه الكثافة فيه للاجسام والاعراض من الحركات والسكنات والاصوات والطعوم و
الروائح وغيرها مثل قائمة بذواتها معلقة لا في مادة وهو عظيم الفسحة وسكانه على طبقات متفاوتة في
اللطافة والكثافة وقبح الصورة وحسنها ولابدانهم المثالية جميع الحواس الظاهرة والباطنة فيتنعمون و
يتألمون باللذات والآلام النفسانية والجسمانية وقد نسب العلامة في شرح حكمة الاشراق القول بوجود
هذا العالم الى الانبياء والاولياء والمتألهين من الحكماء وهو وان لم يقم على وجوده شيء من البراهين العقلية
لكن قد تأيد بالظواهر النقلية وعرفه المتألهون بمجاهداتهم الكشفية وانت تعلم ان ارباب الارصاد الروحانية
اعلى قدرا وارفع شأنا من اصحاب الارصاد الجسمانية فكما انك تصدق هؤلاء فيما يلقونه اليك من خفايا
الهيئات الفلكية فحقيق ان تصدق اولئك ايضا فيما يتلونه عليك من خبايا العوالم الملكية وههنا
انقطع الكلام شاكرا لله على توفيقه للاتمام ومصليا على اشرف الانام وآله الهادين الى دار السلام
من مسودة مشقه ضحوة يوم الاثنين ثالث العشر الثالث من ثاني شهور السنة الخامسة من العشر
العاشر من المائة العاشرة من هجرة سيد المرسلين عليه وآله افضل صلوات المصلين
على يد مؤلفه الفقير الى الله الغني محمد المشتهر ببهاء الدين العاملي وفقه الله للعمل في يومه

ختام

بلغ مقابلة ... ...

الفوا

بعد الجمع ونقض العهود فانزم قبح الولاية

لغده قبل ان يخرج الامر من يده بمحروسة اصفهان حرست عن بوائق الزمان وطوارق الحدثان والحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا قد وقع الفراغ من تسويد هذا الكتاب يوم الاحد الثامن من العشر الثاني من شهر الخامس من شهور سنة الثامن من العشر الرابع من المائة الثالث عشر على يد اقل خلق الله الفقير البرية الغني عباسعلى ابن مرحوم غفران پناه رضوان ارامگاه تقيعلى عفى الله عنهما بحق آله

تلك كتابت صح كتبه ١٣١٤ حجة الحرام

... شكوة الى وكيع سوء حفظي فارشدني الى ترك المعاصي وقال اعلم بان العلم فضل وفضل الله لا يؤتيه لعاصي

ابو الحسن بن علي ... قال سمعت الرضا عليه السلام يقول اذا نام العبد وهو ساجد قال الله تبارك وتعالى عبدي قبضت روحه وهو في طاعتي عن ابي الحسن موسى الرضا عليه السلام عن ابيه عن آبائه عن امير المؤمنين عليه السلام انه قال الدنيا كلها جهل الا مواضع العلم والعلم كله حجة الا ما عمل به والعمل كله رياء الا ما كان مخلصا والاخلاص على خطر حتى ينظر العبد بما يختم له علي بن فضال عن ابيه عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال السجدة بعد الفريضة شكر الله تعالى على ما وفق له العبد من اداء فرضه وادنى ما يجزي فيها من القول ان يقال شكرا لله شكرا لله شكرا لله ثلث مرات قلت فما معنى قوله شكرا لله قال يقول هذه السجدة مني شكرا لله على ما وفقني له من خدمته واداء فرضه والشكر موجب للزيادة فان كان في الصلوة تقصير لم يتم بالنوافل تم بهذه السجدة

في العيون روى بكر بن صالح عن الجعفري قال سمعت ابا الحسن الرضا عليه السلام يقول قلموا اظفاركم يوم الثلثاء واستحموا يوم الاربعاء واصيبوا من الحجامة حاجتكم يوم الخميس وتطيبوا باطيب طيبكم يوم الجمعة الاخبار روى عمر بن خلاد عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال لا ينبغي للرجل ان يدع الطيب في كل يوم فان لم يقدر عليه فيوم ويوم لا فان لم يقدر ففي كل جمعة ولا يدع ذلك

كلمة في شان العالم العلوي وترقيات النفس الانسانية البدوي في كتاب الدرر والغرر ان امير المؤمنين عليه السلام سئل عن العالم العلوي فقال عليه السلام صور عارية عن المواد عالية عن القوة والاستعداد تجلى لها فاشرقت وطالعها فتلألأت والقى في هويتها مثاله فاظهر عنها افعاله وخلق الانسان ذا نفس ناطقة ان زكيها بالعلم والعمل فقد شابهت جواهر اوائل عللها واذا اعتدل مزاجها وفارقت الاضداد فقد شارك بها السبع الشداد وروي ان بعض اليهود اجتاز به عليه السلام وهو يتكلم مع جماعة فقال له يا بن ابي طالب لو انك تعلمت الفلسفة لكان يكون منك شان من الشان فقال عليه السلام وما تعني بالفلسفة اليس من اعتدل طباعه صفا مزاجه ومن صفا مزاجه قوي اثر النفس فيه ومن قوي اثر النفس فيه سما الى ما يرتقيه ومن سما الى ما يرتقيه فقد تخلق بالاخلاق النفسانية فقد صار موجودا بما هو انسان دون ان يكون موجودا بما هو حيوان فقد دخل في الباب الملكي الصوري وليس له عن هذه الغاية مغير فقال اليهودي الله اكبر يا بن ابي طالب لقد نطقت بالفلسفة جميعها في هذه الكلمات رضي الله عنك وفي الحديث القدسي المتفق عليه بين اهل الاسلام ما يتقرب الي عبدي بشيء احب الي مما افترضت عليه وانه ليتقرب الي بالنوافل حتى احبه فاذا احببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ولسانه الذي ينطق به ويده التي يبطش بها ان دعاني اجبته وان سالني اعطيته اقول معنى محبة الله للعبد كشف الحجاب عن قلبه وتمكينه اياه من قربه ومعنى المحبة من العبد ميل نفسه الى الشيء الكامل ادراكه فيه بحيث يحملها الى ما يقربها اليه فاذا علم العبد ان الكمال الحقيقي ليس الا لله وان كل ما يراه كاملا من نفسه او من غيره فهو من الله وبالله والى الله لم يكن حبه الا لله وفي الله وذلك يقتضي ارادة طاعته والرغبة فيما يقربه اليه واتباع من كان وسيلة الى معرفته ومحبته قال الله تعالى لرسوله قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله فان متابعة الرسول في عبادته وسيرته واخلاقه واحواله ونوافله تحصيل القرب الى الله وبالقرب يحصل محبة الله اياه قال العلامة المحقق نصير الدين محمد الطوسي قدس الله سره العارف اذا انقطع عن نفسه واتصل بالحق راى كل قدرة مستغرقة في قدرته المتعلقة بجميع المقدورات وكل علم مستغرقا في علمه الذي لا يعزب عنه شيء من الموجودات وكل ارادة مستغرقة في ارادته التي لا يتابى عنها شيء من الممكنات بل كل وجود وكل كمال وجود فهو صادر عنه فايض من لدنه فصار الحق حينئذ بصره الذي به يبصر وسمعه الذي به يسمع وقدرته التي بها يفعل وعلمه الذي به يعلم ووجوده الذي به يوجد فصار حينئذ متخلقا باخلاق الله بالحقيقة

وورد في الحديث القدسي من طلبني وجدني ومن وجدني عرفني ومن عرفني احبني ومن احبني عشقني ومن عشقني عشقته ومن عشقته قتلته ومن قتلته فعلي ديته ومن علي ديته فانا ديته وروى محمد بن جمهور الاحسائي عن امير المؤمنين ع انه قال ان لله شرابا لاوليائه اذا شربوا سكروا واذا سكروا طربوا واذا طربوا طابوا واذا طابوا ذابوا واذا ذابوا خلصوا واذا خلصوا طلبوا واذا طلبوا وجدوا واذا وجدوا وصلوا واذا وصلوا اتصلوا واذا اتصلوا لا فرق بينهم وبين حبيبهم وفي كتاب التوحيد للصدوق رحمه الله عن الصادق عليه السلام ان روح المؤمن لاشد اتصالا بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها وفي مصباح الشريعة عن الصادق ع العارف شخصه مع الخلق وقلبه مع الله لو سهى قلبه عن الله طرفة عين لمات شوقا اليه والعارف امين ودائع الله وكنز اسراره ومعدن نوره ودليل رحمته على خلقه ومطية علومه وميزان فضله وعدله قد غني عن الخلق والمراد والدنيا ولا مونس له سوى الله ولا نطق ولا اشارة ولا نفس الا بالله من الله مع الله فهو في رياض قدسه متردد ومن لطائف فضله اليه متزود والمعرفة اصل فرعه الايمان من قرة العيون الملقب بكنوز الكلمات للاكمل محسن رحمه الله عن الصادق ع انه سئل ما حق الله على خلقه فقال ان يقولوا ما يعلمون ويكفوا عما لا يعلمون بها يتبين ان للانسان نفوسا عديدة وان بعضها يختص بالخواص روى في الكافي عن امير المؤمنين عليه السلام ان للانبياء وهم السابقون خمسة ارواح روح القدس وروح الايمان وروح القوة وروح الشهوة وروح البدن قال فبروح القدس بعثوا انبياء وبها علموا الاشياء وبروح الايمان عبدوا الله ولم يشركوا به شيئا وبروح القوة جاهدوا اعدائهم وعالجوا معاشهم وبروح الشهوة اصابوا لذيذ الطعام ونكحوا الحلال من شباب النساء وبروح البدن دبوا ودرجوا ثم قال وللمؤمنين وهم اصحاب اليمين الاربعة الاخيرة منها ايضا وللكفار وهم اصحاب الشمال الثلثة الاخيرة كما للدواب في لفظ هذا معناه وعن كميل بن زياد قال سئلت مولانا عليا فقلت يا امير المؤمنين اريد ان تعرفني نفسي فقال يا كميل واي الانفس تريد ان اعرفك فقلت يا مولاي هل هي الا نفس واحدة فقال انما هي اربعة النامية النباتية والحسية الحيوانية والناطقة القدسية والكلية الالهية ولكل واحدة من هذه خمس قوى وخاصيتان فالنامية النباتية لها خمس قوى ماسكة وجاذبة وهاضمة ودافعة ومربية ولها خاصيتان الزيادة والنقصان انبعاثها من الكبد والحسية الحيوانية لها خمس قوى سمع وبصر وشم وذوق ولمس ولها خاصيتان الرضا والغضب وانبعاثها من القلب والناطقة القدسية لها خمس قوى فكر وذكر وعلم وحلم ونباهة وليس لها انبعاث

قال الكاظم عليه السلام اذا كان الجور اغلب من الحق لم يحل لاحد ان يظن باحد خيرا حتى يعرف ذلك منه

وهي اشبه الاشياء بالنفوس الملكية ولها خاصيتان النزاهة والحكمة والكلية الالهية لها خمس قوى بقاء في فناء ونعيم في شقاء وعز في ذل وفقر في غنى وصبر في بلاء ولها خاصيتان الرضا والتسليم وهذه التي مبدؤها من الله واليه تعود قال الله تعالى ونفخت فيه من روحي وقال تعالى يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية والعقل وسط الكل وروى ان اعرابيا سئل امير المؤمنين عليه السلام عن النفس فقال له عن اي نفس تسأل فقال يا مولاي هل النفس انفس عديدة فقال عليه السلام نعم نفس نامية نباتية ونفس حسية حيوانية ونفس ناطقة قدسية ونفس الهية ملكوتية كلية قال يا مولاي ما النامية النباتية قال قوة اصلها الطبايع الاربع بدو ايجادها مسقط النطفة مقرها الكبد مادتها من لطايف الاغذية فعلها النمو والزيادة وسبب فراقها اختلاف المتولدات فاذا فارقت عادت الى ما منه بدئت عود ممازجة لا عود مجاورة فقال يا مولاي وما النفس الحيوانية قال قوة فلكية وحرارة غريزية اصلها الافلاك بدو ايجادها عند الولادة الجسمانية فعلها الحيوة والحركة والظلم والغشم واكتساب الاموال والشهوات الدنيوية ومقرها القلب سبب فراقها اختلاف المتولدات فاذا فارقت عادت الى ما منه بدئت عود ممازجة لا عود مجاورة فتعدم صورتها ويبطل فعلها ووجودها ويضمحل تركيبها فقال يا مولاي وما النفس الناطقة القدسية فقال قوة لاهوتية بدو ايجادها عند الولادة الدنيوية مقرها العلوم الحقيقية الدينية موادها التاييدات العقلية فعلها المعارف الربانية سبب فراقها تحلل الآلات الجسمانية فاذا فارقت عادت الى ما منه بدئت عود مجاورة لا عود ممازجة فقال يا مولاي وما النفس اللاهوتية الملكوتية الكلية فقال قوة لاهوتية جوهرة بسيطة حية بالذات اصلها العقل منه بدئت وعنه دعت واليه دلت واشارت وعودها اليه اذا كملت وشابهته ومنها بدئت الموجودات واليها تعود بالكمال وهو ذات الله العليا وشجرة طوبى وسدرة المنتهى وجنة المأوى من عرفها لم يشق ومن جهلها ضل سعيه وغوى فقال السائل يا مولاي وما العقل قال العقل جوهر دراك محيط بالاشياء من جميع جهاتها عارف بالشيء قبل كونه فهو علة الموجودات ونهاية المطالب عن النبي صلى الله عليه وآله اعلم ان الامة لو اجتمعت ان ينفعوك بشيء لم ينفعوك الا بشيء كتبه الله لك عليك رفعت الاقلام وجفت الصحف وفي التنزيل قل لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا هو مولانا وعلى الله فليتوكل المؤمنون

روی عن النبی صلی الله علیه و آله قال قال الله عز و جل یا محمد لو ان الخلایق نظروا الی عجایب صنعی ملکتک غایة
ولو انهم وجدوا حلاوة ذکری فی قلوبهم لزموا بابی ولو انهم نظروا الی لطایف برّی ما اشتغلوا
بغیر سوای صدق رسول الله مضمون حدیث آنست که بنده باید ملازم درگاه حق باشد و خود را بغیر حق
مشغول نماید و دل در عمرو و زید نه بندد و همیشه ذاکر ذکر حق باشد و اگر دولت می خواهد از او خواهد و اگر عزت
و عزت خواهد از او یابد عزیز آنست که عزت از او یافت سلطان آنست که سلطنت از او خواست چنانکه
سلیمان گفت قوله تعالی رب اغفر لی وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی انک انت الوهاب سلیمان سلطنت
از او خواست لاجرم منشور تصرف کنوز خاک در کف کفایت نهاد و جان شیاطین عالم از هیبت عزیمت او می لرزید
لاجرم سر بر خط فرمان او نهادند و کار او ساختند قوله تعالی یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل و جفان کا
لجواب وقدور راسیات و دل سلاطین عالم و ملوک بنی آدم از سطوات او می ترسیدند لاجرم سر از حکم
او نپیچیدند الی التی الی الکتاب کریم محمد بن کعب گفت لشکرگاه سلیمان صد فرسنگ بود بیست و پنج فرسنگ
آدمیان را بود و بیست و پنج فرسنگ جنیان را بود و بیست و پنج فرسنگ دیوان را بود و بیست و پنج فرسنگ وحوش
و طیور را بود و از برای وی بساط چوبین ساخته بودند و کرسیهای زرین بر میان آن بساط نهادندی که پیغمبران و علمای
بر کرسیها نشستندی و در گرد ایشان اولیاء و جنیان و در پس جنیان دیوان و مرغان در بالای سر پر در پر
زده بادی را امر کردی تا آن را از زمین برداشتی و بامداد یکماهه راه بروی و شبانگاه باز آوردی قوله تعالی
ولسلیمان الریح غدوها شهر و رواحها شهر و اسلنا له عین القطر و من الجن من یعمل
بین یدیه باذن ربه و من یزغ منهم عن امرنا نذقه من عذاب السعیر باد را زهره
دم زدن و غبار روی یارا برخاستن نه [illegible] را قوت ترفع و در [illegible] ز آفتاب قوت گرم تافتن نه طیور
در بالای سر او پر در پر زده و هر یکی جای [illegible] و از رود زی میگذشت به وادی نمل رسید مورچه
که پیشوای مورچگان بود به بالای بلندی بر آمد و آواز داد که ای مورچگان در خانهای خود روید که سلیمان

و لشکر او شما را نه بینند و شما را در زیر پا بیازارند ایشان را از شما خبر نباشد قوله تعالی حتی اذا اتوا علی واد النمل
قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون فتبسم ضاحکا
من قولها باد سخن مورچه را به سلیمان رسانید سلیمان از آن گفتار روی خنده آمد کس فرستاد و او را بخواند گفت این
سخن چرا گفتی گفت من مهتر ایشانم و بر مهتران نصیحت رعایا واجب است عذر شما بخواستم گفتم و هم لا یشعرون
و گفته اند که آن مورچه گفت من حظ نفس نخواستم حلم دل خواستم ترسیدم که اهل گرفته شود بنظر کردن در مملکت تو
و از تسبیح کرا باز مانند سلیمان گفت مرا وعظ گو مورچه گفت ای سلیمان دانی که پدر ترا چگونه داود
نام نهادند گفت بگو گفت لانه داوی جراحته فؤدی [illegible] جراحت خود کرد و تو را [illegible] دست آمد گفت
دانی که چرا باد در فرمان تو کرده اند گفت بگو گفت تا بدانی که ملک تو و ملک همه عالم باد است و هر چه بنای
وی بر باد است نا پایدار بود قوله تعالی قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی سلیمان گفت
خداوندا مرا الهام ده تا شکر نعمت تو کنم آن نعمتی که بر من و بر پدر و مادرم انعام کردی آری هر که بر شیب پای مرکب
باد پای گشت از حظ خالی نباشد عزیزان بساط عمر تو را بر مثال [illegible] در دامان سلیمان نهاده اند و منزلت زیر
خاک در پیش [illegible] از آنکه ستره آب حیات تو بسته گردد با تن خویش حریف [illegible] در مقام حضور
نهاد خود [illegible] که حق را فرود [illegible] قوله تعالی و تفقد الطیر فقال
ما لی لا اری الهدهد ام کان من الغائبین یعنی روزی سلیمان تکیه بر تخت داده بود و [illegible] میگذشت
فرجه در میان انجم طیور پدید آمد آفتاب از آن فرجه روشنی فرو گذاشت سلیمان بر نگریست جای هدهد خالی
دید گفت هدهد را طلب کنید طلب کردند نیافتند و سبب رفتن هدهد آن بود که سلیمان را شغل [illegible] گفت که
بهوا در روم و در نگرم چون در هوا رفت و در نگریست بوستانی دید از آن بلقیس آن بوستان رفت هدهد
دیگر دید آن هدهد از وی پرسید که از کجا میرسی گفت از شام با سلیمان بودم گفت سلیمان کیست گفت پادشاه
جن و انس و وحش و طیر گفت تو از کجایی که سلیمان را نشناسی گفت از این ولایت گفت این ولایت از آن
کیست گفت از آن زنی نام او بلقیس است و او را ملکی عظیم است و دوازده هزار قاید در زیر هر قایدی دوازده هزار مرد
سوار اگر خواهی بیا و ملک او را بنگر هدهد برفت و ملک و پادشاهی و حشم بلقیس را بدید و باز گشت سلیمان

سلیمان چون ویرا طلب کرد نیافت گفت لاعذبنه عذابا شدیدا او لاذبحنه او لیأتینی بسلطان مبین عقاب
طلبکی عقاب بهوا رفت هدهد را دید که از جانب یمن می آید عقاب خواست که چنگال بروی زند زنهار خواست و عقاب
گفت مگر از تهدید و وعید سلیمان خبر نداری بگریست گفت سلیمان چه فرمود گفت که عذاب سخت کنم یا بکشم یا عذر حجتی آرد
حجت روشن با اگر حجت داشت مترسید و ملطف از آن روزی که عاصیان را بی حجت و برهانی در پیش خداوند جهان
بدارند همه را از خجالت سر در پیش انداخته بود قوله تعالی ولو تری اذ المجرمون ناکسوا رؤسهم عند ربهم
هدهد را پیش سلیمان بردند پر در میان انداخته بتواضع مذلت سلیمان دست وی را گرد و پیش رفت و پیش کشید
و بانگ بروی زد که کجا بودی من ترا امروز عذابی کنم که هیچ کس را نکرده باشم هدهد گفت یا نبی الله ما جز در زمین
نوآمده ام و بر جای مذلت افتاده ام حکم ترا است اما باز اندیش از آن روزی که ترا پیش حق تعالی که پادشاه پادشاهان است
بدارند سلیمان چون این بشنید رنگ روی وی زرد گشته دست از وی بداشت گفت آخر کجا بودی گفت یا نبی الله
شهر سبا افتادم قطره آب ندامت بر طبقه حدقه بلقیس دیدم خواستم که ترا خبر دهم سلیمان گفت بلقیس کیست
گفت زنیست در دست ابلیس تلبیس گرفتار شده بر تختی نشسته که هیچکس ندارد و بجای آن ماه آفتاب پرستیده است
سلیمان علیه السلام گفت بنگرم که سخن تو راست است یا نه نامه نوشت و مهری از مشک بروی نهاد و هدهد را پیش خود
خواند و گفت تو رسول منی و ترا خلعتی باید داد دست مبارک بر سر او فرود آورد و الوان مختلف بروی پدید آمد
انگشت زد تاجی بر سرش پدید آمد نامه در منقارش کرد و گفت اذهب بکتابی هذا هدهد گرفت پیش آنکه عادتش بود
برفت هدهد دیگر بنگریست و درا دید گفت این چه ترفیع دیگر است او در جواب گفت چرا انکار نکنم که من رسول رسول
خدایم خلعت او در بر من تاج او بر سر من و نامه او در منقار من پس هدهد برفت بر درگه بلقیس نشست
وان سوراخی که بود که از آن آفتاب در قصر وی زدی هدهد با بال بگرفت سوراخ را چنان بگرفت که آفتاب
درون نتافت بلقیس بر نگریست مرغی را دید آفتاب بگرفته بود نامه در منقار هدهد بود بینداخت بر سینه وی بلقیس
نامه بر گرفت همه در پیش بود داد نگاه کرد مهر آن در دلش بجنبید بزرگان قوم خود را بخواند و ایشان را
گفت یا ایها الملأ انی القی الی کتاب کریم ای مهتران بدانید که نامه بزرگوار بر من انداخته اند و گفته اند

در کتاب ابواب الجنان واعظ سبزواری آورده از جمله مفاسدی که اغلب مردم زنند سبب ترتب سبو و شراب خمر است که بنیاد
تقوی را بسان سیل رمانند و خرمن سعادت دینیه و دنیوی را آتش سوزان هر جرعه اش مایه انعقاد بغض و عناد است
و هر قطره اش نطفه تکون فتنه و فساد هر رشحه نشان عرق خجلت روز حساب است و هر ساغری زورق
رستگاری کونین را گرداب ست پیمانه اش لشکر خون فزای است و گلوی شیشه اش سرکوچه کده دیوانگی گردش
چشم پیاله اش نماینده طریق سفاهت و بلندی گردن صراحیش عوض بال گمراهی بانگ نوشانوشش منادی
فتنها و شور ست و غلغل سبوئیش آواز کوس رحلت عقل و شعور است مستی آن باعث بهم زدن شأن دیگر
و برافروختن چهره از آن شفق شام سیاه روی محشر همه پرستان چهره از تاب می افروختند بدر روز
محشر رنگ خجلتی آلوده خشند در حال حنیش یکدم فکر نتوانستند کرد لبکش بنوشان دماغ از آتش می سوختند
قال الله تبارک و تعالی فی سورة المائدة یا ایها الذین امنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام
رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة
والبغضاء فی الخمر والمیسر ویصدکم عن ذکر الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون ظاهر معنی
و حاصل مضمون بقول مفسرین آنکه ای آنکسانی که ایمان آورده اید اینست جز این نیست که شراب با هر چه مثل آن
باشد بنا بر بعضی از تفاسیر و قمار و بتان و تیرها مراد ده تیر است که در زمان جاهلیت با تفاق مباحث بندیا به
تیری که با نها استخاره میکرده اند بنحوی که در محل خود مذکور است پلید است ناشی از عمل شیطان پس اجتناب کنید
از آن شاید که رستگار شوید این است و غیر این نیست که میخواهد شیطان بیندازد در میان شما دشمنی و کینه و قمار و باز
دارد شما را از یاد خدا و از نماز پس آیا شما ترک کنید آنها استینک عارفان طریق سخن گذاری و جرعه کشان
باده هوشیاری ظاهر است که خدای تبارک و تعالی در این آیه چه قدر مبالغه و تأکید در مذمت شراب پلید بکار برده که جمله
مصدر بلفظ انما کرده شراب را همدوش بتان نموده و از عمل شیطان شمرده و با اجتناب از آن رستگاری امیدوار ساخته
و بار دیگر ذکر آن با قمار اعاده فرموده مفاسد دینی و دنیوی آن را بیان فرموده و دیگر بار بطریق استفهام که ابلغ از امر است
از آن نهی کرده و از همه بالاتر اینکه شراب را قرین بتان ساخته در یکی دیگر فرموده است و بر طبق اینست حدیثی که از حضرت
خاتم النبیین صلی الله علیه و آله ماثور است که شارب الخمر کعابد الوثن یعنی شرابخوار مانند بت پرست است

حکایت آورده‌اند که چون خدای عز و جل حضرت آدم را بیافرید و خلیفه جنت و به تشریفات و لقد کرمنا بنی آدم مشرف گردانید
و از پهلوی چپ چهندی حوا را بیافرید که مونس روزگار او باشد و در گلشن جنت ماوی داد و ایشان در آن روضه رضوان میگشتند
و تفرج و تماشای مصنوعات عجایب میکردند و عکس نور چهارده معصوم در آینه رخساره آن از نوی درخشان مشاهده مینمودند و از
لطافت حسن و جمال حور تعجب میکردند و با هم دیگر میگفتند که آیا خدای تعالی در ملک ملکوت از ما بصورت خوبتر کسی آفریده باشد چنین این
اندیشه در ضمیر خیال ایشان گذشت در زمان جبرئیل امین از حضرت رب العالمین در رسید و گفت ای آدم اگر شما را در خاطر
گذشت حق تعالی معلوم شد و خدای تعالی امر میکند که در بهشت فردوس گذر کنید تا مشکل شما حل گردد آدم و حوا چون این پیغام
از باری تعالی شنیدند روانه شدند و در آن باغها و بوستانها و گلشن سراها تفرج میکردند که ناگاه گذر ایشان بر در قصر عظیم
افتاد و قصری دیدند از یگانه لؤلؤ و در و دروازه او از زمرد سبز و از یاقوت سرخ و در و دیوار آن قصر از طلا و لعل
و فیروزه مرصع گشته چنانچه آدم و حوا آن قصر را بسته بود دیدند گفتند یا جبرئیل در اندرون این خانه چه سر است ما را روشن
گردان تا در جواب آدم گفت بدان که من هزار بار که بابتی رسیده ام و در بسته دیده ام حضرت آدم گفت یا برادر مدت
عمر تو چه قدر باشد جبرئیل گفت که من حساب عمر خود را نمیدانم اما اینقدر میدانم که یک ستاره ایست در گوشه فلک که هر سی هزار سال
یکبار بر آید و بگردد فلک بگردد من سی هزار بار آن ستاره را دیده ام اما نمیدانم که در درون این قصر چه سر است پس حضرت
آدم بنالید بدرگاه باری تعالی آن سر را واقف شد پس جبرئیل به نزدیک در رفته دست بر در نهاد فی الفور باز شد و چون
بدرون سرا پرده در آمدند تختی دیدند از یاقوت سرخ در گردا گرد او کواکب درخشنده و مزین و منور گشته و پیکری زیبا
بصورت دختران در آن تخت آرام گرفته و تاجی از نور بر سر نهاده و طوقی از زبرجد و طلا در گردن افکنده و دو گوشوار
از در و گوهر کرده صد هزار حور از پس پیکر در گرد آن تخت دست ادب بر سینه بسته و چون آدم و حوا بدیدند گمان بردند
که او نور ذات پاک باری تعالی است در زمان بسجده افتادند و گفتند که ما غلامی و کنیزکی این صورت می باشیم کو بیند آدم که
این بود که در میان بنی آدم پیدا شد که این زمان نیز در میان ابدالان باینه مشهور است چون ایشان در سجده افتادند جبرئیل
امین از جانب رب العالمین در رسید و گفت ای آدم هیچ دانی که این صورت کیست آدم گفت مرا معلوم نیست اما کسی را لطافت
دیدن این صورت نیست جبرئیل گفت این صورت دختر بهترین عالم و آدم است این تاج که بر سر او به بینی درخشنده که حبیب گفت

ای آدم

ای آدم این نور سپهر ذات محمد که پدر بزرگوار اوست آدم گفت این طوق زبرجد در گردن اوست که در دیده لطافت دیدن
او نور روح حبیب جبرئیل گفت آن طوق نور خورشید سپهر ولایت امیر المؤمنین است که جفت همسر اوست آدم گفت آن
دو گوشواره فرزندی چیست جبرئیل گفت ای آدم آن دو نور ذات دو فرزند دلبندش حسن و حسین اند آدم گفت ایشان چه
کس اند جبرئیل گفت ای آدم ایشان از نسل تو اند و اگر بواسطه وجود ایشان نبودی هرگز از عالم و آدم نشانی نبودی
مقصود از آفرینش تو اظهار وجود ایشان است ای آدم نامهای ایشان را یاد گیر که ترا روز ... را آید آدم گفت نامهای
ایشان را با وی بخواند تا در ضمیر شناخت جبرئیل گفت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین چون آدم این نامها را از جبرئیل شنید
در جان و دل او نقش بست حضرت آدم گفت ای جبرئیل یک مشکل دیگر مرا در دل آمد آن را نیز بگو گفت بگو آدم گفت این گوشوارها
یکی سرخ و یکی سبز چه حکمت است چون آدم این سوال کرد جبرئیل در گریه شد آدم گفت ای جبرئیل چرا گریه میکنی جبرئیل گفت
ای آدم بدانکه ایشان جگر گوشه مصطفی و مرتضی اند و مقصود ارض و سما اند و ایشان ذریت تو اند امام حسن را زهر
هلاک کنند تا دم آخر صورت او سبز گردد و امام حسین را در دشت کربلا با هفتاد و دو تن شهید کنند که بخون حلقوم ایشان
سرخ شود پس چون آدم و حوا این سخن را بشنیدند از عمر خود بیزار گشتند و در خاک و خون غلطیدند و خاک و خاکستر
بر سر خود ریختند و زاری و افغان در گرفتند چنانکه ملائکه هفت آسمان و زمین در موافقت آدم گریه و زاری در آمدند
و هر دو بر سر خاک و در تعزیه فرزندان مصطفی و مرتضی بنشستند و صف صف و گروه گروه ملائکه می آمدند آدم و حوا را
تسلی میدادند اما ابلیس سوگند عظیم بخورد تا آدم گندم بخورد و از آن گندم هنوز در حلق آدم تمام فرو نرفته بود که تاج
خلعت و شرف جنت از سر وی فرو ریخت و آدم مسکین بخاک مذلت عریان در افتاد اول گریه که در ملکوت پیدا شد گریه
جبرئیل بود که برای امام حسن و امام حسین کرد که بر قصه گوشواره دوم گریه آدم بود که چون احوال گوشواره از جبرئیل شنید
سیم گریه آدم بود که از شرم و رسوائی در میان ملائکه پس چون حله از آدم فرو ریخت از هر طرف ندای و جحیمی
و تنبیه بر آمد و آدم مسکین با عز و جاه در ته چاه مذلت افتاد دستی در پیش و دستی در پس خود کرده و برگ درختها
که می رفت تا برگ ببستاند آن درخت از او حذر میکرد و میگریختند و او بر برگ نمی دادند تا عورت خود بپوشاند
تا بزیر درخت انجیر رسید درخت انجیر چون آدم را با آن عظمت و جبروت دیده بود ایستاد چون ذلیل برگ از او
بستاند و عورت خود را بپوشانید و درخت را دعا کرد خطاب از بارگاه رب العزت به درخت انجیر رسید ای درخت چون است
که تمامی درختان آدم را برگ ندادند چون بود با ایشان موافقت نکردی درخت انجیر گفت بار خدایا تو دانی السر و الخفیات

کرمی عزت و حرمت ترا در حق آدم دیده بودم چون بار زبدبینی عجز دیدم رحم کردم و نی برکرد بحرمت تو دادم و لکن گناه کردم الهی
ظلمت نفسی فاغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت پس امر از باری تعالی آمد درخت انجیر چون حرمت را اکرام کردی
بالفضل اکرم چنین شیری که از تو چکید قطره آبی بودم که بازور برگرد و زلستان سرپوش آدم باشد و دیگر آنکه ترا
تخم دست نیز شیرین گردانیم که نافع باشد چون آدم خود را بپوشانید در زمان از روضه جنت به زمین کردند و در قبله
سراندیب در میان دریای هند جزیره است مشهور بسیلان بر سر آن کوه بر زمین افتاد و در گریه و زاری درآمد و مدت
پانصد سال افتاده بود و بعضی دیگر گویند چهل سال و اصح آنست که دویست سال شب و روز از خورد و خواب بازداشت و شب و روز
را می‌شناخت تا تنی نازنین او تمام بدرد و محنت بگداخت و ضعیف شد تا مجموع ملائکه آسمانها و زمین در باب آدم در
حیرت و فکر فرو ماندند و نفیر و زاری و استغفار آدم گوش‌ها می‌کردند تا عاقبت آدم بوزیدن ماند بود که مجموع ملائکه
هم سر را برهنه کرده و روی نیاز بدرگاه بی‌نیاز بر زمین عجز نهاده و گفتند یا رضایا یا غافر الذنوب و قابل التوب تو دانی
الخ کریمی و انیل پس جبرئیل بو امر شد برو بر حال آدم مشاهده کن چون جبرئیل بفرمان رب جلیل بر زمین آمد در سراندیب آمد
او را دید میان موت و حیات افتاده به جز آب از اشک چشم او روان و چند بیخ نباتات از آب چشم او
روییده جبرئیل پیش آدم آمد و گفت ای آدم چونی و چه حال داری آدم او از جبرئیل بوی بشنیده اما از شرمندگی
در سؤال جواب نداد جبرئیل باز بار حال بآدم گفت ای آدم آنچه در قصر روضه جنت بدیدی و اسما پنج فرق بود که گفتم
یاد کرد تا ترا روزی بکار آید یاد داری آدم گفت ای جبرئیل در بهشت بودم و جهالت و عصیان و محنت هیچ در خاطر نماند
جبرئیل گفت ای آدم بار دیگر سر عجز و نیاز بکوا الهی ظلمت نفسی و ذلت و خطیئه مرا بحرمت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
ببخش این بگفت و چندان بگریست که بیهوش شد فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم هنوز
آدم تمام نگفته بود که جبرئیل بو امر شد که بشارت ده رامم برگرد و بخشیده شد پس جبرئیل در زمان بزمین آمد و گفت
ای عزیز بحب کسانی را در شفاعت آوردی که توبه ترا قبول کرد ای دل تو نیز در پی ایشان روی دار زمانی
و منهم اینها دان که بدرآیی و به روی اهل بیت مصطفی در تقیه ۴ کنید وجه از نجات از الشیعه بیابند از
عذاب دوزخ امان یابی پس بدان ای عزیز که آن خورشید برج سعادت و آن گوهر دریای شفاعت و ماه اوج
سعادت و رسالت پناه می‌فرماید که چون محشرگاه که روز عظیم است پیدا شود که خلق اولین و آخرین بو حاضر کنند

وشاه مردان علی ابن ابی طالب علیه السلام در فردوس درآید که جای مقربان حضرت حق تعالی است الایه ان الابرار لفی علیین
وما ادریک ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون و در بهشت او جوی آب رود که آن تسنیم است الایه
ومزاجه من تسنیم عینا یشرب بها المقربون و حضرت علی از آن با اهل عرصات همی کرد هرکه با او برات دوستی
داشته باشد بفرماید ملائکه رحمت را که از پل صراط چون برق لامع بگذرانند و در جنت الماوی رسانند و آنکه با او برات
دوستی نداشته در زمان ملائکه عذاب را بفرستد تا او را در آتش دوزخ افکنند ز مرقعه پل و کمالات حضرت علی ابن ابی طالب
است ای عزیزان اگر راه نجات طلبید و رستگاری از عذاب دوزخ جویید دوستی با اهل بیت و تبرا از دشمنان ایشان
کنید و دریابید آن یک دم را که چون بگذرد دیگر در او نتوان رسید چنین سبب اجل در رسید آنگاه واویلا و حسرتا هیچ سود
ندارد از خواب غفلت بیدار شوید اما در خواب بید نبیدار بریزید کلام امیرالمومنین علی ابن ابی طالب ع یعنی آن معدن کرم و آن
صاحب مقام حرم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می‌فرماید هرکه خواهد که زندگی او چون زندگی من باشد و مردن او چنین مردن من باشد
دار اسکان و ماوی و مسکن او جنت خلد باشد پس او بدوستی حضرت علی درآید زیرا که محب با علی از راه هدایت بدر نرود و در ضلالت
داخل نشوند آورده اند که چون حضرت رسالت پناه از دار دنیا انتقال کرد تمام علمای یهود و نصاری جمع شدند و باهم در کشور
فرنگ مشورت کردند که ما را کاری باید کردن که هیچ نگه ما محتاج مسلمانانیم از جهت بیت المقدس که مقام موسی و عیسی است که بزیارت
آنجا رویم و ایشان از این جهت چندین هزار رمان حاصل میشود و از ما نمیستانند که ما را بگذارند بزیارت کردن ما را حیله باید
کردن که این جماعت نیز محتاج ما گردند که این ماها دادن از ما رفع باشد پس تدبیر شان آنکه اندیشیدند بر این قرار
دادند که جسد مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدزدند و به فرنگ برند تا مسلمانان نیز بزیارت پیغمبر خود محتاج بدان دیار
شوند پس چهار نفر جلالکه را از نقب زدن بیدار کردند و جماعه زر بسیار وعده دادند و بعضی همراه کردند و کاپیتان بمدینه
فرستادند تا بهر حیله که باشد تن مبارک حضرت رسول را دزدیده به فرنگ بیار رفرنگیان ایشان چهار نفر نقب زن جلالکه
در مدینه آمدند بصورت تجار و در گوشه محله که نزدیک تر بقبر مبارک حضرت سید جا نه بخر گرفتند از آنجا نقب از دور
بنیاد کردند تا بقبر حضرت رسول رسیدند و موقوف داشتند تا موسم حج نزدیک شد و مردم از هر دیار که چنین حج بگذارند
و مردم بهر جانب روان شوند اما در آن عصر در ملک شام پادشاهی بود نام او طاهر پس صالح و متقی بود و محب
اهل بیت بود تا شبی در شبستان در خواب دید که پیغمبر حضرت رسول صلی الله علیه را دو دشت او بو یکرفت

ود بهزار خود در آورد و راه نقب را باو نمود و گفت که بشتاب ای بندهٔ خدا که جسم مرا خواهند برد این بگفت و باز گشت
پادشاه چون بیدار شد هفتصد غلام به یراق سفر فرمود و مقدار چهار هزار زن که مرد در خدمت بود با کوشش بود دند برنشاند در راه
طی میکردند چنین هیچ ... رسید سوار شد و ... بار مدینه نهاد و هیچ کس چیزی نگفت و همین میراند تا بانکه در روز بتعجیل تمام بر در شهر
مدینه رسید اما آن راه را که حضرت رسول صلعم باو نموده بود فراموش کرد و متفکر ماند و برخواست و وضو ساخت و دو رکعت متفکر
نماز بگذارد و سر بسجده نهاده بخواب رفت که باز حضرت پیغمبر بخواب دید که آمد و دست او بگرفت و می برد تا آنجا که ایشان
بودند چون بدانجا رسیدند حضرت پیغمبر او را گفت ای ملک نظر کن چون پادشاه نظر کرد چهار کس بود دید دو کس در خواب و دو
بیدار بودند و شطرنج میباختند پس حضرت رسول صلعم گفت ای ملک آنها که ترا گفتم ایشانند این بگفت و ناپیدا شد
اما پادشاه از هیبت بیدار شد و با غلامان و سرهنگان خود بآن راه که رسول صلعم علیه و آله وسلم نموده بود روان شدند چون بدر
آن خانه رسیدند باندرون خانه در آمدند همچنانکه حضرت نموده بود دو کس در خواب و دو کس بیدار باهم شطرنج میباختند
و سرهنگان خود بفرمود تا آن چهار کس را دست و گردن بسته بیرون آوردند و تفحص فرمودند و راه نقب را یافتند و در آمدند
در اندرون آن نقب تا رسیدند بصندوق حضرت رسول صلعم و کرداگرد قبر مبارک را خالی کرده دیدند که موقوف بر داشتن
بود بندها بر کردند و از آن چهار تن احوال پرسیدند ایشان گفتند ای پادشاه دین شما برحق است و بر شما گریز
خلف نیست اما پادشاه فرنگ از برای این بهم فرستاد که ما تن مبارک حضرت را بدزدیم و همراه ببریم
اگر شما مطلع نمیشدید ما تن مبارک حضرت را می بردیم در این دو سه روز پس هر چهار تن اسلام قبول نمودند و در
مدینه ماندند و با آن دیار دیگر نرفتند زهی شرف و عزت و کمال آنحضرت که جسم خود بود در ملک و عالم ملکوت نگاه دارد
و بر ضمایر جمیع مخلوقات واقف باشد و از آن پنجره قفس فولاد ساخته اند بکله بنیان شاه طاهر سلیقت بالله تا دوازده
گز زمین را شکافته در نزدیک صندوق آن حضرت کشیده اند که کسی بر صندوق نتواند رسید تا باشد
قال الله تبارک و تعالی فی سورة الحجرات یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم
ولا تجسسوا صدق معنی آیه این است بقول مفسرین ای گروهی که ایمان آورده اید اجتناب کنید
و دوری نمایید بسیاری را از ظن گفته مراد ظن بد است در حق برادر مومن بدرستی که بعض ظن گناه است و تفتیش مکنید
امور دیگر که بر شما مخفی باشد از عیوب و عورات مردمان و از میراث ... حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نزدیک
که ان الله حرم من المسلم دمه و عرضه و ان یظن به الظن السوء

در زمرهٔ زنا دو عبادت ... آن کسی که با غول نفس و هوا و هوس پا از جادهٔ هدی بیرون نهاده و سرمایهٔ ایمان و ذخیرهٔ
اعمال چون دل اندوخته بود ببر دفنا داده برصیصای عابد است که از دنیا و ناز و نعیم دنیا کناره کرده و کثرت طاعت
و عبادتش فرشتگان را بشگفت آورده بود در روزی ابلیس لعین کمر نهاد بقصد تخریب خانهٔ ایمان آن شکست
بنیاد در زی عابدی بلباس پوشش صوف شده نزد برصیصا آمد برصیصا پرسید که کیستی و چه میخواهی گفت من نیز از اهل عبادتم
و میخواهم که با تو همراه بطاعت حق تعالی پردازم و در عبادت سعی و یاور تو باشم برصیصا گفت هر کرا بندگی
حق تعالی هوس است حق تعالی یار و مصاحب بس است آخر پس ابلیس بعبادت مشغول گشته سه روز اصلا نخوابید و نخورد و نیا
شامید برصیصا چون آن سعی و کوشش بسیار آن ... بکار دید متعجب گردید ابلیس گفت من تا اینجا ... خورد
و بد خوابم ... که گناهی کرده ام و هرگاه بخاطر میرسد از ندامت آن خورد و خواب بر من تلخ میگردد برصیصا گفت چاره چیست
که من نیز مثل تو شوم گفت برو گناهی کنی و از آن توبه کنی که حق تعالی رحیم است تا حلاوت طاعت را دریابی برصیصا گفت چه گناه
اقدام نمایم گفت زنا گفت زنا نمیکنم گفت پس شراب بیاشام که آن سهلتر است عابد گفت از کجا بهم رسانم گفت بفلان قریه
رو که آنجا بهم میرسد القصه برصیصا بزور گمان آنکه بر تزویر ابلیس آن قریه چون تیر روان شد چون رسید زن صاحب جمالی دید
شنفت و بیع ازو ... شراب خرید و بدست آن ناجه بر سر کشید چون اساس کاخ اجتنابش بسیلاب شراب از هم ریخت و رشتهٔ
آشنایی درگاه خداوندیش بزور بادهٔ پرشور گسیخت و با آن زن زنا نیز کرد اتفاقا زن شوهری داشت در آن وقت
آمد عابد برخواسته وی را نیز بقتل رسانید در آن حال شیطان بصورت انسانی نزد حاکم رفته سعایت نمود حاکم برصیصا را
گرفته هشتاد تازیانه بجهت شراب خوردن و صد تازیانه برای زنا کردن بر او زد آنگاه برای خون کردن بصلیب کشیدن فرمان
داد چون بدارش کشیدند ابلیس بهمان صورت نخستین نزد وی رفته گفت حال خود چگونه می بینی گفت هر کرا طاعت
همنشینی بد کند آخرش این است ابلیس گفت دولت بیست ساله است که زحمت تو میکشم تا بر دار رسانیدم اکنون میخواهی
که ترا ازین بلیه رها نم گفت میخواهم و هر چه ارادهٔ کنی بتو دهم ابلیس گفت مرا یک سجده کنی القصه برصیصا گفت
چگونه سجده کنم و من بر دارم گفت بیا با اشاره کنی القصه برصیصا با اشاره سجدهٔ ابلیس کرد یکبار کافر از دنیا رفت
چندین ساله را بیک اشاره سوخته بی زاد ایمان بسوی دیار عدم مسافر گردید و نیز آورده اند که یکی از عباد دین

اسرائیل چهل سال از خلق عزلت گزیده و از سنگباران شر و شور دنیا بکنج تجرید و انزوا در خزیده بود صبح و شام از چشمه
زندگیش گلهای بندگی میدمید و روز و شب آب روان حیاتش بر کشتزار حسنات بی غلط میدوید در شکار روحش تخم ازان
فرصت تیر و کمان قیام و رکوع از دست ندادی و در رزمگاه آهن سخت روی نفس تیغ سجودش از کار
نیفتادی بسجده آرزوش بر سر خوان رضا از گرسنه چشمی سیر و پای فرصتش از تواتر تسبیح و تهلیل در زنجیر دل آگاهش
بر کرد آرزوها زنده گرده و استخوان سخت جانیش بشغب نالها پرورده توسن سعی از تازیانه اصطلاحش همیشه
در شتاب و پای سیر و سلوکش از حلقه پیچ و تاب چنینش پیوسته در رکاب رشته بیداریش از غنچه گشتن
استراحت بیگره و جسم ریاضتش از نعمت گرسنگی روزه فربه جامه روشنی روز از چشم خونبارش گلرنگ و موزه
وسعت شبها بپای شبخیزیش تنگ سینه راحت از ناخن ریاضتش افگار و پای عمر از زدن سجود ابلیسش آبله
دار از شست اخلاص هاکه دعایش بر هدف نیفتادی و ساعت قبول دست رد بر سینه مسئولش ننهادی
چنین متوطنین آن مرز و بوم را استجابت دعای او معلوم گردیده و صیت آوازه اطوار نیکش بدور و نزدیک
دویده بود هر سال چندین خسته و بیمار را بحوالی صومعه وی آورده التماس دعا جهت شفای ایشان میکردند و آن
بیماران بدست دعای او از بند امراض و علل رسته و از بند فیض آن مقام بار صحت بسته رو بدیار خود می‌آوردند
دارتبا ابلیس همیشه دام تلبیس در خفای زمان و تیر تزویر پیوسته در کمان داشت در کمین وی میبود تا وقتی دختر پادشاه
را مرض صعب عارض گشت و کارش از معالجه طبیبان حاذق و استعمال دواهای موافق درگذشت لاعلاج
آن علت را منحصر در دعای آن شمردند چنین عابد بر مدعای ایشان آگاهی یافت گفت دعا را وقتی است خاص که
دران وقت بتوقیع قبول میرسد و چنین آن وقت رسد دعا دریغ ندارم برادران خواهر خود را بوی سپردند
و تا رسیدن وقت دعا سیر دشت و گشت صحرا را غنیمت شمردند چون صومعه از وجود ایشان پرداخته و پرده
غیبتشان انداخته شد عابد را نظر بر جمال دختر افتاده دل از دست داد و گول سالخورده ورع دیرینش
بر تند باد فسون ابلیس لعین از پای در افتاد و ترکان میل و هوا البر کرد کرای آن دختر ... بشهر بند دلش ریختند
و دیو ... هوسهای نفسانی بتحریک وسوسه شیطان از کشور رضوا طرش غبار رفته بر انگیختند مرغ جالش

بصفیر

بصفیر ترغیب شیطان بدامگاه وصال دختر پرید و توسن نفس شوم بمهمیز خار خار آرزو عنان تامل از دستش کشید
القصه عابد برگشته بخت دست خیانت بدامان امانت دراز و ابواب سیاه روئی بر روی خود باز کرد و بعد از
صدور آن خطای فاحش و خمود آتش آنخواهش شیطان بصورت پیری بر وی ظاهر گشته از سبب ارتکاب آن عمل استفسار
نمود زاهد تمامی احوال باز گفت شیطان گفت آزرده مباش که کرم الهی از آن زیاده و در توبه گشاده است
لیکن تدبیری باید که برادران دختر مطلع نگردند زاهد گفت چه سازم در اخفای این کار چه حیله پردازم
ابلیس گفت آن است که دختر را بکشی و در خاکی نهان سازی و چون برادران دختر آیند بگویی که در نماز بعدم
او بیرون رفت و ندانستم چه شد عابد روسیاه آن ضعیفه بیگناه را بصوابدید آن پلید بقتل رسانید
و در بیرون صومعه در خاکی کرد چون برادرانش رسیدند و احوال خواهر پرسیدند زاهد جوابی که ابلیس تعلیم
کرده بود گفت چون ایشان بزاهد اعتقاد و بقولش اعتماد داشتند قبول کردند و برتافتند و در طلب خواهر
بهر سو شتافتند در آن هنگام شیطان بصورت عجوزه پیدا شد از وی احوال پرسیدند گفت همانا دختر
یادت، را میجویید زاهد وی را زنا کرده است و آنگاه بقتلش رسانیده در خاکش پنهان ساخت
پس ایشان نزد آن سر خاک آن دختر آورده چنین خاکی بو شکافتند خواهر را کشته و بخاک و خون آغشته یافتند
جامه‌ها چاک و بر سر خاک کردند و عابد را مقید ساخته بشهر در آوردند خلق از وقوع آن امر غریب متحیر
و آب خلوص اعتقادشان در غدیر ضمیر از بوی گند آن عمل متغیر گردید جمعی که بآب وضوی زاهد تبرک
میجستند بخونش تشنه گشتند و گروهی که خاک پایش را بجای سرمه در چشم میکشیدند دامنها پر سنگ
کرده بقصد سنگبارانش میدویدند پس داری نصب کرده زاهد را بر دار کشیدند در آن وقت ابلیس بصورت
پیری با صفا بر ظاهر گشته گفت ای زاهد منم خدای زمینم و آنکه تو چندین سال بندگی او کردی خدای آسمانست
جزای عبودیت چندین ساله تو این بود که ترا بر سر دار فرستاد یکبار مرا سجده کن تا ترا از این ورطه برهانم
عابد باشاره ابلیس سجده کرد پس سنگبارانش نمودند و کرکس جان ناپاکش را بابال سنگها از جیفه بدن رها نمودند

بدرکات جهنم فرستادند مجملا شیطان دین ربای ایمان شکن در هر عصری از اعصار از این کور نمکدل بعنت باختیار
ولی نامداران صاحب شجاعت و چابک سواران میدان عبادت از زیر کب جسم عمل سر نیزهٔ جان ستان طول امل بر خاک هلاک
انداخته و بر همین دستور همیشه چنین بخود راه لعبی از کهای بنی آدم بر جای است و پیوسته اسب شناسان عاقبت را هرزه
سالکان طریق صواب در زیر زین از بند بند و به کمند تسخیر کش تا نفس دالیای این نمی توان بود و از
شمشیر تیز رسی جز ان سوی کرد و کفاره مرکب نمی توان آسود پس مرد آگاهی باید که در سلوک راه دین جز به بدرقهٔ عنایت
الهی دل نه بندد و بنماز در روزهٔ بسیار و بکر بیداری شبهای تار بر ردی نفس اماره نخندد و بر تقدیری که خود بود
از داستی مکر و حیلهٔ شیطان رهایی و متاع ایمان و اعمالی را از دستبرد آن ایل دامان سلامت بمنزل رسانید بگفته
اندیشه کنی که عبادت که در تمام عمر کرده و خرمن علم و عملی که بدولت سعی و اهتمام فراهم آورده در پیش طاعات انبیا
داوصیا در برابر حسنات بقربای داد پس چه خواهد نمود مگر نشنیده که بهترین عالم دار ارشاد ولد آدم صلی الله علیه و آله
سنهبح بندکی را بقدم اهتمام چگونه پیموده و در گذارش وظایف عبودیت و اقامت مراسم واجب و سنت چه
مقدار رسانیده فرمود تحلیل از مفصل آن احوال را بجمیع از کلش ان اخلاق و اعمال آنکه در قعود و قیام از یاد
حضرت ملک علام غافل نگشتی و زلال فکر و خیالش از جویبار گلزار احوال بی زمزمه ذکر و سپاس الهی نگذشتی
اوقات سه قسم کرده قسمی را بادای وظایف بندگی گذرانیدی و نصفی را بتفقد احوال اهل و عیال
و آن نیز قسمی از عبادت است صرف کرده از خوان التفات خود هر یک را نصیبی رسانیدی و قسم دیگر را
بکار رسانیدن خلایق توزیع نموده قضای حوایج مسلمانان نمودی و بتبلیغ واجب و سنت و تبیین طریق
مستقیم شریعت پرداخته باب اجرای احکام الهی ابیاری گلشن دین فرمودی اکثر ایامش بروزه گذشتی
و چشم رغبتش از نعمت رنگین الوان پوشیده بنگی وقت بسر بردی و سه روز متوالی از نان گندم سیر نخوردی
و از روایتی که در امالی شیخ صدوق مذکور است چنین مستفاد میگردد که آن سرور از نان گندم هرگز تناول نکرده و از نان
جو هرگز سیر نخوردی و چون دو بر این هر دو علام چنانچه بود در آن اختیار داردی که هر کدام را خواهد بپوشد و آن
دیگر را خود بپوشیدی چنین زبان ابر رحیم صفتی و نقش حصیر بر پهلوی مبارکش جای گرفتی گویند روزی عمر بن خطاب علیه اللعنة

در آن هنگام گفت فرموده مهلا یا عمر اتظننا کسری و قیصر یعنی گمان میکنی که پیغمبر با پادشاهان است که بتنعم گذرانیم و … بسیست
که بستر لیلی حضرت عباس بود و بالش چرمی از لیف آکنده شبی عبارا دو ته کرده انداخته بودند صباح فرموده که لقد منعنی
الفراش اللیلة الصلوة یعنی منع کرد مرا بستر امشب از نماز باز داشت پس فرمود که مانند آن را اکلا کنند و از غایت زهد
در دنیا و عدم رغبت بنقد و جنس این عاریت سرا هم مرتبه حضرت جبرئیل امین کلید خزاین زمینهای بود نزد وی آورده
و آنجناب در قبول آنها با آنکه از بهر اسباب اخروی حضرتی کرده مخیر کرده آنحضرت قبول نفرمود و بسیاری از شبها را احیا کرده
داد بندگی داد و لوای بیدارییش بجمله سپاه خواب زنها در شیفته … تا انوار است که شبها از بس بعبادت قیام کرده و بعضی
گفته اند که بر سر انگشتان پای بزرگ پاها ایستاده بود پاهای مبارکش آماس کرده بود تا در شان وی نازل شد که طه
ما انزلنا علیک القرآن لتشقی حاصل مضمون بقول بعضی از مفسرین آنکه ای محمد ما فرو نفرستادیم بر تو قرآن را برای
اینکه تو مشقت و آزار کشی کثرت طاعات و عبادات آن سرور و شدت ریاضات و مجاهدات لیکن دین بر در از آن …
که شرح آن احدی بر آمدن نتواند بود و حسب … کتب اخبار و آثار از کلمای مجامد اوضاع و اطوار آن سید ابرار از آن
بر تر که سر انگشت قلم بارشته سخن گلدسته بندی آن تواند نمود و بعد از آن حضرت کسی که در گذارش بندگی سلم عالمیان گشته
و لوای صیت فضایل و مقاماتش از قبهٔ سپهر برین در گذشته حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که شبانه روز هزار رکعت نماز گذاردی
و بروایتی از خلوت او شبی هزار تکبیر احرام شنیده بدی و اهتمامش در اقامت مراسم بندگی بحدی بود که در وقت اشتعال نایرهٔ
جنگ و قتال نیز که ابطال رجال را دل در سینه از بیم در رنگ دلیران از در حرکت بود … و در میان دو صف جنگ
فرش … گسترده بادای وظایف عبادت قیام نمود و از تیرباران سپاه دشمن اندیشه نکرده طریق معتاد خود را در نماز داد
راه تغییر نمی داد و در لیلة الهریر نیز که یکی از لیالی مشهورهٔ جنگ صفین است و آن شبی بود که سی و شش هزار کس از طرفین کشته
شدند دران حضرت خود با نصد و بیست و سه کس را از … ذوالفقار … گرداند بجهنم فرستاد و با وجود اشتعال آتش
فتنه چنین نماز شب از آن سالار دین فوت نگردید و مشهور است که روزی در جنگ صفین در عین اشتغال بحرب و قتال
ملاحظهٔ آفتاب میفرمود ابن عباس از سبب آن استفسار کرد فرمود انظر الی الزوال حتی نصلی الصلوة یعنی میخواهم … نگرم وقت
شده است که نماز گذاریم ابن عباس این مضمون ادا کرد که این چه وقت نماز است که مشغول جنگیم آنحضرت فرمودند که علی ما نقاتلهم
انما نقاتلهم علی الصلوة یعنی بر سر چه با این قوم جنگ میکنیم بر سر همین جنگ میکنیم که نماز برپای داشته شود مراد آنکه

اکنون اگر غرض ما از این جنگ و جدال ترویج دین و برافراشتن لوای بلند که حضرت رب العالمین است و هزار بندگی بمیان در حق جیبی
خود بهم رسانیدی در راه خدا آزاد نمود و چنین بلباس کرباسی و نان خشک جوین اکتفا مینمود و مدتها مدید روزه متوالی
از نان جو سیر نمیخورد و میفرمود حسبي من الطعام ما يقيم ظهري یعنی بس است مرا از طعام آن قدر که پشت مرا راست دارد
در مرویست که بسیار بشاقت و بیمار حضرت امام محمد باقر علیه السلام وقتی نزد پدر بزرگوار خود حضرت امام زین العابدین علیه السلام آمد
آنحضرت را دید که رنگش از کثرت بیداری زرد گشته و چشمهای مبارکش از گریه مجروح گردیده و پیشانی نورانی مبارکش از
بسیاری سجود مجروح گردیده و ساقها و قدمهای مبارکش از بسکه در نماز ایستاده ورم کرده حضرت امام محمد باقر علیه السلام وقتی که آنحضرت را
باین حال دید خود را از گریه نتوانست نگاه داشت از غایت دلسوزی گریه‌ها نمود آنحضرت نسبت با آنجناب گریست آنحضرت متفکر گشته
بعد از اندک زمانی ملتفت حضرت امام محمد باقر گردید فرمود یا بني اعطني بعض تلك الصحف التي فيها عبادة علي
بن ابي طالب عليه السلام یعنی بده بعضی از این صحیفه‌ها نوشته‌ها را که عبادت حضرت علی بن ابیطالب در آن نوشته است
پس در آنها نظر فرموده مضطرب حال از دست گذاشت و فرمود من يقوى على عبادة علي یعنی کیست که قدرت بر آن
بعبادت علی بن ابیطالب علیه السلام برسد و در اخبار و آثار وارد است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام در شبانه روزی هزار رکعت
نماز گذاردی و چون بنماز ایستادی رنگ و رخسار مبارکش متغیر گشتی و چنان ایستادی که بنده ذلیل در نزد پادشاه جلیل
ایستد و اعضایش از خوف الهی لرزیدی و چنان نماز گذاردی که گویا نماز آخر بود از دست روزی در نماز ردا از کتف مبارک آنحضرت
افتاد آنرا راست نکرد تا از نماز فارغ شد بعضی از یاران سبب آنرا پرسیدند فرمود ویک میدانی که در پیش که بوده ام و در پیش
که یوسف سفر است و احترام حضرت امام محمد باقر علیه السلام در کودکی بر سر چاهی که در سرای آنحضرت بود خزیده بچاه افتاد والده ماجده
اش واقف گشته فریاد برآورد و حضرت امام زین العابدین علیه السلام را از آن واقعه اخبار کرد آنحضرت در نماز بود نماز را
قطع ننمود و در اتمام نماز اضطراب و تعجیل ننمود و باز گشته بر سر چاه آمد و میگریست و فریاد میکرد و در چاه میگریست
و باز نزد پدرش میرفت و دیگر بار بر سر چاه می آمد تا از غایت بیتابی و غلبه اندوه ضعف بر آن ضعیفه غالب گشت
و این کلمات بر زبان جاری گشت گذشت که چگونه درست است چنین شما از جماعت بنی هاشم چون حضرت امام زین
العابدین علیه السلام این سخن بشنید نماز را تمام کرده بر سر چاه آمد و دست دراز کرد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام را از چاه برآورد
مادرش را گفت بگیر و برای ضعف الیقین و در کشف الغمه سبب ملقب گشتن آنحضرت بزین العابدین علیه السلام برین
وجه مذکور است که آنجناب شبی در محراب خود ایستاده بود و با داء تهجد قیام می‌نمود شیطان بصورت اژدهائی ظاهر شد و بر و ظاهر گشته

کرد تا از هجوم با جوج خود و هراس آنحضرت رسد مگر از سر قوت قلبش کند و لیکن توجه حواس شکست در آن گیتی حضور خاطرش
افکند لکن الی منصوص و آن بنیان مرصوص از صدمه آنکه عصا اصلا بر و انمود و باز التفات نوجه تا نزدیکی آمده
انگشت بزرگ پای مبارکش بدهن گرفت باز التفات نوجه آغاز گزیدن کرد آنحضرت همچنان قطع نماز ننموده چنین
از نماز فارغ شد بالهام الهی دانست که شیطان است و دشنام داده و بر او سیلی زد و فرمود دور شو ای ملعون لیس لی
ناپاک از این مقام فیض ناک دور شده آنحضرت با تمام ورد خود قیام فرمود آواز شنید و کس ندا آنرا نمی دید که سه بار
گفت انت زین العابدین این سخن مشهور گشته بزین العابدین ملقب گردید و نیز در کشف الغمه آورده اند که در خانه
که آنحضرت بود در دیده بخواب رفته آتش بستانی مشغول نماز بود آتش افتاد آنحضرت در سجده بود آواز برآوردند که یا ابن رسول الله
النار النار روی همچنان مستغرق بندگی بود و سر از سجود بر نداشت تا وقتیکه آتش فرو نشست بعد از فراغ از روی
سوال کردند که چه چیز شما را مشغول ساخته بود که از آتش پروا ننمودید فرمود آتش آخرت و در جود و احسان و تفقد احوال
فقرا و بینوایان چنان بود که در شبهای ظلمانی لیکن افتاب نورانی از خانه برآمده انبانی که در آن کیسه‌ها درهم و دینار
بودی و گاه نیز طعام با هیزم بر دوش مبارک خود برداشته بدر خانه‌ها رفتی و در کوفتی و کسیکه بیرون آمدی دادی و در وقت
دادن روی انور خود را پوشیده که او را نشناسند و این معنی بر ایشان مخفی بود و نمیدانستند که کیست که این کار
میکند تا وقتیکه آنحضرت از دار دنیا رحلت فرمود و آن مقرری مقطوع گردید دانستند که آن شخص علی بن الحسین بوده و در
محل غسل دادن پشت مبارکش را دیدند که مانند زانوی شتر پینه بسته بود از بسکه طعام و غیره چنانکه مذکور شد
با پشت خود بخانهای فقرا و مساکین کشیده بود و نیز در کشف الغمه مذکور است که پسر عمی داشت شبها بنحوی که او را نشناسد می آمد
و مبلغی زر از روی خوبی داد و او گفت آنحضرت میکرد و میگفت لکن علي بن الحسين لا يواصلني لا جزاه الله
عني خيرا یعنی نیست آن احسان میکند اما علی بن الحسین با من صله رحم نمیکند و با حوال من نمی پردازد خدا او را
از من جزای خیر ندهد و آنجناب این سخن از وی شنیده و تحمل آن نموده صبر مینمود و خود را بوی نشناسانید تا بعد از
وفات او که آن مقرری قطع شد دانست که آنحضرت بود پس بر قبر انور آنسرور آمده بر وی گریست و در روز سطر فر
از فرط قسمی از زر بالا پوش بیشتر برداشت سائلی بر خورد و بالا پوش وی گرفت آنحضرت بالا پوش بو سائل را گذاشت و در رفت

در روز بعیادت محمد بن اسامة بن زید قدم مبارک رنجه فرمودند محمد می گریست آنحضرت سبب گریه پرسیدند گفت پانزده هزار درهم
طلاق می دارم آنجناب تعهد او نموده اداء فرمودند و صدخانه وار از فقرای مدینه را عیال خود ساخته تکفل احوال
ایشان می فرمود و در عنایت حضرت ابو بکر بن عیاش منقول است که از طعام خوردن با والده خود ابا میکرد گفتند یا ابن رسول الله
تو رعایت بر وصله رحم بیش از همه کس میکنی سبب چیست که با مادر خود همراه اکل نمیفرمائی فرمود انی اکره ان تسبق
یدی الی ما سبقت عینها الیه یعنی ناخوش میدارم که دست من سبقت کند و زودتر برگیرد لقمه را که چشم او بسوی آن
افتاده باشد و بسته‌ای جایک نام کرده و بیک تازیانه بر آن نزده بود و روزی جمعی غیبت او میکردند و آنحضرت رسیده فرمود
که ان کنتم صادقین فغفر الله لی و ان کنتم کاذبین فغفر الله لکم و از کثرت نماز هر سال [illegible]
از مواضع سجود در تکیه‌ها در محیط وجود می افتاد و آنرا جمع میکرد تا بعد از وفات با جسد مطهر آنحضرت دفن کردند
و احوال عبادت و بندگی آن سپهر فرخندگی را از کنیزی که بسعادت خدمت آنحضرت فایز بود پرسیدند گفت اطناب
کنم یا اختصار نمایم گفتند اختصار کن گفت هرگز برای او در روز طعام نبردم و هرگز شب جهت وی رخت خواب
نگستردم و روایت است که چون وقت نماز میشد رنگ روی آنحضرت زرد میشد و لرزه بر اندام مبارکش می افتاد و در زیر آسمان
مانند ستاره اشک بر رخسارش روان میگشت و این مضمون ادا میشد که گویا که بنده میداند که با که مناجات میکند از نماز
روی بر میتافت و نیز از حضرت ابی عبدالله ماثور است که چون وقت نماز میشد حضرت علی بن الحسین ع بر میخاست رنگ آن
میرفت و رنگش متغیر میگردید و مانند شاخ درخت از باد سخت میلرزید و چون گفتگوی بهشت میشنید صدای میکرد چنانکه گویا
او را از بهشت اخراج میکنند و چون ذکر دوزخ میشنید آواز بر می آورد چنانکه گویا او را بدوزخ می برند و یکی از موالی
آنحضرت حکایت کرده که روزی آن آفتاب عالم آرا بسوی صحرا بیرون رفت منهم از دنبال او رفتم وی را یافتم بر سنگ درشتی
سجده کرده ایستاده و ناله و گریه وی شنیدم و شمردم که هزار بار گفت لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله
الا الله ایمانا و صدقا آنگاه سر از سجده برداشت و محاسن شریفش و روی مبارکش را اشک چشم فرو گرفته بود گفتم ای سید
وقت آن نشد که اندوه تو بسر آید و گریه ات کم گردد آنجناب این مضمون در جواب فرمودند که وای بر تو که یعقوب بن
اسحق بن ابراهیم علیهم السلام پیغمبر و پسر پیغمبر بود دوازده پسر داشت خدا یتعالی یکی از ایشان را غایب ساخت موی
سر او از اندوه سفید شد و پشتش از غم خمیده و چشمش از گریه نابینا گردید و پسرش زنده بود در دار دنیا و من پدر و برادر

وهفده

و هفده نفر از اهل بیت خود را دیدم که کشته افتاده بودند پس چگونه اندوه من تمام شود و گریه من کم گردد و در امالی شیخ طوسی
مذکور است حدیثی که مجمل و ملخص مضمون آن اینست که فاطمه بنت علی بن ابیطالب ع چون دید که حضرت علی بن الحسین ع از
کوشش و ریاضت در بندگی چه با جان خود می کند نزد جابر بن عبدالله انصاری آمده فرمود ای صاحب رسول الله بدرستی که ما را
بر شما حقهاست و از جمله حقوق ما بر شما اینست که چون احدی از ما را بینید از اجتهاد یعنی از نهایت کوشش در بندگی خود مشرف
هلاک ببینید او را بیاد خدا آورید و بر آتش خوانید که بر خود رحم نماید و این علی بن الحسین ع که بقیه پدرش امام حسین است
سوراخ شده بینی و پیشانیش و زانوها و کف دستهای وی بعضی از کثرت سجود زخم گردیده و از آن خود را در عبادت
برنج و تعب انداخته است و جابر بن عبدالله بر در سرای آنجناب رفته بود از ادراک سعادت ملاقات حضرت
امام محمد باقر ع بر در و تبلیغ سلام حضرت خیر الانام باک سرور کیفیتی که در حدیث مزبور بتفصیل مذکور است باز یافته آنجناب را
دید در محراب طاعت چنینش ما ورسا گفته و جسم پاکش در بوته بندگی گداخته آنحضرت بتعظیم جابر از جای برخاسته پرسش
او نموده او را در پهلوی خود اجلاس فرمود آنگاه جابر گفت یا ابن رسول الله اما علمت ان الله تبارک و تعالی انما خلق الجنة
لکم و لمن احبکم و خلق النار لمن ابغضکم و عاداکم فما هذا الجهد الذی کلفته نفسک آنحضرت فرمودند
که یا صاحب رسول الله اما علمت ان جدی رسول الله ص قد غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر
فلم یدع الاجتهاد له و تعبد بابی هو و امی حتی انتفخ الساق و ورم القدم و قیل له اتفعل هذا و قد
غفر الله لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخر قال افلا اکون عبدا شکورا جابر بن عبدالله چون دید
که گفتگو با آن قبله احرار در باب تخفیف آن ریاضت و آزار بی اثر است عرض کرد که یا ابن رسول الله البقیا علی نفسک
فانک من اسرة بهم یستدفع البلاء و تستکشف اللأواء و بهم تستمطر السماء یعنی یا ابن رسول الله بر خود رحم
کن که بدرستی که تو از آن قومی که خلایق به برکت ایشان طلب دفع بلا و رفع شدت از خود مینمایند و ببرکت ایشان
باران از آسمان میخواهند آنحضرت فرمودند که ای جابر پیوسته بر منهج آبای خود یعنی رسول خدا و علی مرتضی میباشم و طریق
ایشان را میسپرم و بر روی ایشان صلوات الله علیهم سلوک مینمایم تا وقتی که با ایشان ملاقات نمایم مجملا هر یک از اهل بیت نبوت
و امامت و دوال کهدان محیط شرف و کرامت بدستور روز و شب باقامت مراسم بندگی پرداخته و آب روان حیات خود را
جز در گلشن صعود حسنات جاری نساخته اند

۱۲۵

مرویست که وقتی جناب رسالت‌مآب بحضرت امیرالمؤمنین علیهما السلام خطاب فرمود که ای علی ای شیئ احب الیک ستة آلاف
غنم او ستة آلاف دینار او ستة کلمات جامعة یعنی یا علی از ششهزار گوسفند یا ششهزار دینار یا
شش کلمه که جامع فواید باشد کدام در نزد تو خوشتر و محبوبتر است آنحضرت کلمات را اختیار نمود آنگنج خازن گنج‌خانه
عرفان سر از درج بیان گشوده و لآلی آبدار آن کلمات را بر درّ امین گوش ارباب هوش لبریز انگشت زبان بشمردن آغاز
فرمود از آنجمله مضمون اینسخن است که یا علی چون مردم بزینت دنیا مشغول گردند تو بزینت دین مشغول شو منقولست
که حق سبحانه و تعالی بموسی کلیم علی نبینا و علیه السلام وحی نمود که هر که ظاهر او آراسته‌تر از باطن او باشد دشمنی است حقا و هر که
ظاهر او و باطن او یکی است مؤمنست حقا هر که باطن او از ظاهر او آراسته‌تر باشد ولیست حقا و در خبرست که چون آدمیرا
بجنازه کذارند و در اقبال کفن نهند ندای غیبی عرش نشین آن کالبد فانی را با خانه اجل بر لوح تخته تابوت نگارند حق تعالی
سؤال از او مینماید از جمله آن سؤالات یکی اینست که ای فرزند آدم ظاهر خود را که منظور خلایق بود زینت کردی
و باطن خود را که محل نظر من بود واگذاشتی مقیدان شیوه الوان پوشی و آئینه‌بندان بازار خودفروشی که پیوسته
همت بنقش و نگار رسوم معروف داشته و اینخانه دل را که جلوه‌گاه اشعه انوار حق است در زنگ اندیشه‌های باطل گذاشته
اند ندانم که در جواب این سؤال چه گویند و با کدام رو از این انفعال نیل سیاه روی از چهره احوال چگونه شویند
بجلا زینت دل از زبدن مهمتر و صفای خانه از کوچه عزیزتر است دارالبوار اینی دنیا تیره و تار و تن را بلباس دنیا نقش و نگار
نمودن در درون دود و در خانه را بطلا و لاجورد اندود کردنست یا آئینه را در زنگار و آئینه دان را از زنگار داشتن
با شمع را خاموش در فانوس پرنیان پوشی نمودنست جهد کن که دل زنده کردنت چه آرایش بر مرده سودی ندارد
کور بر نقش و نگار

وبه نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله علی نواله والصلوة علی رسوله واله اما بعد فهذه رسالة من العبد العاصی الغریق فی بحر العصیان المنادی بمحمد جعفر
الاسترابادی فی بیان صیغ العقود والایقاعات لیحصل التمکن من الاتیان بها علی وجه المعتبر المثمر لنقل الملک والمنفعة واباحة الفرج
وقطع سلطنة النکاح والزام الذمة وابرائها واشباه ذلک اعلم ان العقد عبارة عن البیع والقرض والرهن والصلح والضمان
والحوالة والکفالة والودیعة والعاریة والوکالة والسبق والرمایة والجعالة والشرکة والمضاربة والاجارة والمزارعة والمساقاة والهبة والصدقة
والعمری والحبس والوقف والوصیة والنکاح والکتابة وضمان الجریرة وفی حکم ذلک الخلع والمباراة والایقاع عبارة عن الطلاق والرجعة والظهار
والایلاء واللعان والعتق والتدبیر والاقرار والنذر والعهد والجر والشفعة والفسخ اما البیع المعجل بنفسه فحتمه بوجهین ان یکون کل منهما
کافیا ظاهرا بناء علی عدم اصالة ما یوجب حصول الاشتغال الشرعی فان ظاهر الامر ان لفظ البیع متعد بنفسه الی مفعول واحد هو المبیع و انه یتعدی الی المستحق
الی المشتری بکلمة من وان ظاهر بعض العلماء کالمحقق الثانی تعدیه الی المفعولین بنفسه حیث قد صنف العقیه الاول المبیع ولا والثانی
المستفاد من بعض الاخبار تعدیته الیهما بنفسه مرة والی المشتری بکلمة من والی المبیع بنفسه فی بعضها ابیعک دارا بهذه وفی بعضها لیس بان تبیع الرجل المتاع
لیس عندک تساومه ثم تشتری له نحو الذی طلب ثم توجبه علی نفسک ثم تبیعه منه بعد وفی بعضها لو ان المتاع ان تبیعه ایاه وفی بعضها تشتری
المتاع فتبیعه ایاه وغیر ذلک کما الجملة فیقول البائع بعتک هذا المتاع او الشیئ المعلوم بهذا المبلغ المعلوم فیقول المشتری قبلت البیع لنفسی او اشتریت
لنفسی او تملکت لنفسی ویجوز ذکر ملکت مکان بعتک والاولی الاتیان بصیغة تقدیم بعد ما ذکر مشتملة علی کلمة من قبل الکاف بان یقول البائع
بعت منک ایضا فیقول المشتری صح ایضا مثل ما ذکر وفی صورة کون المتعاقدین او کلیهما وکیلا ینبغی ذکر الوکالة فیقول البائع بعتک
بالوکالة عن فلان فیقول المشتری قبلت لموکلی فلان هکذا ولو لم یصرح الی هما بالوکالة فالظاهر کفایة العقد فیه ولو اراد ان یقع
شرطا فی ضمن العقد یقول بعتک ما عندی علی ما علم و شرطت علیک ما علم او شرطت علیک علم من تاجیل الثمن او سقوط الخیار
او نحو ذلک واما النسیة فصیغتها ان یقول البائع بعتک هذا المتاع بعشرة دراهم و الثمن الی شهر او شرطت ان تعطی الثمن
بعد شهر و باسبق من الاضافة وذکر الشروط والاضافة والوکالة الاتیة هنا مع زیادة لزوم کون الاجل محروسا عن احتمال الزیادة
والنقصان فلا یصح التاجیل الی ورود الحاج وامثال ذلک واما السلف والسلم فصیغته بعد ذکر الصفات التی لا بد فیه

في تفاوت القيمة بسبب تفاوت الرغبات وذكر موضع التسليم ان كان له حمل ومؤنة او كلاهما لا بد ومفارقة موضع العقد قبل الطول بعد
تعيين الاجل على الوجه المذكور ان يقول البائع اسلمت في عقد البيع مع زيادة وشرطت ان اعطيت المبيع بعد شهر كذا مثلا في موضع كذا او سلمتك
مالا كذا ونوجبه الى كذا اسلمه في موضع كذا ويقول المشتري قبلت هكذا مثلا او يقول المشتري اسلفتك حنطة جديدة جيدة كذا وكذا
الى شهرين مثلا مسلمة في موضع كذا فيقول البائع قبلت هكذا واما بيع الكالي بالكالي فهو محرم غير صحيح وان اجرى الصيغة بان يقول بعتك
دين الفلاني بدينك الفلاني او بعتك دينه الفلاني بعشرة دراهم موجبة الى شهر كذا فيقول المشتري قبلت هكذا واما بيع المرابحة
فهو بيع براس المال مع زيادة فيعتبر براس المال مع الطهل وصيغته ان يقول البائع بعتك ما علم ما اشتريته به وربح عشرة مثلا فيقول المشتري
قبلت هكذا وكذا [illegible] مضاف [illegible] على سبيل الاحتياط والاولوية وفي صيغة اخرى بعتك ما سلم [illegible] وربح كذا [illegible] وربح كذا او براس
المال وربح كذا فيقول المشتري قبلت هكذا واما بيع التولية فهو براس المال من غير زيادة ونقصان فلا بد من الافراد [illegible]
براس عند الطهل فيقول البائع بعتك ما علم ما اشتريته به ووليتك هذا العقد او نحو ذلك فيقول المشتري قبلت هكذا او توليت كذا
ولا بد من كون الثمن مثليا ليوجد المثل لا العوض واما بيع المواضعة فهو بيع براس المال مع وجه النقصان بان يقول بعتك هذا بما اشتريته
ووضيعة كذا او نحو ذلك ويقول المشتري قبلت هكذا واما بيع المساومة فهو بيع من غير تعرض الى ذكر راس المال وصيغته معروفة مما سبق وكذا
سائر اقسام البيع كالصرف وبيع الثمار والحيوان وبيع المزابنة وهو بيع ثمرة النخل بعد جذها بقدره [illegible] او لم يشترط كون الثمن منها
وبيع المحاقلة وهو بيع الزرع بحب من جنسه خرصا وبيع [illegible] بشرط الثمن من الزرع وبيع الحب [illegible] على ما افيد فان [illegible] ذلك
لا يختص بصيغة على حدة وكذا بيع الغرر وان كان فاسدا كبيع الملاقيح وهو بيع ما في بطون الامهات وبيع المضامين وهو بيع ما في اصلاب
الفحول وبيع الحصاة بان يقول ارم هذه الحصاة فعلى اي ثوب وقعت فهو لك بكذا وبيع الملامسة وهو ان يبيعه غير [illegible] على انه متى لمسه وقع
البيع وبيع المنابذة وهو ان يقول ان نبذته الي فقد اشتريته بكذا والبيع المعلق على شرط وهو [illegible] الحصول عادة مثل بعتك ان دخل
زيد الدار او على صفة معلوم الحصول عادة مثل بعتك ان طلعت الشمس واما القبالة بان يشترك في الثمرة او الزرع بان يخرص حصة
احدهما جافة ثم يقبلها شريكه بخرصها فيقبل فصيغتها ان يقول قبلتك نصيبي في هذه الثمرة بكذا فيقول الاخر قبلت هكذا او تقبلت
وقد افيد لزوم [illegible] نقص عن حال القبالة واما ما زاد فهو اباحة واما الاقالة فهي فسخ وليست ببيع وصيغتها
ان يقول لا حاجة لي في بيع كذا او نحو [illegible] اقلتك فيقول الاخر [illegible] فسخت البيع المعلوم او يقول قبلت الفسخ واما القرض فصيغته مثلا ان

فيقول

فيما لو لم يتعدد الاستقبال في اقرضت فان لفظ اقرض يتعدى الى المفعولين معا بالنفس كما يستفاد من القاموس ومن صريح الاستقبال في بعض
الاخبار فيقع صحيحا اذا اقرضت الدراهم فيقول المقترض اقترضتك هذا او كذا قربة الى الله فيقول قبلت لنفسي او اقترضت او يقول المقرض
اسلفتك كذا وعليك رد عوضه فيقول قبلت لنفسي او اقترضت او نحو ذلك او يقول المقرض هذه والعرف رد عوضه او تصرف فيه ورد
عوضه او انتفع فيه ورد عوضه او نحو ذلك واما الرهن فصيغته ايضا مثل القرض [illegible] اشكال فيها لو لم يتعدد وجه الاستقبال فيها فان
المستفاد من القاموس استعمال لفظ الرهن الى المفعولين بنفسه فيه رهنته الشيء ولا تقل رهنته الشيء وفي صورة عدم [illegible] اشتراط [illegible] يقول
الراهن رهنتك هذا على الدين الفلاني وعلى كل جزء منه وفي صورة اشتراط [illegible] يقول [illegible] ما ذكر وشرطت لك [illegible] ان يكون [illegible]
وان يوضع على العدل الفلاني وان يكون [illegible] بعد شهر مثلا او نحو ذلك فيقول المرتهن قبلت الرهن لنفسي او ارتهنت او نحو ذلك [illegible]
بان يقول هذا وثيقة عندك او هذا رهن عندك او نحو ذلك واما الصلح فهو عقد لازم من الطرفين يفيد فائدة البيع فيما اذا تعلق بالعين
الموجودة او في الذمة سواء كان مع المنازعة ام لا وفائدة الاجارة فيما اذا تعلق بالمنفعة كالكتابة وسكنى الدار في مدة معلومة وفائدة الابراء في
اذا كان في الذمة دين معلوم ثم يصالح على اسقاط بعضه واعطاء بعض وفائدة الهبة كما اذا ادعى عليه دارا مثلا فاقر له بها وصالحه على الدراهم في
[illegible] العارية كما اذا ادعى عليه دارا مثلا فاقر له بها فصالحه على سكناها سنة ولا بد فيه من التخلص عن الربا وصيغته صالحتك ما استحقه في ذمتك
على هذا المتاع او على ما ادعيه او على قطع المنازعة بيني وبينك بحصة كذا ابدا والاولى الاتيان بصيغة اخرى ايضا من غير ذكر كلمة على بل الاولى
وصيغة اخرى ايضا مع ذكر كلمة مع قبل كاف الخطاب وان كان المستفاد من القاموس والمجمع بل بعض الاخبار تعدية لفظ المصالحة لا من يصالح
في النفس بكلمة مع وكذا تعديته الى المفعول الثاني بالنفس خلاف الظاهر فالاولى عدم ترك الصيغة المتقدم على الحكم فان المستفاد
من بعض الاخبار [illegible] ذلك في بعضها اصالح ورثته وفي بعضها صالح على بعض ما صالح عليه قال ليس له الا الذي صالح عليه فيظهر ان الفصيح
او الافصح تعدية لفظ المصالحة الى المفعول الاول بالنفس والى المفعول الثاني بكلمة على والى المفعول الثالث بكلمة الباء ويمكن الجمع [illegible]
واما الضمان فهو عقد ثمرته نقل المال من ذمة المضمون عنه الى ذمة الضامن وصيغته ضمنت لك ما تستحقه في ذمة زيد او
[illegible] ذلك او التزمت او انا ضامن لما تستحقه في ذمة زيد او نحو ذلك فيقول [illegible] المضمون له قبلت الضمان ويجوز كونه حالا ومؤجلا [illegible]
مطلقا لا الى [illegible] الفلانية او قدوم الحاج فيقول ضمنت لك ما علم وشرطت ان يكون الاداء في شهر كذا او نحو ذلك من [illegible] واما الحوالة
فهي عقد ثمرته تحويل المال [illegible] اما اخرى وصيغتها احلتك على فلان بكذا [illegible] كما يستفاد من بعض الاخبار تستعمل الى المفعول الاول
بنفسها والى الثاني بكلمة على والى الثالث بكلمة الباء فيه احلت عليه رجلا بدنانير [illegible] اركان المحيل والمحال عليه والمحال به فيقول المحتال

قبلت الحوالة كذا واما الكفالة فهي عقد ثمرته التعهد بنفس او بمال فيقول كفلت لك بفلان بان احضره في وقت كذا ان استعهد
من بعض الاخبار يستفاد الكفالة بالدم والدية فيكفل الحر رجل كفيل برجل بنفس رجل والجائز ان يقول ضمنت لك احضاره اما مطلقا او الى شهر او في
الوقت الفلاني او تكفلت لك به او التزمت باحضاره او ان اكفل به حالا او مؤجلا بالشرط فيقول المكفول له قبلت هكذا او فاد
المعروف انه فان اوصى بما علي علي انه اذا قال انا كفيل به على انه ان لم احضره كان علي كذا لزمه الاحضار خاصة الوفاق انا كفيل به على
ان علي كذا ان لم احضره لزمه المال خاصة واما الوديعة فهي من العقود الجائزة من الطرفين وثمرتها الاستنابة في الحفظ وصيغتها
استودعتك هذا المتاع فيقول قبلت الوديعة او نحو ذلك من القول والفعل واما العارية فهي عقد جائز من الطرفين ثمرته تسويغ
الانتفاع بالعين مع بقائها لها مطلقا ومدة معينة وصيغتها اعرتك هذا او نحو ذلك من القول والفعل فيقول قبلت او نحو ذلك ويصح
اشتراط الضمان على المستعير واما الجعالة فهي عقد جائز من ثمرته استحقاق المال المجعول والمقدار شرعا او عرفا في مقابل عمل
مقصود محلل وصيغتها من رد عبدي مثلا فله كذا او ان رددت عبدي فلك كذا ويكفي في القبول الفعل واما الاجارة فهي
عقد لازم ثمرته نقل المنفعة خاصة بعوض معلوم متمول وصيغتها اجرتك الدار المعلومة مثلا من هذا الوقت الى الوقت المعلوم بالمبلغ
المعلوم او اكريتك او ملكتك سكنى هذه الدار شهرا بكذا فيقول المستاجر قبلت الاجارة هكذا او استاجرت او نحو ذلك واما المزارعة
فهي معاملة على الارض بحصة من نماء زرعها والايجاب زارعتك هذه الارض مدة سنة مثلا على ان يكون لك منه نصف حاصلها مثلا او
عاملتك على هذه الارض الى آخر ما مر او سلمت بهذه الارض مدة سنة مثلا على ان يكون لك نصف هذه الارض اليك للزرع الى آخره
والقبول قبلت لنفسي هكذا او نحو ذلك وهو عقد لازم من الطرفين لا يبطل الا بالتقايل او بيع اشتراط الارتفاع فيه واما المساقاة
فهي معاملة على الاصول الثابتة بحصة من ثمرتها او ما هو بحكم الثمرة وهي عقد لازم من الطرفين والايجاب ساقيتك هذا البستان لتعمل فيه
مدة كذا على ان لك نصف ثمرته مثلا او سلمت اليك هذا البستان او نحو ذلك والقبول قبلت المساقاة لنفسي هكذا او نحو ذلك وفي
صورة الوكالة هنا وفيما سبق من فيما سيأتي ايضا يذكر لفظ الموكل قبل كاف الخطاب وكذا يذكر قوله عن قبل موكلي او وكالة عن موكلي
المساقي او نحوه ايضا وكيلا فيستفاد من صورة الاصالة من الطرفين ثمرته جواز الاذن في التصرف لمن امتزج ماله بغيره لم يتميز وفيه
التصرف لكل منهما بحصة البقية الآن لخليط الشريك بالاذن فيجوز له خاصة دون غيره فاذا لم يرض احدهما بتصرف غيره لا يجوز للآخر التصرف
فيه والايجاب شاركتك في مالي الذي هنا فيقول الآخر قبلت الشركة لنفسي والظاهر لزوم الاجزاء الايجاب والقبول بصيغة اخرى بطريق

التقاكس بان يصير القابل الاول موجبا بالنسبة الى مالي والموجب قابلا بالنسبة اليه الآن يقول اشاركك في هذا المال او اكتفى
بمجرد الفعل واما القراض فهو عقد جائز من الطرفين ثمرته جواز التجارة بالتعدد بحصة من ربحه والايجاب قارضتك هذا المال
على ان ربحه بيننا نصفين مثلا او ضاربتك او عاملتك على هذا المال والمبلغ الفلاني الى آخر ما مر والقبول قبلت القراض او نحو ذلك
مما دل على الرضا واما الوكالة فهي عقد جائز من الطرفين ينفسخ بفسخ كل منهما ثمرته الاستنابة في التصرف والايجاب كل لفظ دال
على الاستنابة في التصرف مثل وكلتك على كذا فان استوكيل يستعمل الى المفعول الاول بنفسه كما يستفاد من قاموس وتهذيب
والقاعدة والاعتبار بحجة على ما يظهر من بعض الاخبار رفعه من كل رجل على امضاء امره في الاخر وكل آخر على وكالته ولعل الادل في صيغة
اخرى شمة على كلمة اللام بالنسبة الى المفعول الثاني فيقول وكلتك في عتق او فوضت اليك الامر المعلوم او بيع مالي او اشتر لي كذا بكذا او
سيدي او طلق زوجتي ونحو ذلك بل الظاهر ان الوكيل لو قال وكلني على ان افعل كذا فقال نعم كفى في الايجاب والقبول قبلت الوكالة
لنفسي او نحو ذلك مما يدل على الرضا من القول والفعل واما السبق والرماية فهما عقدان لازمان من الطرفين على
قول ولا بد من تعيين الابتداء والمسافة والسبق فيقول في السبق سابقتك على المسبق على هذين الفرسين في مسافة
معلومة على ان من سبق منا كان له هذه العشرة المبذولة مثلا والقبول قبلت هكذا او نحو ذلك مما دل على الرضا والايجاب
في الرماية ناضلتك على المراماة من قوسي كذا وسهم كذا من موضع كذا الى الغرض المعلوم عشرين رشقة مثلا على ان من بادر الى
اصابة خمس من عشرين مثلا كان له كذا فيقول قبلت هكذا او نحو ذلك وعدم التقييد بالمبادرة يتحقق فيصل احدهما بعد الاكمال واما الوقف
فهو عقد او ايقاع يفيد تحبيس الاصل واطلاق المنفعة والايجاب وقفت هذا الكتاب مثلا قربة الى الله على جميع المؤمنين والمؤمنات
او على اولادي مثلا وجعلت التولية لنفسي مثلا او وقفت هذه الارض قربة الى الله على كذا على ان تكون مسجدا لهم فيقول الموقوف عليهم
في الوقف الخاص والمتولي او الحاكم الشرعي في الوقف العام قبلت الوقف هكذا ولا بد في اللزوم من القبض باذن الواقف وهو لا يبطل
بالتقايل والتفاسخ واما السكنى والرقبى والعمرى فهي عقد لازم ثمرتها تسليط الساكن على استيفاء المنفعة مدة معلومة والايجاب
اسكنتك هذه الدار مدة عمرك او ارقبتك هذه الدار مدة عمري او اعمرتك هذه الدار سنة مثلا والقبول قبلت السكنى او الرقبى او العمرى
لنفسي او نحو ذلك مما دل على الرضا واما الحبس فصيغته حبست عليك هذه الدار مدة كذا فيقول قبلت الحبس لنفسي واما الصدقة
فصيغتها تصدقت عليك او على موكلك بكذا فيقول قبلت لنفسي او لموكلي واما الهبة فهي عقد يفيد انتقال الملك بلفظ فاحش وله
وهبتك هذا المال والقبول قبلت الهبة لنفسي وفي عبارات جمع منهم السيد الاستاد قدس سره ان الايجاب وهبتك
والظاهر انه غير وجيه لكن لفظ الهبة يستعمل في الكتاب والسنة بل في عرف اللغة باللام بالنسبة الى الموهوب له كقوله تعالى رب هب لي

ولا هبت لك ونحو ذلك ويتوهم كون ذلك بابا [illegible] لان قصد الطرفين [illegible] ان ليس [illegible] مقصود
على الاسقاط [illegible] ولا يجمع بين [illegible] واما الوصية فهي عقد ثمرته تسلط على العين او المنفعة بعد الموت تمليكا او تمليكا والايجاب
اوصيت له بكذا او افعلوا بعد وفاتي كذا والقبول ما يدل على الرضا من قول او فعل [illegible] واما النكاح فهو عقد لازم من الطرفين وهو دائم وصيغته
انكحت موكلتي او ابنتي موكلك بن موكلي بكذا او على كذا او انكحت موكلتي موكلك او من موكلك بكذا او زوجت موكلتي موكلك او من موكلك
بكذا او زوجت موكلك موكلتي او من موكلتي او بموكلتي بكذا او انكحت او زوجت موكلتي موكلك او من موكلك بكذا او انكحت او زوجت موكلك
موكلتي او من موكلتي بكذا او على والقبول قبلت النكاح او التزويج او النكاح والتزويج لموكلي على المهر المعلوم والمنقطع وصيغته متعت موكلك
بموكلتي او موكلتي او من موكلتي موكلك في هذا الوقت الى الوقت المعلوم بالمبلغ المعلوم والقبول قبلت المتعة لموكلي هكذا ولا يجب
ان الجمع في العقدين بين ما ذكر اولا واما التحليل فصيغته ان يقول احللت لك وطي فلانة او هذه او احللت لك الانتفاع بها
او لمس هذه او تقبيل هذه والاولى [illegible] تعيين المدة [illegible] فيقول القابل قبلت [illegible] واعلم ان العقد هنا ان كان
من الوكيل لا بد من ذكر لفظ دال على الوكالة بان يقول انكحت موكلتي موكلك والاولى ان يقول انكحت موكلتي [illegible] على الاحتياط التام وفي
المزوج لا يقبل النقل بخلاف سائر العقود فانه يصح ان يقال للوكيل بعتك [illegible] ذكر الموكل واما الفسخ في النكاح
فصيغته فسخت النكاح الذي بيني وبين فلان او فلانة [illegible] ونحو ذلك واما الطلاق فصيغته
ان يقول فلانة زوجتي طالق [illegible] او هذه طالق او انت طالق وعند تحقق الوكالة يقول فلانة زوجة موكلي فلان
طالق [illegible] طلقة [illegible] بالقول مثل راجعتك او رجعتك او ارتجعتك او راجعت زوجتي فلانة
ونحو ذلك وبالفعل كالوطء والتقبيل واللمس بشهوة اذا وقع عن قصد وفي الطلاق بالعوض فيقول الزوج انت طالق على الابراء او على المبذول
او على الابراء والمبذول طالق وعند تحقق الوكالة يقول وكيل الزوجة وكالة عن موكلتي فلانة ابرأت ذمة موكلك فلان عن [illegible]
في العوض ليطلقها [illegible] او بذلت لموكلك [illegible] او ابرأت ذمة موكلك [illegible] ليطلقها به فيقول الوكيل فلانة زوجة موكلي
على الابراء او على المبذول [illegible] طالق [illegible] وفي الطلاق الخلع يقول وكيل الزوجة مثلا
[illegible] ليطلقها بالخلع ويقول وكيل الزوج [illegible] طالق ثم يذكر [illegible] وفي المبارات يذكر وكيل الزوجة [illegible]
مكان ليطلقها ويذكر وكيل الزوج [illegible] مكان طالق مع التتمة المذكورة واما الظهار فصيغته انت او زوجتي او فلانة
او هذه علي كظهر امي ونحو ذلك واما مثل قوله انت علي كامي [illegible] فلا يقع به الظهار وان قصده على الاحوط فاما الايلاء

فصيغته

فصيغته والله لا اطأتك ابدا او مدة تزيد على اربعة اشهر [illegible] واما اللعان فصيغته بعد القذف بالزنا قبلا
او دبرا او كون الزوجة محصنة دائمة بالغة رشيدة سليمة من الصمم والخرس ان يقول الزوج اربع مرات متلفظا [illegible]
اشهد بالله اني لمن الصادقين فيما رميت فلانة او هذه او زوجتي ثم يقول في الخامسة ان لعنة الله علي ان كنت
من الكاذبين [illegible] ثم تقول اربع مرات اشهد بالله انه لمن الكاذبين فيما رماني
به ثم تقول في الخامسة ان غضب الله علي ان كان من الصادقين [illegible] ان يكون ذلك عند الحاكم او منصوبه ومن
[illegible] الصدق والقذف والكذب [illegible] واما العتق فصيغته انت او عبدي
فلان او هذا حر لوجه الله او عتيق او معتق او نحو ذلك واما التدبير الذي هو عبارة عن العتق المعلق على الوفاة فصيغته
انت حر او فلان حر بعد وفاتي او اذا مت فانت حر او معتق او عتيق ونحو ذلك واما المكاتبة المطلقة
فصيغتها ان يقول كاتبتك على الف درهم [illegible] والقبول قبلت هكذا او نحو ذلك وفي المشروطة يقول كاتبتك على
ان تؤدي الف درهم [illegible] من هذا الوقت المعلوم فان اديت فانت حر وان عجزت فانت رد في الرق واما اليمين
فصيغته والله او بالله او تالله لافعلن كذا [illegible] واما النذر فصيغته ان يقول لله علي كذا والشرط فيه كون
[illegible] والمحقق الثاني يصح النذر بغير الشرط على الاصح [illegible] والمتبرع به ولا
بد من التلفظ بالصيغة [illegible] لم ينعقد على الاصح [illegible] واما العهد فصيغته عاهدت الله انه متى كان كذا
فعلي كذا او علي عهد الله ان افعل كذا ان كان كذا [illegible] واما الاخذ بالشفعة فيمكن ان يقول
اخذته بالشفعة او تملكته بالشفعة [illegible] واما [illegible] ضمان [illegible]
يقول [illegible]
فيقول [illegible] قبلت هكذا واما الابراء فصيغته ابرأت ذمتك من حقي او نحو ذلك فيقول [illegible] قبلت الابراء [illegible]
واما الاقرار فليس من العقود والايقاعات ولكن ضابطه كل لفظ دال على اشتغال ذمة المقر [illegible] او نحو ذلك
او قبل كذا او نحو ذلك واما احكام ذلك فهي كثيرا مذكورة في كتب الفقه فليطلب هناك اذ ليس هنا موضع ذكرها واما [illegible]
فصورته ان يقول [illegible]
[illegible]
العالم بالاحكام والحمد لله على الدوام والصلوة والسلام على نبيه واله تمت هذه الرسالة الشريفة روز [illegible] شهر
على يد الحقير الفقير [illegible] صفر علي ولد محمد [illegible] غفر الله له ولوالديه ١٢٣٧

رب یسر ولا تعسر
رب وفقنی لاتمام بالخیر

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

هذه الرسالة الذهبیة فی الطب التی بعث بها الامام الهمام علی بن موسی الرضا علیه السلام الی المامون العباسی فی حفظ صحة المزاج وتدبیره بالاغذیة والاشربة والادویة قال امام انام عزة وجه الاسلام مظهر الغوامض بالرویة اللاسعة کاشف الرموز فی الجفر الجامعة اقضی من قضی بعد جده المصطفی صلی الله علیه وآله درج رمز عزیز بعد ابیه علی المرتضی صلوات الله علیه وعلی ابائه النجباء الکرام الاتقیاء اعلم یا امیر المؤمنین ان الله تعالی لم یبتل العبد المؤمن ببلاء حتی جعل له دواء یعالج به ولکل صنف من الداء صنف من الدواء وتدبیر ونعت وذلک ان الاجسام الانسانیة جعلت علی مثال الملک فملک الجسد هو القلب والعمال العروق والاوصال والدماغ وبیت الملک قلبه وارضه الجسد والاعوان یداه ورجلاه وعیناه وشفتاه ولسانه واذناه وخزانته معدته وبطنه وحجابه صدره والیدان عونان یقربان ویبعدان ویعملان علی ما یوحی الیهما الملک والرجلان ینقلان الملک حیث یشاء والعینان تدلان علی ما یغیب عنه لان الملک من وراء حجاب لا یوصل الیه الا بهما وهما سراجاه ایضا وحصن الجسد وحرزه والاذنان لا یدخلان علی الملک الا ما یوافقه لانهما لا یقدران ان یدخلا شیئا حتی یوحی الملک الیهما اطرق الملک منصتا لهما حتی یسمع منهما ثم یجیب بما یرید فیترجم عنه اللسان بادوات کثیرة منها ریح الفؤاد وبخار المعدة ومعونة الشفتین ولیس للشفتین قوة الا بالاسنان ولیس یستغنی بعضها عن بعض والکلام لا یحسن الا بترجیعه فی الانف لان الانف یزین الکلام کما یزین النفخ المزمار وکذلک المنخران هما ثقبا الانف یدخلان علی الملک مما یحب من الریح الطیبة فاذا جاءت ریح تسوء علی الملک اوحی الی الیدین فحجبا بین الملک وتلک الریح وللملک مع هذا ثواب وعقاب فعذابه اشد من عذاب الملوک الظاهرة القاهرة فی الدنیا وثوابه افضل من ثوابهم فاما عذابه فالحزن واما ثوابه فالفرح واصل الحزن فی الطحال واصل الفرح فی الترب والکلیتین ومنهما عرقان موصلان الی الوجه فمن هناک یظهر الفرح والحزن فیری علامتهما فی الوجه وهذه العروق کلها طرق من العمال الی الملک ومن الملک الی العمال ومصداق ذلک انه اذا تناول الدواء ادته العروق الی موضع الداء باعانتها واعلم یا امیر المؤمنین ان الجسد بمنزلة الارض الطیبة متی تعوهدت بالعمارة والسقی من حیث لا یزداد فی الماء فتغرق ولا ینقص منه فتعطش دامت عمارتها وکثر ریعها وزکی زرعها وان تغوفل عنها فسدت ولم ینبت فیها العشب فالجسد بهذه المنزلة وبالتدبیر بالاغذیة والاشربة یصلح ویصح وتزکو العافیة فیه فانظر یا امیر المؤمنین ما یوافقک ویوافق معدتک ویقوی علیه بدنک وتستمرئه من الطعام فقدره لنفسک واجعله غذاءک واعلم یا امیر المؤمنین ان کل واحدة من هذه الطبایع تحب ما یشاکلها فاغتذ ما یشاکل جسدک ومن اخذ فاتشد [illegible]

[illegible]

من الطعام زيادة لم يغذه ومن اخذ بقدر لا زيادة عليه ولا نقص نفعه وكذلك الماء وسبيله ان تأخذ من الطعام كفايتك في ابانه وارفع يديك منه وبك اليه بعض القرم وعندك اليه ميل فانه اصلح لمعدتك ولبدنك وازكى لعقلك واخف على جسمك يا امير المؤمنين كل البارد في الصيف والحار في الشتاء والمعتدل في الفصلين على قدر قوتك وشهوتك وابدأ في اول الطعام باخف الاغذية التي تغتذي بها بقدر عادتك وبحسب طاقتك ونشاطك وزمانك الذي يجب ان يكون اكلك في كل يوم عندما يمضي من النهار ثمان ساعات اكلة واحدة او ثلاث اكلات في يومين تتغذى باكرا في اول يوم ثم تتعشى فاذا كان في اليوم الثاني فعند مضي ثمان ساعات من النهار اكلت اكلة واحدة ولم تحتج الى العشاء كذا امر جدي محمد صلى الله عليه واله عليا عليه السلام في كل يوم وجبة وفي غده وجبتين وليكن ذلك بقدر لا يزيد ولا ينقص وارفع يديك من الطعام وانت تشتهيه وليكن شرابك على اثر طعامك من هذا الشراب الصافي العتيق مما يحل شربه الذي انا واصفه فيما بعد ونذكر الان ما ينبغي ذكره من تدبير فصول السنة وشهورها الرومية الواقعة فيها في كل فصل على حدة وما يستعمل من الاطعمة والاشربة وما يجتنب منه وكيفية حفظ الصحة من اقاويل القدماء ونعود الى قول الائمة عليهم السلام في صفة شراب يحل شربه ويستعمل بعد الطعام ذكر فصول السنة اما فصل الربيع فانه روح الزمان واوله اذار وعدة ايامه ثلثون يوما وفيه يطيب الليل والنهار وتلين الارض ويذهب سلطان البلغم ويهيج الدم ويستعمل فيه من الغذاء اللطيف واللحوم والبيض النيمبرشت ويشرب الشراب بعد تعديله بالماء ويتقى فيه اكل البصل والثوم والحامض ويحمد فيه شرب المسهل ويستعمل فيه الفصد والحجامة نيسان ثلثون يوما فيه يطول النهار ويقوى مزاج الفصل ويتحرك الدم وتهب فيه الرياح الشرقية ويستعمل فيه من الماكل المشوية وما يعمل بالخل ولحوم الصيد ويعالج الجماع والتمريخ بالدهن في الحمام ولا يشرب الماء على الريق ويشم الرياحين والطيب ايار احد وثلثون يوما تصفو فيه الرياح وهو اخر فصل الربيع وقد نهي فيه عن اكل الملوحات واللحوم الغليظة كالرؤوس ولحوم البقر واللبن وينفع فيه دخول الحمام اول النهار ويكره فيه الرياضة قبل الغذاء حزيران ثلثون يوما يذهب فيه سلطان الدم ويقبل زمان المرة الصفراء ويتهى فيه عن التعب واكل اللحم دائما والاكثار منه وشم المسك والعنبر وينفع فيه اكل البقول الباردة كالهندباء والبقلة الحمقاء واكل الخضر كالخيار والقثاء والشيرخشت والفاكهة الرطبة واستعمال المحمضات ومن اللحوم لحم المعز الثني والجذع ومن الطيور الدجاج والطيهوج والدراج والالبان والسمك الطري تموز احد وثلثون يوما فيه شدة الحرارة وتغور المياه ويستعمل فيه شرب الماء البارد على الريق ويؤكل فيه الاشياء الباردة الرطبة ويكسر فيه مزاج الشراب ويؤكل فيه الاغذية اللطيفة السريعة الهضم كما ذكر في حزيران ويستعمل فيه من الشموم والرياحين الباردة الرطبة الطيبة الرائحة آب احد وثلثون يوما وفيه تشتد السموم ويهيج الزكام بالليل ويهب الشمال ويصلح المزاج بالتبريد والترطيب وينفع فيه شرب اللبن الرائب

ويجتنب

ويجتنب فيه الجماع والمسهل ويقلل من الرياضة ويشم الرياحين الباردة ايلول ثلثون يوما فيه يطيب الهواء ويقوى سلطان المرة السوداء ويصلح شرب المسهل وينفع فيه اكل الحلاوات واصناف اللحوم المعتدلة كالجداء والحولي من الضأن ويجتنب لحم البقر والاكثار من الشواء ودخول الحمام ويستعمل فيه الطيب المعتدل المزاج ويجتنب فيه اكل البطيخ والقثاء تشرين الاول احد وثلثون يوما تهب فيه الرياح المختلفة ويتنفس فيه ريح الصبا ويجتنب فيه الفصد وشرب الدواء ويحمد فيه الجماع وينفع فيه اكل اللحم السمين والرمان المز والفاكهة بعد الطعام ويستعمل فيه اللحوم بالتوابل ويقلل من شرب الماء ويحمد فيه الرياضة تشرين الثاني ثلثون يوما فيه يقطع المطر الوسمي وينهى فيه عن شرب الماء بالليل ويقلل من دخول الحمام والجماع ويشرب بكرة كل يوم جرعة ماء حار ويجتنب اكل البقول الحارة كالكرفس والنعنع والجرجير كانون الاول احد وثلثون يوما تقوى فيه العواصف ويشتد فيه البرد وينفع فيه كل ما ذكرناه في تشرين الثاني ويحذر فيه من اكل الطعام البارد ويتقى فيه الحجامة والفصد ويستعمل فيه الاغذية الحارة بالقوة والفعل كانون الثاني احد وثلثون يوما يقوى فيه غلبة البلغم وينبغي ان يتجرع فيه الماء الحار على الريق ويحمد فيه الجماع وينفع الاحشاء فيه مثل البقول الحارة كالكرفس والجرجير والكراث وينفع فيه دخول الحمام اول النهار والتمريخ بدهن الخيري وما ناسبه ويحذر فيه الحلو واكل السمك الطري واللبن شباط ثمانية وعشرون يوما تختلف فيه الرياح وتكثر الامطار ويظهر فيه العشب ويجري فيه الماء في العود وينفع فيه اكل الثوم ولحم الطير والصيود والفاكهة اليابسة ويقلل من اكل الحلاوات ويحمد فيه كثرة الحركة والرياضة صفة الشراب الذي يحل شربه واستعماله بعد الطعام وقد تقدم ذكر نفعه عند ابتدائنا بالقول على فصول السنة وما يعتمد فيها من حفظ الصحة وصفته يؤخذ من الزبيب المنقى عشرة ارطال فيغسل وينقع في ماء صاف في غمرة وزيادة عليه اربع اصابع ويترك في انائه ذلك ثلاثة ايام في الشتاء وفي الصيف يوما وليلة ثم يجعل في قدر نظيفة وليكن الماء ماء السماء ان قدر عليه والا فمن الماء العذب الذي ينبوعه من ناحية المشرق ماء براقا ابيض خفيفا وهو القابل لما يعترضه على سرعة من السخونة والبرودة وتلك دلالة على خفة الماء ويطبخ حتى ينتفخ الزبيب وينضج ثم يعصر ويصفى ماؤه ويبرد ثم يرد الى القدر ثانيا ويؤخذ مقداره بعود ويغلى بنار لينة غليانا لينا رقيقا حتى يمضي ثلثاه ويبقى ثلثه ثم يؤخذ من عسل النحل المصفى رطل فيلقى عليه ويؤخذ مقداره ومقدار الماء الى اين كان من القدر ويغلى حتى يذهب قدر العسل ويعود الى حده ويؤخذ خرقة صفيقة فيجعل فيها زنجبيل وزن درهم ومن القرنفل نصف درهم ومن الدارصيني نصف درهم ومن الزعفران درهم ومن الهندباء مثله ومن المصطكى نصف درهم بعد ان يسحق كل واحد على حدة وينخل ويجعل في خرقة ويشد بخيط شدا جيدا ويلقى ويمرس الخرقة في الشراب بحيث تنزل قوى العقاقير التي فيها ولا يزال يعاهد بالتحريك على نار لينة برفق حتى يذهب عنه مقدار العسل ويرفع ويبرد ويؤخر مدة ثلاثة اشهر حتى يتداخل مزاجه بعضه في بعض وحينئذ يستعمل ومقدار ما يشرب منه اوقية الى اوقيتين من الماء القراح فاذا اكلت

يا أمير المؤمنين بمقدار ما وضعت لك من الطعام فاشرب من هذا الشراب بمقدار ثلثة أقداح بعد طعامك فإذا فعلت ذلك فقد أمنت بإذن الله
يومك وليلتك من الأوجاع الباردة المزمنة كالنقرس والرياح وغير ذلك من أوجاع العصب والدماغ والمعدة وبعض أوجاع
الكبد والطحال والمعاء والأحشاء فإن صدقت بعد ذلك لشهوة الماء فليشرب بمقدار النصف مما كان يشرب قبل فإنه أصلح لبدن
أمير المؤمنين وأكثر للجماع وأشد للضبط والحفظ ولنعم صلاح البدن وقوامه يكون بالطعام والشراب وفساده بهما فإن أصلحتهما صلح البدن
وإن أفسدتهما فسد واعلم يا أمير المؤمنين أن قوة النفوس تابعة لأمزجة الأبدان وأن الأمزجة تابعة للهواء وتتغير بحسب تغير الهواء
في الأمكنة فإذا برد الهواء مرة وسخن أخرى تغيرت بسببه أمزجة الأبدان وأثر ذلك التغير في الصور فإذا كان الهواء معتدلا اعتدلت
أمزجة الأبدان وصلحت تصرفات الأمزجة في الحركات الطبيعية كالهضم والجماع والنوم والحركة وسائر الحركات لأن الله تعالى بنى الأجسام على أربع
طبائع وهي المرتان والدم والبلغم وبالجملة حارتان وباردتان قد خولف بينهما فجعل الحارين لينا ويابسا وكذلك الباردين رطبا ويابسا ثم فرق
ذلك على أربعة أجزاء من الجسد على الرأس والصدر والشراسيف وأسفل البطن واعلم يا أمير المؤمنين أن الرأس والأذنين والعينين
والمنخرين والفم والأنف من الدم وأن الصدر من البلغم والريح والشراسيف من المرة الصفراء وأن أسفل البطن من المرة السوداء واعلم
يا أمير المؤمنين أن النوم سلطان الدماغ وهو قوام الجسد وقوته فإذا أردت النوم فليكن اضطجاعك أولا على شقك الأيمن ثم انقلب
على الأيسر وكذلك فقم من مضجعك على شقك الأيمن كما بدأت به عند نومك وعود نفسك القعود من الليل ساعتين وادخل الخلاء لحاجة
الإنسان والبث فيه بقدر ما تقضي حاجتك ولا تطل فيه فإن ذلك يورث داء الفيل واعلم يا أمير المؤمنين أن أجود
ما استكت به ليف الأراك فإنه يجلو الأسنان ويطيب النكهة ويشد اللثة ويسمنها وهو نافع من الحفر إذا كان باعتدال وإن
أكثر منه رق الأسنان وزعزعها وأضعف أصولها فمن أراد حفظ الأسنان فليأخذ قرن الإيل محرقا وكزمازجا وسعدا وورد وسنبل
الطيب وحب الأثل أجزاء سواء وملحا أندرانيا ربع جزء فيدق الجميع ناعما ويستن به فإنه يمسك الأسنان ويحفظ أصولها
من الآفات العارضة ومن أراد أن يبيض أسنانه فليأخذ جزءا من ملح أندراني ومثله زبد البحر فليسحقهما ناعما ويستن بهما
يا أمير المؤمنين أن أحوال الإنسان التي بناه الله تعالى عليها وجعله متصرفا بها أربعة أحوال الحالة الأولى لخمس عشرة سنة وفيها شبابه
وحسنه وبهاؤه وسلطان الدم في جسمه ثم الحالة الثانية من خمس عشرة سنة إلى خمس وثلاثين سنة وفيها سلطان المرة الصفراء وقوة
غلبتها على الشخص وهي أقوى ما يكون ولا يزال كذلك حتى يستوفي المدة المذكورة وهي خمس وثلاثون سنة ثم يدخل في الحالة الثالثة إلى أن يتكامل
مدة العمر ستين سنة فيكون في سلطان المرة السوداء وهو سن الحكمة والمعرفة والدراية وانتظام الأمور وصحة النظر في العواقب وصدق
الرأي وثبات الجأش في التصرفات ثم يدخل في الحالة الرابعة وهي سلطان البلغم وهي الحالة التي لا يتحول عنها ما بقي إلا إلى الهرم ونكد

عيش

عيش وذبول ونقص في القوة وفساد في كونه ولكنه أن كل شيء كان لا يعرفه حتى ينام عند القوم ويسهر عند النوم
ولا يتذكر ما تقدم وينسى ما يحدث في الأوقات ويذبل عوده ويتغير معهوده ويجف ماء رونقه وبهائه ويقل نبت شعره
وأظفاره ولا يزال جسمه في انعكاس وإدبار ما عاش لأنه في سلطان البلغم وهو بارد وجامد فجموده وبرده يكون فناء
كل جسم يستولي عليه في آخر القوة البلغمية وقد ذكرت لأمير المؤمنين جميع ما يحتاج إليه في سياسة المزاج وأحوال جسمه
وعلاجه وأنا أذكر ما يحتاج إلى تناوله من الأغذية والأدوية وما يجب أن يفعله في أوقاته فإذا أردت الحجامة فليكن في اثني
عشر ليلة من الهلال إلى خمسة عشر فإنه أصح لبدنك فإذا انقضى الشهر فلا تحتجم إلا أن تكون مضطرا إلى ذلك وهو لأن الدم
ينقص في نقصان الهلال ويزيد في زيادته ولتكن الحجامة بقدر ما يمضي من السنين ابن عشرين سنة يحتجم في كل عشرين يوما
وابن الثلاثين في كل ثلاثين يوما مرة واحدة وكذلك من بلغ من العمر أربعين سنة يحتجم في كل أربعين يوما وما زاد فبحسب ذلك
واعلم يا أمير المؤمنين أن الحجامة إنما تأخذ دمها من صغار العروق المبثوثة في اللحم ومصداق ذلك ما أذكره أنها لا تضعف كما
يوجد من الضعف عند الفصد وحجامة النقرة تنفع من ثقل الرأس وحجامة الأخدعين تخفف عن الرأس والوجه والعينين وهي نافعة
لوجع الأضراس وربما ناب الفصد عن جميع ذلك وقد يحتجم تحت الذقن لعلاج القلاع في الفم ومن فساد اللثة وغير ذلك من أوجاع الفم
وكذلك الحجامة بين الكتفين تنفع من الخفقان الذي يكون من الامتلاء والحرارة والذي يوضع على الساقين قد ينقص من الامتلاء نقصا بينا وينفع
من الأوجاع المزمنة في الكلى والمثانة والأرحام ويدر الطمث غير أنها تنهك الجسد وقد يعرض منها الغشي الشديد إلا أنها تنفع ذوي
البثور ورفع الدماميل والذي يخفف من ألم الحجامة تخفيف المص أول ما يضع المحاجم ثم يدرج المص قليلا قليلا والثواني أزيد من المص
من الأوائل وكذلك الثوالث فصاعدا ويتوقف عن الشرط حتى يحمر الموضع جيدا بتكرير المحاجم عليه ويلين المشرط على جلود لينة
ويمسح الموضع قبل شرطه بالدهن وكذلك الفصد يمسح الموضع الذي يفصد فيه بدهن فإنه يقلل الألم وكذلك يلين المشرط والمبضع
بالدهن عند الحجامة وعند الفراغ منها يلين الموضع بالدهن ولينقط على العروق إذا فصد شيئا من الدهن كيلا يحتجب فيضر ذلك
المفصود وليعمد الفاصد أن يفصد من العروق ما كان في المواضع القليلة اللحم لأن في قلة اللحم من فوق العروق قلة الألم وأكثر العروق
ألما إذا فصد حبل الذراع والقيفال لاتصالهما بالعضل وصلابة الجلد فأما الباسليق والأكحل فإنهما في الفصد أقل ألما وإذا
لم يكن فوقهما لحم وتكميد موضع الفصد بالماء الحار ليظهر الدم وخاصة في الشتاء فإنه يلين الجلد ويقلل الألم ويسهل الفصد ويجب في كل
ما ذكرناه من إخراج الدم اجتناب النساء قبل ذلك باثنتي عشرة ساعة ويحتجم في يوم صاح صاف لا غيم فيه ولا ريح شديدة ويخرج
من الدم بقدر ما يرى من تغيره ولا تدخل يومك ذلك الحمام فإنه يورث الداء واصبب على رأسك وجسدك الماء الحار ولا تفعل ذلك
من ساعتك وإياك والحمام إذا احتجمت فإن الحمى الدائمة تكون فيه فإذا اغتسلت من الحجامة فخذ خرقة مرعزي فألقها على محاجمك

في كيفية الحجامة

او ثوبا لينا عرق وبخره ويأخذ قدر حمصة من الترياق الاكبر فاشرب لمن كان شتاء وان كان صيفا فاشرب السكنجبين العنصلي فانه الترياق
الاكبر وامزجه بالشراب المفرح المعتدل وتناوله او بشراب الفاكهة فان تعذر ذلك فشراب الاترج فان لم تجد شيئا من ذلك فتناوله
بعد عركه ناعما تحت الاسنان واشرب عليه جرع ماء فاتر وان كان في زمن الشتاء والبرد فاشرب عليه سكنجبين عسل
فانك متى فعلت ذلك امنت اللقوة والبرص والبهق والجذام باذن الله تعالى واتق من الرمان المز فانه يقوي النفس
ويحيي الدم ولا تاكل طعاما مالحا بعد ذلك بثلاث ساعات فانه يخاف ان يعرض من ذلك الجرب وان شئت فكل
من الطباهيج اذا احتجمت واشرب عليه من الشراب الذي ذكرته لك اولا وادهن بدهن الخيري وشيء من المسك وماء ورد
وصب منه على هامتك ساعة فراغك من الحجامة واما في الصيف فاذا احتجمت فكل السكباج والهلام والمصوص الحامض وصب على هامتك
دهن البنفسج بماء الورد وشيء من الكافور واشرب من ذلك الشراب الذي وصفته لك بعد طعامك واياك وكثرة الحركة والغضب ومجامعة النساء
يومك واحذر يا امير المؤمنين ان تجمع بين البيض والسمك في المعدة في وقت واحد فانهما متى اجتمعا في جوف الانسان ولدا النقرس
والقولنج والبواسير ووجع الاضراس واللبن والنبيذ الذي يشربه اهله اذا اجتمعا ولدا النقرس والبرص ومداومة اكل البيض يعرض
منه الكلف في الوجه واكل المالوحة والحيتان المملوحة واكل السمك المالح بعد الفصد والحجامة يعرض منه البهق والجرب واكل كلية الغنم
واجواف الغنم يعكر المثانة ودخول الحمام على البطنة يولد القولنج والاغتسال بالماء البارد بعد اكل السمك يورث الفالج
واكل الاترج في الليل يقلب العين ويوجب الحول واتيان المرأة الحائض يورث الجذام في الولد والجماع من غير اهراق الماء على اثره
يوجب الحصاة والجماع بعد الجماع من غير فصل بينهما بغسل يورث الولد الجنون وكثرة اكل البيض وادمانه يولد الطحال ورياحا في راس
المعدة والامتلاء من البيض المسلوق يورث الربو والانبهار واكل اللحم النيء يولد الدود واكل التين يقمل منه الجسد اذا ادمن عليه
وشرب الماء البارد عقيب الشيء الحار والحلاوة يذهب بالاسنان والاكثار من اكل لحوم الوحش والبقر يورث تغير العقل وتحير الفهم
وتبلد الذهن وكثرة النسيان واذا اردت دخول الحمام وان لا تجد في راسك ما يؤذيك فابدأ عند دخول الحمام بخمس جرع من الماء الفاتر
فانك تسلم باذن الله تعالى من وجع الراس والشقيقة وقيل خمس اكف ماء حار تصبها على راسك عند دخول الحمام واعلم يا امير المؤمنين
ان الحمام ركب على تركيب الجسد اربعة بيوت مثل اربع طبائع البيت الاول بارد يابس والثاني بارد رطب والثالث حار
رطب والرابع حار يابس ومنفعة الحمام عظيمة تؤدي الى الاعتدال وتنقي الدرن وتلين العصب والعروق وتقوي الاعضاء
الكبار وتذيب الفضول وتذهب العفن فاذا اردت ان لا يظهر في بدنك بثرة ولا حكة فابدأ عند دخول الحمام بان تدهن بدنك
بدهن البنفسج واذا اردت استعمال النورة ولا يصيبك قروح ولا شقاق ولا سواد فاغتسل بالماء البارد قبل ان تتنور
ومن اراد دخول الحمام للنورة فليتجنب الجماع قبل ذلك باثنتي عشرة ساعة وهو يوم تام وليطرح في النورة شيئا من
الصبر والاقاقيا والحضض او يجمع ذلك ويأخذ منه اليسير اذا كان مجتمعا او متفرقا ولا يلقي في النورة شيئا من ذلك حتى تماث

النورة بالماء الحار الذي طبخ فيه بابونج ومرزنجوش او ورد بنفسج يابس او جميع ذلك اجزاء يسيرة مجموعة او متفرقة بقدر ما يشرب الماء
رائحته وليكن زرنيخ النورة مثل سدس النورة ويدلك الجسد بعد الخروج منها بشيء يقلع رائحتها كورق الخوخ وثجير العصفر
والحناء والورد والسنبل مفردة ومجتمعة ومن اراد ان يأمن احراق النورة فليقلل من تقليبها وليبادر اذا عملت في غسلها وان يمسح البدن
بشيء من دهن الورد فان احرقت والعياذ بالله يؤخذ عدس مقشر يسحق ناعما ويداف في ماء ورد وخل ويطلى به الموضع الذي اثرت
فيه النورة فانه يبرأ باذن الله تعالى والذي يمنع من آثار النورة في الجسد هو ان يدلك الموضع بخل العنب الثقيف ودهن الورد دلكا جيدا
ومن اراد ان لا يشتكي مثانته فلا يحبس البول ولو على ظهر دابته وان لا يؤذيه معدته فلا يأخذ العروق وقوة الطعام فانه يصير في المعدة
فجا اذا صب الماء على الطعام اولا ومن اراد ان لا يجد الحصاة وعسر البول فلا يحبس المني عند نزول الشهوة ولا يطيل المكث على
النساء ومن اراد ان يأمن وجع السفل ولا يظهر به رياح البواسير فلياكل كل ليلة سبع تمرات برني بسمن البقر ويدهن بين انثييه
بدهن زنبق خالص ومن اراد ان يزيد في حفظه فلياكل سبع مثاقيل زبيبا بالغداة ومن اراد ان يقل نسيانه ويكون حافظا
فلياكل كل يوم ثلث قطع زنجبيل مربى بالعسل ويصطبغ بالخردل مع طعامه في كل يوم ومن اراد ان يزيد في عقله فلا يخلو كل يوم
من ثلث هليلجات بسكر ابلوج ومن اراد ان لا يشق ظفره ولا يميل الى الصفرة ولا يفسد حول ظفره فلا يقلم اظفاره الا يوم الخميس
ومن اراد ان لا يؤلمه اذنه فليجعل فيها عند النوم قطنة ومن اراد رد الزكام مدة ايام الشتاء فلياكل كل يوم ثلث لقم
من الشهد واعلم يا امير المؤمنين ان للعسل دلائل يعرف بها نافعه من ضاره وذلك ان منه شيئا اذا ادركه الشم عطس
ومنه شيء يسكر وله عند الذوق حرافة شديدة فهذه الانواع من العسل قاتلة ولا تؤخر شم النرجس فانه يمنع الزكام في
مدة ايام الشتاء وكذلك الحبة السوداء واذا خاف الانسان الزكام في زمان الصيف فلياكل كل يوم خيارة وليحذر
الجلوس في الشمس ومن خشي الشقيقة والشوصة فلا يؤخر اكل السمك الطري صيفا كان او شتاء ومن اراد ان يكون صالحا
خفيف اللحم والجسد فليقلل من عشائه بالليل ومن اراد ان لا يشتكي سرته فيدهنها متى دهن راسه ومن اراد ان لا تشقق
شفتاه ولا يخرج فيها باسور فليدهن حاجبيه من دهن راسه ومن اراد ان لا تسقط اذناه ولهاته فلا ياكل حلوا حتى يتغرغر
بعده بخل ومن اراد ان لا تفسد اسنانه فلا ياكل حلوا الا بعده كسرة خبز ومن اراد ان لا يصيبه اليرقان فلا يدخل بيتا في
الصيف اول ما يفتح بابه ولا يخرج منه اول ما يفتح بابه في الشتاء غدوة ومن اراد ان لا يصيبه ريح في بدنه فلياكل الثوم كل
سبعة ايام مرة ومن اراد ان يستمرئ طعامه فليتكئ بعد الاكل على شقه الايمن ثم ينقلب بعد ذلك على شقه الايسر حين ينام ومن
اراد ان يذهب البلغم من بدنه وينقصه فلياكل كل يوم بكرة شيئا من الجوارش الحريف ويكثر دخول الحمام ومضاجعة النساء والجلوس
في الشمس ويجتنب كل بارد من الاغذية فانه يذهب البلغم ويحرقه ومن اراد ان يطفئ لهب الصفراء فلياكل كل يوم شيئا رطبا باردا ويروح
بدنه ويقلل الحركة ويكثر النظر الى من يحب ومن اراد ان يحرق السوداء فعليه بكثرة القيء وفصد العروق ومداومة النورة
ومن اراد ان يذهب بالريح البارد فعليه بالحقنة والادهان اللينة على الجسد وعليه بالتكميد بالماء الحار في الابزن
ومن اراد ان يذهب عنه البلغم فليتناول بكرة كل يوم من الاطريفل الصغير مثقالا واحدا واعلم يا امير المؤمنين ان المسافر

العلل القاتلة

الغرغرة

تذهيب الراس

ينبغي ان يتحرز في الحر اذا سافر وهو ممتلئ من الطعام ولا خالي الجوف وليكن على حد الاعتدال وليتناول من الاغذية الباردة مثل القريص
والهلام والخل والزيت وماء الحصرم ونحو ذلك من الاطعمة الباردة واعلم يا امير المؤمنين ان السير الشديد في الحر الشديد ضار بالابدان
المنهوكة اذا كانت خالية من الطعام وهو نافع في الابدان الخصبة فاما صلاح المياه للمسافر ومن دفع الاذى عنه فهو ان لا يشرب الماء
من كل منزل يرده الا بعد ان يمزجه بماء المنزل الذي قبله او بشراب واحد غير مختلف يشوبه بالمياه على اختلافها
والواجب ان يتزود المسافر من تربة بلده وطينته التي ربي عليها وكلما ورد الى منزل طرح في انائه الذي يشرب منه الماء شيئا
من الطين الذي تزوده من بلده ويشرب الماء والطين في الانية بالتحريك ويؤخر قبل شربه حتى يصفو صفاء جيدا وخير المياه
شربا لمن هو مقيم او مسافر ما كان ينبوعه من الجهة الشرقية الخفيف الابيض وافضل المياه ما كان مخرجها من مشرق الشمس
الصيفي واصحها وافضلها ما كان بهذا الوصف الذي ينبع منه وكان مجراه في جبال الطين وذلك انها تكون في الشتاء
باردة وفي الصيف ملينة للبطن نافعة لاصحاب الحرارات واما الماء المالح والمياه الثقيلة فانها تيبس البطن ومياه الثلوج والجليد ردية
لساير الاجساد كثيرة الضرر جدا واما مياه الجب فانها عذبة صافية نافعة ان دام جريها ولم يدم حبسها في الارض واما البطايح
والسباخ فانها حارة غليظة في الصيف لركودها ودوام طلوع الشمس عليها وقد يتولد على من داوم شربها المرة الصفراوية وتعظم به
اطحلتهم وقد وصفت لك يا امير المؤمنين فيما تقدم من كتابي هذا ما فيه كفاية لمن اخذ به وانا ذاكر من امر الجماع فلا تقرب النساء من اول الليل
صيفا ولا شتاء وذلك لان المعدة والعروق تكون ممتلئة وهو غير محمود ويتولد منه القولنج والفالج واللقوة والنقرس والحصاة
والتقطير والفتق وضعف البصر ورقته فاذا اردت ذلك فليكن في آخر الليل فانه اصلح للبدن وارجى للولد وازكى للعقل في الولد
الذي يقضي الله تعالى بينهما ولا تجامع امراة حتى تلاعبها وتكثر ملاعبتها فانك اذا فعلت ذلك غلبت شهوتها واجتمع ماؤها لان ماءها
يخرج من ثديها والشهوة تظهر من وجهها وعينيها واشتهت منك مثل الذي تشتهيه منها ولا تجامع النساء الا وهي طاهرة
فاذا فعلت ذلك فلا تقم قائما ولا تجلس جالسا ولكن تميل على يمينك ثم انهض للبول من ساعتك فانك تأمن من الحصاة
باذن الله تعالى ثم اغتسل واشرب من ساعتك من المومياي بشراب العسل او بعسل منزوع الرغوة فانه يرد من الماء مثل الذي
خرج منك واعلم ان جماعهن والقمر في برج الحمل او الدلو من البروج افضل وخير من ذلك ان يكون في برج الثور لكونه شرف
القمر ومن عمل بما وصفت في كتابي هذا ودبر به جسده امن باذن الله تعالى من كل داء وصح جسمه بحول الله وقوته فان الله يعطي
العافية لمن يشاء ويمنحها اياه والحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين وصلى الله على سيدنا محمد واله الطيبين الطاهرين قد وقع
الفراغ من نسخ هذه الرسالة الشريفة الرضوية عليه الاف الاف التحية في يوم الاثنين قريب الغروب في مدرسة [illegible] في
غرفة المشرقية سلخ شهر صفر المظفر [illegible] سنة الخمس والاربعين ومائتين بعد الالف من الهجرة النبوية [illegible]
والعبد [illegible] تراب [illegible]
اللهم اغفر له ولوالديه
ولمن [illegible]

وهو سبحانه يريد قطع حجة كل محتج ورفع عذر كل معتذر فجعل لهم الاسباب الدينية في الاسباب الدنياوية فاذا كان الاسباب للاعذار وهم يحبون ويسعون
في اطفاء نور الائمة واخفاء ذكرهم توجب ان يجري عليهم المحن والمصائب والالام والتقية والخوف وايقاع الاختلاف بين رعاياهم ومنهم ليثبت بهوا
بذلك اهل الباطل من الاعداء [illegible] بذلك [illegible] ولينا لو ابدلك ثوابهم وبسبب الاعداء نكالهم وعقابهم ومع ذلك كله يجب ان يتم نورهم في شعب من اراهم
وانقطع اليهم عليهم السلام حتى تمضي حالة الدنيا فيكرون وينالون نصيبهم من الكتاب وتفوز شيعتهم بذلك الاياب ويكون اعداؤهم في جهنم وبئس الماب وهذا اجمل
من نوع الاشارة الى النبوة انها حقة والولاية انها حقة بالدليل القطعي العقلي من غير تمسك الى النقل والى الاجماع وتواتر احاديث وغير ذلك بمحض الفطرة من غير الاكتساب الا احد من المخلوقين
وكم من عجايب تركتها وغرائب كتمتها لامور منها عدم تحمل الناس فيه [illegible] اليها بالانكار وقد قال مولينا [illegible] ان جبرئيل لا تتكلم بها فان [illegible] العقول في انكاره وان كان
عندك اعتذاره وليس كل ما يعلم يقال [illegible] توسعه عذرا ومنها ما هو اكثرها الكثرة الكسل والملل تراكم ازواج الهموم والغموم والامراض وتشتت البال واختلاف الاحوال
ومنها ما لا اقدر على التعبير عنه وان كان عندي معناه ومؤداه ولكني لم اعط له عبارة وذلك دليل على عدم الاذن للاظهار ومنها لاحتياجه الى البسط في المقال
وتمهيد مقدمات طويلة لا يسع الوقت ايرادها ولوجوه اخر ويقع الكلام في هذا المقام في مقامات شتى ومطالب اخرى والذي ذكرت لو نظرت اليه بنظر
الانصاف لوجدت شرابا زلالا وصحوا بلا غبار وان خفي عليك شيء ههنا فليس هو لقصور فهمك وانما هو لغموض المطلب وعلو المسئلة ومع ذلك فلو تدبرت
فيما ذكرت بالفطرة المستقيمة الغير الموجة بشبهات المتوهمين يتبين لك الحق انه حق عليك وقد قال [illegible] ومن حفر [illegible] بغير [illegible] ولم يطرب [illegible]
بلم المنبغي فان سئلته الموفق من علمائنا رضوان الله عليهم ان خيال صورة المرشد للمسترشد حرام ولم نجد على ذلك دليلا من العقل ولا من الكتاب والسنة مع
ان مقتضى القاعدة ان ما لم يصل من صاحب الشريعة حكم بتحريم شيء فالاصل فيه الاباحة كان الحرمة فالدليل على ذلك من المنع وليس هنا اجماع قد يتمسك به
قطعت الكلام والسلام عليكم وعلى من حضر لديكم ورحمة الله وبركاته اقول ما مرادهم بتخيل صورة المرشد ان كان مرادهم انه يتخيل صورة المرشد ويقصر نظره
والتفاته وتوجهه اليه في وقت من الاوقات وكل حال من الحالات حتى في وقت العبادات والذكر والتوجه الى الحق سبحانه وتلاوة القرآن وامثالها من
الخيالات [illegible] فمن ما يصلح ان يكون نظره في الصلوة والقراءة الى صورة المرشد لا ان يكون التفاته وتوجهه الى الله سبحانه فهذا لا شك في بطلانه وتحريمه اما من
العقل فان العبد لا يكون موحدا حتى يوحد الله سبحانه في المراتب الاربع توحيد الذات و توحيد الصفات و توحيد الافعال و توحيد العبادة بان يعتقد
لا شريك له تعالى في ذاته ولا يصدق على غيره تعالى صفاته ولا يعينه احد في افعاله ولا يشاركه غيره تعالى في عبادته بان لا يرى معبودا سوى الحق
عز وجل ومن ذلك ان يعتقد بانه لا يجوز ايقاع النظر والالتفات الى غيره سبحانه فان كان هذا المريد يقع عبادته لذلك المرشد فلا شك

في كفره وان كان الله سبحانه يقع توجهه والتفاته الى غيره سبحانه ولا يكون توجهه الى الله عز وجل بهذا النحو المستمر بحيث يجعل الصورة الظاهرية
في القصد ويجعل توجه قلبه والتفاته الى غيره سبحانه وقد قال مولينا الصادق عليه السلام على ما روي في الكافي وفي امالي الصدوق وبقائه عنه ع ما معناه ان العبد اذا قام
في صلوته ولم يقبل بقلبه اليه سبحانه ويجعل التفاته الى غيره تعالى اما يخاف ان يقلبه الله حمارا او قد فعل الله عز وجل ما يشغلك عن الله فهو حسبك ولا شك ان الصورة
حين التوجه اليها شاغلة عن الله عز وجل فيكون الفهم الذي يبعد منزلة [illegible] وقد دل العقل [illegible] القاطع بمضمون هذين الروايتين فيكونان صحيحين وان
كان ضعف في سندهما مع شهرتهما كغيرهما من الاخبار في هذا الباب بل كل الاخبار الدالة على لزوم التوجه الى الله تعالى في العبادات والاذكار وذم من
يذكر الله وقلبه مشغول بغيره يناد[ي] المقام فان قلت فعلى هذا يجب ان يكون الناس اكثرهم يفعلون الحرام حيث ان قليلا منهم يتوجهون الى الله تعالى بقلوبهم وقت العبادة
والا فاكثر الناس لا ينتهي توليهم قلت لا شك ان الذي يتعمد التوجه والالتفات الى الغير يفعل الحرام فانه حج كالمستهزئ بل هو المستهزئ كما دلت عليه الروايات
الكثيرة واما يشغل قلبه في الصلوة وهو لا يحب ذلك ولا يرى ان فيه حسنا بل انه قبيح فلا بأس بذلك فيكون سبيله سبيل من خطر في خاطره الخطرات الغير المشروعة
فان كان لم يتعمد بذلك فهو معصية الا ان الله تفضل عليه فيما هو متعلق بفعل الجوارح فلا يكتب عليه ولا يؤاخذه تسهيلا وتخفيفا على هذه الامة واما
ما سوى ذلك فعقوبته هول المطلع وان كان من غير محبة واختيار منه فلا بأس به وان كان من جهة الضعف في الايمان واما ما قال النبي صلى الله عليه وآله فانه والله من محض
الايمان يريد به ان الالم الحاصل للعبد عند خطور ذلك الخطر لا لنفس الخطور فانه لا شك انه من ضعف الايمان واليقين واما الذي يتعمد تصور الغير عند ذكر الله
عز وجل ولا يلتفت الى الله فهو خارج عن الايمان فان قيل انهم [illegible] الخيال صورة المرشد ليكون [illegible] الى الله عز وجل [illegible] في كمال النقصان والمرشد في غاية الكمال فهم لا
يليقون للتوجه الى حضرة القدس فتشبثوا بذيل كمل اولياء الله تعالى قلت هذا بعينه حجة عبدة الاصنام الذين اتخذوا الصنم ادلاء كما حكى عنهم صاحب [illegible] الملل والنحل فان
هذه الاصنام اشباح وصور [illegible] العالية فلا فرق بين ان تضع هيكلا وصنما [illegible] الذهب [illegible] وبين ان تضع صنما وهيكلا وصورة في خيالك وتجعلها بين
يديك حالة التوحيد فانهم قالوا ايضا ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفى كما حكى الله سبحانه عنهم بعد ما اكد الاخلاص والتوجه اليه تعالى بالاخلاص في قوله عز من قائل فاعبد الله
مخلصا له الدين الا لله الدين الخالص فهل ترى ان المتخيل صورة المرشد حال العبادة تجوز في نفسه انه اخلص العبادة والدين لله عز وجل بل هو اخلص العبادة والالتفات
الى المرشد بحيث ما شرك الله معه ولم يلتفت اليه ثم اخبر الله سبحانه عن هؤلاء واحتجاجهم الباطل بقوله الحق والذين اتخذوا من دونه اولياء ما نعبدهم الا ليقربونا
الى الله زلفى ان الله يحكم بينهم فيما هم فيه يختلفون ان الله لا يهدي من هو كاذب كفار ثم اخبر الله سبحانه ان الذين اتخذوا من دونه من اولياء هم المتولون الذين
اخذوا من علمائهم الصوفية الجهال العينية وامروهم بان يجعلوا صورهم او غيرهم في اذهانهم ويلتفتوا اليها في العبادة متوجهين بانكم لا ليا قد لكم

تعلق قلوبكم بالاوساخ والكثافات الشهوانية فلا بد لكم او لا ان يحصل لكم الفتور عن الشيخ ويتمحض لكم الالتفات والتوجه اليه في كل حال من الاحوال وكل وقت
من الاوقات حتى تستاهلوا للتوجه الى الله بتلك الاضافات وقطع الاثبات واصبروا بانا وقد اوتينا الحكمة سواء جعلنا السبيل لكم ثم نبههم الله سبحانه وابان عن
غيهم وافترائهم حيث قال عز وجل وان منهم لفريقا يلوون السنتهم بالكتاب لتحسبوه من الكتاب وما هو من الكتاب ويقولون
هو من عند الله وما هو من عند الله ويقولون على الله الكذب وهم يعلمون ما كان لبشر ان يؤتيه الله الكتاب والحكم والنبوة ثم يقول للناس كونوا عبادا لي من دون الله
الى ان قال عز وجل ايأمركم بالكفر بعد اذ انتم مسلمون فانظر ماذا ترى واي عبادة اعظم من الالتفات الى الغير بحيث ينسى الله وينسى كلا عداه وقد قال مولينا الصادق عليه السلم
من استمع الى ناطق فقد عبده فان كان الناطق ينطق عن الله فقد عبد الله وان كان ينطق عن الشيطان فقد عبد الشيطان وكيف يمكن ان يكون ناطقا عن الله حين الالتفات الى المرشد
فانه حج محجوب عن الله وهي بالمانع لا يكون [illegible] وحاح الله سبحانه لا يكون حجابا عنه فثبت ان هذا الخيال من الشيطان فان قلت كما انكم تتوجهون الى جهة الكعبة مع ان الله
ليس في جهة والملائكة تسجد للادم ع ويعقوب وبنوه سجد ليوسف ع مع ان السجود [illegible] كان لادم وليوسف ع [illegible] وكذلك العبادة لله سبحانه والمرشد
بصورته واسطة قلت ان الله سبحانه لا يعبد الا من الوجه الذي امر الخلق به كما ان ابليس لما امره الله تعالى بالسجود لادم ع قال يا رب اعفني من ذلك وانا اعبدك بعبادة
لم يعبدك مثلها [illegible] سبحانه اني لا اقبل العبادة الا من الوجه الذي امرت به هذا معنى الحديث الوارد في تفسير القمي والصافي وغيرهما فلا يقبل الله تعالى الا كما
امر الملائكة ويعقوب وبنوه وامرنا ايضا بالسجود لادم ع وليوسف ع والى جهة الكعبة ولم يامرنا ان نجعل صورة المرشد او صورة غيره او حجر الائمة ع فلا يجوز
لنا ان نجعل ونخترع ما لم يجعله الله ولم يجوزه لنا او لو جاز ذلك فما الحجة قول عبدة الاصنام حيث يتقربون الى الله بواسطة تلك الاصنام التي هي مثل للملائكة
الاعلى ثم انا حين نتوجه الى الكعبة والملائكة حين توجههم الى ادم للسجود لم نخطر ولا نخطر ببالنا [illegible] الملائكة الا الله عز وجل ولو [illegible] ولم تذكر الجهة
والكعبة ولا غيرها ذلك بخلاف المريد فانه لا بد له من الالتفات في الشيخ المرشد وان لا ينساه ابدا فان قال الى حين الالتفات لا صورة المرشد
الالتفات الى الله عز وجل كذبا وجادلا طالبا به وزورا فان الله ما جعل لرجل من قلبين في جوفه فوجب حين التوجه الى الله ان يكون غافلا عن المرشد فاذا اغفل ما
صح الفناء في الشيخ وما نفعه التصور فيكون ذلك فعلا لغوا لان ذلك مستمر في اول الامر الى النهاية وغايته فان قلت انتم تتوجهون الى الله تعالى
بتلك الصورة قلت ان التوجه الى الشيء لا يكون الا بصفة فالاحمر مثلا يتوجه اليه بالحمرة والقائم بالقيام والقاعد بالقعود وذو الهيئة بالهيئة
وغير ذي الهيئة بعدم الهيئة والمحدود والله سبحانه لا حد له ولا كيف ولا اشارة اليه ولا ابدلة عنه فالوجه الذي يتوجه اليه يجب ان يكون كذلك واما
الصورة المحدودة ذات الهيئة والمتشخص وكيف يكون وجها للحق سبحانه وتعالى عما يقول الملحدون علوا كبيرا ولئن سلمنا انه يكون وجها ودليلا

[illegible]

فان الوجه والاسم حين التوجه والالتفات الى المسمى وذى الوجه لايكون ملحوظاً اصلاً فلئن لوحظ الاسم وحده من دون المسمى فهو كفر وان لوحظ

الأمران فهو شرك وان لوحظ المسمى دون الاسم فهو التوحيد كما في الكافي عن الصادق عم من عبد الاسم دون المسمى فقد كفر ولم يعبد شيئاً ومن عبد الاسم والمسمى معاً

فقد اشرك ومن عبد المسمى دون الاسم فذاك التوحيد وفي رواية ومن عبد المسمى بايقاع الاسماء عليه فذلك التوحيد وقد شرحت هذا الحديث في المسايل العاملية وغيرها

من اجوبة المسايل وهذا الكلام لمحض التسليم والالزام والا فالاسم المتوجه اليه الى المسمى مع قطع النظر عن خصوصية الاسم هو ذات الشخص المتوجه لذاته اذ لكونه

اسما لله هاهو واقع في السلسلة الطولية واما هو لا المرشدون فليسوا اسماء لغيرهم وليسوا كالمراة اى كبة نور الشمس لغيرهم لانهم ومريديهم

في السلسلة الوضعية وانما فيها تشرق عليه الشمس باشراق وجه وان اختلف ظهوره بحسب المرايا واصل المسئلة تبيانها يحتاج الى البسط في المقال وليس لي الان

ذلك الاقتدار فاقتصرت بالاشارة فقد دل العقل والكتاب والسنة والاجماع المحصل الى ان تخيل صورة المرشد في كل الاوقات حتى حال العبادة والعقوبة

والفضائل الشيخ حرام اذا كان عن اختيار وعمد واما اذا كان مضطراً صاحب تصرفات اولئك فهم بانواع المكايد من السحر مما تشتمل عليه علم السيميا

والريميا والهيميا والليميا فيبلغ امره الى الجنون او يكون مضطراً في تصورهم وتخيلهم بالاضطرار الشرعي فهو معذور والوزر على اولئك الاشرار حيث التزموا

العار والشنار وما [illegible] خافوا من العزيز الجبار ربنا آتهم وسحقاً ما اصبرهم على النار واما اذا كان تخيل تلك الصورة لا في اوقات العبادة واحوالها

بل في ساير الاحوال والاوقات من جهة المحبة والالتفات والاعتناء به فمن باب محبة العلماء وتذكرهم والاعتناء بهم ومراقبة اخلاقهم وعاداتهم فلا ارى

به باساً ما لم يهجم عليه كثرة التصور والالتفات فيكون داشتغالاً عن ذكر الله وعن ذكر اوليائه الائمة الهداة عم فيكون كالاول في جميع ما قلناه وهذا

آخر ما اوردنا ايراده في جواب هذه المسايل الغامضة واعتذر بما مر لنا من عدم البسط والتحقيق الحقيقي من جهة كمال اختلال البال وتشتت

الاحوال وعروض عرض مانع عن استقامة الحال ومع ذلك قد اشرت الى جميع ما تطلب ويزيد على النظر والفكر فيه واسئل الله ان يفتح عليك باب

فهمه فان هذه المطالب المذكورة ليست مذكورة في كتاب ولاجرى عليه خطاب يسئل الله التوفيق والتسديد والعصمة في كل باب والحمد لله رب

العالمين وصلى الله على محمد واله الطاهرين قد فرغ من تسويده منشيها صحة

اهدائی مرحوم حاج آقا محمد ایرانی
بکتابخانه آستان قدس رضوی
۱۳۵۰

بازبینی شد
خ ۱۳۵۳

العيون

حدثنا جعفر بن محمد بن عامر عن ربيع بن محمد بن مسرور رضي الله عنه

فاحدثنا ... عن الحسن بن علي ... عن الرضا عليه السلام قال سألته فقلت

[illegible]